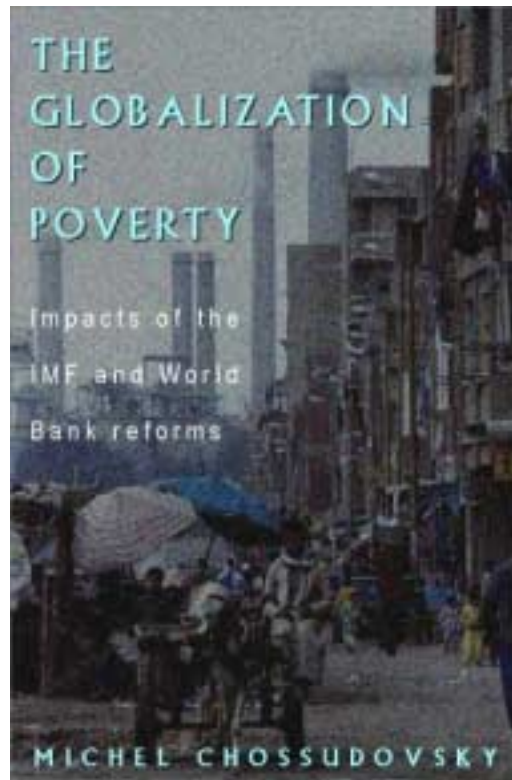


جهانی امّا خشن:

تجارتِ جهانیِ لجام‌گسیخته، فقر، جنگ



میشل خوسودفسکی

ترجمه: خ. طه‌وری

ف. جوان

تارنگاشت عدالت

فهرست:

۱۱ سپتامبر	۶
پیش‌گفتار	۱۳
مقدمه	۱۶
بخش نخست: فقر جهانی و رفرم‌های ماکرواقتصادی	۲۷
۱ - جهانی‌سازی فقر	۲۷
۲ - جعلیات جهانی	۳۵
۳ - کنترل توسط اعتبارات	۴۱
۴ - بانک جهانی و حقوق زنان	۵۷
۵ - اقتصاد نازل‌مزدی جهانی	۶۰
بخش دوم: آفریقا	۷۱
۶ - سومالی: دلایل واقعی گرسنگی	۷۱
۷ - کشتار اقتصادی خلق در رواندا	۷۷

۸ - تبعیض نژادی نوین در جنوب آفریقا ۹۶

۹ - اتیوپی: تلاشی تنوع محصول و کشاورزی ۱۰۴

بخش سوم: جنوب آسیا و آسیای جنوب شرقی ۱۱۲

۱۰ - هندوستان: استیلای غیرمستقیم صندوق بین‌المللی ۱۱۲

۱۱ - بنگلادش: تحت قیمومیت ۱۲۰

۱۲ - نابودی ویتنام پس از جنگ ۱۲۶

بخش چهارم: آمریکای لاتین ۱۴۵

۱۳ - بدهکاری و دیکراسی در برزیل ۱۴۵

۱۴ - شوک درمانی در پرو ۱۵۷

۱۵ - بدهکاری و مواد مخدر در بولیوی ۱۷۱

بخش پنجم: اتحاد شوروی سابق و کشورهای بالکان ۱۷۶

۱۶ - فدراسیون روسیه: تنزل به جهان سوم ۱۷۶

۱۷ - «بالکانیزه کردن» یوگسلاوی ۱۸۹

بخش ششم: نظم نوین جهانی ۲۰۵

- ۱۸ - رفرم‌های تطبیق ساختاری در کشورهای صنعتی ۲۰۵
- ۱۹ - بحران مالی جهانی ۲۱۰
- ۲۰ - جنگ اقتصادی ۲۱۹
- ۲۱ - استعمار نوین گُره ۲۲۶
- ۲۲ - کلاه‌برداری مالی در برزیل ۲۳۸
- بخش هفتم: جنگ و جهانی‌سازی ۲۴۶
- ۲۳ - چه کسی در پس عملیات تروریستی پنهان بود؟ ۲۴۶
- ۲۴ - تروریسم دولتی و سیاست خارجی ایالات متحده ۲۵۹
- ۲۵ - اهداف پنهانی جنگ ۲۶۸
- ۲۶ - ماشین جنگی آمریکا ۲۷۷
- پس‌گفتار ۲۸۷
- زیرنویس‌ها ۲۹۰

چند کلام در معرفی کتاب و نویسنده آن

زندگی بشر در آغاز قرن ۲۱ بدنبال تحولات عظیم و جهش وار در کلیه سیستم‌های موجود چه اقتصادی، چه اجتماعی، چه پزشکی، چه تکنیکی (به ویژه تکنیکی)، چه ارتباطی... دچار تحول بی‌سابقه‌ای گردیده که اگر این تحولات کنترل شده و به مسیر عقلایی و انسانی هدایت شود، می‌تواند تأثیرات بسیار مثبتی در زندگی کلیه موجودات و نباتات، و به طور کل محیط زیست فرزندان ما و آن‌هایی که پس از ما خواهند آمد، داشته باشد.

متأسفانه نیروهای ارتجاعی و عقب‌مانده‌ای وجود دارند که هنوز در چنگال افکار کهنه و غیرانسانی، که زائده سیستم سرمایه‌داری و زاده شیوه فکری یک بعدی «سود و ارزش اضافی» است، گرفتارند. این نیروهای محافظه کار که دارای قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی عظیمی می‌باشند، کلیه کوشش و توان خود را بر این نهاده اند تا از این تحولات در جهت تثبیت قدرت مالی و سیاسی خود استفاده کرده و نظم نوینی را پایه‌گذاری کنند. این تکامل، تکاملی معکوس است و تضادها را تشدید کرده و جوامع بشری را به دو قطب فقیر و غنی مبدل خواهد ساخت، که قطب اول روز بروز گسترده‌تر و شکاف مابین دو قطب روز بروز عمیق‌تر خواهد شد.

مبارزه مابین این دو گونه اندیشه هم اکنون مرز کشورها را در نور دیده و هیچ کشور و هیچ خلقی را مستثنا نگذاشته است. نکته بسیار جالبی که در این مبارزه به چشم می‌خورد، این که طیف شرکت‌کننده در این مبارزات نسبت به گذشته وسیع‌تر است و به کمک وسایل ارتباط جمعی چون «اینترنت» دانشجوی هندی، دهقان فرانسوی، بازنشسته انگلیسی، معلم مکزیک... می‌توانند مبارزه خود را هماهنگ سازند. در رابطه با نقشه‌های جنگی آمریکا در عراق هم اکنون نامه‌های اعتراضی در سطح وسیع از طریق اینترنت پخش می‌گردد. وقتی که نام و ملیت امضاکنندگان در این نامه‌ها را ملاحظه می‌کنیم، آنوقت از ابعاد این همبستگی بی‌همتا و کاملاً نوین آگاه می‌گردیم. چهره جهان تغییر کرده و آمریکا نمی‌تواند بار دیگر جنگی چون جنگ ویتنام برپا کند و آن را ۷ سال ادامه دهد. به قول معروف «شناخت مشکل، خود بخشی از ره‌یافت آن است.» برای مبارزه با آن جهانی‌سازی که نیروهای حاکم سیاسی طالب آنند و برای مبارزه با نظم نوین جهانی منتج از آن جهانی‌سازی، باید شیوه‌های عملکرد نیروهای ارتجاعی را شناخت و افشا کرد. پرفسور «میشل خوسودفسکی» در کتاب وزین خود «تجارت لجام گسیخته جهانی، فقر و جنگ» شیوه عملکرد سرمایه جهانی را به دقت مورد بررسی قرار داده و با ارائه مثال‌های مشخص از بسیاری از کشورهای جهان سوم مورد نقد قرار داده است. ما ترجمه این کتاب را به عهده گرفتیم و بخش‌های مختلف آن را، یکی پس از دیگری در اختیار خوانندگان «عدالت» قرار خواهیم داد.

در معرفی «میشل خوسودفسکی»



پروفسور «میشل خوسودفسکی» استاد علوم اقتصادی دانشگاه اوتاوا است. او در مقام «استاد میهمان» در بسیار از کشورهای اروپایی، آمریکای لاتینی و جنوب آسیایی کار کرده و به عنوان مشاور دولت‌ها و مؤسسات در بسیاری از کشورهای جهان سوم و همچنین برای سازمان ملل متحد فعال بوده است. این کتاب وی به ۷ زبان مختلف ترجمه گردیده است. وی به طور منظم در روزنامه «لوموند دیپلماتیک» و «سرد ورلد رسورجنس» و بسیاری از نشریات دیگر قلم می‌زند و مقالات وی به بیش از ۲۰ زبان مختلف ترجمه می‌گردند.

۱۱ سپتامبر

پس از وقایع فاجعه آمیز یازدهم سپتامبر ایالات متحده آمریکا با نمایش عظیم قدرت نظامی خود قدم به عرصه خطرناکی نهاد که آینده بشری را به مخاطره خواهد افکند. فقط چند ساعت پس از حملات تروریستی به ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی و پنتاگون بدون ارائه هیچ مدرکی اسامه بن لادن و سازمان القاعده‌اش مسبب اصلی این اقدام اعلام گردیدند. وزیر امور خارجه این کشور «کولین پاول» این واقعه را «یک اقدام جنگی» اعلام کرد و رییس جمهور این کشور «جورج دبلیو بوش» در عصر همان روز در نطق تلویزیونی خود خطاب به ملت اظهار داشت که وی «هیچ تفاوتی میان تروریست‌هایی که مسئول مستقیم این اقدام هستند و دولت‌های خارجی که به آن‌ها کمک می‌کنند، نخواهد گذاشت». رییس اسبق سازمان سیا «جیمز ولسی» خبر از پشتیبانی دولتی تروریست‌ها توسط چند کشور خارجی داد و مشاور امنیت ملی اسبق آقای «لاورنس ایگلبورگر» اظهار داشت: «فکر می‌کنم، اکنون که ما این‌گونه مورد حمله قرار گرفته ایم، تمام قدرت خود را به نمایش بگذاریم و انتقام سختی بگیریم». (۱)

درست در همین زمان رسانه‌های غربی طوطی‌وار اعلامیه‌های رسمی را پخش و ترویج می‌کردند و مدافع «اقدامات تنبیهی» علیه هدف‌های غیرنظامی در آسیای مرکزی و خاور نزدیک بودند: «باید پس از اینکه پایگاه‌های نظامی و اردوگاه‌های مهاجمین را به

طوردقیق مشخص ساختیم، آن‌ها را با خاک یکسان کنیم و کشور میزبان آنان را به طور علنی و مخفی حتا با قبول خسارت‌های

جنبی (حتی‌الامکان ضعیف)، بی‌ثبات سازیم.» (۲)

آنچه که اکنون به عنوان «کارزار علیه تروریسم بین‌المللی» به انتظار عمومی جهان ارائه می‌گردد، در اصل توسعه حیطه نفوذ آمریکا نه فقط در آسیای مرکزی و خاور میانه، بلکه منطقه هند و خاور دور است. علاوه بر آن، آمریکا در صدد است حضور نظامی خود در افغانستان را که موقعیت استراتژیکی مهمی در مرزهای سابق اتحاد جماهیر شوروی، چین و ایران دارد، به طور درازمدت تثبیت سازد، علاوه بر اینکه افغانستان در میان ۵ کشور، مثل روسیه، چین، هندوستان، پاکستان و قزاقستان قرار گرفته است، که همگی دارای امکانات اتمی می‌باشند.

این جنگ درست هنگامی صورت می‌گیرد که جهان دست بگریبان بحران شدید اقتصادی است. علایم این بحران، تلاشی و اضمحلال مؤسسات دولتی، رشد بیکاری، سقوط سطح زندگی در کلیه مناطق بزرگ جهان از جمله کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی و بروز و شیوع فقر و گرسنگی در مناطق وسیع جهان است.

این بحران به مراتب شدیدتر و مؤثرتر از بحران سال‌های ۳۰ می‌باشد. علاوه بر آن این جنگ نه تنها فعالیت‌های اقتصادی را وسیعاً از بخش‌های غیرنظامی به مجتمع نظامی-صنعتی منتقل می‌سازد، بلکه روند تلاشی دولت‌های رفاهی کشورهای غربی را تشدید می‌سازد.

جنگ و جهانی‌سازی در رابطه تنگاتنگ قرار دارند. بحران اقتصاد جهانی که قبل از اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر آغاز گردیده بود، ریشه در «رفرم‌های بازار» نظم نوین جهانی دارد. از دوره شروع بحران آسیا در سال ۱۹۹۷ بازارهای مالی به لرزه درآمدند. یک اقتصاد ملی پس از دیگری به ورطه بحران اقتصادی افتاد. برخی کشورها مثل آرژانتین و ترکیه مرعوب طلبکاران بین‌المللی خود شدند و میلیون‌ها انسان دچار فقر و بدبختی گردیدند.

بحران ۱۱ سپتامبر در بسیاری از جهات ختم زندگی سوسیال-دمکراسی غربی و پایان یک مرحله از زمان را اعلام داشت. مشروعیت سیستم جهانی بازار «آزاد» تقویت گردید و راه را برای موج نوینی از لغو موازین دولتی و خصوصی‌سازی باز کرد، که این نیز به خودی خود سرانجام به تصرف کلیه مؤسسات خدماتی عمومی و زیربنایی دولتی منجمله برق، آب، لوله‌کشی و بزرگ‌راه‌ها و غیره توسط بخش خصوصی خواهد انجامید.

علاوه بر آن، سیستم حقوقی در ایالات متحده، انگلستان و بیشتر کشورهای اتحادیه اروپایی تغییر یافت. جامعه مدنی به کنار گذاشته شد و پایه‌های یک دولت مستبد ریخته گردید، بدون آنکه جامعه مدنی مخالفت بارزی از خود نشان دهد. بدون هیچ بحث

و گفت و گویی «جنگ علیه تروریسم» و علیه کشورهای خبیث» برای تضمین دموکراسی و تقویت امنیت داخلی لازم و ضروری تشخیص داده شد.

به جای اینکه دلایل تاریخی جنگ بررسی و مورد نظر قرار گیرد، فقط به شعارهایی نظیر «مبارزه علیه شیاطین» و یا «شکار اسامه بن لادن» اکتفا شد. یک چنین وارونه جلوه دادن‌ها بخشی از کارزار تبلیغاتی حساب شده بود. ایدئولوژی «کشورهای خبیث» که پنتاگون در زمان جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ ترویج داد، نوعی توجیه است، تا بتوان به «دلایل انسان‌دوستانه» به جنگ کشورهای رفت که حاضر نیستند تسلیم نظم نوین جهانی و اصل اساسی آن یعنی سیستم بازارهای «آزاد» گردند.

از آغاز ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش ارتش و سازمان‌های جاسوسی این کشور در ارتباط با «وال استریت» به طور واضحی لگام سیاست خارجی این کشور را به دست گرفتند. از آنجا که تصمیمات پشت درهای بسته سازمان سیا و پنتاگون گرفته می‌شود، مؤسسات غیرنظامی سیاسی منجمله کنگره این کشور به زائده بی‌خاصیتی تبدیل گردیده اند. و در حالی که هنوز رؤیای یک دموکراسی زنده در خیال انظار عمومی غالب است، ریاست جمهوری این کشور به آدمک خیمه‌شب‌بازی مبدل گردید.

در پاییز ۱۹۹۹ یعنی قبل از شروع مبارزات انتخاباتی، آقای بوش ثابت کرد که در مورد مسایل خارجی چندان تبحری ندارد. «... در بسیاری از مسایل سیاسی به ویژه مسایل جهانی اغلب اینطور به نظر می‌رسد که بوش از دستنویس بازخوانی می‌کند. گاهی که جرأت می‌کند در مورد مسایل بین‌المللی اظهار نظر کند، می‌توان عدم آشنایی وی را به وضوح حس کرد، ولی با وجود اعتماد به نفس خلل‌ناپذیرش وی قادر نخواهد بود از خطاکاری مبرا بماند.» (۳) و وقتی که روزنامه‌نویسی در تابستان ۲۰۰۰ نظر وی را در مورد طالبان پرسید، «با درماندگی شانه‌هایش را بالا افکند. روزنامه‌نویس مزبور مجبور شد کمکش کند (تضییق حقوق زنان در

افغانستان) تا آقای بوش بیدار شود: طالبان در افغانستان! البته. تضییق و فشار. فکر کردم در مورد یک گروه راک صحبت

می‌کنید. رییس جمهور احتمالی آینده آمریکا اینقدر خوب در مورد کشورهای خارجی مطلع است.» (۴) آیا چه کسی در

واشنگتن تصمیم می‌گیرد؟ نظر به عملیات نظامی عظیمی که پی‌آمدهایی سنگینی برای آینده همگی ما و امنیت جهانی خواهد

داشت - استفاده از سلاح اتمی؟! - این سؤال دارای اهمیت ویژه‌ای است. آیا رییس جمهور، به غیر از ایراد نطق‌های از برکرده،

قدرت سیاسی نیز اعمال می‌کند و یا اینکه وی فقط یک آلت دست است؟

تحت شرایط نظم نوین جهانی برنامه‌ریزان وزارت امور خارجه، پنتاگون و سازمان سیا سیاست خارجی ایالات متحده را تعیین

می‌کنند و این مؤسسه‌ها در عین حال با نمایندگان صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی نیز در تماسند.

بوروکراسی مالی بین‌المللی در واشنگتن نیز که مسئول رفرم‌های اقتصادی مهلک تحمیلی به کشورهای جهان سوم و بیشتر

کشورهای بلوک شرق گذشته است، به نوبه خود دارای روابط بسیار صمیمی و تنگاتنگی با دست اندرکاران مالی «وال استریت» است. قدرت‌هایی که پشت این سیستم قرار دارند بانک‌ها و سازمان‌های مالی جهانی، مجتمع‌های صنعتی-نظامی، غول‌های نفتی و انرژی، کنسرن‌های بیوتکنولوژیکی و همچنین شرکت‌های پر قدرت رسانه‌ای و ارتباطی می‌باشند، که با جعل اخبار و وارونه جلوه دادن وقایع جهانی این سیستم را تقویت می‌کنند.

در دوران حکومت «ریگان» نمایندگان بلندپایه وزارت امور خارجه درآمدهایی را که از طریق معاملات غیرقانونی با مواد مخدر فراهم شده بود به مصرف تهیه و ارسال اسلحه به نیروهای ضدانقلابی نیکاراگوئه اختصاص دادند. واقعیت تلخی است که مسئولین «ایران-کنترا-گیت» امروز دارای مقام‌های کلیدی در بین مشاورین نزدیک جورج دبلیو بوش هستند. بوش افرادی را از بخش‌های مشکوک حزب جمهوری خواهان سال‌های ۸۰ انتخاب کرده است، افرادی که در «ایران-کنترا-گیت» سهم بودند. اولین انتصابش معاون وزیر امور خارجه «ریچارد ارمیتاج» بود که در ماه مارس بدون جنجال و تأیید شفاهی سنا صورت گرفت. «ارمیتاج» در سال‌های حکومت ریگان در مقام مشاور در بخش مسایل امنیتی بین‌المللی در وزارت امور خارجه خدمت می‌کرد، ولی انتصاب مجدد وی در سال ۱۹۸۹ در تیم جورج بوش به خاطر اختلاف نظرها در مورد مسأله ایران-کنترا و برخی دیگر از رسوایی‌ها پس گرفته شد. پس از انتصاب ارمیتاج، بوش جوان «الیوت آبراهام» مشاور در وزارت امور خارجه ریگان را به عضویت در مجمع امنیت ملی منصوب کرد که احتیاجی به تأیید سنا نداشت. وظیفه وی مسایل دموکراسی، حقوق بشر و عملیات بین‌المللی شد. آبراهام اعتراف کرده بود که در کمیسیون بررسی مسأله ایران-کنترا دوبار به کنگره دروغ گفته است، ولی بعداً توسط جورج دبلیو بوش بخشوده شد. (۵)

ارمیتاج در سال‌های جنگ شوروی در افغانستان و پس از آن یکی از معماران اصلی پشت پرده بود که به کمک معامله با مواد مخدر، مجاهدین و اسلامیت‌های متعصب را از نظر مالی تأمین می‌کرد. البته اکنون نیز هیچ چیز اساسی تغییر نکرده است. این رفتار کماکان بخش ثابتی از سیاست خارجی ایالات متحده است. علاوه بر آن طبق اسناد کافی، میلیاردها دلار غیرقانونی از طریق فروش مواد مخدر انباشته گردیده است که سازمان سیا صرف هزینه عملیات دیگری می‌نماید. (۶)

پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا امکانات دولتی را بنفع مجتمع صنعتی-نظامی به جریان انداخت، برنامه‌های اجتماعی متوقف شد، ساختار بودجه دولتی تغییر یافت و مالیات‌های دریافتی در جهت تجهیز پلیس و نیروهای امنیتی ملی کانالیزه شد. جنگ علیه تروریسم بهانه شد تا سیستم حقوقی زیر پا گذاشته شود و دولت مدنی متلاشی گردد.

هدف قوانین جدید در وهله اول حفظ شهروندان در مقابل تروریسم نیست، بلکه قبل از هر چیز سیستم بازار آزاد است که باید تضمین گردد. در حقیقت هدف دولت فعلی تضعیف حقوق شهروندان و ممانعت از تکامل یک حرکت اعتراضی پر قدرت علیه جنگ و علیه سیاست جهانی سازی است.

قوانینی که در اکتبر ۲۰۰۱ تحت عنوان «پاتریوت آکت» علیه تروریسم تصویب شد، عملاً هیچ گونه اعتراض صلح آمیزی علیه جهانی سازی را جایز نمی داند. به تعبیر این قوانین هرگونه فعالیتی که «با ارباب و جبر، سیاست دولت را تحت تأثیر قرار دهد» یک نوع جنایت تروریستی است. مثلاً «یک میتینگ اعتراضی که خیابانی را مسدود می سازد و امکان عبور یک آمبولانس را محدود می کند. روی هم رفته قانون جدید

یک حمله همه جانبه به حقوق و آزادی های شهروندان در ۵۰ سال اخیر است. این قوانین امنیت بیشتری برای ما به ارمغان نخواهد آورد، ولی مطمئناً ما را محدودتر خواهد ساخت.» (۷)

قانون ضد ترور که مورد تأیید کنگره نیز قرار گرفت مستقیماً از زرادخانه ارتش، پلیس و سازمان های جاسوسی این کشور بیرون آمده است. عملاً برخی از مشخصات این قوانین قبل از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر و در واکنش به حرکت اعتراضی علیه جهانی سازی طرح ریزی شده بودند.

در نوامبر ۲۰۰۱ رییس جمهور جورج دبلیو بوش حکمی مبنی بر تأسیس دادگاه های نظامی که در آینده وظیفه محاکمات تروریست ها را به عهده خواهد داشت صادر کرد: «بنا بر این رهنمود، این قضاوت به عهده رییس جمهور خواهد بود که افراد آمریکایی و یا غیر که دارای تبعیت آمریکا نیستند و متهم به همکاری با تروریست ها شده اند، در این دادگاه ها محاکمه شوند... این دادگاه ها، دادگاه های صحرایی نیستند که موظف به رعایت نسبتاً زیاد حقوق متهمان باشند... وزیر دادگستری «جان اسکرافت» موکداً اظهار داشت که تروریست ها مطلقاً زیر پوشش قانون اساسی قرار نمی گیرند. هدف این دادگاه ها نه جست و جوی حقیقت، بلکه صدور احکام مجازات است.» (۸)

با این قوانین نوین قدرت سازمان های سیا و اف - بی - آی به شدت تقویت گردیده است. آن ها مجازند که سازمان های غیردولتی، سندیکاها، روزنامه نویسان و روشنفکران را به صورت عادی مورد استراق سمع قرار داده و تعقیب کنند. قوانین جدید این امکان را در اختیار پلیس قرار می دهد تا حتا مردم عادی را کنترل کند:

طبق قوانین جدید این دادگاه ها مجازند در کلیه محاکمات امر به استفاده از متدهای استراق سمع و جست و جوی منازل متهمین نموده و تنها به اطلاعات دریافتی از «سازمان های جاسوسی کشورهای خارجی بسنده نکنند. سازمان اف - بی - آی

می‌تواند افراد و سازمان‌ها را مورد استراق سمع قرار دهد، بدون آنکه در مقابل الزامات نسبتاً شدید قانون اساسی جوابگو باشد... مطالعه همه‌جانبه پست الکترونیکی، قبل از آنکه مورد رؤیت گیرنده اصلی قرار گرفته باشد نیز مجاز است. هزاران هزار گفت و گو مخفیانه گوش داده می‌شود و یا خوانده می‌شود، بدون آنکه هیچ ربطی به متهم و یا اساساً ربط به جنایتی داشته باشد.

قوانین جدید امکان گسترش امکانات پیگرد و مجازات را نیز در نظر گرفته است. مثلاً استفاده از مأموران مخفی برای رخنه به سازمان‌ها، تمدید مدت مجازات و یا کنترل مادم‌العمر برخی از متهمین که دوران اسارت خود را به پایان رسانیده اند. آن‌ها می‌توانند علاوه بر خلافاکاری‌هایی که بر حسب قوانین کشور حکم اعدام بدنال دارد، برخی دیگر از خلافاکاری‌ها را نیز مستوجب اعدام اعلام کنند و یا در مورد برخی مشمولیت مرور زمان را لغو کنند...

از طرف دیگر این قوانین تعاریف جدیدی از جنایت ارائه می‌دارد. از همه خطرناک‌تر برای دگراندیشان و مخالفین سیاست دولت، بسط تعریف تروریسم است. تروریسم به طور مبهمی معادل با عملی توصیف می‌گردد، که زندگی کسی را مورد تهدید قرار می‌دهد، قوانین قضایی را زیر پا می‌گذارد و یا «احتمالاً سعی بر این دارد که مردم را مرعوب ساخته و آن‌ها را تحت فشار قرار دهد...» با این تعریف می‌توان کلیه تظاهرکنندگان «سیاتل» علیه سازمان تجارت جهانی را نیز تروریست به حساب آورد. این تشدید نه تنها تهدید کننده بلکه کاملاً زاید است، زیرا که قوانین زیادی وجود دارند که مقاومت مدنی را تحت پیگرد قرار می‌دهند، بدون آنکه به یک چنین اعتراضاتی انگ تروریستی بزنند و آنرا مستحق مجازات با زندان بدانند...

دولت آمریکا، جنگ علیه تروریسم را یک نوع جنگ مستمر و بی حد و مرز می‌داند. تروریسم در همگی ما ترس و ناامنی را دامن می‌زند، ولی در عین حال این نکته که دولت ما بنام مبارزه با تروریسم حاضر است حتا حقوق و آزادی‌های مندرج در قانون اساسی و همچنین دولت مدنی در ایالات متحده را به دست فراموشی بسپارد نیز موجب نگرانی ما است. (۹)

اسامه بن لادن و القاعده وی تنها دلیل توجیه این جنگ است. دولت بوش نه تنها از این کارزار مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی استفاده می‌کند تا بمباران‌های وسیع اهداف غیرنظامی در افغانستان را توجیه کند، بلکه می‌رود تا با اقداماتش علیه تروریسم داخلی، حقوق مندرج در قانون اساسی و دولت مدنی در ایالات متحده را از کار بیاندازد.

به کمک رسانه‌های غربی اسامه بن لادن اکنون به مرد شرور شماره یک تبدیل گردیده است، ولی وی در عین حال دلیل و معلول جنگ و بینوایی اجتماعی است. علاوه بر آن مسئولیت مرگ مردم غیرنظامی افغانستان به حساب وی گذارده می‌شود،

با اینکه آنها قربانی بمباران‌های ایالات متحده اند. وزیر دفاع آمریکا آقای «دونالد رامسفلد» قبل از شروع حمله به افغانستان «امکان احتمالی استفاده از سلاح اتمی را به مثابه بخشی از مبارزه علیه سازمان القاعده اسامه بن لادن، منتفی ندانست.» (۱۰)

زیرنویس‌ها:

1. PBS News Hour
2. New York Times, 12.9.2001
3. Time Magazine, 15.11.1999
4. Alexander Yanov, Moscow News, 12.6.2000
5. Peter Roff, James Chapin, "Face-off. Bush`s Foreign Policy Warriors" UPI, 18.6.2001
6. Alfred McCoy, "Drug Fallout" The Proressive 1.8.1997
7. Michael Ratner, Centre for Research on Globalisation, WWW.globalresearch.ca/articles/CH0112C.htm
8. Centre for Research on Globalisation, WWW.globalresearch.ca/articles/CH0112C.htm
9. Centre for Research on Globalisation, WWW.globalresearch.ca/articles/CH0112C.htm
10. Michel Chossudovsky, Centre for Research on Globalisation, WWW.globalresearch.ca/articles/CH0112C.htm

پیش گفتار

فقط چند روز پس از کودتای خونین نظامی در شیلی در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ که طی آن دولت منتخب رییس جمهور این کشور «سالوادر آلنده» سقوط کرد، خونتای نظامیان تحت رهبری ژنرال «آگوستو پینوشه» افزایش قیمت نان از ۱۱ اسکودوس به ۴۰ اسکودوس را اعلام کرد. این افزایش عظیم (۳۶۴ درصدی) از امروز به فردا، بخشی از برنامه شوک درمانی گروهی از اقتصاددانان بود، که به نام «بچه‌های شیکاگو» مشهور بودند.

زمانی که کودتای نظامی انجام گرفت، من در انستیتوی اقتصاد دانشگاه کاتولیک این کشور تدریس می‌کردم. دانشگاه پر بود از اقتصاددانانی که در شیکاگو تعلیم گرفته و دنباله‌رو نظریه نئولیبرالی پروفیسور «میلتون فریدمان» بودند. در روز ۱۱ سپتامبر، پس از بمباران کاخ ریاست جمهوری «لا موندرا» حاکمین نظامی عبور و مرور در ملاء عام را به مدت ۷۲ ساعت ممنوع اعلام کردند. دانشگاه پس از چند روز مجدداً بازگشایی شد و موجب مسرت «بچه‌های شیکاگو» گردید. فقط پس از چند هفته تعدادی از این همکاران دانشکده اقتصاد به پست‌های کلیدی دولت نظامی ارتقا یافتند.

در عین افزایش وحشتناک قیمت مواد غذایی، مزدها و حقوق‌ها ثابت نگاه داشته شد، تا «ثبات اقتصادی» حاصل شود و از «فشار تورم» کاسته گردد. بدین صورت یک شبه تمامی کشور به دره فقری عظیم سقوط کرد. قیمت نان در عرض کمتر از یک سال ۳۶ برابر شد و ۸۵ درصد مردم این کشور به زیر مرز فقر رانده شدند.

این وقایع تأثیر مهمی روی کار من به عنوان اقتصاددان نهاد. من ناظر بودم که چگونه می‌توان با دستکاری قیمت‌ها، مزدها و نرخ بهره‌ها زندگی مردم را تباه کرد و تمامی اقتصاد ملی را بی‌ثبات نمود. آرام آرام درک کردم که رفرم‌های ماکرواکنومیک، برخلاف آنچه که جریان اصلی علم اقتصاد امروز مدعی است، نه خنثا و بی‌طرف است و نه جدا از روندهای گذار سیاسی و اجتماعی. به همین دلیل در مطالعات خود تمرکز و دقت را به عملکرد به اصطلاح «بازار آزاد» معطوف داشتم. خونتای نظامیان در سیاست اقتصادی خود از بازار آزاد به مثابه ابزار کار بسیار خوب سازمان‌دهی شده‌ای در جهت اعمال تضییق اقتصادی استفاده می‌کرد.

دو سال بعد به عنوان پروفیسور میهمان در دانشگاه ملی «کوردوبا»، در مرکز صنعتی آرژانتین، مجدداً به آمریکای لاتین بازگشتم. اقامت من در این کشور با کودتای نظامیان در سال ۱۹۷۶ مصادف شد. ده‌ها هزار نفر دستگیر شدند، ربوده گردیده و به قتل رسیدند. حکومت نظامیان در آرژانتین دقیقاً کپی کودتایی بود که سازمان سیا در شیلی سازمان داده بود. اینجا هم

پس از کشتار و زیر پا گذاشتن قوانین حقوق بشر، رفرم‌های لیبرالی بازار در دستور روز قرار گرفت، ولی این بار زیر قیومیت طلبکاران آرژانتینی مقیم نیویورک.

نسخه‌های اقتصادی مرگبار صندوق بین‌المللی پول که در چارچوب «برنامه‌های تطبیق ساختاری» در آن روزها تجویز می‌شد، هنوز به سیاست رسمی این سازمان تبدیل نگردیده بود. ولی اقدامات اقتصادی که در شیلی و آرژانتین به سبک «بچه‌های شیکاگو» اعمال می‌شد، تمرین آنچه بود که در آینده می‌بایستی اعمال گشته و متداول گردد. بزودی احکام سیستم بازار آزاد، کشورها را یکی پس از دیگری درنوردید. از آغاز پدید آمدن بحران بدهی‌ها از دهه ۸۰ تا کنون، صندوق بین‌المللی پول برای بهبود اقتصادی بیش از ۱۵۰ کشور در حال رشد همیشه یک نسخه مشابه صادره کرده است. من بر مبنای تحقیقات گذشته خود در شیلی، آرژانتین و پرو، به بررسی تأثیرات جهانی این رفرم‌ها پرداختم و بدین نتیجه رسیدم که اکنون یک نظم نوین جهانی در شرف تکوین است، نظامی که بر پایه فقر و ناهنجاری‌های اقتصادی بنا گردیده و بسیار بی‌رحمانه عمل می‌کند.

مدتی است که «دمکراسی»‌های پارلمانی جایگزین اکثر رژیم‌های نظامی در آمریکای لاتین گردیده‌اند و اکنون مسئولیت حراج این کشورها در چارچوب برنامه‌های خصوصی‌سازی بانک جهانی به عهده آن‌ها گذارده شده است. سال ۱۹۹۰ به دانشگاه کاتولیک پرو، محلی که در سال‌های پس از کودتا در شیلی تدریس می‌کردم، بازگشتم. وقتی که وارد لیما شدم، مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری با شدت در جریان بود. اقتصاد کشور در بحران شدیدی بسر می‌برد. دولت پوپولیستی رییس جمهور «آلان گارسیا» از طرف صندوق بین‌المللی پول در لیست سیاه قرار گرفته بود و در نتیجه هیچ اعتبار مالی نداشت. در ۲۸ ژوئیه ۱۹۹۰ «آلبرتو فوجی موری» رییس جمهور جدید پرو شد و فقط پس از چند روز با کمال قدرت به اعمال شوک درمانی پرداخت. پرو مورد تنبیه قرار گرفته بود، چون به دستورات صندوق بین‌المللی پول گردن نهاده بود. قیمت بنزین و نان در عرض یک روز ۳۵ و یا ۱۲ برابر شد. و صندوق بین‌المللی پول در مشورت دایم با وزارت دارایی آمریکا از پشت صحنه سرنگ‌ها را در دست داشت. رفرم‌هایی که اکنون بنام دمکراسی صورت می‌گرفت، نابود کننده‌تر از رفرم‌هایی بود که در شیلی و آرژانتین به زور ارتش اعمال شده بود.

در سال‌های ۸۰ و ۹۰ چندین و چند بار به آفریقا سفر کردم و مطالب اولیه برای نشر نخست کتاب حاضر را در رواندا که با وجود سطح فقر گسترده‌اش هنوز قادر بود مواد غذایی لازم خود را به طور خودکفا تأمین کند، تهیه کردم. ولی از آغاز سال‌های ۹۰ اقتصاد ملی این کشور هم متلاشی شد و کشاورزی آن، که روزی شکوفا بود بی‌ثبات گردید. صندوق بین‌المللی

پول به این بهانه که دهقانان روآندا را در جهت کسب «قابلیت رقابت» بیشتر ترغیب کند، خواستار گشودن بازارهای این کشور برای اضافه تولیدات غلات اروپایی و آمریکایی به نرخ ارزان گردیده بود. (مراجعه شود به فصل ۷)

از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ تحقیقات دیگری در هندوستان، بنگلادش و ویتنام انجام دادم و دوباره به آمریکای لاتین بازگشتم تا بررسی‌های خود را در مورد برزیل به اتمام برسانم. در کلیه کشورهایی که مورد دیدار من قرار گرفت، هم‌چنین کنیا، نیجریه، مصر، مراکش، و فلیپین، همه جا شاهد الگوی مشابه دستکاری اقتصادی و دخالت سیاسی سازمان‌های بین‌المللی مالی مستقر در واشنگتن بودم. در هندوستان به دنبال رفم‌های صندوق بین‌المللی پول، میلیون‌ها نفر به ورطه فقر و گرسنگی رانده شدند. در ویتنام، کشوری با صنعت شکوفای تولید برنج، قحطی‌های موضعی پدید آمد که پی‌آمد مستقیم لغو کنترل قیمت‌ها و عدم دخالت دولت در بازار غلات بود.

پس از پایان جنگ سرد و در اوج بحران اقتصادی به چندین شهر و هم‌چنین مناطق دهقانی روسیه سفر کردم. رفم‌های مورد نظر صندوق بین‌المللی پول وارد مرحله نوینی گشته و دامنگیر کشورهای بلوک شرق نیز شده بود. از سال ۱۹۹۲ به بعد بخش‌های وسیعی از جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی، از مناطق بالتیک تا شرق سیبری به ورطه فقر تلخی فررفتند. کارهای چاپ اول کتاب به استثنای بررسی دقیق تلاشی اقتصاد یوگسلاوی (ر.ک. فصل ۱۷) در اوایل سال ۱۹۹۶ به پایان رسید. در این کشور اقتصاددانان بانک جهانی آنچنان «برنامه ورشکستگی» ارائه داشتند که در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ در حدود ۱۱۰۰ شرکت صنعتی را قربانی کرد. ۶۱۴،۰۰۰ کارگر بیکار شدند ولی این تازه قدم‌های نخست برای تکه تکه کردن اقتصاد کشور فدرال یوگسلاوی بود.

از زمان نشر چاپ اول کتاب تا کنون وضع دنیا به طور فاحشی تغییر کرده است. جهانی‌شدن فقر کلیه بخش‌های بزرگ جهان که اروپای غربی و آمریکای شمالی را نیز شامل می‌شود، در بر گرفته است. اکنون نظم جهانی نوینی استقرار یافته که استقلال ملی و حقوق ملت‌ها را به خاک می‌سپارد. قواعد جدید سازمان تجارت جهانی که در سال ۱۹۹۴ تأسیس شد، حقوق بانک‌های بزرگ و کنسرن‌های فراملیتی را تضمین می‌کنند. قروض دولتی به حد انفجار رسیده و تأسیسات دولتی منفعل گردیده اند و در همین حال انباشت ثروت خصوصی بلا انقطاع رشد می‌یابد.

بخش‌های نوینی که در این کتاب (چاپ دوم) اضافه گردیده اند، به برخی از مسایل کلیدی قرن ۲۱ می‌پردازد:

– موج ادغام شرکت‌ها و تمرکز قدرت اقتصادی در دست کنسرن‌ها

– تلاشی اقتصادهای ملی و محلی

– بحران بازارهای مالی

– اشاعه فقر، گرسنگی و جنگ‌های داخلی

– انحلال دولت‌های رفاه در بیشتر کشورهای غربی

مقدمه

پس از پایان جنگ سرد، جهان دچار بحران اقتصادی – اجتماعی بی‌سابقه‌ای گردید و بخش عظیمی از مردم به فقر و مسکنت دچار شدند. اقتصادهای ملی یکی پس از دیگری متلاشی شد و بیکاری فزونی گرفت. در برخی از مناطق کشورهای آفریقایی جنوب صحرا، آسیا و آمریکای لاتین قحطی و گرسنگی شیوع یافت. این جهانی‌شدن فقر که دست‌آوردهای مبارزات ضد استعماری پس از جنگ را کاملاً به عقب راند، در دهه ۸۰ در جهان سوم با بحران بدهی‌های خارجی و اعمال شرایط تحمیلی صندوق بین‌المللی پول آغاز شد.

نظم نوین جهانی از فقر انسانی و تلاشی محیط زیست طبیعی تغذیه می‌کند و آپارتاید اجتماعی پدید می‌آورد، راسیسم و جنگ‌های قومی را تقویت می‌کند، حقوق زنان را زیر پا می‌گذارد و کراً کشورها را به منجلا ب نابود کننده جنگ داخلی سوق می‌دهد. این نظم از سال‌های ۹۰ به بعد حیطه خود را در کلیه مناطق بزرگ جهان از جمله آمریکای شمالی، اروپای غربی، کشورهای بلوک شرق قدیم و هم‌چنین کشورهای صنعتی تازه پا در جنوب شرقی آسیا و خاور دور گسترده است. بحران جهانی کنونی از بحران اقتصاد جهانی دهه ۳۰ قرن گذشته بسیار نابود کننده‌تر است و انحرافات اقتصادی هم‌گام با جنگ‌های منطقه‌ای، عواقب ژئوفیزیکی عظیم‌تری به دنبال خواهد داشت، که به تلاشی کشورهای ملی و در برخی موارد حتا نابودی کامل کشور خواهد انجامید. این بحران واقعاً بزرگ‌ترین بحران اقتصادی در تاریخ مدرن بشر است.

کساد و بحران اقتصادی پس از جنگ سرد

سقوط اقتصادی در اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۹۲، به همت «نوشداروی مهلکی» که توسط صندوق بین‌المللی پول تجویز شد، به مراتب سهمناک‌تر از بحرانی بود که این کشور در طی سال‌های جنگ دوم جهانی تحمل کرد. در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ در این کشور بیکاری وجود نداشت و قیمت‌ها نسبتاً ثابت بود. ولی در دهه ۹۰ تورم به سرعت صعود کرد، درآمد خالص زحمتکشان به شدت کاهش یافت، بیکاری پدید آمد و تأمین بهداشتی مردم شدیداً کاهش یافت، که بدنبالش بیماری‌های سل و وبا با سرعت خطرناکی در بخش‌های وسیع این کشور اشاعه یافت.

نمونه اتحاد جماهیر شوروی در تمام اروپای شرقی و شبه جزیره بالکان تکرار شد. یک اقتصاد ملی به دنبال دیگری از بین رفت. در کشورهای بالتیک مثل لیتوانی، لتونی و استونی و همچنین جمهوری‌های قفقاز مثل ارمنستان و آذربایجان تولیدات صنعتی تا ۶۵ درصد کاهش یافت. در سال ۱۹۹۷ حقوق بازنشستگان در بلغارستان به دو دلار در ماه کاهش یافت. (۱) بانک جهانی اعتراف کرد که ۹۰ درصد جمعیت بلغارستان زیر خط فقر زندگی می‌کنند. خط فقری که طبق تعریف این مؤسسه ۴ دلار در روز است. (۲) آن بخش‌هایی از مردم کشورهای اروپای شرقی و بالکان که دیگر پولی برای پرداخت برق و آب و حمل و نقل نداشتند، به حاشیه رانده شدند.

در آسیای شرقی دستکاری‌های سوداگرانه علیه ارز ملی، مشخصه بحران مالی سال ۱۹۹۷ بود که به مقدار زیادی مسئول ورشکستگی «ببرهای کوچک» آسیایی مثل اندونزی، تایلند و کره جنوبی بود. توافق‌هایی که بلافاصله پس از «سقوط» مالی با صندوق بین‌المللی پول در جهت امدادهای مالی صورت گرفت، عملاً یک شبه به افت ناگهانی سطح زندگی انجامید. در کره (مقایسه کنید با فصل ۲۱) پس از شور و مشورت با رؤسای بانک‌های بزرگ دنیا و با «شفاعت» صندوق بین‌المللی پول، «هر روز به طور متوسط بیش از ۲۰۰ شرکت تعطیل و ۴۰۰۰ کارگر از کار بیکار شدند.» (۳) و هم‌زمان با این روند در اندونزی حقوق کارگران با وجود مبارزات وسیع خیابانی از ۴۰ دلار در ماه به ۲۰ دلار در ماه تقلیل یافت و با این وجود صندوق بین‌المللی پول پافشاری می‌کرد که رابطه بین مرزها و قیمت‌ها، به امید کاهش فشار تورم از بین برده شود. در چین به دنبال خصوصی‌سازی و یا ورشکستگی دستوری هزاران شرکت دولتی، خطر بیکاری ۳۵ میلیون کارگر محتمل گردیده است. بنا بر تخمین‌های اخیر در مناطق دهقانی این کشور اکنون بیش از ۱۳۵ میلیون نیروی کار مازاد وجود دارد. (۴) پیش‌بینی‌های بانک جهانی در سال ۱۹۹۰ مبنی بر اینکه پس از اعمال «رفرم‌های بازار» فقر در این کشور تا سال ۲۰۰۰ زیر خط ۲٫۷ درصد کاهش خواهد یافت اکنون یک لطیفه تلخ بیش نیست. (۵)

در انگلستان طی دوره نخست وزیری «تاچر» صرفه‌جویی‌های بسیار گسترده و عمیقی در جهت انحلال گام به گام دولت اجتماعی صورت گرفت. قدم‌هایی که به نام و در جهت «تثبیت» اقتصاد و مبارزه با تورم صورت گرفت به کاهش درآمد مردم زحمتکش و تضعیف نقش دولت انجامید. از اوایل دهه ۹۰ به بعد بسیاری از این نسخه‌ها که در کشورهای پیشرفته صنعتی برای بهبود وضع اقتصادی آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت، در رابطه با برنامه‌های تطبیق ساختاری، زیر نظر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با متعلقات جدیدی تزیین و برای کشورهای جهان سوم و اروپای شرقی تجویز گردید.

قابل ذکر است که این رفرم‌ها برخلاف کشورهای جهان سوم در اروپا و آمریکا بدون دخالت صندوق بین‌المللی پول صورت می‌گیرد. انباشت حجم عظیم بدهی‌های دولتی در کشورهای غربی، اهرم سیاسی را در اختیار غول‌های مالی نهاده و آنچنان قدرتی به آن‌ها تفویض کرده است که می‌توانند سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی خود را به سیاست‌مداران دیکته کنند. زیر تأثیر نئولیبرالیسم همه جا از مخارج دولتی کاسته شده و پروژه‌های اجتماعی محدود گردیده است. سیاست دولتی در سمت و سوی آزاد سازی بازار کار حرکت می‌کند و برنامه تفکیک درآمد از نرخ قیمت‌ها، پیدایش کارهای نیمه وقت، بازنشستگی قبل از موعد و تحمیل چشم پوشی «آزادانه» از مزد را کارپایه خود ساخته است.

هم‌زمان با این اقدامات محل‌های خالی کار پر نمی‌شود و در نتیجه بار سنگین بیکاری روی شانه جوانان تخلیه می‌گردد و بدین صورت راه رسیدن به بازار کار برای یک نسل مسدود می‌شود. قواعد تنظیم نیروی کار در آمریکا بر این اصول استوار گردیده است: «سندیکاها را متلاشی کن، کارگران سالمند را علیه کارگران جوان بشوران، اعتصاب شکن را تقویت کن، مرزها و بیمه‌های درمانی شرکت‌ها را کاهش ده!» (۶)

از آغاز دهه ۸۰ بخش مهمی از کارگران در آمریکا از کارهایی که هم از نظر سندیکایی تضمین بود و هم مزد خوبی در برداشت رانده شده و به مشاغل با مزد نازل هدایت گردیدند. شهرهای غرب این کشور در فقر غوطه‌ور شدند. شرایط زندگی در گتوها و مناطق فقیرنشین این کشور در بسیاری از سطوح به سطح زندگی در کشورهای جهان سوم تنزل یافت. در حالی که ضریب رسمی بیکاران در دهه ۹۰ در این کشور کاهش یافت، لیکن به تعداد کارگران نیمه وقت با مرزهای نازل جهش‌وار افزوده شد. اگر اشتغال به کارهایی که حداقل دستمزد در آن تضمین شده است کماکان کاهش یابد، بخش بزرگی از مردم زحمتکش را به کلی از شرکت در بازار کار محروم خواهد ساخت. «چهره واقعاً خشن رکود اقتصادی به طور عمده در جوامع مهاجرین نوین در لوس آنجلس، جایی که تعداد بیکاران سه برابر شده است و در ضمن هیچ شبکه تأمین اجتماعی وجود ندارد، بسادگی قابل مشاهده است. مردم در این مناطق در حال سقوط آزادند و اگر این کار با مزد نازل را نیز از دست دهند، زندگی‌شان به معنی واقعی کلمه از هم خواهد پاشید.» (۷)

در کنار این روند، تغییر ساختار اقتصادی شکاف مابین طبقات اجتماعی و گروه‌های نژادی را تعمیق می‌بخشد. علامت مشخصه جو حاکم در متروپل‌های بزرگ، آپارتاید اجتماعی است که جامعه را با مرزهای عیان و گاه مخفی به مناطق مختلف تقسیم می‌کند. واکنش دولت‌ها برای غلبه بر نارضایتی‌های اجتماعی و برای پیشگیری از شورش مردم، استفاده فزاینده از اقدامات تضيیقی است.

موج ادغام شرکت‌ها در یکدیگر، روند باصرفه کردن کار (راسیونالیزیشن) و بستن کارخانجات کلیه بخش‌های کارگری و کارمندی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، زیرا که رکود اقتصادی طبقات میانی و اقشاری که دارای درآمد نسبتاً بالایی هستند را نیز شامل می‌شود. بودجه تحقیقات علمی کاهش می‌یابد، دانشمندان، مهندسين و آکادمیسین‌ها از کار بیکار می‌شوند و کارمندان بلند پایه اداری و مدیران سطوح متوسط اجباراً بازنشسته می‌گردند.

در طی این روند در اثر تنزل بیمه بیکاری و خصوصی شدن صندوق بازنشستگی، دست‌آوردهای دوران پس از جنگ عملاً از بین می‌رود. مدارس و بیمارستان‌ها یکی بعد از دیگری بسته می‌شود و بدین طریق شرایط برای خصوصی‌سازی جامع خدمات اجتماعی فراهم می‌گردد.

زیر نویس‌ها:

1. The wind in the Balkan, The Economist, 8.2.1997
2. J. Randal The Washington Post, 20.4.1997
3. Komunique Gewerkschaftsverbands Korea 13.1.1998
4. Eric Ekholm, New York Times 20.1.1998
5. Weltbank, 1990 World development Report, Washington 1990
6. Earl Silber, Against the Current Juli/August 1992
7. Mike Davis, Realities of Rebellion in Against the Current Juli/August 1992

مصیبت اقتصاد نازل‌مزدی، ثروت‌اندوزی نامشروع، بحران مازاد تولید

مصیبت اقتصاد نازل‌مزدی

جهانی‌سازی فقر درست در زمانی صورت می‌گیرد که تکنیک و علم به سرعت تکامل می‌یابد. در حالی که این امر توان بالقوه سیستم اقتصادی را به شدت افزایش می‌دهد ولی با این وجود تشدید باروری تولید نتوانست فقر جهانی را کاهش دهد. تنزل سطح زندگی در سطح جهانی در آغاز سده جدید، نتیجه کمبود منابع تولیدی نیست. برعکس. با صرفه کردن پروسه تولید، تغییر ساختاری شرکت‌های تولیدی و انتقال مراکز تولید به کشورهای نازل‌مزد جهان سومی علت رشد بیکاری و تنزل فاحش درآمد کارگران شهری و روستایی است. این نظم نوین اقتصاد بین‌المللی از فقر و کار ارزان ارتزاق می‌کند. بیکاری عظیم در کشورهای صنعتی و کشورهای در حال رشد کمک می‌کند تا سطح دستمزدها نازل نگاه داشته شود. در عین اینکه بیکاری بین‌المللی می‌شود، سرمایه مدام در جستجوی نیروی کار ارزان‌تر از یک کشور به کشور دیگر در تلاش است. طبق آمار سازمان جهانی کار (آی - ال - او) قریب به یک میلیارد نفر، یعنی تقریباً یک سوم کلیه انسان‌هایی که قادر به کار کردن می‌باشند در سطح جهان بیکارند. (۸)

بیکاری جهانی به مثابه اهرمی برای تنظیم سقف دستمزدها مورد استفاده قرار می‌گیرد. چون مازاد نیروی کار ارزان در کشورهای جهان سوم و کشورهای بلوک شرق سابق می‌تواند کارها را انجام دهد، لذا دستمزدها در کشورهای صنعتی کاهش می‌یابد. دستمزد واقعی در کشورهای جهان سوم و اروپای شرقی گاه تا ۷۰ برابر نازلتر از آمریکا، اروپا و یا ژاپن است. این وضع شامل کلیه مشاغل و حرفه‌ها، حتا حرفه‌های فوق تخصصی و یا علمی می‌باشد.

در حالی که علم اقتصاد حاکم «تقسیم مؤثر منابع محدود» جامعه را تبلیغ می‌کند، واقعیت تلخ اجتماعی در تضاد کامل با آن قرار گرفته است. کارخانجات بسته می‌شوند، شرکت‌های کوچک و متوسط ورشکسته می‌گردند و کارگران و کارمندان متخصص از کار بیکار می‌شوند. زیر نقاب «کارایی»، سرمایه‌های انسانی و اماکن تولید از گردونه تولید خارج می‌گردند. فشار بی‌امان در سطح ماکرواقتصادی برای بهره‌برداری «مؤثر» از منابع اجتماعی، به وضعیت کاملاً متضادی در سطح ماکرواقتصادی می‌انجامد. به نظر می‌رسد که سرمایه‌داری مدرن اصلاً قادر نیست این منابع انسانی و مادی موجود و دست‌نخورده را به کار گیرد.

ثروت اندوزی به کمک سوداگری تبهکارانه

این تغییر ساختار جهانی، به رکود عرضه برخی از محصولات و خدمات ضرور می‌انجامد، ولی برعکس سرمایه‌گذاری در بخش‌های سودآور صنایع لوکس را تقویت می‌کند. انباشت سرمایه به جای تمرکز در بخش‌های خلاق فعالیت‌های اقتصادی، بیشتر در فعل و انفعالات مالی سوداگرانه و شیادانه متمرکز می‌گردد که آن نیز به نوبه خود باعث اختلال در بازارهای مالی بزرگ جهانی می‌شود.

یک اقلیت ممتاز به ضرر اکثریت عظیم مردم جهان به سرمایه عظیمی دست می‌یابد. تعداد میلیاردرها فقط در ایالات متحده آمریکا از ۱۳ نفر در سال ۱۹۸۲ به ۱۴۹ نفر در سال ۱۹۹۶ و ۳۰۰ نفر در سال ۲۰۰۰ افزایش یافته است. جمع ثروت کلوب جهانی میلیاردرها با ۴۵۰ عضو در سطح جهان، بیشتر از تولید ناخالص کشورهای فقیر که ۵۹ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد است. (۹) سرمایه خصوصی خانواده «والتون» در آرکانزاس (صاحب فروشگاه‌های زنجیره‌ای وال مارت)، با احتساب سرمایه ورثه، خانم «آلیس والتون»، برادران «رابسون، جان و جیم» و مادرشان «هلن» ۸۵ میلیارد دلار یعنی بیش از دو و نیم برابر تولید ناخالص ملی کشور بنگلادش (۳۳,۴ میلیارد دلار) با ۱۲۷ میلیون نفر جمعیت و درآمد سرانه سالانه ۲۶۰ دلار است.

علاوه بر آن، انباشت سرمایه، در حیطه بیرون از اقتصاد حقیقی و بیرون از اقدامات اقتصادی تولید و تجارت صورت می‌گیرد: «موفقیت در بازار بورس وال استریت (یعنی سوداگری در بازار بورس) بزرگ‌ترین علت رشد میلیاردرها در سال گذشته (۱۹۹۶) بود.» (۱۰) و در همین حال میلیاردرها دلار که از راه‌های سوداگرانه کسب گردید یک راست به صندوق‌های بانکی مخفی در بهشت‌های مالیاتی در سراسر جهان گسیل شد. طبق تخمین محافظه کارانه «اینوستمنت بانک مریل لینچ» حجم ثروت افراد خصوصی در بانک‌های خصوصی در بهشت‌های مالیاتی بیش از ۳,۳ بیلیون دلار است. (۱۱) صندوق بین‌المللی پول ثروت‌های انباشته شده در بهشت‌های مالیاتی کنسرن‌ها و افراد خصوصی را ۵,۵ بیلیون دلار تخمین می‌زند، رقمی که معادل ۲۵ درصد کل درآمد جهان است. (۱۲) ثروت نخبگان کشورهای جهان سوم نیز که عمدتاً از طرق غیرقانونی کسب گردیده و در بانک‌های جهان پس‌انداز شده، در طی سال‌های ۱۹۹۰ به ۶۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود، که فقط یک سوم آن در بانک‌های سوئیس است. (۱۳)

در اثر «رفرم‌های بازار» فعالیت‌های غیرقانونی تشدید می‌شود و به بین‌المللی شدن اقتصاد مافیایی می‌انجامد. در کشورهای آمریکای لاتین و اروپای شرقی به دنبال برنامه خصوصی‌سازی تجویز شده از طرف بانک جهانی، سازمان‌های تبهکار توانستند

ثروت غیرقانونی خود را در بخش‌های دولتی سرمایه‌گذاری کنند. طبق برآورد سازمان ملل متحد درآمد سازمان‌های مافیایی در سطح جهان بالغ بر یک بیلیون دلار است، که معادل تولید ناخالص آن بخش از کشورهای فقیر جهان با یک میلیارد جمعیت می‌باشد. (۱۴) این ثروت حاصل تجارت با مواد مخدر، تسلیحات نظامی و قاچاق مواد هسته‌ای و همچنین سودهای هنگفت حاصل از اقتصاد خدماتی که توسط مافیا کنترل می‌شود، مثل فحشا، بازی‌های شانسی، دکان‌های تعویض ارز و غیره است. آنچه که این ارقام بیان نمی‌کند، حجم آن بخش از سرمایه‌گذاری‌های سازمان‌های بزهکار در اقتصاد قانونی و همچنین اقتداری است که این سازمان‌ها از طریق قدرت اقتصادی شرکت‌های معمولی خود کسب کرده‌اند.

همکاری این گروه‌ها با شرکت‌های قانونی و معمولی مخلوط گردیده است. آن‌ها در فعالیتهای قانونی زیادی سرمایه‌گذاری می‌کنند و از این طریق نه تنها روی درآمدهای قاچاق خود پرده استتاری می‌کشند، بلکه در عین حال از این شیوه ساده برای ثروت‌اندوزی خارج از اقتصاد بزهکارانه استفاده می‌نمایند. طبق نظر یک کارشناس معتبر «گروه‌های بزهکار نتایج مطلوب‌تری به دست می‌آورند تا اکثر ۵۰۰ شرکت معروف موجود، آن هم با سیستم سازماندهی که به جنرال موتورز بیشتر شباهت دارد تا مافیای سنتی سیسیلی». (۱۵) رییس «اف - بی - آی» آقای «جیم مودی» در گزارش خود به سوکمیسیون کنگره آمریکا اظهار داشت که سازمان‌های بزهکار روسیه «با سازمان‌های بزهکار خارجی (ایتالیایی و کلمبیایی) همکاری می‌کنند... گذار به سرمایه‌داری در اتحاد جماهیر شوروی سابق امکاناتی نوینی را فراهم آورد که سریعاً توسط سازمان‌های بزهکار مورد بهره‌برداری قرار گرفت». (۱۶)

بحران مازاد تولید و رانده‌شدن تولیدکنندگان کوچک

ریشه بسط و توسعه تولید در سرمایه‌داری جهانی شده در تقلیل اشتغال و کاهش مزد نهفته است. ولی این عمل در انتها به کاهش تقاضا در مورد کالاهای ضرور و خدماتی می‌انجامد. در یک طرف ظرفیت نامحدود تولید و در طرف دیگر ظرفیت محدود مصرف قرار گرفته است. نتیجه این رابطه پیدایش مازاد تولید بی‌نظیر کنونی است. در این سیستم شرکت‌ها فقط وقتی قادر به توسعه هستند که در عین حال ظرفیت تولید کاهش یابد، یعنی شرکت‌های زیادی ورشکسته شده و از بین بروند. ولی اگر یک شاخه کامل صنعتی از کار بیفتد، تولیدکنندگان این شاخه طبیعتاً درآمدی نخواهند داشت تا سهمی از ثروت کالایی را بخود اختصاص دهند. یعنی برخلاف تز حاکم در علم اقتصاد «ژان باپتیست سائز»، عرضه باعث پدید آمدن تقاضا نمی‌شود. از آغاز دهه ۸۰ مازاد تولید کالاها به سقوط شدید قیمت‌ها (قیمت واقعی) انجامید که پی‌آمدهای نابودکننده‌ای برای تولیدکنندگان مواد خام و صنایع مونتاژ در جهان سوم داشت.

در کشورهای در حال رشد بخش عظیمی از تولیدکنندگان کالا برای مصرف داخلی به دستور بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به ورشکستگی سوق داده می‌شوند. بخش غیر رسمی شهری که از نظر تاریخی سهم مهمی در ایجاد محل‌های نوین کار ایفا می‌کرد، به دنبال کاهش ارزش پول، تعدیل شرایط وارداتی و وفور عرضه تولیدات کشورهای صنعتی (که گاه شامل سوبسیدهای کلان دولتی هستند) در بازارهای محلی، محکوم به فنا می‌گردند.

به دنبال رکود اقتصادی و رشد منفی در اروپای شرقی، جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی و همچنین کشورهای جنوب صحرا، کنسرن‌های بزرگ جهان به رشد بی‌سابقه‌ای دست یافتند و سهم خود را از بازار جهانی به نحو بی‌سابقه‌ای توسعه بخشیدند. ولی این روند فقط در صورت خارج کردن ظرفیت‌های تولیدی موجود از دایره، یعنی به ضرر تولیدکنندگان محلی، منطقه‌ای و ملی بود.

همین که شرکت‌های کوچک و متوسط محلی دچار ورشکستگی شدند، مجبور خواهند شد تولید خود را در اختیار تجار بزرگ جهانی قرار دهند و کنسرن‌های فراملیتی نیز از طرف دیگر با ایجاد سیستم واگذاری امتیاز تولید، کنترل بازارهای محلی را به دست می‌گیرند. بدین معنی که شرکت‌های بزرگ با توان مالی زیاد که امتیاز تولید را به شرکت‌های محلی واگذار می‌کنند، کنترل منابع انسانی، نیروی ارزان کار و شرکت‌های محلی را به چنگ آورده و درآمد شرکت‌های محلی و تک‌فروشان را به خود اختصاص خواهند داد. در حالی که تولیدکننده مستقل، یعنی کسی که امتیاز تولید را کسب کرده است، بخش عظیمی از سرمایه‌گذاری را خود به عهده می‌گیرد.

یک چنین روند مشابه و موازی را نیز می‌توان در اروپای غربی مشاهده کرد. تغییر و تحولات سیاسی در جامعه مشترک اروپایی در چارچوب قرارداد ماستریخت روز بروز منافع مالی حاکم را به ضرر وحدت جامعه اروپا تقویت می‌کند. دولت‌ها با آگاهی کامل به پدید آمدن انحصارات خصوصی کمک می‌کنند و سرمایه‌های کلان، سرمایه‌های کوچک را در تمام انواع خود خرد و متلاشی می‌سازند. زیر فشار ایجاد بلوک‌های اقتصادی واحد در اروپا و آمریکا شرکت‌های محلی و منطقه‌ای ناتوان می‌گردند و بدین صورت با از گردونه خارج شدن شرکت‌های کوچک، به طور کلی زندگی اقتصادی در شهرها از پایه دگرگون می‌شود. «تجارت آزاد» و انتگراسیون اقتصادی که برای شرکت‌های بزرگ بین‌المللی امکانات تحرک بیشتری را فراهم می‌سازد، در عین حال به دلیل موانع دولتی، حرکت سرمایه‌های محلی و کوچک را محدود می‌کند. همگرایی اقتصادی که بیشتر زیر نفوذ شرکت‌های بزرگ صورت می‌گیرد، زیر لوای وحدت سیاسی، اغلب به تضادها و مبارزات اجتماعی دامن می‌زند.

زیر نویس ها:

- 8- International Labor Organization, Genf 1996
- 9- Forbes Magazine www.forbes.com/tool/toolbox/billnew/
- 10- Charles Laurence Daily telegraph 30.9.1997
- 11- Financial Times 21.6.1995
- 12- Financial Times 7.6.1996
- 13- Peter Bosshard: Multinational Monitor, Nov. 1992
- 14- Proc. on the United Nation Conference on Crime Prevention Kairo, Mai 1995
- 15- Daniel Brandt: Namebased Newsline, ohio Nr.8 Jan/Mar 1995
- 16- Reuters, 25.1.1995

تفاهم و جنگ

روندهای نامبرده که در بالا به طور اجمال ذکر شد، بر اساس تفاهمی که به طور غیرمترقبه در سطح جهان حاکم گردیده و کلیه دولت‌ها را موظف به قبول آن‌ها کرده است، صورت می‌گیرد. این تفاهم نتولیرالیسم نام دارد. همه جا نسخه‌های اقتصادی مشابه تجویز می‌گردد. زیر قیمومیت صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی رفرم‌های لیبرالی بازار بهترین شرایط را برای بانک‌ها و کنسرن‌های فراملیتی که در سطح جهان فعالند، آماده می‌سازد. اما در حقیقت نمی‌توان از یک سیستم «آزاد» بازار سخن گفت. با وجود پراگویی‌های نتولیرالی، برنامه تطبیق ساختار اقتصادی که از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تبلیغ می‌گردد، تنها چارچوب نوینی برای مداخله و کنترل اقتصادهای ملی است، زیرا مؤسسه‌ای که در سال ۱۹۴۴ در «برتون وود» و یا سازمان تجارت جهانی که در سال ۱۹۹۵ پدید آمد، دستگاه‌های بوروکراتیک و مؤسسات کنترل‌کننده‌ای هستند که زیر پوشش نیمه دولتی در جهت منافع اقتصادی و مالی کنسرن‌های بزرگ فعالیت می‌کنند. در پس این مؤسسات جهانی، بانکداران «وال استریت» و رؤسای بزرگ‌ترین کنسرن‌های اقتصادی جهان قرار گرفته‌اند. در گردهمایی‌ها و جلسات سالانه آن‌ها، پشت درهای بسته، چهره‌های شاخص لابی اقتصادی جهانی مثل اعضای اتاق بازرگانی بین‌المللی و یا «ترانس آتلانتیک بیزنس دایالوگ» (که بزرگ‌ترین کنسرن‌های غربی را با سیاستمداران و نمایندگان سازمان تجارت جهانی مربوط می‌سازد) و هم‌چنین «یونایتد استید کانسیل فور اینترنشنال بیزنس»، همایش بین‌المللی اقتصادی، انسیتوی مالی جهانی که نماینده بزرگ‌ترین بانک‌ها و سازمان‌های مالی است و غیره... شرکت دارند. چند سازمان دیگر که دارای فعالیت نیمه‌علنی می‌باشند و نقش مهمی در شکل‌گیری نظم نوین جهانی ایفا می‌کنند عبارتند از: کمیسیون سه جانبه، گروه «بیلدربرگ» و «کانسیل آن فورین ری لیشن».

رفرم‌های بزرگ اقتصادی، تعمیق مستمر اقتصاد لیبرالی که توسط این گروه قدرتمند از مأموران جهانی‌سازی تحمیل می‌گردد، مستعمره‌سازی «صلح‌آمیز» کشورها را توسط دستکاری نیروهای بازار ممکن می‌سازد. با اینکه برای اینکار استفاده علنی از زور لازم نیست، با این وجود تحمیل بی‌ملاحظه این رفرم‌های اقتصادی خود نوعی از جنگ است. در نتیجه و در چارچوب این تعبیر کلی، جنگ و جهانی‌سازی دو مبحث جدا از یکدیگر نیست.

حال سرنوشت کشورهایی که از باز کردن دروازه‌های اقتصادی خود به روی بانک‌ها و کنسرن‌های بین‌المللی، آن طور که سازمان تجارت جهانی می‌طلبد، سرپیچی می‌کنند، چه خواهد بود؟ ارتش و سازمان‌های جاسوسی غربی با مؤسسات مالی در رابطه اند. مؤسسات بین‌المللی مالی هم‌چنین با پیمان نظامی ناتو و دیگر به اصطلاح مؤسسات «صلح پرور» همکاری مستقیم دارند و طبیعی است که در بازسازی خرابی‌های جنگی نیز سهم خواهند بود.

در آغاز هزاره سوم، جنگ و «بازارهای آزاد» دست در دست یکدیگر به پیش می‌تازند. جنگ عملاً مرحله نهایی از قراردادهای سرمایه‌گذاری چندجانبه است. جنگ از نظر فیزیکی آنچه را که هنوز بدنبال آزاد سازی، خصوصی‌سازی و تحمیل «رفرم‌های بازار» از بین نرفته است، نابود می‌کند. استعمار مستقیم از طریق جنگ و استقرار مناطق تحت‌الحمایه غرب عملاً این هدف را دنبال می‌کند تا دستیابی به بازارهای مربوطه را برای بانک‌ها و کنسرن‌های بین‌المللی تسهیل سازد. تا آن‌ها بتوانند به صورتی که در مصوبات سازمان تجارت جهانی آمده است، در سطح جهان همان‌گونه آزادانه عمل کنند که در بازارهای ملی ممکن است. «دیپلماسی موشکی» امروزه تکرار دیپلماسی ناوهای توپدار قرن ۱۹ است، که برای تضمین «تجارت آزاد» به کار گرفته می‌شد. پس از پایان جنگ تریاک فرستاده آمریکا «کالب کاشینگ»، که در سال ۱۸۴۴ به چین اعزام شده بود تا گشایش بنادر چینی را برای کالاهای آمریکایی ممکن سازد، به دولت شاهنشاهی چین هشدار می‌داد که «خودداری از قبول خواست‌های آمریکا می‌تواند به مثابه دعوت به جنگ تعبیر گردد.» (۱۷)

نظم نوین جهانی را خلع سلاح کنید

جهان‌بینی بازار آزاد، اشکال مدرن‌تر و خشن‌تری از مداخله دولتی و مافوق دولتی را که بر پایه دستکاری آگاهانه نیروهای بازار صورت می‌گیرد، تقویت می‌کند. شرایط قرارداد تجارت جهانی در جهت تضمین تجارت آزاد، عملاً حقوق بانک‌های عظیم و کنسرن‌های فراملیتی را تثبیت می‌کند. ولی به موازات آن مردم تک تک کشورها حقوق خود در تصمیم‌گیری سیاسی را از دست می‌دهند. زیرا که اجرای قرارداد تجارت بین‌المللی چه در سطح ملی و چه بین‌المللی توسط سازمان تجارت

جهانی به هیچ وجه طبق قواعد دمکراتیک صورت نمی گیرد. به عنوان مثال مصوبات سازمان تجارت جهانی از یک طرف شرکت های ملی را به خلع ید تهدید می کند، در حالی که از طرف دیگر امتیازات و اختیارات وسیعی در اختیار دستگاه های مالی بین المللی قرار می دهد. لیبرالیسم نو با بازی با لغاتی چون «دولتمداری خوب» (گود گاورنانس) و یا بازار آزاد تنها بهانه مبتذلی در اختیار صاحبان قدرت می گذارد.

نظم نوین جهانی بر پایه «تفاهم غلط» واشنگتن و وال استریت بنا گردیده است، که طبق آن سیستم بازارهای آزاد به مثابه تنها انتخاب، در چارچوب «حکم ازلی»، رفاه جهانی ممکن و مقدور اعلام می شود و کلیه احزاب سیاسی، چه سبز، چه سوسیال - دمکرات و حتا کمونیست های دیروزی، هم گام با مدافعین این نظم نوین به تأیید آن می پردازند.

مخالفین جهانی سازی که در سال های اخیر صدای اعتراض خود را به گوش همه رسانیده و اکنون یورش خود را به قلعه کارتل کشورهای عضو «گ - ۸» آغاز کرده اند، در آینده با وظایف بسیار بغرنجی روبرو خواهند بود. آنها باید روابط بین سیاستمداران و نمایندگان سازمان های مالی بین المللی را بر ملا کنند. آنها باید تمام هم خود را در جهت رهایی مؤسسات دولتی و نیمه دولتی از چنگال دستگاه مالی به کار گیرند. آنها باید به مقابله با تمرکز مالکیت و ثروت خصوصی بپردازند، تجارت های سوداگرانه و پول شویی ها را رسوا سازند، واحه های مالیاتی را بخشکانند و برای احیای دولت رفاهی مبارزه نمایند.

آنها باید به ائتلاف وسیعی با جنبش صلح نائل گردند، زیرا که ارتش، و سازمان های اطلاعاتی کشورهای غربی نه تنها بی واسطه صلح جهانی را به مخاطره می افکنند، بلکه به طور اساسی منافع مالی و اقتصادی حاکم را تضمین می سازند. آنها باید در مقابل رسانه های جهانی و اخبار مجعول آنها که وقایع جهان را وارونه جلوه می دهند، بدیلی بوجود آورند تا «آگاهی کاذبی» که جوامع ما را در بر گرفته و هر نوع بحث و گفت و گویی را در نطفه خفه می سازد، از مغزها دور سازد.

ما باید این مبارزه را در سطحی وسیع - در کلیه کشورها و جوامع - سازمان دهیم. ما باید در ورای مرزهای ملی، قومی - نژادی و اجتماعی با یکدیگر به تفاهم برسیم، با هم رابطه برقرار کنیم و متحد شویم. ما باید به طرز بی سابقه ای در سطح بین المللی هم بسته عمل کنیم و در مقابل جهانی سازی وال استریتی، مقاومت جهانی شده خود را قرار دهیم. برای از بین بردن فقر و استقرار صلحی پایدار باید نظم نوینی پدید آورد.

بخش نخست: فقر جهانی و رفرم‌های ماکرواقتصادی

۱- جهانی سازی فقر

از آغاز دهه ۸۰ صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای مذاکره در مورد تمدید مهلت بدهکاری‌ها و تصویب وام‌های جدید، کشورهای در حال رشد را با شرط اجرای برنامه‌های «ماکرواقتصادی در جهت ایجاد ثبات» و همچنین «تطبيق ساختاری» زیر فشار قرار می‌دادند. این برنامه‌ها تاکنون صدها میلیون نفر را بورطه فقر سوق داده است. برخلاف روح قرارداد «برتون وود» که در سال ۱۹۴۴ به ایجاد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی منجر شد، این تطابق ساختاری در جهت احیای رشد اقتصادی و تثبیت نرخ ارز عمل نمی‌کند، بلکه حتی تا مقدار زیادی مسئول بی‌ثباتی ارزهای ملی است و اقتصاد کشورهای در حال رشد را به نابودی می‌کشاند.

قدرت خرید داخلی در این کشورها کاهش می‌یابد، گرسنگی دامن می‌گسترده، بیمارستان‌ها و مدارس بسته می‌شوند و حق برخورداری از حداقل فرهنگ و دانش برای صدها میلیون کودک و نوجوان از بین می‌رود. در چندین منطقه از کشورهای رشد نیافته اجرای این رفرم‌ها به شیوع و توسعه مجدد برخی از بیماری‌های عفونی چون سل، مالاریا و وبا منجر گردیده است. با اینکه وظیفه رسمی بانک جهانی مبارزه علیه فقر و حفاظت محیط زیست است، لکن در اثر کمک‌های این مؤسسه برای ساختن نیروگاه‌های آبی عظیم و پروژه‌های کشاورزی صنعتی، عملاً روند از بین رفتن جنگل‌ها و نابودی محیط زیست طبیعی شتاب یافته و به راندن اجباری میلیون‌ها نفر از سرزمین‌های خود انجامیده است.

سیاست جهانی صندوق بین‌المللی پول

تغییر ساختاری ماکرواقتصادی اقتصادها پس از پایان جنگ سرد تنها در خدمت منافع ژئوپولیتیک غرب بوده است. تطبیق ساختاری تبدیل به حربه‌ای گشته تا اقتصاد کشورهای سابق بلوک شرق را زیر نفوذ خود درآورده و سیستم شرکت‌های دولتی را متلاشی سازد. در اواخر دهه ۸۰ صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی «داروی تلخ» خود را برای به اصطلاح بهبود اقتصاد اروپای شرقی، یوگسلاوی و اتحاد جماهیر شوروی سابق تجویز کردند که دارای پی‌آمدهای اقتصادی و اجتماعی بسیار سنگین و نابودکننده‌ای بود. (مقایسه کنید با فصل ۱۶ و ۱۷)

برنامه‌های تطبیق ساختاری از دهه ۹۰ در کشورهای پیشرفته صنعتی نیز آغاز شد، گرچه مکانیسم‌های عمل کننده آن نسبت به سایر کشورهای نامبرده متفاوت بود. البته با این که درمان ماکرواقتصادی دولتهای غربی بسیار خفیف‌تر و ضعیف‌تر از آنی بود که در کشورهای جنوبی و شرقی تحمیل می‌شد، لکن از نظر ساختار ایدئولوژیکی و تئوریک اختلافی با آن نداشت. در کشورهای غربی نیز این رفرم‌ها در خدمت منافع جهانی مالی است. مونتراریسم (پول‌پرستی) در مقیاس جهانی به فرمول جادویی تبدیل گشته و روند تغییر ساختاری اقتصاد در سطح جهان، کشورهای غنی را نیز در بر گرفته است. نتیجه این تغییرات بیکاری، سطح نازل دستمزدها، رانده شدن بخش‌های عظیمی از مردم به خط فقر می‌باشد. به موازات آن، از مخارج اجتماعی کاسته، بخش عظیمی از خدمات دولت رفاهی ملغا و نابودی شرکت‌های متوسط و کوچک تسهیل می‌گردد. کمبود مواد غذایی و سوءتغذیه امروزه دامنگیر مردم فقیر شهرها در کشورهای غنی غربی نیز گردیده است. طبق آماري که جدیداً برآورده گردیده، ۳۰ میلیون نفر در ایالات متحده آمریکا «گرسنه» طبقه‌بندی شده اند. (۱)

نتایج تطبیق ساختاری که تضعیف حقوق اجتماعی زنان و پی‌آمدهای مخرب برای محیط زیست هم بخشی از آن است، کم و بیش ثبت گردیده است. گرچه که مؤسسات «برتون وود» با اجرای برنامه‌های نام برده، پدید آمدن فلاکت‌های اجتماعی را پیش‌بینی می‌کردند، با این وجود هیچ تغییری در سیاست خود روا نداشتند. در حقیقت از اوایل دهه ۹۰ شروط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پس از تلاشی بلوک شرق – این بار به نام «مبارزه با فقر» – روز بروز سخت‌تر و بی‌امان‌تر شده اند.

در بیش از ۱۵۰ کشور مقروض، صندوق بین‌المللی پول در آن واحد دستور جلسه مشابهی که عبارت از منضبط ساختن بودجه، کاهش ارزش ارز، لیبرالیزه کردن تجارت و خصوصی ساختن است را دیکته می‌کند. ملل مقروض استقلال اقتصادی خود را باخته و کنترل بر مالیات و پول را از دست می‌دهند و در نتیجه گرفتار قیومیت اقتصادی می‌گردند. بانک‌های مرکزی و وزارت مالی آنها اکثراً به انضمام دستگاه‌های محلی اداری از نو سازماندهی شده، مؤسسات دولتی آنها تضعیف و یا متلاشی می‌گردد. سازمان‌های مالی بین‌المللی با دور زدن حق تصمیم‌گیری دموکراتیک، «دولت‌های موازی» ایجاد ساخته و کشورهایی که زیر بار «اهداف عملی» صندوق بین‌المللی نروند را وارد لیست سیاه می‌کنند، بدین معنی که آنها دیگر هیچ وامی دریافت نخواهند کرد.

گرچه برنامه‌های تطبیق ساختاری به نام دموکراسی و دولت خوب و مقتدر (گود گاورنانشی) ارائه می‌گردد، لکن عملاً این برنامه‌ها به تقویت دستگاه امنیتی داخلی و ضداطلاعات ارتش در این کشورها می‌انجامد؛ با تأیید بخش‌های اجتماعی ممتاز

در جهان سوم، تضییق سیاسی، دست به دست «تضییق اقتصادی» عمل می‌کند.

برای کشورهای وام‌دهنده و طلب‌کار «دولت خوب و مقتدر» و انتخابات چند حزبی شروط دیگری برای تجدید مهلت پرداخت وام و پرداخت وام جدید است. ولی خصلت رفرم‌های اقتصادی مورد نظر نافی دمکراتیزه کردن واقعی است. اجرای چنین رفرم‌هایی برخلاف روح لیبرالیسم آنگلو ساکسونی خواه ناخواه به پشتیبانی ارتش و دولتی خودکامه محتاج است. در نتیجه تطبیق ساختاری به ایجاد مؤسساتی کاذب و دمکراسی پارلمانی نمایشی می‌انجامد که در جهت تقویت روند تغییر ساختاری اقتصادی عمل کنند.

در تمام جهان سوم در بین مردمی که به دنبال بازهای نیروهای بازار به فقر و درماندگی رانده شده‌اند، ناامیدی و پریشانی حکمفرماست. در ژانویه ۱۹۸۴ در تونس به طغیان گرسنگان که اغلب از جوانان بیکار تشکیل می‌شد، انجامید. در سال ۱۹۸۹ طغیان توده‌ها علیه برنامه‌های تطبیق ساختاری صندوق بین‌المللی پول در پایتخت ونزوئلا، کاراکاس به سختی سرکوب شد. رئیس‌جمهور وقت این کشور «کارلوس آندرس پرز» پس از متهم کردن لفظی صندوق بین‌المللی پول که، «استبداد اقتصادی اعمال می‌کند و نه با گلوله، بلکه با گرسنگی مردم را به هلاکت می‌رساند» وضعیت فوق‌العاده برای کشور اعلام داشت و واحدهای توپخانه و نیروی دریایی را به مناطق فقیرنشین حومه شهر اعزام داشت. ناآرامی‌ها علیه صندوق بین‌المللی پول به دنبال افزایش ۲۰۰ درصدی قیمت نان پدید آمد. به روی مرد و زن و بچه بدون استثنا آتش گشوده شد. «غسالخانه شهر کاراکاس فقط در طی سه روز اول گزارش از قتل ۲۰۰ نفر داد... و هشدار داد که دیگر تابوب بقدر کافی ندارد.» (۲) طبق آمار غیر رسمی در این ناآرامی‌ها بیش از ۱۰۰۰ نفر به قتل رسیدند. در همان سال نظامیان نیجریه پس از اعتراضات شدید دانشجویان به سیاست تطبیق ساختاری صندوق بین‌المللی پول ۶ دانشگاه این کشور را تعطیل کردند. در سال ۱۹۹۰ در مراکش در اعتراض به رفرم‌های پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول در ابتدا اعتصابات عمومی و سپس قیام مردم صورت گرفت. ۱۹۹۳ در مکزیک «زاپاتیست»‌ها در منطقه «چیپاس» در جنوب این کشور دست به شورش زدند. در همین سال در فدراسیون روسیه نیز اعتراضات به رفرم‌های صندوق بین‌المللی پول شدت گرفت. پس از یک کودتای نافرجام، پارلمان این کشور مورد حمله قرار گرفت. سال ۲۰۰۰ در اکوادور اعتراضات توده‌ای علیه تبدیل دلار آمریکایی به واحد پول این کشور به استعفای رئیس‌جمهور این کشور انجامید. در آوریل همین سال هزاران دهقان بولیوی به اعتراض به خصوصی‌سازی منابع آبی این کشور و ایجاد تعرفه برای استفاده از آب به خیابان‌ها ریختند. این لیست بسیار طولانی است و طولانی‌تر نیز خواهد شد.

تطبیق ساختاری اقتصادی با دستکاری‌های آگاهانه نیروهای بازار، «کشتار اقتصادی جمعی» را غیرممکن نمی‌کند. پی‌آمدهای اجتماعی این سیاست در قیاس با دوران‌های گذشته از تاریخ کلنیالیسم که به ویژه با کار اجباری و برده داری اجین بود، بسیار سهمناک‌تر است. به کارگیری برنامه‌های تطبیق ساختاری در بسیاری از کشورهای مقروض به جهانی‌سازی سیاست اقتصاد بازاری که تحت کنترل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است، می‌انجامد که در اصل در جهت منافع سیاسی و مالی قدرتمندانی که به عنوان مثال در کلپ‌های پاریس و لندن و یا در کشورهای «گروه ۸» گرد هم آمده اند، عمل می‌کند. این نحوه عملکرد نوین در سلطه سیاسی و اقتصادی که آن را می‌توان نوعی از «کلنیالیسم بازار» نامید، مردم و دولت‌ها را زیر یوغ بازی به ظاهر بی‌طرف نیروهای بازار می‌کشد. دستگاه بورکراتیک سازمان‌های مالی بین‌المللی که در واشنگتن مستقر می‌باشند از طرف وام‌دهندگان و کنسرن‌های فراملیتی مؤلف گردیده اند تا طرح اقتصاد جهانی را به اجرا درآورند، طرحی که بر منابع درآمد بیش از ۸۰ درصد مردم جهان تأثیر خواهد داشت.

تلاشی اقتصادها

هیچ‌گاه در تاریخ، «بازار آزاد» که با ابزارهای ماکرواکنومیک به این شدت دستکاری شده باشد یک چنین نقش مهمی برای سرنوشت کشورهای مستقل و آزاد ایفا نکرده است. تغییر ساختاری اقتصاد جهان زیر نظر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به طور فزاینده‌ای روز بروز امکانات کشورهای درحال رشد برای ایجاد اقتصاد مستقل را محدود می‌سازد. در عوض سازمان‌های مالی بین‌المللی از این کشورها مناطق باز اقتصادی پدید آورده و اقتصاد آن‌ها را به انبارهای نیروی کار ارزان و موادخام طبیعی تبدیل می‌سازند. تجویز «داروی تلخ اقتصادی» توسط صندوق بین‌المللی پول به نزول قیمت کالاها کمک می‌کند، زیرا که تک تک کشورها را مجبور می‌سازد تا اقتصاد خود را با بازار جهانی که روز بروز محدودتر می‌شود، منطبق سازند. هسته سیستم اقتصاد جهانی را ساختار نابرابر تجارت، تولید و وام مابین کشورهای غنی و فقیر تشکیل می‌دهد. به اصطلاح متداول بانک جهانی، کشورهای فقیر جزو کشورهای کم درآمد (لوانینکام کانتیریز) و کشورهای با درآمد نسبتاً پایین (لوانینکام کانتیریز) می‌باشند. سازمان ملل عبارات محجوبانه‌تری را مورد استفاده قرار می‌دهد: کشورهای با حداقل رشد (لیست دیوالوپد کانتیریز) و کشورهای کم رشد (لس دیوالوپد کانتیریز).

در آغاز هزاره نوین ۶ میلیارد انسان در دنیا زندگی می‌کنند که ۵ میلیارد آن در کشورهای فقیر می‌زیند. در حالیکه

کشورهای غنی با فقط ۱۵ درصد جمعیت کره زمین، ۸۰ درصد درآمد در سطح جهان را به خود اختصاص داده اند، باید ۶۰ درصد جمعیت کره زمین یعنی کشورهای کم درآمد که چین و هندوستان با ۳،۵ میلیارد جمعیت نیز جزو آن هستند، به فقط ۶،۳ درصد درآمد کل جهان اکتفا کنند، حجمی که کمتر از تولید سالانه داخلی کشور فرانسه با اقمارش در فراسوی اقیانوس‌ها می‌باشد. تولید سالانه داخلی کشورهای جنوبی صحرا در آفریقا با جمعیتی معادل ۶۰۰ میلیون نفر تقریباً معادل نیمی از محصولاتی است که فقط در ایالت تکزاس تولید می‌شود. کشورهای کم درآمد و کشورهای با درآمد نسبتاً پایین (که کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی سابق نیز بدان تعلق دارند) که در مجموع ۸۵ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، فقط صاحب ۲۰ درصد از درآمد کل در سطح جهان می‌باشند.

نباید فراموش کرد که سهم کشورهای جهان سوم از درآمد کل جهان از آغاز بحران بدهی‌های خارجی روز بروز کاسته گردیده است. در حالیکه جمعیت کشورهای کم درآمد در بین سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۱ بیش از دو درصد افزایش یافته، سهم آن‌ها از درآمد کل جهان بین ۵،۴ و ۴،۹ کاهش پذیرفته است. سهم کشورهای منطقه جنوب صحرا در همین مدت از ۰،۹ درصد به ۰،۷ درصد تقلیل یافته است.

در بسیاری از کشورهای مقروض در جهان سوم حقوق کارمندان در بخش‌های مدرن در سال‌های اولیه دهه ۹۰ بیش از ۶۰ درصد نزول پیدا کرد. این کاهش در بخش‌های غیر رسمی بسیار بحرانی تر بود. مثلاً در نیجریه حداقل درآمد در طول حکومت نظامیان در دهه ۸۰ بریاست ژنرال ابراهیم بابانگیدا، ۸۵ درصد کاهش یافت. در ویتنام مرزها نازلتر از ۱۰ دلار در ماه شد، با اینکه قیمت برنج بدنال رفرم‌هایی که دولت‌هائوی در تبعیت از صندوق بین‌المللی پول انجام داد، به سطح جهانی صعود یافت. حقوق ماهیانه یک معلم لیسانسه در یک مدرسه صنعتی در سال ۱۹۹۱ معادل با ۱۵،۲ دلار بود (مراجعه شود به فصل ۱۲) (۳). در پرو بدنال «شوک فوجی» که رییس جمهور این کشور «فوجی موری» بدنال برنامه پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در سال ۱۹۹۰ به اجرا درآورد، قیمت نان یک شبه ۱۲ برابر و قیمت بنزین ۳۱ برابر شد. برعکس حداقل مزد به نسبت سطح دستمزدها در دهه ۷۰ بیش از ۹۰ درصد کاهش یافت (نگاه کنید به فصل ۱۴).

«دلاریزه» شدن قیمت‌ها و تنزل کشورهای بلوک شرق

برنامه‌های تطبیق ساختاری صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، گرایشاً «دلاریزه» شدن قیمت‌های داخلی در کشورهای مربوطه را بدنال دارد، یعنی: قیمت مواد غذایی در داخل به سطح بازارهای جهانی صعود می‌کند. در نتیجه نظم اقتصاد نوین

جهانی از یک طرف بر پایه برابری قیمت کالاها در یک بازار جهانی یک پارچه استقرار یافته است و از طرف دیگر موجب تعمیق اختلاف سطح درآمدها در سطح جهان می‌گردد. بهمین دلیل است که مزد (و مخارج مزد) در کشورهای جهان سوم و هم چنین اروپای شرقی تا ۷۰ برابر نازلتر از کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی و (او - ای - سی - دی) است.

علاوه بر اختلاف مابین کشورها، اختلاف مابین گروه‌ها با درآمدهای مختلف در تک تک کشورها را نیز باید در نظر گرفت. در بسیاری از کشورهای جهان سوم ۲۰ درصد بالایی جمعیت بیش از ۶۰ درصد درآمد ملی را به خود اختصاص می‌دهد و ۷۰ درصد خانوارهای روستانشین دارای درآمد سرانه‌ای هستند که فقط ۱۰ تا ۲۰ درصد حد متوسط درآمد در سطح ملی است. این اختلاف فاحش فزاینده درآمدها مابین کشورها و مابین گروه‌ها در سطح ملی نتیجه مستقیم ساختار تجاری و تقسیم کار نابرابر در سطح بین‌المللی است که به کشورهای جهان سوم و در گذشته نزدیک نیز به کشورهای سابق بلوک شرق، نقش کاملاً بی‌اهمیتی در سیستم اقتصاد بین‌المللی تحمیل کرده است.

تا اوایل دهه ۹۰ کشورهای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی از نظر مصرف مادی، تعلیم و تربیت، بهداشت، تکامل علمی و غیره به عنوان بخشی از شمال صنعتی و قابل قیاس با کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی محسوب می‌گردیدند. با اینکه درآمد متوسط مردم این کشورها نازلتر بود، لکن کارشناسان غربی، کشورهای بلوک شرق را به ویژه از نظر بهداشت و تعلیم و تربیت دارای دست آوردهای عظیمی تخمین می‌زدند.

امروز پس از گذشت دهسال از پایان جنگ سرد، کشورهای بلوک شرق سابق بدنبال رفم‌های صندوق بین‌المللی پول به فقر و تنگدستی دچار شده اند و توسط بانک جهانی جزو کشورهای با درآمد نازل و یا متوسط عضو «جهان سوم» طبقه بندی شده اند. کشورهای قزاقستان و ترکمنستان در جوار کشورهای چوئ سوریه، اردن و تونس جزو کشورهای با درآمدهای حد متوسط نازل و فدراسیون روسیه با درآمد سرانه سالانه ۳۰۰۰ دلار در جنب برزیل در قشرهای فوقانی این طبقه محسوب می‌گردند. پس حاصل جنگ سرد سقوط کشورهای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق به «جهان سوم» شد.

سازمان تجارت جهانی - نامشروع، ولی پر قدرت

تأسیس سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۴ فاز نوینی در تکامل سیستم اقتصادی در دوران پس از جنگ را پدید آورد که

به ایجاد مثلث قدرت یعنی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی منجر گردید. برپایه «کنترل» کارآمد سیاست اقتصادی کشورهای درحال رشد این سه موسسه بین‌المللی قادر گردیده اند تا استقلال ملی دولت‌ها را قدم بقدم محدود سازند.

نظم تجارتی نوینی که پس از پایان «دور پاراگوئه» در سال ۱۹۹۴ در مراکش متبلور شد، روابط مابین سازمان‌های مالی بین‌المللی در واشنگتن را با دولت‌های ملی از نو شکل بخشید و تعیین کرد. پس از آن اجرای شروط صندوق بین‌المللی و بانک جهانی که تا این زمان بر پایه قراردادهای دو یا چند جانبه وام مشخص می‌شد و از نظر قانونی واجب نبود، تغییر کرد. اکنون بسیاری از اصول برنامه‌های تطبیق ساختاری، از جمله تعدیل تجارت، خصوصی سازی و گشایش بازارهای داخلی برای سرمایه‌گذاران خارجی در مواد قراردادهای سازمان تجارت جهانی جای گرفته تا امکان کنترل شدید و در صورت لزوم تنبیه کشورهای عضو را فراهم آورد و تعهد اجرای این شروط را از نظر قوانین بین‌المللی مشروع سازد.

تعدیل تجارت بر مبنای شرط و شروط سازمان تجارت جهانی که ما بین نمایندگان دول در طی نشست‌های متقابل صورت می‌گیرد، نقش مهمی در تغییر شکل اقتصادها ایفا می‌کند. طبق نظر برخی از ناظران، مواد قراردادهای سازمان تجارت جهانی «منشوری برای کنسرن‌های فراملیتی» است. این مواد راه تصمیم‌گیری مستقل در مورد شکل و نوع اقتصاد منتخب را برای کشورهای ملی مشکل می‌سازد و همچنین برنامه‌های اجتماعی، اقدامات برای تولید محل کار و حتا ابتکارات در سطح شهر و استان این کشورها را محدود می‌کند. یعنی بدنبال اجرای قراردادهای سازمان تجارت جهانی در عین اینکه کنسرن‌های فراملیتی به قدرت عظیم و گسترده‌ای نایل می‌گردند، خطر تضعیف اقتدار دولت‌های ملی افزایش می‌پذیرد.

سازمان تجارت جهانی پس از امضای «معاهده فنی» که توسط کارمندان بلندپایه دولتی پشت درهای بسته به امضا رسید، پدید آمد. حتا سیاستمدارانی که در سال ۱۹۹۴ در مراکش گردهم آمده بودند، اطلاع دقیقی از نقش و وظیفه این سازمان که توسط تکنوکرات‌ها در جلسات مجزای دیگری مشخص گردیده بود، نداشتند. تنها شرط عضویت در این سازمان قبول کلیه مصوباتی است که در «دور اوروگوئه» صادر شد. «مصوبات این دور باید بدون استثنا پذیرفته گردد».

پس از نشست مراکش، مجالس کشورها متن ۵۵۰ صفحه‌ای موافقتنامه را با ضمایم متعددش، اغلب بدون هیچ بحث و گفت و گویی، مورد تأیید قرار دادند. مواد قرارداد سازمان تجارت جهانی به انضمام نحوه مصالحات و رهیافت‌های قانونی مشکلات محتمل که از «معاهده فنی» منشا گرفته بود، به طور ضمنی به سطح قوانین بین‌المللی ارتقا یافت. معاهده مراکش در سال ۱۹۹۴ که سازمان تجارت جهانی را به مثابه یک موسسه بین‌المللی حیات بخشید، سلسله مراتب روند دموکراتیک در

هیچ یک از کشورهای عضو را پشت سر نگذارد. بدین صورت این سازمان به نحو فجیعی در امور قضایی و قوانین اساسی کشورهای عضو دخالت می‌کند و در عین حال حقوق بسیار گسترده‌ای را در اختیار بانک‌های فراملیتی و کنسرن‌های جهانی می‌نهد و اختیارات و قدرت عظیمی بدان‌ها تفویض می‌نماید.

به دیگر سخن پیدایش سازمان تجارت جهانی که با ختم دور اورگوئه پدید آمد، غیر قانونی است و به هیچ وجه دارای مشروعیت سیاسی نمی‌باشد. خیلی ساده و به طور ضمنی در ژنو یک موسسه استبدادی در ورای دولت‌ها استقرار یافت که تحت لوای حقوق بین‌المللی قادر است با زیر پا گذاشتن استقلال حقوقی دولت‌های ملی، سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی تک تک کشورها را کنترل کند و در صورت لزوم آن‌ها را مورد تنبیه قرار دهد. بهمین صورت بدنبال معاهده سازمان تجارت جهانی، اقتدار و امکان دخالت بسیاری از مؤسسه‌های سازمان ملل متحد مثل «کنفرانس تجارت جهانی» (یونایتد نایشنز کنفرنس آن ترید اند دیوالوپ) و یا سازمان جهانی کار (آی ال او) خنثی می‌شود. مفاد قراردادهای سازمان تجارت جهانی نه تنها با قوانین حقوقی ملی و بین‌المللی حاکم، بلکه همچنین با منشور مصوبه ۱۹۴۸ حقوق بشر در تضاد قرار دارد. هر کسی که سازمان تجارت جهانی را به مثابه یک سازمان قانونی بپذیرد، عملاً منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد را بمدت نامحدود خنثی و یا ملغی می‌کند.

قواعد سازمان جهانی نه تنها به نحو فاحشی به قوانین بین‌المللی لطمه وارد می‌سازد، بلکه برخی از فعالیت‌های اقتصادی به انضمام ربودن ثروت‌های معنوی توسط کنسرن‌های فراملیتی را مورد تأیید قرار می‌دهد، که فقط یک گام با عملکرد جنایی فاصله دارد. این قواعد، حقوق پرورش‌دهندگان گیاهان را محدود می‌کند و با به ثبت رساندن حق محفوظ در مورد ارگانسیم‌ها، سلول‌ها و ژن‌ها (حتاً ژن‌های انسانی) برای دستکاری‌های ژنتیکی، درها را به روی کنسرن‌های بیوتکنولوژیکی می‌گشاید.

در بخش مالی نیز قراردادهای سازمان تجارت جهانی پی‌آمدهای وسیعی بدنبال دارد. در چارچوب «گاتز» (جنرال آگریمنت آن تراید این سرویس) دستکاری‌های عظیم سوداگرانه و مالی که علیه کشورهای درحال رشد صورت می‌گیرد، قانونی گشته، به طوری که سرانجام این کشورها سیاست پولی مستقل خود را از دست می‌دهند.

قواعد سازمان تجارت جهانی حقوقی را به بانک‌ها و کنسرن‌های فراملیتی اعطا می‌کند، که آن‌ها بر آن اساس قادرند به نفع خود نیروهای بازار را مورد دستکاری قرار دهند، مؤسسات ملی را بی‌ثبات سازند، تولیدکنندگان داخلی را به ورشکستگی

سوق دهند و سرانجام کنترل خود را بر همه کشورها توسعه بخشند و یا به سخن ساده: بازسازی مجدد کلنیالیسم را تسهیل کنند.

۲- جملیات جهانی

کشورهای «گ ۷» و سازمان‌های جهانی، چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی منکر رشد فزاینده فقر جهانی هستند. مدام بر حقایق اجتماعی سرپوش گذارده شده، آمار رسمی مورد دستکاری قرار گرفته و طرح‌های اقتصادی وارونه جلوه داده می‌شوند. ولی در جوار آن رسانه‌های گروهی، انظار عمومی را با تصاویری از رشد و رفاه جهانی بمباران می‌کنند. آن‌ها مدعی اند که با «رفرم بازار» اقتصاد جهانی شکوفا خواهد شد. «دوران شکوفایی آغاز گردیده...، موقعیت بسیار مطلوبی برای رشد فزاینده و مستمر جهانی فراهم گردیده است، که باید از آن استفاده کرد». (۵) بدون هیچ بحث و مذاکره‌ای «سیاست منسجم ماکرواقتصادی»، یعنی طیف وسیعی از اقدامات صرفه جویانه شدید، آزادسازی یا درگولایش، کارآمد کردن و خصوصی ساختن به مثابه کلید اصلی موفقیت‌های اقتصادی عرضه می‌گردد.

این نظر اقتصادی غالب روز به روز بیشتر در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی جهان راه می‌یابد، در عین اینکه تجزیه و تحلیل‌های انتقادی با موانع بزرگی روبرو است. واقعیت اقتصادی و اجتماعی تنها با عینک ساختگی تناسب‌های اقتصادی سنجیده می‌شود، که تنها در خدمت کتمان شیوه عملکرد سیستم اقتصاد جهانی است. اقتصاددانانی که مبلغ این سیاستند، مولد تئوری‌های بدون سند (که آن را تئوری ناب می‌نامند) و اسناد بدون تئوری (که آن را دانش اقتصاد عملی نام گذارده اند) می‌باشند. دگم اقتصادی حاکم هیچ نوع انتقادی را نمی‌پذیرد و اجازه بحث در مورد پارادایم تئوریک را نمی‌دهد. وظیفه اصلی دانشگاه‌ها پرورش اقتصاددانان وفادار و قابل اعتمادی است، که قادر به تشخیص پایه‌های اجتماعی ماکرواقتصادی جهانی نیستند. به همین نحو نیز به طور فزاینده روشنفکران «جهان سوم» به سمت و سوی پارادایم نئولیبرالی هدایت می‌شوند. بین‌المللی شدن علوم «اقتصاد» یک گام از روند تغییر ساختار اقتصادی جهانی عقب‌تر است.

این دگم رسمی نئولیبرالی در ضمن پارادایم متضاد خود، که فقط یک انتقاد اخلاقی است و خواستار «تکامل و پیشرفت مستمر و مبارزه با فقر» نام دارد، را به وجود می‌آورد. ولی اغلب مشکلات سیاسی و مسایل مربوط به فقر، حفاظت محیط زیست و حقوق زنان در این انتقاد اخلاقی یا معکوس ارائه می‌گردند و یا مورد اغماض قرار می‌گیرند. این انتقاد بندرت نسخه‌های نئولیبرالی را به چالش می‌طلبد و بیشتر در موازات و با تفاهم هارمونیک با آن است تا در مخالفت با آن.

در درون این جریان بی‌خطر منتقد به جهانی‌سازی، که توسط مؤسسات تحقیقاتی رسمی، بزرگوارانه از نظر مالی تأمین می‌شود، بسیاری از محققین راه رشد و تکامل و همچنین تعداد زیادی از سازمان‌های غیردولتی گوشه دنجی یافته اند. وظیفه آن‌ها این است که تصویری از بحث و جدل انتقادی ارائه کنند، بدون آنکه زیرپایه‌های اجتماعی سیستم بازار جهانی را افشا نمایند. بانک جهانی در این رابطه نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. این بانک از تحقیقات در مورد «نحوه تخفیف فقر» و یا «ابعاد اجتماعی تطابق» پشتیبانی می‌کند و بدین وسیله «چهره‌ای انسانی» به خود می‌بخشد، که گویا کوشش آن‌ها در این مناطق در جهت تحول اجتماعی است. ولی از آنجایی که رابطه عملی با رفرم‌های اساسی ماکرواقتصادی برقرار نمی‌شود، این انتقادات به ندرت خطری برای اهداف سیاست اقتصاد نئولیبرالی پدید می‌آورد.

دستکاری آمار و ارقام فقر

مشروعیت رفرم‌های بازار بر پایه سرایی بنا شده که گویا جهانی‌سازی برای دراز مدت به رفاه منجر خواهد شد. این سراب با دستکاری‌های وقیحانه دانش اقتصادی و اجتماعی از جمله ارقام فقر روی پا نگاه داشته می‌شود. طبق «تخمین» بانک جهانی ۱۸ درصد مردم در جهان سوم «بسیار فقیر» و ۳۳ درصد «فقیر»ند. این بانک در برنامه تحقیقاتی خود در مورد فقر جهانی به طور دلبخواه درآمد سرانه روزانه یک دلار را به عنوان «مرز فوقانی فقر» تعیین کرده است. یعنی ۳۷۰ دلار در سال (۶) و همین طور به طور دلبخواه گروه‌های مختلف مردم در تک تک کشورها را که درآمد سرانه شان فرای یک دلار است را «غیر فقیر» نامیده است. بسخن دیگر: در نتیجه دستکاری آمار درآمدها بانک جهانی کوشش می‌کند تا مردم فقیر در کشورهای در حال رشد را جزو اقلیت محسوب نماید.

مثال‌هایی از آمریکای لاتین و جزایر کارائیب نشان می‌دهد که این مرز قراردادی فقر چقدر بی اعتبار است. طبق آمار بانک جهانی در مناطق نامبرده فقط ۱۹ درصد مردم «فقیر» محسوب می‌شوند. حال اگر در نظر گیریم که طبق آمار اداره سرشماری آمریکا، جایی که درآمد سرانه سالانه بیش از ۲۵۰۰۰ دلار است، از هر هفت نفر یکی فقیر محسوب می‌گردد، روشن خواهد شد که که مرز تعیین شده توسط بانک جهانی چقدر بی پایه انتخاب گردیده است. (۷)

فقر در کشورهای عضو «گ - ۷» بر مبنای استانداردهای ملی

منبع: اداره آمار و سرشماری آمریکا

انگلستان (۱۹۹۳)، ۲۰،۰ درصد

کانادا (۱۹۹۵) ۱۷٫۸ درصد

ایتالیا (۱۹۹۳) ۱۷ درصد

فرانسه (۱۹۹۳) ۱۷ درصد

آمریکا (۱۹۹۶) ۱۳٫۷ درصد

آلمان (۱۹۹۳) ۱۳ درصد

بدین صورت روشن می‌گردد که تخمین‌های ذهنی و حسابگرانه بانک جهانی به هیچ وجه شرایط واقعی کشورهای مورد نظر را بحساب نمی‌آورد. با تعدیل بازارهای کالایی، قیمت مواد اولیه غذایی در کشورهای درحال رشد به سطح بازارهای جهانی صعود می‌کند و لذا می‌توان گفت که استاندارد انتخابی یک دلار دارای هیچ پایه منطقی نیست: گروه‌هایی از مردم با درآمدی دو، سه و یا حتی پنج دلاری نیز فقیرند بدین معنی که پول برای تهیه مواد غذایی، البسه، محل سکونت، بهداشت و فرهنگ ندارند.

همین که «یک دلار در روز» به مثابه مرز فقر مشخص شد و مورد تأیید قرار گرفت، دیگر «محاسبه» سطح فقر در عرصه ملی و یا بین‌المللی تبدیل به تمرین حساب می‌گردد، زیرا که شاخص‌های فقر بر مبنای این قرارداد به طور مکانیکی مشخص می‌گردند. نتایج این محاسبات در جدول‌های زیبا نقش می‌گیرند و پیش‌بینی نزول سطح فقر در قرن ۲۱ را ممکن می‌سازند.

این پیش‌بینی‌ها بر پایه نرخ رشد فرضی درآمد سرانه محاسبه می‌گردد. بدین صورت که گویا افزایش درآمد به نحوی معادل تنزل سطح فقر خواهد بود. بر طبق محاسباتی که بانک جهانی در دهه ۸۰ انجام داده بود، می‌بایستی که مثلاً فقر در چین از ۲۰ درصد در سال ۱۹۸۵ به ۲٫۹ درصد در سال ۲۰۰۰ کاهش یابد. (۸) و یا مثلاً فقر در هندوستان، جایی که طبق آمار رسمی بیش از ۸۰ درصد مردم دارای درآمد سرانه نازلتری از یک دلار در روز هستند (با اینکه شرایط بانک جهانی را تامین نمی‌کند)، از ۵۵ درصد در سال ۱۹۸۵ به ۲۵ درصد در سال ۲۰۰۰ تنزل یابد. (۹)

قواعد متد تخمینی «یک دلار در روز» اساساً هیچ ربطی به شرایط زندگی عینی مردم ندارد. اینکه مردم در محل زیست خود چه مقدار باید صرف خوراک و مسکن و خدمات اجتماعی نمایند به هیچ وجه مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی‌گیرد. اینکه شرایط مشخص در دهات فقرزده و یا حلی آبادهای شهرها واقعاً چگونه است، اصلاً مورد نظر قرار گرفته نمی‌شود. بدین صورت تخمین توسط معیارهای بانک جهانی فقط بدرد تمرین و بازی با اعداد می‌خورد و عملاً بغیر از کتمان جهانی‌سازی

فقر نقش دیگری ندارد.

سازمان ملل متحد کذب و ریای بانک جهانی را طوطی وار تکرار می کند. بدون اتکا به هیچ مدرکی برنامه های گروه رشد انسانی سازمان ملل متحد (هیومن دیوالوپمنت گروپ او یونایتد نیشنز) مدعی می شود که «پیشرفت در تخفیف فقر در طی قرن ۲۰ چشمگیر و بی نظیر است.» «معیارهای کلیدی برای تکامل انسانی» در اواخر قرن بیست «به نحو مطلوبی رشد کرد.» (۱۰) این هیأت «نرخ فقر» را بر پایه اساسی ترین شاخص ها یعنی: «طول عمر کوتاه، فقدان امکانات برای دستیابی بر علم و فرهنگ و فقدان امکانات فردی و اجتماعی» (۱۱) تعیین کرده است. برخاسته از این شروط این هیأت به نتایجی در مورد فقر دست می یابد که با وضعیت واقعی یک یک کشورها کوچکترین قرابتی ندارد. مثلاً نرخ فقر در کلمبیا، مکزیک و تایلند بین ۱۰ و ۱۱ درصد تخمین زده می شود (نگاه شود به جدول زیر) واقعیت اجتماعی این کشورها به طور دلخواه راست و ریس می شود. طبق ارزیابی های این هیأت، مبارزه با فقر در مناطق جنوبی صحرا در آفریقا، خاورمیانه و هندوستان با موفقیت هایی روبرو بوده است، در حالی که آمار و ارقام رسمی این کشورها خلاف آنرا ثابت می کند.

نرخ فقر بر مبنای محاسبات گروه رشد انسانی سازمان ملل متحد ۱۹۹۷

نیجریه ۴۱,۶٪

روآندا ۳۷,۹٪

پاپوا نوی گینا ۳۲٪

عراق ۳۰,۷٪

نیکاراگوئه ۲۷,۲٪

فیلیپین ۱۷,۷٪

زیمبابوه ۱۷,۳٪

تایلند ۱۱,۷٪

جامائیکا ۱۲,۱٪

مکزیک ۱۰,۹٪

اردن ۱۰,۹٪

کلمبیا ۱۰,۷٪

ترینیداد ۴,۱٪

در واقع تخمین‌های گروه رشد انسانی سازمان ملل متحد تصویر مغشوش‌تر و گمراه‌کننده‌تری را ارائه می‌دارد تا بانک جهانی. مثلاً فقط ۱۰,۹٪ مردم مکزیکی توسط گروه رشد انسانی سازمان ملل متحد به عنوان «فقیر» ارزیابی می‌شوند، در حالی که این تخمین در تضاد با وضعیت این کشور در ۲۰ سال گذشته قرار دارد. بیکاری توده‌ای، تلاشی خدمات اجتماعی، فقر و تنگدستی دهقانان خرده پا و تنزل دراماتیک مزدهای واقعی در نتیجه کاهش مکرر ارزش ارز نمودار وضعیت واقعی این کشور است.

دو معیار سنجش

برای تخمین سطح فقر دو نوع معیار سنجش حاکم است. معیار «یک دلار» بانک جهانی فقط شامل حال کشورهای در حال رشد می‌گردد. چه بانک جهانی و چه گروه رشد انسانی سازمان ملل متحد وجود فقر در اروپای غربی و آمریکای شمالی را فراموش می‌کنند. علاوه بر این استاندارد «یک دلار» در روز با تعریف و نحوه سنجش فقر در کشورهای غربی در تضاد قرار دارد.

در غرب، نحوه‌های سنجش فقر بر پایه حداقل مخارج خانوارها برای تأمین حواج ضروری زندگی مثل تغذیه، پوشاک، مسکن، بهداشت و فرهنگ بنا گردیده است. یا مثلاً در ایالات متحده، اداره تأمین اجتماعی در دهه ۶۰ مرز فقر را بدین صورت تعیین کرده بود: مبلغ «حداقلی که برای تغذیه مناسب» لازم است به ضریب ۳، تا دیگر مخارج نیز بحساب آید. این معیار بر پایه توافق گسترده‌ای در دستگاه اداری این کشور پدید آمده بود. (۱۲) بر مبنای این محاسبه مرز فقر در سال ۱۹۹۶ در این کشور برای یک خانوار چهار نفره (پدر، مادر و دو طفل) ۱۶,۰۳۶ دلار تعیین شده بود. اگر این مبلغ سرانه روزانه محاسبه گردد، مرز فقر معادل با درآمد سرانه روزانه ۱۱ دلار محاسبه خواهد شد. بر این مبنای ایالات متحده آمریکا ۱۳,۷٪ کل جمعیت و ۱۹,۶٪ مردم در شهرهای بزرگ زیر خط فقر زندگی می‌کنند. (۱۳)

نه بانک جهانی و نه گروه رشد انسانی سازمان ملل متحد سطح فقر را مابین کشورهای صنعتی و کشورهای در حال رشد مقایسه نمی‌کند. چنین قیاسی بدون شک آن‌ها را به مضیقه دچار خواهد کرد، زیرا که معیارهای فقری را که آن‌ها برای کشورهای در حال رشد در نظر گرفته اند در برخی از موارد نازلتر از سطحی است که برای ایالات متحده، کانادا و مجمع اروپایی محاسبه گردیده است. در نتیجه این نوع محاسبه در کانادا ۱۷,۴٪ مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند، در حالی که

در مکزیک فقط ۱۰,۹٪ و یا در ترینیداد و توباگو فقط ۴,۱٪ (۱۴).

اگر متدهایی را که اداره سرشماری آمریکا جهت تعیین سطح فقر مشخص کرده است (یعنی: مبلغ «حداقلی که برای تغذیه مناسب» لازم است به ضریب ۳) در مورد کشورهای در حال رشد نیز به کار گرفته شود، در آنصورت میبایستی که اکثریت عظیم مردم جهان «فقیر» بحساب آیند. بانک جهانی مطمئناً دلیل خواهد آورد که «استانداردهای غربی» و تعاریف غربی فقر را نمی‌توان در مورد کشورهای در حال رشد به کار گرفت. ولی اسناد اخیر تأیید می‌کنند که قیمت کالاهای خرد ضروری در کشورهای در حال رشد اختلاف چندان فاحشی با قیمت همان کالاها در ایالات متحده و یا اروپای غربی ندارند. در حقیقت بدنال تعدیل اقتصادی و «تجارت آزاد» هزینه زندگی در بسیاری از شهرهای کشورهای «جهان سوم» بالاتر از ایالات متحده است.

علاوه بر آن تحقیقات در مورد بودجه موجود خانوارها در چندین کشور مختلف آمریکای لاتین نمایان می‌کند که ۶۰ درصد مردم این کشورها از حداقل حجم کالری و پروتئین لازم روزانه محرومند. این رقم مثلاً در پرو بالغ بر ۸۳٪ جمعیت می‌شود ولی در مناطق جنوبی صحرا در آفریقا و یا در آسیای جنوبی حتا وضعیت بسیار جدی تر است. در این مناطق اکثریت جمعیت دچار سوء تغذیه و کمبود مواد غذایی است.

در نتیجه بخش اعظم آمار تخمینی بانک جهانی و سازمان ملل متحد فقط تمریناتی برای بورکرات‌های واشنگتن و نیویورک است که فارغ از واقعیات محلی این کشورها کاغذ سیاه می‌کنند. مثلاً بر مبنای آمار فقر موسسه گروه رشد انسانی سازمان ملل از مرگ و میر اطفال در کشورهای جنوب صحرا بمقدار ۱۱۳ تا ۱۱۲ کاسته گردیده است. لکن در واقع فقر توسعه یافته و تأمین بهداشتی اجتماعی تلاشی گردیده است. واقعیتی را که این گزارش مسکوت می‌گذارد، این است که بدنال بستن بیمارستان‌ها و اخراج وسیع کارمندان تعلیم دیده که مسئول ثبت نرخ مرگ و میر بودند و اکثراً توسط افراد غیر متخصص و گاه بی سواد جایگزین شدند، فقط آمار مرگ و میر «ثبت شده» کاهش یافته است. در نتیجه، این «رشد و پیشرفت» تنها ناشی از اضمحلال کامل سیستم آمارگیری قابل اعتماد در مورد مرگ و میر و بیماری‌ها است.

این‌ها واقعیاتی است که آگاهانه در گزارشات و تحقیقات بانک جهانی و موسسه گروه رشد انسانی سازمان ملل در مورد فقر پنهان می‌شود. شاخص‌های فقر آن‌ها، وضعیت تک تک کشورها و همچنین جدی بودن مسأله فقر جهانی را کاملاً وارونه جلوه می‌دهد. این نعل وارونه کوبیدن در خدمت هدفی است که فقر جهانی را ناچیز جلوه دهد که فقط شامل حال اقلیتی ۲۰ درصدی است.

سطح فقر و پیش‌بینی‌ها در مورد رشد آتی به نحوی مورد دستکاری قرار می‌گیرد تا مدافع و ضامن اجرای سیاست «بازارهای آزاد» و «تفاهم واشنگتن» در مورد رفورم‌های ماکرواقتصادی باشد. سیستم بازار «آزاد» به مثابه موثرترین حربه برای تعدیل فقر ارائه می‌گردد، ولی پی‌آمدهای خانمان برانداز اجتماعی این رفورها عمده‌اً مسکوت گذارده می‌شود. چه بانک جهانی و چه گروه رشد انسانی سازمان ملل تنها فواید انقلاب فنی، سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تعدیل بازرگانی را گوشزد می‌کنند، بدون آنکه دریابند که این روند مسبب اصلی رشد فقر در جهان است.

۳- کنترل توسط اعتبارات

چه شد که کشورهای مستقل دچار قیومیت سازمان‌های مالی بین‌المللی شدند؟ پس از آنکه این کشورها گرفتار قرض گردیدند، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در مذاکرات برای تخصیص وام‌های جدید شرایط سنگینی را تحمیل کردند. این شرایط آن‌ها را قادر می‌سازد که برای حفظ منافع بستانکاران دولتی و خصوصی در سیاست اقتصادی کشور بدهکار دخالت کنند.

بار بدهی کشورهای در حال رشد از اوایل دهه ۱۹۸۰ با وجود اقدامات مختلف و تبدیل و تغییر بدهی‌ها به طور مستمر افزایش یافته است. این اقدامات که با شروط سیاسی نوینی از طرف بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در چارچوب برنامه تطبیق ساختاری به این کشورها تحمیل شده است، نه تنها بدهی این کشورها را افزون نموده است، بلکه در عین حال این کشورها را موظف کرده تا بهره بدهی‌های خود سر مهلت معین پرداخت نمایند.

در سال ۱۹۷۰ وام‌های دراز مدت کشورهای در حال رشد که از منابع خصوصی و دولتی تأمین شده بود بالغ بر ۶۲ میلیارد دلار بود که در طی دهه ۱۹۷۰ هفت برابر افزایش یافت و در سال ۱۹۸۰ به ۴۸۱ میلیارد دلار رسید. در سال ۱۹۹۸ کلیه قروض کشورهای در حال رشد تقریباً معادل ۲ بیلیون دلار یا ۳۲ برابر سال ۱۹۷۰ گشت.

توانایی پرداخت به کمک قروض جدید

درست طی همان زمانی که قیمت کالاها تنزل می‌یافت که در اوایل دهه ۸۰ به پس رفت محسوس کالاهای صادراتی کشورهای در حال رشد انجامید، بخش عمده‌ای از وام‌های نوین بمصرف بازپرداخت خدمات اعتباری (قسط و بهره) وام‌های مزبور می‌رسید.

تا اواسط دهه ۸۰ کشورهای در حال رشد به صادرکنندگان خالص سرمایه به کشورهای غنی تبدیل گردیدند. مقدار واقعی سرمایه‌ای که در چارچوب بازپرداخت قسط و بهره وام به کشورهای وام‌دهنده باز می‌گشت، بیش از سرمایه‌ای بود که به صورت وام جدید یا سرمایه‌گذاری و یا کمک به این کشورها وارد می‌شد. (۱۵) تقریباً تا سال ۱۹۸۵ سازمان‌های مالی بین‌المللی این بدهی‌ها را به نام بانک‌ها و یا کشورهای بستانکار با اعطای قرضه‌های نوین یاری کردند، ولی هنگامی که موعد بازپرداخت این وام‌ها فرارسید (وام‌هایی که بازپرداختشان در آغاز بحران بدهی‌ها توسط مؤسسات فراملیتی بتعویق افکنده شده بود) صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی خواستار بازپرداخت این بدهی‌ها شدند، زیرا که اکنون طبق قرار «برتون وود» جابجایی و تعویض این بدهی‌ها دیگر مقدور نبود.

بین سازماندهی بدهی‌ها و رفرم‌های ماکرواقتصادی یک پیوند ارگانیک وجود دارد. وظیفه سازماندهی بدهی‌ها این است تا امکاناتی برای کشورهای بدهکار فراهم آورد که آن‌ها بتوانند وظایف مالی خود را اجرا کرده و بهره وام‌ها را سر موعد پرداخت کنند. با دستکاری‌های تکنیکی - مالی و هنر تبدیل بدهی‌ها، بازپرداخت بدهی اصلی متوقف می‌گردد در حالی که بازپرداخت بهره وام‌ها تحمیل می‌شود. حجم وام با سهم شدن مؤسسات بستانکار تعدیل می‌یابد و کشورهایی که بر لبه پرتگاه ورشکستگی قرار دارند، وام‌های جدیدی دریافت می‌کنند تا بهره عقب افتاده وام‌های قدیمی خود را بپردازند. بدین وسیله قابلیت مالی این کشورها برای اجرای وظایف مالی خود به طور کوتاه مدت تأمین می‌گردد. معیار تعیین کننده برای تبدیل وام، تمکین کشورهای بدهکار به شروط اقتصادی - سیاسی کشورهای وام‌دهنده است، زیرا در غیر اینصورت موافقت این کشورها کسب نخواهد گردید. هدف از این اقدامات، مشروعیت بخشیدن به خدمات اعتباری و محصور نگاه داشتن کشورهای بدهکار در قفس وابستگی است، تا آن‌ها قادر به اجرای یک سیاست اقتصادی ملی و مستقل نباشند. بدین صورت نسل نوینی از وام‌ها پدید آمد که با شروط اقتصادی - سیاسی نوینی اجین شد. آن‌ها وام می‌دهند تا بظاهر به کشورها در «اجرای برنامه تطبیق ساختاری کمک کنند» ولی مفاد قراردادهای اعتباری صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دارای شروط بسیار سنگین و سختی است. وام تنها به کشورهایی اعطا می‌گردد که دولت آن رفرم‌های تطبیق ساختاری را تأیید کرده باشد و چارچوب زمانی اجرای آنرا مشخص و مراعات کند.

رعایت شروط صندوق بین‌المللی پول در مورد برنامه‌های تطبیق ساختاری نه تنها پیش شرط برای دریافت وام از مؤسسات بین‌المللی است بلکه در عین حال چراغ سبزی است برای کلپ پاریس و لندن، برای سرمایه‌گذاران خارجی، بانک‌ها و وام‌دهندگان دوجانبه. کشورهایی که حاضر نباشند سیاست اقتصادی خود را به نحوی که مورد پسند صندوق بین‌المللی پول است

تغییر دهند با مشکلات جدی در رابطه با تغییر و تبدیل وام‌های خود و یا دریافت اعتبارات تکاملی یا کمک‌های بین‌المللی مواجه خواهند شد. علاوه بر آن صندوق بین‌المللی می‌تواند در هر آن با بلوکه کردن وام‌های کوتاه مدت که عمدتاً صرف تقویت تجارت کالایی می‌شود، به طور محسوسی به اقتصاد ملی کشور مزبور لطمه وارد آورد.

در نتیجه سازمان‌های مالی بین‌المللی تنها وقتی پرداخت وامی را تقبل می‌کنند که کشور وام‌گیرنده برنامه وسیعی را برای تثبیت ساختارهای ماکرواکنومیک و رفرم‌های ساختار اقتصادی به اجرا در آورد. پرداخت اینگونه وام‌ها برعکس وام‌های متداول که برای اجرای پروژه‌های مشخص پرداخت می‌گردد، به برنامه سرمایه‌گذاری وابسته نیست بلکه منوط به اجرای پیش شرط‌های سیاسی - اقتصادی مشخصی است که توسط صندوق بین‌المللی و بانک جهانی دقیقاً کنترل می‌گردد. اگر کشوری این شروط را اجرا نکند، پرداخت وام متوقف گشته و گروه تنظیم‌کننده کشورهای وام‌دهنده (دو یا چند جانبه) این کشور را وارد لیست سیاه می‌نمایند. (۱۶)

عملاً این وام‌ها کمکی به اقتصاد واقعی کشورهای در حال رشد نمی‌کند، زیرا که پیشیزی از آن در سرمایه‌گذاری مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. برعکس، وظیفه این وام‌ها اساساً چیز دیگریست: این وام‌ها منابع اقتصاد ملی کشورهای وام‌گیرنده را جذب کرده و این کشورها را تشویق به وارد ساختن کالاهای مصرفی و مواد غذایی از کشورهای غنی می‌سازد. پولی که مثلاً برای «تطبیق ساختاری» اقتصاد کشاورزی در نظر گرفته شده است برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های کشاورزی نیست. این وام می‌تواند به طور دلخواه برای واردات کالا، حتی کالاهای لوکس و دراز مصرف مورد مصرف قرار گیرد (۱۷) در نتیجه اقتصاد داخلی دچار وقفه گشته و بحران موازنه مالی تشدید می‌گردد و به افزایش بار سنگین بدهی‌ها می‌انجامد.

وام‌های کوتاه مدت که از نظر تئوریک برای افزایش واردات کالا در نظر گرفته شده عملاً «پول فرضی» است، زیرا که مبالغ در نظر گرفته شده بمراتب نازلتر از بازپرداخت این کشورها در رابطه با خدمات اعتباری است. یا بسخن دیگر: سقف بازپرداخت بهره وام‌ها به پستانکاران خصوصی و دولتی کشورهای غنی بمراتب بالاتر از اعتباراتی است که کشور بدهکار دریافت می‌کند. به طور مثال یک کشور در حال رشد را در نظر گیریم که مثلاً ۱۰ میلیارد دلار بدهکار است و بازپرداخت ۱ میلیارد دلار بهره به کلوب پاریس یا لندن بتعویق افتاده است. بعلت پس رفت در آمد صادراتی، این کشور قادر نیست مسئولیت خود را در قبال خدمات اعتباری اجرا کند. اگر اعتبار جدیدی برای بازپرداخت قروض قدیمی به این کشور اعطا نشود، مبلغ عقب افتاده افزایش خواهد یافت و این کشور به لیست سیاه بین‌المللی وارد خواهد گردید.

در حالت فوق یک وام سریع و کوتاه مدت به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار به عنوان کمک توازن مالی به این کشور پرداخت

می‌گردد که برای وارد کردن کالا در نظر گرفته شده است. این اعتبار مانند کاتالیزاتور عمل می‌کند، بدین صورت که درآمدهای این کشور از صادرات به سمت خدمات اعتباری هدایت گشته تا این کشور قادر شود مهلت بازپرداخت دیون خود به بستانکاران خصوصی و دولتی را نگه دارد. بدین صورت یک میلیارد دلار عقب افتاده از بهره اعتبارات توسط اعتبار جدیدی به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار پرداخت می‌گردد.

در نتیجه مبلغ سرمایه خالص بازگشته ۵۰۰ میلیون دلار است. اعتبار نامبرده «فرضی» است، چون مبلغی که توسط صندوق بین‌المللی پول و یا بانک جهانی اعطا می‌شود، آنرا بحساب بستانکاران دولتی و یا خصوصی واریز می‌گردد. علاوه بر آن بار بدهی کشور وام گیرنده بمقدار ۵۰۰ میلیون دلار افزایش می‌یابد زیرا که این مبلغ برای بازپرداخت بهره وام‌های قدیمی مورد مصرف قرار گرفته است و نه برای تقلیل اصل وام.

یادداشت‌های تفاهم و چارچوب همکاری

در ابتدای مذاکرات در مورد اعتبارات جدید، کشور طالب اعتبار باید همیشه ثابت کند که مجری رفرم‌های اساسی خواهد بود و خود را «موظف خواهد دانست تا رفرم‌های اقتصادی جدی» را اجرا کند. این عمل معمولاً به صورت سندی (لتر آو اینتنت) شکل می‌گیرد، که در آن دولت مربوطه اهداف سیاست اقتصادی و نحوه سازماندهی بدهی‌های خود را مشخص کرده است. این سند سپس به صندوق بین‌المللی پول ارائه می‌گردد. صندوق بین‌المللی پول با یک چنین برنامه پیش ساخته‌ای قادر خواهد بود به تک تک کشورها برخی موازین سیاسی اقتصادی و فنی را تحمیل کند، قبل از آنکه حتماً مذاکرات در مورد اعتبارات آغاز گردیده باشد. این نوع برنامه‌های پیش ساخته برای کشورهایی تهیه می‌گردد که رفرم‌های اقتصادی آن، بزعم صندوق بین‌المللی پول «روی کورس صحیح نیست» (مثل کشور برزیل در دوران حکومت رییس جمهور «فرناندو کولور د ملو» و «ایتامار فرانکو» در بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴). عین همین برنامه‌ها، به صورت کمک‌های فنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، قبلاً موازین سیاست اقتصادی کشورهای بلوک شرق گذشته و ویتنام را مشخص کرده بود، قبل از این که آن‌ها به عضویت مؤسسه «برتون وود» پذیرفته شده و معاهدات اعتباری را به امضا رسانند.

تنها «اقدامات ارضا کننده» بر مبنای معیارهای برنامه پیش ساخته، شرط اساسی برای هرنوع مذاکره اعتباری است. همین که اعتبارات مورد تأیید قرار گرفتند، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هر چهار ماه یک بار کشور مزبور را مورد کنترل شدید قرار می‌دهند که آیا اهداف مورد نظر را به اجرا درآورده است. پرداخت اعتبارات که به صورت قسط صورت می‌گیرد، می‌تواند هر آن که کورس رفرم‌ها مجدانه دنبال نشود، متوقف گردد. در چنین صورتی کشور مزبور مجدداً وارد لیست سیاه

شده و مورد تضییقات تجاری و جریان سرمایه قرار خواهد گرفت. پرداخت‌ها می‌تواند هنگامی که کشور مزبور قادر به پرداخت بهره وام‌های خود نباشد نیز متوقف شود. البته در این حالت غالباً کمک‌های فنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برقرار می‌ماند؛ در این حالت برنامه پیش ساخته نوینی طرح می‌گردد (مثل کنیا ۱۹۹۱) که به دور مذاکرات سیاسی جدیدی خواهد انجامید.

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در توافق‌نامه‌های حاصله کشورهای بدهکار را مجبور می‌کنند تا در یک «تعهدنامه سیاسی» اولویت‌های سیاست اقتصادی خود را مشخص سازند که این تعهدنامه غالباً همراه با سند یادداشت تفاهم و «طرح تکنیکی سیاست اقتصادی و سیاسی» ارائه می‌گردد. (نگاه کنید به مثال زیر)

جعبه ۳،۱

یادداشت تفاهم

آقای میشل کامدسوس

مدیر کل صندوق بین‌المللی پول

واشنگتن دی. سی. ۲۰۴۳۱

ایالات متحده آمریکا

آقای کامدسوس محترم،

- ۱ - اهداف برنامه تطبیقی اقتصادی و سیاسی گینه در دوره سه ساله ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ در یک سند سیاسی جدید که در همکاری نزدیک با کارمندان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی آماده گردیده است به طور مجزا برایتان ارسال خواهد شد.
- ۲ - یادداشت جوف در مورد سیاست اقتصادی و مالی که در چارچوب سند سیاسی نامبرده تهیه شده است، اهداف و سیاستی را تعیین می‌کند که دولت گینه طی سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ دنبال خواهد کرد. در جهت تقویت این اهداف و سیاست‌ها، دولت در چارچوب امکانات تعدیلی گسترده برای تطبیق ساختاری، خواستار اعتباری به حجم ۲۳،۶ میلیون (۳۰ درصد نرخ) می‌باشد. در همین رابطه گینه خواهان تمدید مدت سه ساله اعتبار اولیه تا سال ۲۰۰۱ است.

۳ - دولت گینه کلیه اطلاعات مورد نظر در مورد پیشرفت اقدامات اقتصادی و مالی و همچنین مراحل دستیابی به اهداف برنامه

را در اختیار صندوق بین‌المللی قرار خواهد داد.

۴ - دولت گینه سیاست و اقداماتی را که در یادداشت فوق مطرح گردیده اند برای دستیابی به اهداف برنامه خود مفید می‌داند.

دولت اقدامات دیگری را که برای دستیابی به هدف فوق لازم گردند، در دست اجرا قرار خواهد داد. در طی برنامه سه ساله

دولت کلیه اقداماتی که لازم خواهد شد، یا بر مبنای ابتکار دولت و یا به خواست مدیرکل (صندوق بین‌المللی) هرگاه که لازم

بیند مورد شور و مشورت قرار خواهد داد. علاوه بر آن، دولت پس از پایان دوره سه ساله، تا هنگامی که تعهدات مالی گینه به

صندوق که منتج از قراردادهای اعتباری می‌باشد پرداخت نگردیده اند، بر مبنای ابتکار دولت گاه بگاه و یا به خواست مدیرکل

(صندوق بین‌المللی) هرگاه که وی لازم بداند در مورد سیاست اقتصادی و مالی گینه با صندوق مشاوره خواهد کرد.

۵ - دولت گینه اولین کنترل برنامه خود را که برای دوره سه ساله در نظر گرفته است به اتفاق صندوق حداکثر تا ۳۰ ژوئن

۲۰۰۰ و دومین کنترل را حداکثر تا ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ به انجام خواهد رساند.

با سلام‌های دوستانه

ابراهیم کاسوری فوفانا (وزیر مالی و اقتصاد)

شریف باه (مدیرکل بانک مرکزی گینه)

صندوق بین‌المللی یک بار در سال فعالیت اقتصادی هر کشوری را در چارچوب «مذاکرات طبق پارگراف ۴» مورد بررسی

قرار می‌دهد، که البته این «مذاکره» مفهوم دیگری غیر از تحت نظر داشتن اقتصاد کشور عضو را ندارد. این نظارت علاوه بر

کنترل سخت سه ماهه مراحل دستیابی به اهدافی که در قرارداد اعتباری منظور شده اند، مبنای به اصطلاح «فعالیت نظارتی

صندوق بین‌المللی پول» در سیاست اقتصادی کشور عضو را نیز پایه ریزی می‌کند.

بانک جهانی در بسیاری از وزارت‌خانه‌های کشور وام گیرنده حضور دارد. رفرم‌هایی که در بخش‌های بهداشت، فرهنگ،

صنایع، کشاورزی، راه و ترابری، محیط زیست و غیره صورت می‌گیرند، در حیطه صلاحیت اوست. علاوه بر آن، بانک جهانی

از اواخر دهه ۸۰ نظارت بر خصوصی سازی مؤسسات دولتی، کنترل ساختار سرمایه گذاری در بخش دولتی و نوع مخارج

دولتی را تحت عنوان نظارت بر مخارج دولتی (پابلیک اکسپنڈیچر رویو) در اختیار گرفته است.

فاز نخست: «تثبیت اقتصادی»

برای سازمان‌های مالی بین‌المللی، تطبیق ساختاری دارای دو جنبه است. جنبه اول تثبیت کوتاه‌مدت ماکرواقتصادی که از

کاهش ارزش پول، تثبیت قیمت‌ها و سیاست بودجه‌ای منضبط تشکیل می‌شود و جنبه دوم که به اصطلاح رفرم‌های ساختاری «لازم» در بعد زمانی طولانی‌تری را شامل می‌شود. شرایط تثبیت، نسبت به کاهش کسر بودجه و همین‌طور تقویت قدرت پرداخت در نظر گرفته می‌شود: «کسر بودجه نازل به کنترل تورم کمک می‌کند و باعث جلوگیری از مشکلات بازپرداختی می‌گردد. یک نرخ ارزی واقع‌بینانه به افزایش توانایی رقابتی در سطح بین‌المللی می‌انجامد و قابلیت تعویض ارز را تقویت می‌کند.» (۱۸)

پیش‌شرط صندوق بین‌المللی پول، حتا تنها برای انجام مذاکرات در مورد اعطای اعتبارات (برای رفرم‌های تطبیق ساختاری)، اغلب کاهش ارزش ارز ملی است. این سازمان همواره استدلال می‌کند که نرخ تعویض ارز «بالا تر» از ارزش واقعی آن است. نرخ تعویض ارز یکی از مهم‌ترین ابزارها برای رفرم‌های ماکرواقتصادی است: کاهش ارزش ارز (به انضمام یک‌دست کردن کورس تعویض و از میان برداشتن محدودیت‌های تعویض ارز) به طور اساسی بر عرضه و تقاضا در درون اقتصاد کشور تأثیر می‌گذارد. این عمل به افزایش ناگهانی قیمت‌ها و تنزل شدید درآمدهای واقعی می‌انجامد، در عین اینکه ارزش مخارج مزدی را نسبت به ارزش‌های سخت کاهش می‌بخشد. کاهش ارزش ارز، از ارزش دلاری مخارج دولت می‌کاهد و در نتیجه امکانات وسیع‌تر استفاده از درآمدهای دولتی را برای بازپرداخت بدهی‌های خارجی، فراهم می‌سازد. به همین دلیل بی‌ثبات کردن ارزش‌های ملی یکی از اهداف سرپوشیده صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است.

بنا بر مقررات بند ۸ از قرارداد صندوق بین‌المللی، این صندوق در یک دست کردن کورس تبدیل ارز مُصَر است. کشورهای که بند ۸ را بپذیرند، در عین حال خود را موظف می‌کنند تا بدون موافقت صندوق بین‌المللی هیچ‌گونه کنترلی از ارز مقرر ندارند.

پی‌آمدهای اجتماعی کاهش ارزش ارز که توسط صندوق بین‌المللی اعمال می‌گردد بسیار خشن است و بلافاصله پدیدار می‌شود: قیمت مواد غذایی اولیه، دارو، مواد سوختی و خدمات اجتماعی در کشور، یک‌شبه افزایش می‌یابد. کاهش ارزش ارز جبراً به تورم و «دلاریزه شدن» قیمت‌های داخلی منجر می‌گردد. در عین حال، صندوق بین‌المللی پول دولت‌های مورد نظر را به اجرای به اصطلاح «برنامه ضد تورم» در چارچوب اقدامات اقتصادی، مجبور می‌سازد. این برنامه در واقع هیچ ربطی به دلایل اصلی تورم که کاهش ارزش ارز است، ندارد. این برنامه، کاهش تقاضا را در نظر دارد و همیشه به اخراج کارمندان دولت، تقلیل شدید برنامه‌های اجتماعی و جدایی مزد از نرخ قیمت‌ها می‌انجامد. منباب مثال در کشورهای جنوب صحرا کاهش تحمیلی ارزش «فرانک» توسط صندوق بین‌المللی و وزارت دارایی فرانسه در سال ۱۹۹۴ در جامعه مشترک

ارزی غرب و مرکز آفریقا، یک شبه به افت ۵۰ درصدی ارزش واقعی مزدها و (در قیاس با ارز سخت) مخارج دولتی منجر شد و این امکان را پدید آورد تا درآمدهای دولتی در چارچوب وسیعی به مصرف بازپرداخت قروض برسد.

در برخی از موارد، کاهش ارزش ارز به رونق اقتصاد کشاورزی صادراتی انجامید. ولی در اغلب موارد این وضعیت تنها مورد استفاده صاحبان مجتمع‌های بزرگ و صادرکنندگان صنایع کشاورزی که از هزینه پرداخت مزد کمتری برخوردار بودند، قرار گرفت. وقتی که کشورهای رقیب در جهان سوم قراردادهای مشابهی با صندوق بین‌المللی پول به امضا رسانند و مجبور به کاهش ارزش ارز خود گردند، مزایای کوتاه‌مدت ناشی از کاهش ارزش ارز به ناچار نقش برآب خواهد شد. اینکه کاهش ارزش ارز و نه تزاید حجم پول، فاکتور اصلی در تشدید تورم است را صندوق بین‌المللی پول مصرانه مورد چشم‌پوشی قرار می‌دهد. ولی به جای آن برای مبارزه با «فشار تورم»، محدودیت سخت حجم پول را تحمیل می‌سازد، با این نتیجه که دولت‌های مورد نظر مجبور به کاهش مخارج خود، پایین آوردن حقوق کارمندان و اخراج بخشی از آنها می‌شوند.

لزومی به تکرار نیست که عواقب این کاهش ارزش ارز فشارهای اجتماعی را شدت می‌بخشد. ولی افزایش دست‌مزدها برای خنثی کردن تنزل درآمدهای واقعی، طبق مصوبات قراردادهای صندوق بین‌المللی پول (که جدایی دست‌مزدهای واقعی [همچنین مخارج دولتی] از نرخ قیمت‌ها را خواستار است)، ممکن نیست. علاوه بر آن، صندوق بین‌المللی خواستار تعدیل بازارهای کار، از بین بردن تعرفه‌ها و ضمانت‌های قانونی برای حداقل دست‌مزد است. استدلال آن‌ها در مورد جدایی دست‌مزدهای واقعی (همچنین مخارج دولتی) از نرخ قیمت‌ها، مطالبات مزدی زیاده از حد است، که گویا به افزایش «فشار تورم» می‌انجامد.

از دیگر وظایف کشورهای اعتبارگیرنده، تغییر ساختار بانک‌های مرکزی آن‌ها است. صندوق بین‌المللی خواستار استقلال این بانک‌ها از قدرت سیاسی حاکم در کشور است تا بتوانند در مقابل «تمایل دولت‌ها به سیاست پولی تورم‌زا» مقاومت کنند. (۱۹)

این عملاً بدان معنی است، که کنترل حجم پول جزو امکانات صندوق بین‌المللی است و نه دولت، چه رسد به مجلس. قراردادهای مابین دولت و صندوق بین‌المللی پول از سرمایه‌گذاری دولت برای تأمین مخارج دولتی و تأمین اعتبارات توسط بانک مرکزی جلوگیری می‌کند. در نتیجه صندوق بین‌المللی قادر است هزینه کردن تکامل اقتصادی واقعی را به سود اعتبار دهندگان غیرممکن کند. از آنجایی که کشور مورد نظر بدین صورت دیگر ناتوان از به کارگیری امکانات داخلی

مالی است، روز به روز وابستگی اش به منابع سرمایه بین‌المللی و حجم بدهی‌هایش به خارج افزایش خواهد یافت. کاهش سنگین تک تک بودجه بخش‌های مختلف، توسط شرایط اعتباری مؤسسات «برتون - وود» تحمیل می‌گردد. در ابتدای بحران بدهی‌ها این مؤسسه به این قناعت داشت که کشور اعتبارگیرنده یک هدف کلی برای کمبود بودجه خود در نظر داشته باشد تا درآمدهای دولت را برای پرداخت دیون اعتباری آزاد سازد. ولی از اواخر دهه ۸۰ بانک جهانی حتا ساختار مخارج اجتماعی دولت را نیز زیر نظر دارد و بودجه هر وزارت‌خانه‌ای را دقیقاً کنترل می‌کند (پابلیک اکسپنڈیچر رویو). پیشنهادات مستمر این بانک در جهت باصرفه کردن روند کار همواره به دنبال تبدیل مخارج جاری به مخارج «هدف‌مند» است (تارگتد اکسپنڈیچر). این کنترل مخارج دولتی به ظاهر برای «باصرفه کردن مخارج» و کاهش مؤثر فقر است.

در مورد مخارج اجتماعی، صندوق بین‌المللی و بانک جهانی کوشش می‌کنند تا اصل باصرفه بودن را تحمیل سازند. آن‌ها از کشورهای وام گیرنده می‌خواهند تا گام به گام از اجرای خدمات اساسی بهداشتی و فرهنگی کناره‌گیری کنند. مخارج «هدف‌مند» در بخش‌های اجتماعی می‌بایستی که صرفاً و به ویژه صرف گروه‌های ضعیف اجتماع (وولنریبل گروپز) گردد. بدیهی است که یک چنین شروطی، اضمحلال بخش وسیع سیستم بهداشتی و فرهنگی در کشورهای جهان سوم را به دنبال خواهد داشت.

از اجزا قرارداد اعتباری با صندوق بین‌المللی، هم‌چنین اهداف مشخص در جهت از بین بردن کسر بودجه است. ولی از اوایل دهه ۹۰، صندوق بین‌المللی دیگر نه با اهداف ثابت و مشخص، بلکه با «اهداف متحرک» عمل می‌کند. در ابتدا بایستی که کسر بودجه به ۵٪ تولید ناخالص ملی تقلیل داده شود. در ادامه مذاکرات جهت اعطای وام، صندوق بین‌المللی این هدف را به ۳٫۵٪ تقلیل می‌دهد تا اقدامی علیه «عملکرد تورمی» مخارج دولتی به عمل آورده باشد. همینکه هدف ۳٫۵٪ احراز شد، صندوق بین‌المللی خواستار تقلیل کسر بودجه به ۱٫۵٪ تولید ناخالص ملی می‌شود و الخ... و بدین صورت بحران مالی دولت همی‌نطور تشدید می‌گردد تا جایی که دیگر هیچ درآمدی برای آخرین برنامه‌های سرمایه‌گذاری و اجتماعی وجود نداشته باشد، در عین این‌که درآمدهای آزادشده تنها صرف بازپرداخت قروض خارجی می‌شود.

از آنجایی که برای کلیه مخارج جاری و سرمایه‌گذاری‌های دولتی سقف معینی تعیین گردیده است، لذا دولت دیگر دارای این حق نیست، تا از منابع درآمدی خود، برای ساختارهای زیربنایی، جاده سازی و بیمارستان استفاده کند. از این پس تنها طلب‌کاران هستند که نه تنها در مورد کلیه پروژه‌های بزرگ سرمایه‌گذاری دولتی، بلکه حتا در چارچوب «برنامه

سرمایه‌گذاری دولتی»، که زیر نظر و با کمک فنی بانک جهانی تعیین می‌گردد، تصمیمات خود را اتخاذ کرده و تعیین می‌کنند که سرمایه‌گذاری در کدام بخش از ساختارهای زیربنایی را خود به عهده می‌گیرند و کدام را در اختیار دیگران می‌گذارند، با این پی‌آمد که سرمایه‌گذاری لازم در بخش‌های اجتماعی و اقتصادی به صورت دراماتیکی تقلیل خواهد یافت.

برنامه سرمایه‌گذاری دولتی که توسط بانک جهانی تعیین می‌گردد اعتبارگیرندگان را موظف می‌سازد تا امکانات سرمایه‌گذاری را در میدان رقابت بین‌المللی به مزایده بگذارند (کومپیتایو بیندینگ). بهمین دلیل اکثر پروژه‌های دولتی به چنگ شرکت‌های قوی بین‌المللی می‌افتاد. این‌ها بخش عظیمی از سرمایه به کار گرفته خود را به کمک حق‌العمل‌ها و حق‌المشاوره‌های کلان مجدداً بازپس می‌گیرند. شرکت‌های ساختمانی محلی (چه دولتی و چه خصوصی) از شرکت در این روند محرومند، حتا اگر آن‌ها به عنوان شعبه شرکت‌های فراملیتی، با به کارگیری نیروهای کار محلی که دارای دست‌مزدهای بسیار نازلی هستند، بخش عظیم عملی کار را به عهده داشته باشند. به دیگر سخن، آن بخش از اعتبارات که برای استفاده در اقدامات زیربنایی در نظر گرفته شده است، به نفع شرکت‌های چندملیتی، «ریسایکل» شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد.

با وجود اینکه تأمین بودجه پروژه‌های مختلف با کمک اعتبارات مرغوب و متناسب و مهلت پرداخت‌های گسترده صورت می‌گیرد، مخارج واقعی برای کشور مورد نظر (و به همین صورت حجم بهره ضرور) به نحوی غیرمعمول بالا است. بدین صورت، سیستم عملکرد برنامه‌های سرمایه‌گذاری دولتی زیر نظر بانک جهانی به افزایش بدهی‌های خارجی منجر می‌گردد و به فلج گردیدن امکانات محلی می‌انجامد.

صندوق بین‌المللی و بانک جهانی ادعا می‌کنند که از بین بردن ناهنجاری قیمت‌ها ضروری است. به همین دلیل بخشی از برنامه‌های آنان پیش از هر چیز تعدیل قیمت غلات تولید شده در محل و آزادی واردات محصولات غذایی اولیه است که در نتیجه و بی‌واسطه بر روی ساختار مخارج کلیه بخش‌های اقتصادی تأثیر می‌گذارد.

ولی برعکس، در همین حال قیمت تولیدات نفتی و همچنین برنامه‌های امدادی دولتی، زیر نظر بانک جهانی تنظیم شده و افزایش می‌یابد. افزایش قیمت مواد سوختی، آب، گاز و برق (که گاه بیش از چندین صد درصد) بالاچار به بی‌ثباتی تولیدات داخلی می‌انجامد. نرخ بالای قیمت بنزین (خیلی بالاتر از نرخ آن در بازار جهانی)، تأثیرات عمیقی بر ساختار مخارج تولیدات صنعتی و کشاورزی داخلی بجا می‌گذارد، که از یک طرف به افزایش مصنوعی مخارج تولید نسبت به قیمت فروش کالاهای محلی می‌انجامد و تولیدکنندگان کوچک و متوسط را دسته دسته به ورشکستگی می‌کشاند و از

طرف دیگر با افزایش قیمت در بخش تولیدات نفتی که توسط بانک جهانی تحمیل می‌گردد، مخارج حمل و نقل داخلی را افزایش می‌بخشد و به پیدایش «گمرک داخلی» می‌انجامد که تولیدکنندگان داخلی را از بازارهای خود جدا می‌سازد. مثلاً در کشورهای جنوب صحرا در آفریقا، علت اصلی که چرا دهقانان محصولات خود را به بازارهای شهری عرضه نمی‌کنند، همین قیمت تحمیلی بالای حمل و نقل توسط سازمان‌های مالی بین‌المللی است، گذشته از اینکه تولیدات کشاورزی سوئیس شده وارداتی از اروپا و آمریکا به تقویت این روند کمک می‌نماید.

فاز دوم: «رفرم‌های ساختاری»

پس از «تثبیت» ماکرواقتصادی، که یکی از شروط اصلی برای اعطای وام‌های کمکی توسط صندوق بین‌المللی و برای جابجایی بدهی‌های خارجی توسط کلپ پاریس و لندن است، اجرای رفرم‌های ساختاری به اصطلاح «لازم» در دستور روز قرار می‌گیرد که تعدیل تجارت و غیرمتمرکز کردن سیستم بانکی، خصوصی سازی شرکت‌های دولتی و سرزمین‌های مزروعی، رفرم مالیاتی، «مبارزه علیه فقر» و «رهبری دولتی احسن» از این قبیل است.

برای مؤسسه «برتون وود» گمرکات به طور کلی مغل کار اقتصاد صادراتی است و رجحان دادن بازارهای محلی به بخش‌های صادراتی گویا به طور اساسی به تقسیم غلط و ناقص منابع منجر می‌گردد. لکن برای این ادعا تاکنون هیچ مدرکی ارائه نگردیده است.

طبیعی است که یکی از اجزای تعدیل تجارتی، از میان برداشتن محدودیت‌های وارداتی، تنزل و یکدست کردن گمرکات است. ولی تقلیل درآمدهای گمرکی بالاجبار وضع مالی دولت را متأثر ساخته و به افزایش کسربودجه منجر می‌شود و در عین حال امکان مؤسسات دولتی برای سهمیه بندی مشخص ارز، که اکنون تقلیل یافته و محدود شده است را از آن‌ها سلب می‌کند. تعدیل تجارت، برعکس کلیه تأییداتی که گویا از بین بردن محدودیت‌ها و اقدامات حفاظتی گمرکی به افزایش «قابلیت رقابتی» صنایع داخلی خواهد انجامید، با واسطه و بالاجبار به تلاشی بخش تولیدی داخلی که برای بازارهای داخلی تولید می‌کند، خواهد انجامید. این اقدامات به افزایش واردات کالاهای تجملی و لوکس می‌انجامد، در همین حال نیز به دنبال گمرک‌های نازل بر واردات ماشین و دیگر محصولات طولانی مصرف، از بار مالیات آن گروه از انسان‌هایی که دارای درآمدهای بالا می‌باشند، کاسته می‌گردد. کالاهای مصرفی وارداتی نه تنها جایگزین محصولات داخلی می‌گردد، بلکه به دنبال وام دریافتی کوتاه‌مدت فوری که ولخرجی مستانه در مصرف را دنبال دارد، به رشد بدهی‌های خارجی منجر می‌گردد.

اقدامات تحمیلی تطبیق ساختاری این امکان را در اختیار بستانکاران قرار می‌دهد تا سرمایه واقعی کشورهای بدهکار را در چارچوب برنامه‌های خصوصی سازی از آن خود کنند و تعهدات اعتباری این کشورها را از این طریق تأمین سازند. به همین دلیل تبدیل قروض هر کشوری به طور معمول با خصوصی سازی شرکت‌های دولتی اجین است، حتّا اگر لازم به تغییر قانون اساسی کشور باشد (مثل برزیل، مقایسه کنید با فصل ۱۳). باصرفه‌ترین شرکت‌های دولتی، به حساب تبدیل بدهکاری، به مالکیت سرمایه‌های خارجی و یا «جویند ونچر» در می‌آیند و درآمد ناشی از فروش توسط وزارت‌های دارایی مربوطه به حساب کلّوپ لندن و یا پاریس واریز می‌گردد.

تحت رهبری بانک جهانی سیستم مالیاتی در کشورهای مقروض به طور کلی تغییر می‌یابد که در عرصه «عرضه و تقاضا» روی تولیدات داخلی اثر منفی بجای می‌گذارد. ایجاد «مالیات بر ارزش افزوده» و یا «مالیات فروش» و دیگر تغییرات در سیستم مالیات‌های مستقیم، بالاجبار به افزایش بار مالیاتی برای آن بخش از مردمی که دارای درآمدهای نازل و یا متوسط می‌باشند، می‌انجامد. بانک جهانی همین‌طور اصرار دارد تا دهقانان کم‌زمین و بخش‌های شهری غیر رسمی نیز شناخته شده و ثبت گردند. در حالی که تولیدکنندگان داخلی زیر بار مالیات کمر خم می‌کنند، به بهانه جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، شرکت‌های «جویند ونچر» و سرمایه‌های بین‌المللی به طور منظم از آزادی‌های مالیاتی سخاوت‌مندانه‌ای برخوردارند.

رفرم در کشاورزی غالباً در چارچوب اعتبارات تطبیقی در برخی از بخش‌ها توسط بانک جهانی اعمال می‌گردد و قوانین جدید در جهت تنظیم مالکیت بر زمین و خاک آنّا توسط کمک فنی بخش حقوقی بانک جهانی آماده می‌گردد. این رفرم‌ها غالباً تنها به طور فرمالیستی مسأله قوانین سنتی و نحوه تفویض زمین به دهقانان را تنظیم می‌کند در حالی که از طرف دیگر عملاً تمرکز زمین‌های مزروعی را در دست تعداد خیلی ممکن می‌سازد. راه‌های نوین تنظیم قانون به طور جهت‌دار باعث می‌شود که دهقانان کوچک یا زمین‌های خود را از دست دهند و یا آن را گرو وام‌های بانکی کنند، در حالی که بخش تجارّتی کشاورزی رشد می‌کند و طبقه جدیدی از کارگران بی‌زمین موسمی پدید می‌آید. علاوه بر آن، این اقدامات غالباً موجب می‌شود تا زیر پرده «مدرنیته»، حقوق زمین‌داران بزرگ، که اکنون به پرچم‌داران «تعدیل» اقتصادی تبدیل گردیده‌اند، مجدداً احیا گردد.

خصوصی سازی خاک و زمین در خدمت فراهم ساختن امکانات برای پرداخت بدهی‌ها است، زیرا که از درآمدهایی که بنا به دستور بانک جهانی از فروش زمین‌های دولتی به دست می‌آید، از طریق وزارت دارایی کشور مربوطه، به جیب

طلب کاران بین‌المللی سرازیر می‌گردد.

بانک مرکزی یک کشور مقروض که مجبور به گردن نهادن به شرایط صندوق بین‌المللی ارز و بانک جهانی باشد، کنترل خود را بر سیاست پولی کشور از دست خواهد داد. نرخ بهره، توسط بانک‌های تجاری در «بازار آزاد» تعیین می‌گردد و هر وقت لازم باشد حتی بیش از حد افزایش خواهد یافت. در این صورت برای کشاورزی و صنایع داخلی دیگر وامی با بهره مرغوب وجود نخواهد داشت. رشد بهره به رشد گرانی می‌انجامد و همین‌طور برعکس. بهره پایه، هم‌گام با تنزل متواتر ارزش پول و دلاریزه شدن قیمت‌های داخلی، به طور سرسام‌آوری افزایش می‌یابد. غیرمتمرکز کردن سیستم بانک‌های تجاری به جذب «پول‌های داغ» که جلب بهره‌های کلان مصنوعی شده است، می‌انجامد.

سازمان‌های مالی بین‌المللی خواستار خصوصی‌سازی بانک‌های دولتی توسعه و غیرمتمرکز کردن سیستم بانک‌های تجاری است. طبق قرارداد ۱۹۹۴ که در دور اوروگوئه زیر نام «گات» به امضا رسید، راه دست‌یابی بانک‌های تجاری به بخش بانکی محلی هر کشور عضو، گشوده شده است و بدین صورت وجود این عدم تمرکز به بیرون راندن بانک‌های خصوصی محلی از میدان رقابت منجر می‌گردد. تغییر ساختاری بخش بانکی در چارچوب برنامه تطبیق ساختاری بخش مالی صورت می‌پذیرد، که هدف دیگری جز فراهم ساختن امکانات مالی از طریق فروش بانک‌های دولتی، برای بازپرداخت بدهی‌های بین‌المللی ندارد.

صندوق بین‌المللی پول خواستار «شفافیت» و «سخت‌مندی» در نقل و انتقالات الکترونیکی است. اجرای این شروط دست‌یابی به اهداف دیگری را نیز سبب می‌گردد. با تعدیل جریان سرمایه، بازگشت سرمایه‌های «فراری» ممکن می‌گردد. این سرمایه‌ها غالباً از «پول سیاه» و یا «کثیف» ترکیب شده است، که توسط اقشار ممتاز «جهان سوم» از دهه ۱۹۶۰ به این طرف در حساب‌های بانکی بهشت‌های مالیاتی سرازیر گردیده است. «پول کثیف» ناشی از تجارت‌های غیرقانونی و یا جنایی و «پول سیاه» ناشی از فرار مالیاتی است.

در نتیجه، تعدیل جریان سرمایه تنها در خدمت منافع طلب کاران است، زیرا که به وسیله آن می‌توان پول سیاه و یا کثیف انباشته در بهشت‌های مالیاتی را جهت بازپرداخت بدهی‌ها کانالیزه کرد. این شیوه امکان خوبی برای طبقات ممتاز اجتماعی است تا ثروت کلان و غیرقانونی انباشته خود را شست و شو دهند.

جریان این روند بدین صورت است: ارز سخت از یک صندوق بانکی در یک بهشت مالیاتی به یک بازار بانکی بین‌المللی در یک کشور در حال رشد واریز می‌گردد، بدون آنکه در آن کشور کسی جویای منبع مالی آن شود. این ارز سپس به ارز

محلی تبدیل گردیده و به کار خریدن سرمایه‌ها و یا زمین‌های دولتی گرفته می‌شود، اقداماتی که دولت در چارچوب برنامه خصوصی سازی تحمیلی بانک جهانی بدان مؤظف گردیده است. ارز دریافتی از این فروش‌ها به خزانه وزارت دارایی سرازیر می‌گردد که در جای خود برای پرداخت بدهی‌ها مصرف می‌شود.

از اواخر دهه ۸۰ «مبارزه علیه فقر» به یکی از شرایط اعتباراتی بانک جهانی تبدیل گردیده است. ولی این هدف والا نیز در واقع در خدمت بازپرداخت بدهی‌ها است. زیرا که «کاهش باثبات و چشم‌گیر فقر»، زیر سلطه مؤسسه «برتون - وود» به معنی تقلیل رادیکال مخارج اجتماعی است. صندوق اجتماعی که ویژه این پروژه تشکیل شده و به عنوان یک مکانیسم قابل انعطاف برای «سازماندهی فقر» شهرت یافته است، در بهترین شرایط تنها به درد هم‌یاری سمبلیک و یا دست‌چین شده فقرا می‌خورد.

به دیگر سخن، هدف این صندوق اجتماعی مبارزه با علل فقر نیست، بلکه تنها آن «بزار فنی اجتماعی» را ارائه می‌دهد که توسط آن تنها «مدیریت و سازماندهی فقر» صورت گیرد تا بحران‌های زاده از آن (فقر) با حداقل مخارج برای طلب‌کاران تخفیف یابد. برنامه‌های به اصطلاح «هدف‌مند»، هم‌گام با مقررات سودمندسازی و خصوصی‌سازی در بخش‌های فرهنگی و بهداشتی، وظیفه دارد، راهی «کارآمدتر» برای کمک به «گروه‌های مورد نظر» یعنی فقرا مقدور سازد.

در نتیجه صندوق اجتماعی، عقب‌نشینی دولت از بخش‌های اجتماعی را مقدور ساخته و تنها کارپردازی دفتری فقر را به سازمان‌های خصوصی امدادی فقر محول می‌سازد. بسیاری از این سازمان‌های خصوصی که مخارج خود را از طریق جمع‌آوری اعانه و یا برنامه‌های کمکی بین‌المللی تأمین می‌سازند، رفته رفته وظایف اصلی دولت‌ها را به عهده گرفته‌اند. کارگاه‌های تولیدی و پروژه‌های صنعت کاری کوچک که به مثابه کارگاه‌های وابسته برای شرکت‌های صادرکننده عمل می‌کنند و یا برنامه‌های محلی برای تعلیم و یا اشتغال و دیگر مسایل شبیه، تنها در خدمت «تأمین اجتماعی» است. این اقدامات کمک می‌کند که شهرها و محلات با دست‌تنگی و بدبختی ادامه حیات داده و در عین حال ریسک قیام‌های اجتماعی تقلیل یابد.

پی‌آمدهای تطبیق ساختاری

راه حل ارائه داده شده برای رهایی از بحران بدهی‌ها، به بدهی‌های بازمی‌انجامد. برنامه صندوق بین‌المللی برای تثبیت اقتصادی، بایستی که از نظر تئوریک به کشورها کمک کند تا اقتصاد خود را دگرگون سازند و به موازنه مثبت در تجارت خارجی خود دست یابند و از این طریق بدهی‌های خود را بازپرداخت کرده و روند سلامت اقتصادی کشور خود را

ممکن سازند. ولی عملاً درست عکس آن رخ می‌دهد، زیرا که دقیقاً آنچه را که طلبکاران زیر نام «سفت بستن کمربندها»

تحمل می‌کند، بهبود اقتصادی و امکانات این کشورها را در بازپرداخت بدهی‌های خود غیرممکن می‌سازد:

۱ - وام‌های جدید برای بازپرداخت بدهی‌های قدیمی که با تحمل شرایط سیاسی پرداخت می‌گردد، به افزایش سقف بدهی‌ها می‌انجامد.

۲ - تعدیل تجارت غالباً به تشدید بحران موازنه پرداخت منجر می‌شود. واردات جهانی، که غالباً به کمک وام‌های سریع و کوتاه مدت به کشور جاری می‌شود، طیف وسیعی از تولیدات داخلی را از بازار رقابت خارج می‌کند.

۳ - با به امضا رسیدن قرارداد دور اروگوئه و با استقرار سازمان تجارت جهانی بخش بزرگتری از صورتحساب‌های اجناس وارداتی، مصرف «خدمات»، مثلاً حق ثبت می‌گردد و یا به سخن دیگر: صورتحساب واردات، حتا بدون وارد شدن کالاهای تولید شده افزایش می‌یابد.

۴ - برنامه تطبیق ساختاری بخش قابل توجهی از وام‌های ویژه پروژه‌های مشخص را ملغی کرده و تولید سرمایه در کلیه بخش‌هایی که بی‌واسطه در خدمت اقتصاد صادراتی نیستند، را غیرممکن می‌سازد.

این اقدامات که برای تثبیت اقتصادی صورت می‌گیرد، کلیه امکانات برای روند تکاملی اقتصاد داخلی، که بالقوه توسط کشورهای بدهکار کنترل می‌شود را نابود می‌سازد. رفرم‌های صندوق بین‌المللی و بانک جهانی به نحوی خشن برنامه‌های اجتماعی این کشورها را از بین می‌برد و کلیه مبارزات دوران پسماست‌عمراتی و دست‌آوردهای گذشته را عملاً و با یک اشاره فنا می‌سازد. در همه دنیای عقب افتاده تنها یک تصویر مشابه باقی مانده است: اقدامات تقلیل مخارج، به تضعیف مؤسسه‌های دولتی می‌انجامد و سازماندهی مجدد اقتصاد ملی را به سود تولیداتی که در خدمت بازار جهانی است، موجب می‌شود. این اقدامات فراتر از الغای سیستم سوبسیدی تجارت وارداتی می‌رود و کلیه ساختارهای اقتصاد ملی را متلاشی می‌کند. بدین صورت رفرم‌های صندوق بین‌المللی و بانک جهانی برنامه برای خود منسجمی در جهت تلاشی اقتصادی و اجتماعی کشورهای بدهکار است.

جالب توجه اینکه صندوق بین‌المللی به شکست سیاست خود اذعان دارد. یک مقام بلندپایه این صندوق به این نتیجه رسیده که: «... با اینکه در چندین دهه اخیر تحقیقات وسیعی در این مورد انجام گرفته است، هنوز با اطمینان نمی‌توان گفت که آیا این برنامه‌ها عملکرد مثبتی داشته است یا خیر. بر مبنای تحقیقات موجود نمی‌توان گفت که اجرای برنامه‌هایی که توسط صندوق بین‌المللی تعقیب می‌گردند، به تقلیل تورم و تقویت رشد انجامیده‌اند. غالباً اجرای این برنامه‌ها رشد تورم و

تنزل نرخ رشد را بدنبال داشته‌اند.» (۲۰)

به همین دلیل بخش تحقیقاتی صندوق بین‌المللی خواستار روش‌های تحسینی بهتری است. ولی صندوق بین‌المللی در آینده هم بهر معیار، مقوله و یا مدرکی که استناد کند، باز نتیجه همان خواهد بود که برنامه‌های صندوق بین‌المللی دقیقاً عکس آنچه که مورد نظر است، پدید می‌آورد.

سازمان‌های «برتون - وود» برای توجیه اقدامات خود به خلاقیت برنامه خود در مسایل ماکرواقتصادی استناد می‌کند. به نظر آن‌ها «مخارج اجتماعی» که در اذای تثبیت ماکرواقتصادی پدید می‌گردد، بایستی که در رابطه با منفعت اقتصادی حاصل مقایسه گردد. به همین دلیل است که شعار صندوق بین‌المللی و بانک جهانی در «درد کوتاه مدت، بنفع منافع دراز مدت» خلاصه شده است.

آن‌ها با اینکه ناهنجاری‌های اجتماعی برخاسته از برنامه‌های تطبیق ساختاری را می‌پذیرند، با این وجود مدعی‌اند که اقدامات آن‌ها از پدید آمدن اوضاع بدتر ممانعت می‌کند. «... وضعیت بد است، ولی بدون اجرای اقدامات تطبیق ساختاری این وضعیت به مراتب بدتر خواهد بود.» گزارش بانک جهانی در چندین سال پیش اینطور فرموله شده بود: «... برآورد اقتصادی مایوس کننده در آفریقا بدین معنی نیست که ملزومات تطبیق ساختاری اشتباه بود، بلکه تطبیق ساختاری بود که صورت نگرفت. هرچه که تطبیق بیشتر - و نه کمتر - باشد، حجم کمک به محیط زیست و مردم فقیر بیشتر است. تطبیق، گام لازم اولیه در راه تقلیل مستمر و پایدار فقر است.» (۲۱)

گرچه که این برنامه سیاسی - اقتصادی بایستی که کارآوری اقتصادی را شتاب بخشد و تقسیم منطقی مبتنی بر مکانیسم‌های اقتصاد بازار در مورد منابع مولده را بدنبال داشته باشد، لکن که در عمل به هرز رفتن عظیم منابع مادی و انسانی می‌انجامد. در مقابل «کارآوری میکرواقتصادی»، محدودیت و صرفه‌جویی حساب شده در سطح ماکرواقتصادی صورت می‌گیرد. بدین صورت توجیه اقدامات نامبرده دارای هیچگونه ریشه و اساسی نیست.

پی‌آمدهای اجتماعی این رفرم‌ها در رابطه با بهداشت، فرهنگ، حقوق اجتماعی زنان و محیط زیست، وسیعاً مورد بررسی قرار گرفته است. (۲۲) به علت کمبود مالی، معلم‌ها از کار بیکار می‌شوند و مؤسسه‌های فرهنگی تعطیل می‌گردند. بخش بهداشت در سطح وسیع درمان و پیشگیری درهم می‌ریزد، زیرا که لوازم پزشکی و دارو بقدر کافی موجود نیست و شرایط کار و حقوق شاغلین در این بخش طاقت فرسا و یا نازل گردیده است. کمبود امکانات مالی که باید صرف مخارج جاری شود، سبب می‌گردد تا بخشی از آن کمبود با ایجاد مثلاً هزینه‌های نامنویسی یا هزینه استفاده - مثل پرداخت بخشی از

قیمت دارو و یا هزینه نامنویسی در مدارس - ترمیم گردد. بدین صورت بیماران و یا والدین اطفال متحمل مخارجی می‌گردند که تا قبل از آن به عهده وزارت‌های بهداشت و یا فرهنگ بود.

بدین صورت رفته رفته بخش مهمی از خدمات اجتماعی دولت نیمه خصوصی می‌گردد و بخش عظیمی از اقشار مختلف مردم، به ویژه در مناطق روستایی که دارای توان مالی پرداخت هزینه‌های مختلف نیستند بدین صورت عملاً از دستیابی به امکانات بهداشتی و فرهنگی محروم خواهند شد. و بدین صورت اصل، تامین مخارج، که یکی از اصول مهم برنامه تطبیق ساختاری است به افزایش فقر کمک می‌کند.

یک مثال مشخص. در کشورهای جنوب صحرا برخی از بیماری‌های واگیردار که تقریباً تحت کنترل قرار داشت، مجدداً شیوع پیدا کرده است. مالاریا، وبا و تب زرد از این نوع است. در آمریکای لاتین نیز از اواسط دهه ۸۰ مالاریا و تب دنگو به نحو بی‌سابقه‌ای رشد یافته. رشد و اشاعه مرض سل و طاعون در هندوستان در سال ۱۹۹۴ در رابطه مستقیم با تضعیف و تخریب زیربنای پزشکی و بهداشتی محلی قرار داشت که در اثر کاهش بودجه، در چارچوب اقدامات تطبیق ساختاری که توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی تحمیل گردیده بود، ایجاد شد. (۲۳)

سازمان‌های مالی بین‌المللی به پی‌آمدهای اجتماعی این برنامه تطبیق ساختاری در کلیه ابعاد خود اذعان دارند، لکن برای آنها این مسأله تنها یک مشکل ویژه است، یک «پدیده ناخواسته جنبی» در یک بخش از اجتماع - در بخش اجتماعی - که بر مبنای دگم حاکم هیچ ربطی به نحوه عملکرد مدل اقتصادی آنها ندارد.

۴- بانک جهانی و حقوق زنان

بانک جهانی به مدافع حقوق زنان تبدیل گردیده و به دولتهای ملی فشار می‌آورد تا «برای تخفیف نابرابری مابین مرد و زن، بیشتر در زنان سرمایه‌گذاری کند تا اینکه به توسعه اقتصادی کمک شود.» (۲۴)

با برنامه‌ای که زیر نام «تکامل زنان» در کلیه کشورهای در حال رشد تحمیل می‌گردد، بانک جهانی قواعد اساسی سیاست جنسی را دیکته می‌کند. این برنامه تساوی زن و مرد را در چارچوب «حوایج بازار» مورد نظر دارد؛ البته که اقدامات لازم در جهت برقراری برابری امکانات و تقویت حقوق زنان نیز باید معیارهای «مخارج» و «کارآوری» را در نظر داشته باشد.

گرچه بانک جهانی امکان «شکست بازارها» را مقدور می‌داند و در نتیجه دخالت اجتناب‌ناپذیر دولتی در جهت تضمین

حقوق زنان را می‌پذیرد، با این وجود مدعی است که «بازارهای آزاد» در سطح وسیع، حق تعیین سرنوشت برای زنان و استقرار تساوی حقوق بین زن و مرد را تقویت می‌کند: «تعیین‌کننده این است که در جوامعی که بازار به طور وسیع منافع سرمایه‌گذاری اجتماعی در زنان را تحقق نمی‌بخشد، دولت‌ها رهبری را به عهده گیرند... سرمایه‌گذاری در زنان برای کارآمدی اقتصادی و رشد بسیار مهم است... بانک (بین‌المللی) بایستی که تساوی بین زن و مرد را به مثابه بخشی از عدالت اجتماعی تلقی کند، آن را ترغیب نماید و سهمیم بودن زنان در تکامل اقتصادی را تقویت سازد.» (۲۵)

اقدامات برای تقویت بازارها و ترغیب رقابت بایستی که به تساوی حقوق بیشتری بین زن و مرد بیانجامد. بانک جهانی مدعی است که برنامه‌های تطبیق ساختاری موقعیت اقتصادی زنان را بهبود می‌بخشد ولی در عین حال اذعان دارد که در اثر کاهش مخارج اجتماعی دولت و تحدید برنامه‌های دولتی، «ریسک‌هایی» برای زنان پدید می‌آید.

در طرح برنامه‌های ترغیبی برای زنان، بانک جهانی مانند یک نگهبان عمل می‌کند. بانک جهانی برنامه‌ها، مقولات متودیک و حتّا ارقام و اطلاعاتی لازمی که بر مبنای آن‌ها مسأله جنسیت در کشوری تجزیه و تحلیل می‌گردد، را تعیین می‌کند. بانک جهانی هنگامیکه صحبت بر سر تعیین وزیر و یا مسئول امور زنان است، بر ادارات مربوطه دولتی اعمال نفوذ می‌کند و از آنجایی که بانک جهانی، چشمه اصلی تامین مالی پروژه‌های مربوط به زنان است، باعث می‌شود تا سازمان‌های ملی زنان اغلب مواضع این موسسه را در مورد مسایل جنسیت قبول کنند. در اینجا بانک جهانی آنقدر به تقویت حقوق زنان علامند است که با دیدگاه‌های متداول بازار آزاد همخوان باشد و بهمین علت است که گه‌گاه علیه جنبش زنان موضع‌گیری می‌شود.

سازمان‌های مالی بین‌المللی مایلند «تقویت زنان» را توسط نسخه‌های متداول ماکرواقتصادی ممکن سازند: کاهش ارزش ارز. دیسپلین بسیار سخت در قبال بودجه دولتی، ایجاد عوارض در بهداشت و فرهنگ، از بین بردن اعتبارات دولتی، تعدیل تجارت، غیرمتمرکز کردن بازار غله، از بین بردن تضمین قانونی حداقل دستمزد و غیره... به عبارت دیگر پیش شرط تامین مالی پروژه‌های مربوط به زنان در چارچوب «تکامل زنان» (وومن این دیوالوپمنت) بدتر شدن وضعیت زنان در اثر اجرای قواعد سیاسی - اقتصادی تحمیلی توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی خواهد بود.

در مواقعی که بانک جهانی اعتبارات کوچکی در اختیار زنان قرار می‌دهد (مثلاً در نقاط روستایی)، همواره تلاشی بانک‌های رشد و تکامل دولتی و افزایش فاجعه‌آمیز نرخ بهره و همچنین الغای تعاونی‌های اعتباری روستایی را نیز صورت می‌گیرد. این روال در مورد برنامه‌های مبارزه با فقر نیز صادق است. علت آن رفرم‌های ماکرواقتصادی است که

پیشاپیش به اجرا رسیده و فقر توده‌ای را موجب گردیده است. برنامه مبارزه با فقر تک تک زنان را هدف می‌گیرد.

بخش‌هایی که بیشتر از همه تحت فشار است، عبارتند از: زنان بومی، زنانی که نان‌آور خانواده‌اند، فراریان، مهاجرین و یا زنان معلول. برعکس علل ساختاری فقر و نقش رفم‌های ماکرواکنومیکی در تشدید این علل معمولاً انکار می‌گردند.

عرصه دیگری از عملکرد بانک جهانی، اهدای بورس‌های تحصیلی و یا سوبسیدهای سمبلیک برای دختران جوان است (لتینگ گیرلز لرن) تا بتوانند بدان وسیله هزینه مدرسه، کتاب‌های درسی و یا وسایل لازمه آموزشی را بپردازند. (۲۶) ولی دقیقاً کاهش بودجه در بخش‌های فرهنگی که توسط بانک جهانی تحمیل می‌گردد، کار را به جایی می‌کشاند که معلمان اخراج شوند، ساعات کار معلمان باقیمانده دوبرابر گردد و مجدداً مدارس یک کلاسه دهات دایر شود. بهر صورت از زمانی که عوارض تحصیلی متداول شده است، تعداد محصلین، چه پسر و چه دختر در بسیاری از کشورهای جهان سوم کاهش یافته است.

علاوه بر آن در بخش‌های وسیعی از جهان برنامه‌های بهداشتی برای مادران و نوزادان فدای برنامه‌های تطبیق ساختاری گردیده است. مدارک موجود نمایانگر افزایش مرگ و میر در بین مادران و نوزادان است و علت اصلی آن خواست تحمیلی بانک جهانی در خودگردانی مالی بخش‌های بهداشتی و پزشکی است.

«جامعه بازار»، یعنی هدفی که بانک جهانی در نظر دارد، از دو بخش تشکیل می‌گردد: «زنان و مردان» که در آن زنان جزو مقوله ویژه‌ای به حساب می‌آیند که گویی به قشر اجتماعی خاصی تعلق دارند. در نتیجه تقابل بین زن و مرد به مثابه سرچشمه اصلی بحران‌های اجتماعی محسوب می‌گردد. از دیدگاه بانک جهانی موقعیت اجتماعی زنان صرفاً از روابط خانوادگی بین زن و مرد نشأت می‌گیرد و تأثیر می‌پذیرد و اما اینکه جهانی‌سازی چه عواقبی را به زنان تحمیل می‌سازد را مورد توجه قرار نمی‌دهد. برای بانک جهانی تمرکز ثروت و قدرت اقتصادی شرکت‌های بزرگ هیچ نقشی در حقوق زنان ایفا نمی‌کند.

بانک جهانی پدیدآوردن یک جامعه متمدن و مدرن و حق تعیین سرنوشت زنان توسط «بازار آزاد» را مقبول‌ترین راه برای ایجاد برابری بین زن و مرد می‌داند. سیستم تجارت جهانی و اقتصاد جهانی مالی همانقدر دست کم گرفته می‌شود که نقش صندوق بین‌المللی، سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی. ولی این سیستم اقتصاد جهانی که بر پایه کا ارزان و انباشت ثروت خصوصی بنا شده است، در نهایت مهم‌ترین مانع برای ایجاد برابری بین زن و مرد است و علاوه بر آن چشم‌انداز نئولیبرالی برای زن و مرد عمدتاً در جهت انشعاب و تفرقه در جوامع ملی، جنبش زنان و کاهش همبستگی بین زنان و

مردان در مبارزه علیه نظم نوین جهانی است.

۵- اقتصاد نازل مزدی جهانی

اگر در یک کشور جهان سوم مبارزات کارگری موفقیت‌آمیز باشد که افزایش مزدها را تحمیل کند، سرمایه‌فرامی‌تواند بدون هیچ دردسری محل تولید را به یک کشور نازل مزد دیگر انتقال دهد و یا با تقلیل تولید، وزنه را روی کشورهای دیگر نهد. وجود «کشورهای رزرو» با نیروی کار ارزان فراوان، سطح مزد در کشورهای با اقتصاد صادراتی فعال‌تر نازل مزد مثل کشورهای آسیای جنوب شرقی، مکزیک، چین و اروپای شرقی را تقلیل می‌دهد. این «اضافه جمعیت» در سطح جهان باعث می‌شود تا سرمایه‌تولیدی در یک بخش صنعتی مشخص از یک کشور به کشور دیگر کوچ کند. از موضع سرمایه، ذخیره نیروی کار ملی به یک منبع ذخیره بین‌المللی تعلق دارد که در درون آن کارگران کشورهای مختلف به رقابت عینی در بین خود کشیده می‌شوند. بدین صورت بیکاری جهانی تبدیل به اهرمی برای انباشت سرمایه جهانی می‌گردد، که مخارج مزد را در هر اقتصاد ملی تعیین می‌سازد.

به همین علت در بسیاری از کشورهای نازل مزد که عمدتاً در بخش صادراتی فعالند، سهم مزد در تولید ناخالص ملی و در ارزش‌آفرینی به شکل بارزی تنزل کرده است. در حالی که سهم مزد شاغلین در کشورهای صنعتی تقریباً ۴۰ درصد ارزش‌آفرینی در تولید است، همین سهم در کشورهای آمریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا تنها ۱۵ درصد است.

صنعت‌زدایی کشورهای شمالی

رشد و توسعه کارخانجات صادراتی نازل مزدی در جهان سوم، به معنای راکد ساختن اماکن صنعتی در کشورهای پیشرفته است. اولین موج بستن کارخانجات به طور عمده دامنگیر بخش‌های پرزحمت در صنایع صنعتی سبک بود. اما از دهه ۸۰ کلیه بخش‌های اقتصاد و کلیه شاغلین، دست‌بگیران این روند شدند. تغییر ساختاری در صنایع هواپیمایی و انتقال اماکن تولید صنایع ماشین‌سازی به اروپای شرقی و به جهان سوم و همچنین بستن اماکن تولید فولاد مؤید این نظر است. تکامل صنایع مونتاژ در جنوب رود «ریوگرانده»، مرز مابین مکزیک و ایالات متحده، که در خدمت صادرات قرار داشت، در دهه ۸۰ به اخراج و بیکاری کارگران در مراکز صنعتی ایالات متحده و کانادا منجر شد. و به همین صورت کنسرن‌های ژاپنی نیز بخش عمده‌ای از صنایع مونتاژ خود را به تایلند و فیلیپین انتقال دادند، یعنی جایی که کارگران صنعتی روزی سه

یا چهار دلار (اغلب زیر سطح حداقل قانونی دستمزد) مزد دریافت می کردند. سرمایه داری آلمانی حیطه فعالیت خود را به فراسوی مرز «اودر - نایس» گسترش داد و به «فضای زندگی» قدیمی خود دست یافت. مخارج مزد ماهانه یک کارگر صنعتی در کشورهای لهستان، مجارستان، چک، و اسلواکی قریب به ۱۲۰ یورو می باشد که بسیار نازل تر از حد متوسط در اروپای غربی است. برعکس کارگران صنایع ماشین سازی در آلمان دارای مزد ناخالص ۲۵ یورو در ساعت می باشند و به همین علت و با وجود بیکاری شدید و خرابی کارخانجات در آلمان دمکراتیک سابق، برای سرمایه داران با صرفه تر بود که فعالیت تولیدی خود را به اروپای شرقی انتقال دهند.

هر محل کاری که در کشورهای صنعتی از بین می رود و به جهان سوم انتقال می یابد، از سطح مصرف در این کشورها می کاهد. بستن کارخانجات و اخراج کارگران در مطبوعات معمولاً به حساب موارد منفرد و بدون رابطه با یکدیگر گذاشته شده و نتیجه تغییر ساختاری در برخی از شرکت ها تعبیر می گردد، ولی پی آمدهای ناشی از آن بر سطح مزد واقعی و اشتغال فاجعه آمیز است. بازارهای مصرف آرام آرام تحلیل می روند، چون در آن واحد تعداد زیادی از شرکت ها در کشورهای مختلف به تقلیل تعداد کارگران و کارمندان می پردازند. سطح مصرف نازل به نوبه خود بر تولید اثر می گذارد و در نتیجه به ادامه چرخش دواری، بستن کارخانجات و ورشکستگی می انجامد.

در نیم کره شمالی پسرفت حجم خرید مصرف کنندگان با غیرمتمركز کردن بازار کار، مثلاً در اثر قطع رابطه مرزها از نرخ قیمت ها، کارهای نیمه وقت، بازنشستگی پیش از موعد و یا تحمیل کاهش مزد «آزادانه» ... تشدید می یابد. از آنجایی که جای کارگران مرخص شده مجدداً پر نمی شود، کارگران جوان مؤظف به تحمل وزنه بیکاری خواهند بود و بدین صورت یک نسل از راه یابی به بازار کار محروم می شود.

روند فرار صنعت از کشورهای صنعتی که به تضعیف تقاضای بازار منجر می شود، در عین حال کوشش کشورهای در حال رشد، برای صدور کالاهای ساخته شده خود به بازارهای در حال رکود کشورهای غربی را بی اثر می سازد. و این یک دایره شیطانی است: درست توسعه تولید در اثر انتقال آن به جنوب و شرق به افزایش بیکاری و تضعیف تقاضا برای کالاهای مصرفی در کشورهای شمالی و غربی می انجامد که گرایشاً اقتصاد جهانی را به رکود می کشاند.

انتقال اماکن تولید روز بروز بیشتر در درون بلوک های تجارتي نیز صورت می گیرد. چه اروپای غربی و چه ایالات متحده هر کدام «اندرونی های نازل مزدی» خویش را در کنار مرزهای جغرافیایی خویش بوجود آورده اند. این مرز در اروپا

رودخانه «اودر - نایس» (مرز آلمان و لهستان) است و در آمریکا رودخانه «ریوگرانده» مابین ایالات متحده و مکزیک که دو اقتصاد کلان مزدی و نازل مزدی را از یکدیگر جدا می‌سازد.

البته اختلافی که مابین مرز «اودر - نایس» و «ریوگرانده» وجود دارد، در این است که اولی مرز موقت تعیین شده در قرارداد ماستریخت است، که آزادی حرکت نیروهای کار را در درون جامعه اروپایی تضمین می‌کند، در حالی که دومی منطقه آزاد تجارتی آمریکایی «نفتا» را به دو نیم کرده است و دو بازار کار کاملاً متفاوت را از یکدیگر جدا می‌سازد. در نتیجه، مشخصه اصلی «نفتا» زمین گیر شدن نیروهای کار است تا آزادی تجارت و از میان برداشتن مرزهای گمرکی. قرارداد تجارت آزاد به شرکت‌های آمریکایی اجازه می‌دهد تا با انتقال مراکز تولید به مکزیک و به کنتراست دادن کار به شرکت‌های محلی، مخارج مزد را بیش از ۸۰ درصد کاهش دهند. این کار تنها به صنایع مونتاژ و به کارگیری نیروهای غیرمتخصص کار خلاصه نمی‌شود، بلکه عملاً هیچ چیز قادر نیست حتی از انتقال صنایع بسیار پیشرفته (های تک) آمریکایی به مکزیک، جایی که مهندسين و دانشمندان آن برای چند صد دلار در ماه حاضرند به استخدام در آیند، جلوگیری کند. انتقال اماکن تولید گرایشاً بخش عظیمی از اقتصاد ایالات متحده و کانادا از جمله بخش‌های خدماتی را در بر می‌گیرد. «نفتا» از ابتدا بر پایه کاهش تعداد کارمندان و کارگران و تنزل مرزهای واقعی بنا شده است. انتقال صنایع به مکزیک، محل کار در آمریکا و کانادا را نابود می‌سازد و به کاهش مرزهای واقعی می‌انجامد. به همین دلیل «نافتا» رکود اقتصادی را تشدید می‌کند، زیرا کارگرانی که در ایالات متحده و یا کانادا اخراج می‌گردند، در بخش‌های دیگر اقتصاد به کار گرفته نمی‌شوند و با انتقال صنایع قدیمی، صنایع رشدیابنده جدیدی پدید نمی‌آیند. کاهش حجم مصرف که پی‌آمد اخراج کارگران و بستن کارخانجات است، به پس‌رفت کلی و عام فروش منجر می‌شود که آن نیز به نوبه خود کاهش تعداد شاغلین و اخراج بیشتر کارگران صنعتی را بدنبال دارد.

به کمک قرارداد «نفتا» شرکت‌های آمریکایی و کانادایی به بازارهای مکزیکی نفوذ کرده و شرکت‌های محلی را از گردونه رقابت خارج می‌سازند. تمرکز صنعت رشد می‌کند، شرکت‌های کوچک و متوسط نابود می‌شوند و بخشی از اقتصاد خدماتی مکزیکی با اعطای امتیاز تصاحب می‌گردد. بدین صورت ایالات متحده رکود اقتصادی خود را به مکزیک صادر می‌کند. فقر و مزد نازل در مکزیک به استثنای بازار کوچک مصرف متمولین، کمکی به افزایش تقاضای مصرف کلی نمی‌کند. قرارداد تجارت آزاد مابین ایالات متحده و کانادا که در سال ۱۹۹۲ به امضا رسید، به تلاشی شعبات شرکت‌های آمریکایی انجامید، که پس از چندی نمایندگی‌های خود را بسته و توسط دفاتر فروش محلی جایگزین گردیدند.

بدین صورت ایجاد «فتا» درست برعکس پیش داوری‌های معمول، در هر سه کشور به تشدید رکود اقتصادی انجامید. در اینجا نیز توسعه تولید که به دنبال انتقال محل تولید صورت گرفت، به کاهش هزینه مصرف منجر شد.

مصرف تجملی و «اقتصاد انگلی»

رشد و تمرکز درآمد و ثروت در دست اقلیت خیلی که نه تنها در کشورهای پیشرفته، بلکه در بخش‌های رفاهی کوچکی در جهان سوم و هم‌چنین اروپای شرقی ساکن است، به رشد دینامیک در اقتصاد محصولات لوکس مثل توریسم و صنایع تفریحی، اتومبیل، دستگاه‌های تفننی الکترونیکی و دستگاه‌های ارتباط دور مدرن، انجامید. فرهنگ «درایو - این» و «دیوتی - فری» که قبل از هر چیز در حواشی نقاط گرهی راه‌های هوایی متمرکز گردیده اند، به مرکز ثقل اقتصاد مصرفی و تفریحی برای آنانی که درآمد بهتری دارند بدل گردیده است و منابع مالی عظیمی را دورهم جمع کرده است. در حالی که از آغاز بحران بدهی‌ها از اواسط دهه ۸۰ طیف مواد مصرفی که در خدمت نحوه زندگی اقشار پردرآمد است، به شکل پایان‌ناپذیری توسعه یافته، حجم مصرف اکثریت عظیمی از مردم جهان روز بروز کاهش یافته است. ۸۵ درصد مردم اجباراً تنها به مصرف مواد غذایی اولیه و کالاهای حیاتی قناعت می‌کنند.

این رشد بی‌سابقه مصرف در کالاهای تجملی در جنب رشد مخارج نظامی، در ابتدا فرجی برای اقتصاد رکود زده جهانی است، اما در مقابل رکود بخش‌هایی از اقتصاد که مولد کالاهای ضروری و خدماتی است، قرار دارد. در کشورهای جهان سوم و اروپای شرقی تولید مواد غذایی، خانه‌سازی و خدمات مهم اجتماعی به رکود کشیده شده، درحالی که مصرف تجملی بالانشینان قدیمی و جدید دوران شکوفایی خود را می‌گذرانند. عدم برابری اجتماعی و اختلاف فاحش درآمد در مجارستان و لهستان هم‌اکنون با وضعیت در کشورهای آمریکای لاتین قابل قیاس است. مثلاً یک «پورشه مدل کاررا» ده سال پیش در نمایندگی این شرکت در مرکز بوداپست به قیمت متواضعانه ۹۷۲۰۰۰۰ فورینت قابل ابتیاع بود. یک کارگر متوسط صنعتی می‌بایستی برای خرید این ماشین ۷۰ سال کار کند. (اشپیگل؛ پایان سختی بعد از دوسال، شماره ۱۹، ۱۹۹۱، ص

(۱۹۴)

بدین صورت سیستم تولید جهانی روز بروز بازارهای محدودتری را هدف قرار می‌دهد، یعنی بازار برای اقشار پردرآمد در کشورهای غربی و جزایر کوچک مصرف تجملی در جنوب و شرق، در حالی که درست در همین مناطق بدلیل سیستم نازل مزدی متداول، رشد وعده داده شده قدرت خرید توده‌ها بلوکه گردیده است. آن‌هایی که تولید می‌کنند، آن‌هایی نیستند که مصرف می‌کنند. این علامت مشخصه تعیین‌کننده اقتصاد نازل مزدی جهانی است.

با تلاشی صنایع مونتاژ در کشورهای غنی یک «اقتصاد انگلی» پدید آمد که دیگر چیزی تولید نمی‌کند. این اقتصاد فعالیت خویش را در بخش‌های خدماتی متمرکز کرده و سودهای خود را از تولید در جهان سوم تأمین می‌کند. اقتصاد تکنولوژی پیشرفته که بر پایه قدرت امکان استفاده از «نو - هاو» صنعتی، طراحی (دیزاین) محصول، تحقیق و تکامل بنا گردیده است، بخش‌های تولید مادی را به انقیاد خود می‌کشد. بدیگر سخن: تولید مادی زیر سلطه تولید غیرمادی قرار می‌گیرد، زیرا که بخش‌های خدماتی ارزش‌های تولید شده صنایع مونتاژ را از آن خود می‌کند. علاوه بر این‌ها، سود تولیدکنندگان در جهان سوم با پرداخت عوارض حق استفاده از تکنیک‌ها و علوم به ثبت رسیده غربی و ژاپنی و همچنین سهم گردیدن دلالتان، بازرگانان بزرگ و خرده کشورهای صنعتی تقلیل می‌یابد. مرکز ثقل رشد در کشورهای پیشرفته اکنون قبل از هرچیز در بخش‌های خدماتی، مستغلاتی، زیربنایی تجارتي و یا مالی، روابط و ترابری قرار دارد تا در بخش‌های تولیدی. و بدین صورت در کشورهای صنعتی نوعی «صنایع زادایی» عینی رخ می‌دهد. مفهوم عبارت «صنعت» به کلی دگرگون شده است. مراکز ثقل تکنولوژی پیشرفته در حال حاضر شاهد رشد سریعی به قیمت تضعیف صنایع سنتی که در آغاز انقلاب صنعتی در کشورهای پیشرفته پدید آمدند، می‌باشد.

ما امروز با آنچه اقتصاد جهانی سر و کار داریم، که در آن اکثر کشورها، برای بازار کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی (او - ا - سی - دی) کالا تولید می‌کنند. به استثنای برخی کشورها مثل کره جنوبی، برزیل و یا مکزیک این کشورها را نمی‌توان «تازه صنعتی» نامید، زیرا «صنعتی شدن» خود را مدیون انتقال تولید از کشورهای صنعتی به مناطق نازل مزدی در جهان سوم‌اند و به عبارت دیگر در اثر تغییر شکل اقتصاد جهانی پدید آمده‌اند.

اقتصاد انگلی، سود تولیدکنندگان مستقیم را تصاحب می‌کند. گرچه تولید مادی به اقتصادهای نازل مزدی جهان سوم منتقل می‌گردد، اما بزرگ‌ترین رشد تولید ناخالص ملی در کشورهای غنی و واردکننده رخ می‌دهد. و از این جنبه «معلول واردات» است زیرا که؛ وارداتی که با کار ارزان تولید گشته (مواد خام و یا مونتاژ) است، رشد در آمد متناسبی در اقتصاد خدماتی کشورهای غنی را بدنبال دارد.

رفرم‌های تطبیق ساختاری مورد نظر صندوق بین‌المللی در تثبیت این اقتصاد انگلی نقش مهمی ایفا می‌کند، زیرا از آنجا که هر کشور در حال رشد مجبور است طیف مشابهی از مواد خام و کالاهای صنعتی تولید کند، مجبور به رقابت با کشورهای دیگر خواهد بود. اما کانال‌های تجارت بین‌المللی و یا تجار بزرگ و متوسط در کشورهای صنعتی توسط کنسرن‌های انحصاری کنترل می‌شوند. این دوگانگی مابین رقابت و انحصار علامت مشخصه سیستم تجارتي جهانی است. در مقابل

رقابت کشنده مابین تولیدکنندگان مستقیم کشورهای مختلف که با وجود شرایط اضافه عرضه جهانی صورت می گیرد، کنترل انحصاری تعداد خیلی از شرکت های جهانی قرار دارد که مسلط بر تجارت جهانی، امتیازات (پاتنت) صنعتی، تجار بزرگ و کوچک می باشد.

سود از آن تجارت است

از آنجا که کالاهایی که در کشورهای در حال رشد تولید می گردند، با قیمت های بسیار نازل بین المللی وارد کشورهای غنی می گردند، در نتیجه ارزش رسمی واردات کشورهای عضو سازمان همکاری های اقتصادی از کشورهای در حال رشد به نسبت حجم کل تجارت و تولیدات داخلی بسیار ناچیز است. ولی همین که این کالاها به کانال های تجارتي کوچک و بزرگ در کشورهای غنی راه یابند، ارزش آنها چندین برابر افزایش می یابد. قیمت فروش کالاهایی که در کشورهای جهان سوم تولید می شوند اغلب بیش از ده برابر قیمت وارده می باشند. در نتیجه اقتصادهای خدماتی در کشورهای غنی «خلاق ارزش اند» و بدون آنکه در تولید مادی سهم باشند به افزایش تولید ناخالص ملی کمک می کنند. مثلاً قیمت تک فروش قهوه ۷ تا ۱۰ بار از قیمت اولیه بی گمرک و یا تقریباً ۲۰ بار گرانتر از قیمتی است که تولیدکنندگان آن در جهان سوم دریافت می کنند.

در نتیجه بخش عظیم سود تولیدکنندگان مواد خام از آن فروشندگان بزرگ و کوچک و دلان در کشورهای صنعتی می گردد. این روند در مورد محصولات تولید شده صنعتی در کشورهای نازل مزدی نیز صادق است. مثلاً ۶۰ درصد کفش فروخته شده در ایالات متحده آمریکا در موسسه های استثماری چینی تولید گردیده است. سودهای حاصله از فروش کفش در آمریکا، به جیب کارگران چینی که دارای مزد بسیار نازلی هستند، سرازیر نمی شود (رجوع کنید به جعبه ۵,۱)، بلکه به شرکت های آمریکایی تعلق دارد و به افزایش تولید ناخالص ملی آمریکا کمک می کند.

جعبه ۵,۱

مزد در کارخانجات چینی که برای تک فروشان آمریکایی تولید می کنند:

«زنانی که در تولید برای شرکت کفاشی «تیمبرلاند» در کارخانه «پو یوان ۵» در ایالت «گوانگ دونگ» اشتغال دارند، ۱۴ ساعت در روز کار می کنند. این کارخانه دختران ۱۶ و یا ۱۷ ساله را با مزد ۲۲ سنت در ساعت (۱۶ دلار برای ۷۰ ساعت در هفته) به کار می گمارد. در یک کارخانه که کیف دستی «کتی لی جیفور» برای فروشگاه «وال

مارت» تولید می کند، حداکثر مزد در هفته ۷ دلار (یعنی ۸ سنت در ساعت) است. بالاترین مزد ۱۴ درصد از کارگران «کین شای» ۱۸ دلار در ماه است.»

در کارخانه دیگری که دستگاه‌های استریوفونیک خاصه اتومبیل تولید می کند، مزد زنان جوان ۳۱ سنت در ساعت است. «آن‌ها با کمرهای خم روی میکروسکپ ۹ ساعت در روز و شش بار در هفته به جوش دادن بخش‌های مونتاژ شده مشغولند.»

«شرکت‌هایی (که در چین فعالیت دارند)، تنها زنان مجرد مابین ۱۷ تا ۲۵ سال را به کار می گیرند.» که بعدها، پس از آنکه عصاره زنگی‌شان مکیده شد، توسط گروه نوینی از زنان جوان جایگزین می گردند. تحت این شرایط هیچ کس قادر نیست مدت مدیدی دوام آورد و به همین دلیل این زنان یا آزادانه دست از کار می کشند و یا پس از سپری شدن ۲۶ سال عمرشان به استعفا مجبور می گردند و جایشان توسط گروه نوینی از زنان جوان پر گشته و کار ادامه می یابد.» طبق یک قانون نگاشته نشده، هر زنی که حامله شود، اخراج می گردد.»

جان، ای، دافرتی: «بروتال چاپینیز ورکینگ کاندیشنز بنفیت وال - مارت» ورلد نت دیلی دات کام، سپتامبر ۲۰۰۰

برای روشن تر شدن، مثالی بزنیم: اعداد و ارقام یک کارخانه در بنگلادش تصویر کلی از ساختار مخارج و تقسیم سود در صنایع نساجی را به دست می دهد: قیمت کارخانه‌ای یک دوجین پیراهن ۳۶ تا ۴۰ دلار است. کلیه وسایل تولید و مواد خام لازم وارد گردیده اند. این پیراهن به صورت تک فروش در ایالات متحده به قیمت ۲۲ دلار (دوجینی ۲۶۴ دلار) ارایه می گردد. مزد زنان و کودکان شاغل در صنایع نساجی بنگلادش بالغ بر ۲۰ دلار در ماه است که حداقل ۵۰ برابر کمتر از مزد کارگران نساجی آمریکایی است. نتیجه این که: کمتر از دو درصد ارزش کل کالا، به صورت مزد به دست تولیدکنندگان اصلی (کارگران) می رسد. یک درصد نیز سود تولید کننده «رقابت پذیر» و مستقل جهان سومی است. افزایش ناخالص مابین قیمت کارخانه‌ای و قیمت تکفروش (۲۶۴-۳۸=۲۲۶ دلار در اذای یک دوجین پیراهن) به طور عمده بین سه جز تقسیم می گردد:

۱- سودهای دلالان بین المللی، تجار بزرگ و کوچک تا مغازه دار که بخش عمده افزایش ناخالص قیمت را تعیین می کند.

۲- مخارج واقعی حمل و نقل و انبار و غیره

۳- گمرکات که شامل کالای وارداتی می‌گردد و یا مالیات‌های غیر مستقیم (مالیات ارزش افزوده) که به هنگام فروش بر قیمت افزوده می‌شود.

گرچه قیمت تک‌فروشی ۷ برابر بیشتر از قیمت کارخانه‌ای است، لکن سود حاصله لزوماً به دست تک‌فروش در کشورهای صنعتی نمی‌رسد. بخش عظیم سودی که توسط تجار بزرگ و کوچک بعمل می‌آید از آن شرکت‌های عظیم مستغلاتی و بانک‌ها است.

باید در نظر گرفت که جریان واردات از کشورهای جهان سوم به کشورهای غنی، در عین حال وسیله‌ای برای کسب مالیات کشورهای غنی به شکل مالیات فروش و یا مالیات ارزش افزوده می‌باشد. در کشورهای اروپای غربی مالیات ارزش افزوده بیش از ده درصد قیمت تک‌فروشی است. بدین صورت درآمد مالیاتی از ساختار نابرابر تبادل کالا سرچشمه می‌گیرد؛ در مثال صنایع نساجی، درآمد وزارت‌های دارایی کشورهای غنی تقریباً هم‌سنگ درآمد کشورهای تولید کننده و تقریباً ۴ برابر مقداری است که کارگران تولید کننده صنایع نساجی کشور تولید کننده به اسم مزد دریافت می‌کنند.

در اقتصاد جهانی سرمایه، کار مورد نیاز خود را در بازارهای کار ملی مجزا و بسیار مختلف تهیه می‌کند. بخش سنگینی از مخارج مزد، یعنی مخارج حمل و نقل، انبار برای تجار خرد و کلان، در بازارهای کلان‌مزدی کشورهای غنی پدید می‌آیند. هنگامی که یک کارمند تک‌فروش در یک کشور صنعتی مزدی دریافت می‌کند که حداقل ۴۰ برابر مزد کارگر در بنگلادش است، طبیعتاً سهم او از مخارج کلی مزد تا سهم تولید و توزیع کالای مورد نظر بالاتر است. با این حال درست نیست که از یک «رابطه نابرابر مبادله» مابین کارگران صنعتی در بنگلادش و شاغلین به کار در اقتصاد تک‌فروشی در ایالات متحده سخن گوییم. کلیه آمار موجود نشان می‌دهد که سطح درآمد کلیه شاغلین در بخش خدمات در کشورهای غنی، بسیار نازل است. مزدهای آن‌ها (که تنها مخارج واقعی و دارای ارزش واقعی است) تنها بخش ناچیزی از درآمد کل فروش را تشکیل می‌دهد.

مثلاً در نمونه بالا مخارج مزد برای تولید یک دوجین پیراهن در بنگلادش ۵ دلار است، یعنی ۲۵ تا ۳۰ ساعت کار به ازای ساعتی ۱۵ تا ۲۰ سنت. فرض کنیم که کارمند شاغل در تجارت تک‌فروشی در ایالات متحده ساعتی ۵ دلار دریافت می‌کند و در این مدت ۶ پیراهن می‌فروشد. در نتیجه مخارج مزد تولید یک دوجین پیراهن با ۵ دلار، نصف مخارج مزد فروش در تک‌فروشی است، که برای این ۱۲ پیراهن ۱۰ دلار خرج تولید می‌کند. با این وجود این مخارج، درصد ناچیزی از قیمت

کل (۲۹۲,۶۰ دلار به انضمام مالیات) را تشکیل می‌دهد، یعنی سهم عمده سود به جیب تاجران و مغازه‌داران در کشورهای غنی سرازیر می‌گردد.

در حالی که شرکت‌های جهان سومی زیر شرایط کامل رقابتی به کار مشغولند، خریداران کالاهای آن‌ها عملاً شرکت‌های تجارتی انحصاری و چند ملیتی می‌باشند. سود خالصی که از آن تولید کننده «رقابت پذیر» جهان سومی است (۳ دلار)، تنها یک درصد ارزش کل کالای تولید شده است. چون کارخانجات کشورهای جهان سوم برای بازار جهانی که از کالا اشباع است تولید می‌کنند، گرایشاً مجبور به کاهش قیمت کارخانه‌ای و تقلیل سقف سود تولید کنندگان به سطح حداقل هستند. این روند کار دلالتان و تجار بزرگ بین‌المللی در افزایش حجم سود خود را تسهیل می‌سازد.

بخش‌های ساکن و متحرک

کوچ اماکن تولید مادی به کشورهای نازل مزدی شامل کلیه بخش‌های «متحرک» بین‌المللی می‌گردد. «بخش‌های متحرک»، بخش‌های است که با سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای نازل مزدی یا با اعطای کنترات به تولید کنندگان مستقل در جهان سوم از یک مکان جغرافیایی به مکان دیگری قابلیت انتقال دارد. برعکس بخش‌های «غیرمتحرک» در کشورهای صنعتی متعلق به آن فعالیت‌های اقتصادی است که به علت ویژگی وجودی خود در سطح بین‌المللی امکان تغییر مکان ندارد مثل: راه و ساختمان، کارهای دولتی، کشاورزی و اغلب فعالیت‌های خدماتی.

در حالی که سرمایه به آزادی از یک بازار کار به بازار کار دیگر سیر می‌کند، از گذار نیروهای کار از مرزی به مرز دیگر جلوگیری به عمل می‌آید. بازارهای ملی کار، عمدتاً بخش‌های بسته‌ای است که مرزهایش به دقت کنترل می‌گردد. به همین دلیل در چارچوب قرارداد «نفتا» عبور از مرز آمریکا برای کارگران مکزیکی ممنوع گردیده است تا در درون اقتصاد نازل مزدی گرفتار بمانند. اما برای کارگران بخش‌های ساختمانی، دولتی و کشاورزی که بدلیل وابستگی خود به زمین از نظر بین‌المللی متحرک نیستند، به عنوان کارگر موسمی اجازه کار صادر می‌گردد و در ضمن از آن‌ها برای تنزل مزد کارگران آمریکایی و کانادایی و همچنین تضعیف نقش سندیکاها استفاده می‌گردد.

با انتقال اماکن تولید، ساختارهای صنعتی کشورهای پیشرفته کاملاً تغییر می‌یابد. مراکز صنعتی قدیمی نابود می‌شوند: «سیستم کارخانه‌ای» از بین می‌رود. بخش عظیمی از شاغلین در کشورهای صنعتی به قطب‌های نوین رشد یابنده، مثل اقتصاد خدماتی، بخش‌های اقتصاد «غیرمادی» و صنایع جدید سیستم‌های اطلاعاتی و مخابراتی جلب می‌گردند.

دوگانگی مابین بخش‌های مادی و غیرمادی و یا متحرک و ساکن برای شناخت و تفهیم تغییر ساختاری اقتصاد جهانی دارای اهمیت مرکزی است. رکود جهانی اقتصاد با رشد دینامیک تکنولوژی پیشرفته نوین در تضاد قرار ندارد. طراحی، تکنولوژی و «نو - هاو» به شرکت‌های بین‌المللی تعلق دارد و توسط آن‌ها کنترل می‌گردد. تولید غیرمادی و کنترل بر حقوق مالکیت معنوی بر تولید مادی تفوق داشته و آنرا در خدمت خود می‌گیرد. بخش‌های غیرمادی سود تولید مادی صنعتی را تصاحب می‌کنند.

پیشرفت عظیمی که در دهه ۸۰ و ۹۰ علوم ارتباطی، تکنولوژی کامپیوتری و تکنیک تولید را در نوردید، اهرم تعیین کننده در روند انتقال اماکن تولید صنعتی بود؛ مراکز شرکت‌ها اکنون بلاواسطه با اماکن تولید و کارخانجات مونتاژ خود در سطح جهان مربوطند و بدین وسیله به وسیله پر قدرتی برای کنترل و هدایت روند تولید در سطح جهان دست یافته اند. و همین طور این شرکت‌ها با استفاده از اماکن تولید و یا شرکت‌های محلی کوچک در کشورهای نازل مزدی، در هر گوشه جهان، قادر به کاهش مخارج مزد می‌گردند.

گرچه که انقلاب فنی در کشورهای صنعتی مشاغل جدیدی را پدید می‌آورد، با این حال به کاهش عظیم احتیاج صنایع به نیروی کار می‌انجامد. جاده‌های مونتاژ رباتی کار کارگران را به عهده می‌گیرد و کارگران اماکن تولیدی موجود از کار بیکار می‌گردند. تحول تکنولوژیکی در رابطه با انتقال اماکن تولید و تغییر ساختاری شرکت‌ها، گرایشاً موج نوین ادغام و تصاحب در صنایع کلیدی را تشدید می‌سازد.

در عین حال برخی از خدمات به اماکن نازل مزدی در جهان سوم و اروپای شرقی منتقل می‌گردد و بدین صورت بخشی از اقتصاد خدماتی دیگر «بخش غیر متحرک» محسوب نمی‌شود. شرکت‌ها و مؤسسات مالی قادر خواهند بود قسمت بزرگی از فعالیت‌های دفتری و تعداد کارمندان دفتری خود را تقلیل دهند. مثلاً بسادگی و به کمک شبکه کامپیوتری و پست الکترونیکی، سیستم حسابداری شرکت‌های بزرگ را به کشورهای در حال رشد، جایی که حسابداران متبحر و خبرگان سیستم الکترونیکی با حقوقی کمتر از ۱۰۰ دلار به کار اشتغال دارند، منتقل می‌کنند و بدین صورت مخارج خود را به صورت قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌دهند. هم‌چنین کنترلات‌های مربوط به اسناد نگاشتنی و یا بایگانی آن‌ها را می‌توان به شرکت‌های کوچک فیلیپینی واگذار کرد که کارمندان دفتری آن تحت بدترین شرایط حاضرند تا با روزی ۲ تا ۳ دلار این کارها را انجام دهند. از آنجا که ۷۰٪ شاغلین به کار در کشورهای صنعتی در بخش‌های خدماتی مشغول به کارند،

پیآمدهای بالقوه انتقال اماکن کار، صرف نظر از تأثیرات اجتماعی آن، بر روی مزدها و یا اصولاً اشتغال، غیرقابل پیش بینی است.

بخش دوم: آفریقا

۶- سومالی: دلایل واقعی گرسنگی

در سال ۱۹۹۳ ایالات متحده آمریکا زیر پرچم سازمان ملل متحد، عملیات «تجدید امید» را اجرا کرد. هدف این عملیات کمک به مردم فقرزده سومالی بود. خشکسالی، رشد کویر و جنگ داخلی رسماً دلایل ترویج گرسنگی محسوب می‌شد، اما هیچ اشاره‌ای به رفرم‌های کشنده‌ای که توسط کشورهای طلب‌کار در سال‌های قبل از بحران به سومالی تحمیل شده بود، صورت نمی‌گرفت.

سومالی تا اوایل دهه ۷۰ کشوری دهقانی بود، که اقتصادش بر پایه مبادله مابین دامداران چادرنشین کوچ‌گرا و دهقانان خرده پا عمل می‌کرد و غریب نیمی از مردمش کوچ‌نشین بودند. این کشور با وجود خشکسالی‌های مکرر، قادر بود عملاً مواد غذایی لازم برای شهروندان خود را تأمین کند و نیاز آنچنانی به کمک‌های بین‌المللی نداشت. پس از خصوصی‌سازی چاه‌ها و قنات‌ها، مراتع و هم‌چنین با اجرای برنامه‌های اسکانی چوپانان، دامداری تجارتی شدیداً توسعه یافت که نتیجتاً به فقر چوپانان کوچ‌گرا افزود. در این کشور نیز چون دیگر کشورهای در حال رشد، کشت محصولات صادراتی، مرغوب‌ترین زمین‌های زیر کشت را بخود اختصاص داد و در نتیجه کشت مواد غذایی برای مصرف داخلی را تضعیف کرد و زندگی بر دهقانان خرده پا را دشوار ساخت. فروش دام در سال ۱۹۸۳، ۸۰٪ درآمد از صادرات را تأمین می‌کرد که بعد به علت واریز کردن پول توسط کارگران سومالی شاغل به کار در کشورهای نفت‌خیز خلیج این درصد رفته رفته کاهش یافت.

دخالت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در اوایل دهه ۸۰ نقش تعیین کننده‌ای در تشدید بحران در کشاورزی سومالی ایفا کرد. رفرم‌های اقتصادی، تعادل شکننده مابین دامداری کوچ‌گرا و کشاورزی ساکن که معاملات خود را یا با پول و یا بطریق پایاپای سنتی انجام می‌دادند، را بهم زد. به دولت سومالی برنامه صرفه‌جویانه سختی تحمیل شد تا در وهله اول این کشور قادر شود بهره بدهی‌های خود را به کلوپ پاریس بپردازد. بخش عظیمی از این بدهی‌ها (۲۰٪) از آن صندوق بین‌المللی و بانک جهانی بود. (۱) طبق گزارش پروژه سازمان جهانی کار (آی - ال - او) «مابین طلب‌کاران بزرگ سومالی، تنها صندوق بین‌المللی پول مخالف تعویض بدهی‌ها است. برعکس با سرمایه‌گذاری در برنامه‌های تطبیقی، هدف اصلی این سازمان فراهم آوردن امکانات برای بازپرداخت بدهی‌ها است. (۲)

تلاشی خودکفایی

برنامه تطبیق ساختاری وابستگی سومالی را در وارد کردن غلات تشدید می‌کند. از اواسط دهه ۷۰ تا اواسط دهه ۸۰ کمک‌های مواد غذایی با رشد سالیانه ۳۰ درصد، ۱۵ برابر افزایش یافت و سرانجام بالغ بر ۳۵٪ مصرف شد. (۳) با افزایش حجم کالاهای وارداتی و واردات برنج مازاد مصرف ارزان قیمت، که در بازارهای محلی بفروش می‌رسید، کم تولیدکنندگان محلی از دور رقابت خارج شدند و تغییر اساسی در عادات غذایی، بضرر محصولات سنتی، ذرت و ارزن پدید آمد. کاهش ارزش شیلینگ سومالی که زیر فشار صندوق بین‌المللی متواتراً و بکرات اعمال شد، به افزایش قیمت مواد سوختی، کود و دیگر مواد مورد لزوم کشاورزی انجامید. این وضعیت مستقیماً بر روی تولیدکنندگان کشاورزی به ویژه در مناطق کشت دیمی و همین‌طور مناطق زیر شبکه آبیاری تأثیر گذارد. قدرت خرید شهرنشینان به طور وحشتناکی سقوط کرد، یارانه‌های دولتی از بین رفت و یا کاهش یافت، ساختارهای زیربنایی متلاشی شد و غیرمتمرکز کردن بازار غله و هجوم «کمک‌های غذایی» تشدید فقر مابین نقاط روستایی را موجب گردید. (۴) علاوه بر این طی همین زمان کارمندان دولتی، افسران ارشد ارتش و بازرگانانی که دارای روابط حسنه با دولت بودند، بخش بزرگی از مراتع حاصل خیز کشور را تصاحب کردند. (۵) وام‌دهندگان به عوض ترغیب تولید مواد غذایی برای بازارهای محلی، به تبلیغ تولید محصولات صادراتی به اصطلاح «پرازش» مثل میوه‌جات، سبزیجات، مواد روغن‌زا و پنبه می‌پرداختند.

تلاشی اقتصاد دام‌داری

اوایل سال‌های ۸۰ بدنبال کاهش ارزش ارز، قیمت داروهای دامپزشکی فزونی یافت. بانک جهانی دولت را ترغیب می‌کرد تا برای اقدامات دامپزشکی و همچنین تلقیح دام از چوپانان کوچ‌گرا شهریه بطلبد. ایجاد بازار خصوصی برای داروهای دامپزشکی مورد تشویق قرار گرفت. وظایفی که وزارت دامپزشکی برای تضمین سلامت دام داشت، رفته رفته تقلیل یافت و در نتیجه مخارج آزمایشگاه‌های دامپزشکی می‌بایست از طریق شهریه تأمین می‌شد. به نظر بانک جهانی «خدمات دامپزشکی، برای تکامل دام در کلیه نقاط تعیین کننده است و می‌تواند به طور جامع توسط بخش خصوصی به عهده گرفته شود ... و از آنجایی که تنها تعداد خیلی از دامپزشکان در مراتع دور افتاده به کار اشتغال دارند، لذا تأمین بهتر دام، وابسته به گروه‌های «شبه دامپزشکی» است که مخارجشان از طریق فروش داروهای دامپزشکی تأمین خواهد گردید.» (۶)

خصوصی سازی تأمین دامپزشکی، هم گام با فقدان آذوقه اندوخته شده ویژه دامها برای شرایط خشکسالی، تجارتی شدن تأمین آب و کم توجهی به اقدامات لازم برای تأمین آب و مرتع بود که نتایج آن از پیش قابل حدت بود: گله‌ها از بین رفتند و سهم چوپانان از جمعیت کل کشور کاهش یافت. هدف مخفی برنامه فوق نیز همین بود تا چوپانان کوچ گرا را با اقتصاد سنتی مبادله‌ای آن نابود سازد. بانک جهانی «تطبیق» وسعت گله‌ها، یعنی کاهش مقدار دام موجود را در کشورهای جنوب صحرا اساساً مثبت ارزیابی می‌کرد، زیرا که به طور یک‌سویه گله‌ها را مسبب اصلی نابودی محیط زیست قلمداد می‌نمود. (۷)

تلاشی تأمین دامپزشکی به طور غیر مستقیم به نفع کشورهای غنی بود: هنگامی که در سال ۱۹۸۴ در سومالی جنون گاوی شیوع پیدا کرد، عربستان سعودی و کشورهای خلیج آن‌ها از ورود گاو از این کشور جلوگیری کرده و گوشت گاو لازم خود را از استرالیا و جامعه اروپایی وارد ساختند. اما باوجود پایان این اپیدمی، داغ لعنت از گردن گاوهای سومالی برداشته نشد.

تلاشی دولت

تغییر ساختاری در مخارج دولت که زیر نظر صندوق بین‌المللی و بانک جهانی صورت گرفت، نقش تعیین کننده‌ای در تلاشی تولید محصولات کشاورزی (مواد غذایی) ایفا کرد. ساختارهای زیربنایی کشاورزی از بین رفت و بودجه کشاورزی نسبت به دهه ۷۰، ۸۵٪ کاهش یافت. صندوق بین‌المللی مانع می‌شد که دولت سومالی منابع داخلی خود را تجهیز کند و هدف‌های مشکلی را برای محدود کردن کسر بودجه تعیین می‌کرد. در ضمن اعتبار دهندگان، «کمک‌های» خود را نه به صورت سرمایه و یا وسایل و ابزار ضرور، بلکه به صورت کمک‌های غذایی در اختیار دولت قرار می‌دادند تا دولت به کمک فروش آن‌ها در بازارهای محلی، بنیادی تأسیس کند که از طریق آن، بودجه پروژه‌های تکاملی تأمین شود. بدین صورت فروش کمک‌های غذایی منبع اصلی درآمد دولت شد و اعتباردهندگان از این طریق کلیه بودجه کشور را تحت کنترل خود درآوردند.

بدنبال رفورم‌های اقتصادی، برنامه‌های بهداشتی و فرهنگی بکلی از بین رفت. تا سال ۱۹۸۹ بودجه پزشکی نسبت به سطح ۱۹۷۸، قریب به ۷۸٪ کاهش یافت. طبق آمار بانک جهانی در بخش فرهنگی، مخارج ثابت برای هر دانش‌آموز در سال ۱۹۸۹ تنها ۴ دلار بود. همین مبلغ در سال ۱۹۸۲ بالغ بر ۸۲ دلار در سال می‌شد. در بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ تعداد دانش‌آموزان، با وجود رشد عظیم تعداد کودکان واجب التدریس ۴۱٪ کاهش یافت. کتاب‌ها و لوازم تحصیلی از

کلاس‌های درسی ناپدید گردید. وضعیت ساختمانی مدارس روز بروز وخیم‌تر شد و یک چهارم مدارس ابتدایی به تعطیل کلی کشید و همین‌طور حقوق معلمان به سطح بسیار حقیرانه‌ای تنزل یافت.

برنامه‌های صندوق بین‌المللی و بانک جهانی، اقتصاد سومالی را به قهقرا کشید. نابودی گله‌ها، چوپانان کوچ‌گرا را محکوم به گرسنگی کرد، که بنوبه خود روی تولیدکنندگان غله، که تا کنون محصولات خود را به آن‌ها می‌فروختند و یا با دام مبادله می‌کردند، تأثیر گذارد. کلیه شبکه‌های اقتصاد مرتعی از بین رفت. نابودی درآمد ارزی بدنبال کاهش صدور دام و همچنین کاهش ارسال ارز توسط کارگران سومالی در کشورهای عربی خلیج، موازنه بودجه و به طور کل بودجه دولتی را با اشکال روبرو کرد و در نتیجه به تلاشی برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی دولت انجامید.

دهقانان خرده‌پا در نتیجه قیمت‌های «دامپینگ» شده غلات سوبسیدی آمریکایی که در بازارهای محلی ارائه می‌شد و همچنین بدنبال افزایش قیمت لوازم کشاورزی، رفته رفته از بازارهای محلی رانده شدند. از آنجایی که مردم شهرنشین به فقر کشانده شدند، سطح مصرف مواد غذایی نیز کاهش یافت. کمک‌های دولتی برای آبیاری مناطق زیر کشت قطع گردید و مزارع دولتی زیر نظر بانک جهانی تعطیل و یا خصوصی شد.

طبق تخمین بانک جهانی حقوق کارمندان دولتی تا سال ۱۹۸۹ نسبت به سال ۱۹۷۵، ۹۰٪ کاهش یافت. درآمد متوسط در بخش دولتی به ۳ دلار در ماه نزول کرد، که ۰٫۵٪ تولید ناخالص بود. البته بانک جهانی پیشنهاد افزایش حقوق می‌کرد، اما به شرطی که ۴۰٪ کارمندان دولتی اخراج گردند و کلیه مزایای ویژه قطع گردد تا سطح بودجه ثابت بماند. با این برنامه بخش دولتی کشوری با ۶ میلیون نفر جمعیت تا سال ۱۹۹۵ تنها اجازه داشتن ۲۵ هزار کارمند بود. چندین کشور وام‌دهنده، علاقه وافر خود را در سرمایه‌گذاری روند تقلیل کارمندان اداری اعلام کردند.

برای جلوگیری از فاجعه تهدید کننده، مجمع بین‌المللی وام‌دهندگان کوشش کرد زیر بنای اقتصادی و اجتماعی کشور را مجدداً احیا کند، قدرت خرید مردم را تقویت سازد و خدمات دولتی را از نو برافکند، اما اقدامات تطبیقی ماکرواکنومیکی، که آن‌ها یک سال قبل از سقوط دولت ژنرال «زیادباره» و در اوج جنگ‌های داخلی سال ۱۹۹۱ پیشنهاد کردند کماکان خواستار تقلیل بیشتر مخارج دولتی، تغییر ساختار بانک مرکزی، تعدیل سیستم اعتباری (که بخش خصوصی را کاملاً منهدم ساخت) و انحلال اغلب شرکت‌های دولتی بود.

در سال ۱۹۸۹ بدهی این کشور ۱۹۴٫۶٪ در آمد صادراتی بود. اعتبارات بانک جهانی بعثت عقب افتادن اقساط بدهی‌ها قطع شد. بانک جهانی در ژوئن ۱۹۸۹ اعتباری به حجم ۷۰ میلیون دلار برای اقدامات تطبیق ساختاری در نظر گرفت، که قسط

اول آن پرداخت شد ولی اقساط بعدی بعثت خرابی توان ماکرواکنومیکی سومالی بعد از چند ماه پرداخت نکردید و در ژانویه ۱۹۹۱ بعد از سقوط دولت «زیادباره» بکلی قطع گردید. لازمه تصویب اعتبارات جدید و یا تعویض بدهی‌ها، پرداخت بدهی‌های عقب‌افتاده بود. سومالی در چنگال طلب‌کاران و تطبیق ساختاری گرفتار آمده بود.

درس عبرت سومالی

تجربه سومالی نشان می‌دهد، چگونه کشوری در اثر اهدای کمک‌های غذایی از طرفی و اعمال رفرم‌های ماکرواکنومیکی مورد نظر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی از طرف دیگر ویران می‌گردد. در بین کشورهای رشد نیافته، سومالی‌های زیادی وجود دارد و رفرم‌های صورت گرفته در سومالی شبیه همان رفرم‌هایی است که درصد کشور در حال رشد تحمیل می‌گردد. ولی یک جنبه مهم دیگر را باید در نظر گرفت: در تمام آفریقا برنامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی، دام‌داری تجارتي و سنتی را نابود می‌سازد. واردات (بی گمرک) گوشت و فرآورده‌های حیوانی سوبسید شده از جامعه اروپا، اقتصاد کشاورزی مرتعی آفریقا را نابود ساخت. صادرات گوشت جامعه اروپا به غرب آفریقا از سال ۱۹۸۴، ۷ بار افزایش یافته. «گوشت اروپایی، با کیفیت نازل به نصف قیمت گوشت تولیدشده در محل به فروش می‌رسد. صاحبان دام در منطقه ساحل باید تجربه کنند که هیچ‌کس حاضر به خرید دام آن‌ها نیست.» (۸)

تجربه سومالی نشان می‌دهد که در پایان قرن ۲۰ قحطی نتیجه کمبود مواد غذایی نیست. برعکس، قحطی بدنبال عرضه زیاد از حد غله در سطح جهان پدید می‌آید. از دهه ۸۰ که بازار غله زیر نظر بانک جهانی غیرمتمرکز گردید، مازاد غله تولید شده آمریکایی به طور سیستماتیک وارد بازار شد تا دهقانان را نابود سازد و تولید ملی مواد غذایی را بی‌ثبات گرداند. تحت چنین شرایطی طبیعتاً این کشورها در مقابل خشکسالی و دیگر بحران‌های محیط زیست آسیب پذیرترند. در تمام قاره، نمونه «تطبیق بخشی» در کشاورزی زیر نظر مؤسسه «برتون - وود» بدون هیچ شبهه‌ای نابودی شبکه تأمین غذایی محلی را در نظر دارد. وابستگی به بازارهای جهانی شدت یافت، کمک‌های مواد غذایی به کشورهای جنوب صحرا از سال ۱۹۷۴ بیش از ۷ برابر افزایش یافت و واردات غله تجارتي دو برابر شد. مابین سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۹۳ واردات غله کشورهای جنوب صحرا از ۳,۷۲ میلیون تن به ۸,۴۷ میلیون تن و هم‌چنین کمک‌های غذایی از ۹۱۰ هزار تن به ۶,۶۴ میلیون تن افزایش یافت. (۹)

کمک‌های غذایی تنها مختص کشورهای خشکسالی زده پیرامون صحرا نشد، بلکه هم‌چنین کشورهایی که تا قبل از آن قادر به تأمین مواد غذایی خود بودند را نیز در برگرفت. زیمبابوه که زمانی به خزانه نان آفریقای جنوبی مشهور بود، در سال ۱۹۹۲ دچار خشکسالی و قحطی شدیدی شد. محصول ذرت که در بخش‌های کم‌تر حاصل‌خیز این کشور کشت می‌شد، بیش از ۹۰٪ کاهش یافت. آنچه که تلخ‌ناک است، افزایش صدور تنباکو طی همین مدت است که به کمک امکانات آبیاری مدرن، وام و تحقیقات علمی تنها جهت صادرات کشت می‌گردید. (۱۰) در حالی که قحطی و گرسنگی مردم این کشور را به خوردن موریانه مجبور می‌کرد، بخش عظیمی از درآمد صادرات زیمبابوه صرف پرداخت وام‌های خارجی این کشور می‌شد.

تحت شرایط تطبیق ساختاری دهقانان کم دست از زراعت سنتی کشیدند. در ملاوی که روزی صادرکننده خالص مواد غذایی بود، تولید ذرت در سال ۱۹۹۲، ۴۰٪ کاهش یافت، اما مابین سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۹۳ کشت تنباکو دو برابر شد. ۱۵۰ هزار هکتار زمین مرغوب برای کشت تنباکو زیر کشت رفت. (۱۱) در طی دهه ۸۰ کشورهای آفریقایی مجبور به اقدامات صرفه‌جویانه سختی شدند. مخارج دولتی برای تکامل مناطق دهقانی شدیداً کاهش یافت که به تلاشی ساختارهای زیر بنایی کشاورزی انجامید. برنامه بانک جهانی از آب کالا می‌سازد و آن را خرج دررفته به دهقانان فقیر می‌فروشد. کشورها مجبور بودند به دلیل فقدان امکانات مالی از انجام اقدامات لازم برای تضمین و تأمین منابع آبی صرف‌نظر کنند. چشمه‌های آب و چاه‌ها بدلیل فقدان حراست و ترمیم خشک شد و یا خصوصی گشته و به دلالت و یا دهقانان غنی فروخته شد. در منطقه «سمی یارید» تجارتي گشتن آب و تأسیسات آبیاری به تلاشی سیستم تأمین مواد غذایی و پیدایش قحطی منجر شد. (۱۲)

البته علل جغرافیایی و نیز آب و هوا در پیدایش قحطی هم نقشی ایفا می‌کنند، لکن قحطی در دوران جهانی‌سازی، خلقت انسان است. قحطی نتیجه کمبود مواد غذایی نیست بلکه زاده ساختار اضافه عرضه در سطح جهان می‌باشد که تأمین غذایی مطمئن را نابود می‌کند و تولید ملی مواد غذایی در کشورهای فقیر را از بین می‌برد. این اضافه عرضه که توسط کشاورزی تجارتي جهانی کنترل می‌شود، در نهایت فقیر شدن دهقانان جهان را بدنبال دارد. علاوه بر آن برنامه‌های تطبیق ساختاری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی است که در رابطه مستقیم با دلایل گرسنگی قرار گرفته است، زیرا که این برنامه‌ها کلیه بخش‌های فعالیت اقتصادی در شهر و ده را که مستقیماً در خدمت سیستم بازار جهانی قرار ندارد، به طور سیستماتیک از بین می‌برند.

۷- کشتار اقتصادی خلق در روآندا

بحران روآندا که در سال ۱۹۹۴ به کشتار نژادی کشید، در مطبوعات غربی به مثابه حماسه رنج بشری مطرح گردید. ولی آنچه را که روزنامه‌نگاران مورد اغماض قرار دادند، علل اقتصادی و اجتماعی این فاجعه بود. در جوامع اروپایی و غربی زد و خوردهای نژادی و جنگ‌های داخلی تقریباً به مثابه یک امر اجتناب ناپذیر و سرشتی در جوامعی که در راه گذار دردناک از یک دولت تک حزبی به سیستم دموکراتیک و بازار آزادند تلقی می‌شود. وحشیگری اعمال شده در این کشتار، انظار عمومی جهانی را شوکه کرد. اما آنچه را که رسانه‌های بین‌المللی مسکوت گذاردند، بحران عمیقی بود که قبل از جنگ داخلی آغاز گردیده بود. واقعیت امر این بود که تغییر ساختاری «اقتصاد کشاورزی» زیر نظر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی مردم این کشور را از قبل به فقر و فلاکت کشیده بود.

خرابی وضع اقتصاد که بلافاصله پس از تلاشی بین‌المللی بازار قهوه و اعمال رفرم‌های جامع ماکرواقتصادی توسط موسسه «برتن - وود» پدید آمد، تنش‌های نژادی موجود را تشدید کرد و تلاشی سیاسی کشور را شتاب بخشید. در سال ۱۹۸۷ سیستم سهمی قرارداد بین‌المللی قهوه رفته رفته از بین رفت. قیمت قهوه جهانی به قعر سقوط کرد و بنیاد دولتی «دُ اگالیزاسیون» برای تثبیت قیمت قهوه، که قیمت قهوه را برای دهقانان روآندایی ثابت نگاه می‌داشت، دچار بدهی عظیمی شد. هنگامی که در سال ۱۹۸۹ قرارداد قهوه زیر فشار سیاسی واشنگتن در جهت دفاع از منافع تولیدکنندگان کلان قهوه آمریکایی بکلی شکست خورد و قیمت قهوه بیشتر نزول کرد، ضربه کشنده‌ای به اقتصاد روآندا وارد آمد. پس از یک نشست تاریخی تولیدکنندگان قهوه در فلوریدا، قیمت قهوه در عرض چند ماه بیش از ۵۰٪ کاهش یافت. (۱۳) برای روآندا و چند کشور دیگر آفریقایی سقوط قیمت قهوه نابود کننده بود. قیمت محصولات به سطح کمتر از ۵٪ قیمت تک‌فروش آمریکایی رسید. کاهش قیمت قهوه در سطح بین‌المللی کشورهای غنی را قادر ساخت که روی گرده تولیدکنندگان اصلی به سود کلانی دست یابند.

میراث استعماری

سهم غرب در پیدایش این فاجعه کجاست؟ در ابتدا باید گفت که درگیری‌های مابین قبایل «هوتو» و «توتسی» در روآندا به طور وسیعی پی‌آمد سیستم استعماری گذشته است که تا کنون بسیاری از مشخصات گذشته خود را حفظ کرده است.

از اواخر قرن ۱۹ نیروهای استعمارگر اشغال‌گر آلمانی در «نیانزا» پادشاه وقت از قبیله توتسی «موامی» را مورد استفاده قراردادند تا اجازه استقرار پایگاه نظامی دریافت کنند، اما عملاً رفرم اداری که در سال ۱۹۲۶ توسط بلژیکی‌ها اعمال شد، روابط نژادی - اجتماعی روآندا را به طور تعیین کننده‌ای شکل داد. بلژیکی‌ها درگیری‌های مابین «هوتو» و «توتسی» را به طور هدفمند مورد استفاده قرار دادند تا ادعاهای ملکی خود را به کرسی نشانند. رؤسای سنتی قبایل توسط پیشکاران مستعمراتی برای به کار گرفتن اجباری کارگران به خدمت گرفته می‌شدند. وظیفه شلاق زدن و تنبیه متخلفان نیز به عهده همین رؤسای چیره‌خوار استعمارگران بود. این مجازات‌ها زیر نظر مستقیم مباشر مستعمراتی بلژیکی که مسئول آن بخش بود، صورت می‌گرفت. جو سؤزن و ترس توسعه می‌یافت و همبستگی مابین دهات و محلات از بین رفت. روابط سنتی موجود، به خدمت منافع استعمارگران گرفته شد. هدف آن‌ها با ترغیب رقابت مابین قبایل مختلف، به دست آوردن کنترل سیاسی و از بین بردن احساس همبستگی مابین دو قبیله بزرگ «هوتو» و «توتسی» بود، زیرا که همبستگی بین دو قبیله نامبرده به طور اجتناب‌ناپذیری علیه نیروهای استعمارگر کانالیزه می‌شد. آن‌ها وظیفه اخذ مالیات و قضاوت را به اشراف «توتسی» محول کردند. آن‌ها با مجبور ساختن دهقانان به کشت «محصولات مستعمراتی» بجای محصولات غذایی، اقتصاد دهات را نابود ساختند. املاک اجتماعی به مالکیت خصوصی درآمد، که صرفاً گیاهان صادراتی (کولتور ابلیگاتور) کشت می‌گردید. (۱۴)

دولت مستعمراتی تاریخ‌شناسان را موظف به جمع‌آوری و قلب داده‌های لفظی روآندا - اوروندی کرد. خاطرات تاریخی وارونه جلوه داده شد. تنها سلطنت «موامی» ادامه دهنده سلسله «توتسی» اعلام شد، در حالی که قبیله «هوتو» به مثابه کاست مرئوس قلمداد گردید. (۱۵) آن‌ها شناسنامه صادر کردند که در آن «تعلق نژادی» به طریق دلخواه ثبت گردیده بود: دامدارها «توتسی» و دهقانان «هوتو» نام گرفتند.

از درون تضادهای قبیله‌ای - اجتماعی بلژیکی‌ها طبقه اجتماعی نوینی پدید آوردند (سیاه‌پوست تکامل یافته) که از اشرافیت «توتسی» تشکیل شده بود. قدرت استعماری در ضمن یک سیستم فرهنگی پایه‌گذاری کرد که تربیت فرزندان

رؤسای قبایل و کارگزاران آفریقایی را که احتیاج داشت، تعلیم می داد. همین طور میسیونرهای مسیحی فراوانی برای اعمال اهداف سلطه استعماری بلژیکی مورد استفاده قرار می گرفتند. این میسیونرها دهقانان را ترغیب به کشت محصولات صادراتی می کردند. این تضادهای نژادی که از دهه ۲۰ در درون جامعه روآندا تغذیه می شد، تا به امروز آثار عمیق خود را به جای گذاشته است.

پس از دستیابی به استقلال در سال ۱۹۶۲ رابطه این کشور با قدرت استعماری گذشته و اعتباردهندگان بین المللی غامض تر شد. ولی با وجود کلیه دخالت های نظامی، اقتصادی و یا انسان دوستانه که از ابتدای جنگ داخلی از ۱۹۹۰ تا به امروز صورت گرفته است، در هدف اصلی، «تقسیم کرده و حکومت کن» که گروهی از خلق را علیه گروه دیگر به بازی می گیرد، تغییری بوجود نیامده است. بحران در روآندا کنفرانس های متعدد اعتباردهندگان در پاریس را چه در مورد قراردادهای آتش بست و چه کنفرانس صلح بدنبال داشته است. مجمع اعتباردهندگان ابتکارات مختلف را همواره با جنگی از شرایط و بدیل شرایط نظارت و کنترل می کرد. اعطای مجدد اعتبارات دوجانبه و یا چندجانبه که از ابتدای جنگ داخلی متوقف گردیده بود، منوط بر این گردید که روند دمکراتیزه کردن زیر نظر دقیق اعتباردهندگان آغاز گردد. همین طور کمک های کشورهای غربی نیز برای ایجاد دمکراسی چندحزبی نیز منوط به توافق روآندا با صندوق بین المللی گردید ... این کوشش ها از این نظر رؤیایی می نمود، زیرا که قدرت اصلی سیاسی در روآندا پس از تلاشی بازار قهوه در سال ۱۹۸۹ عملاً به دست اعتباردهندگان افتاده بود. اطلاعیه وزارت امور خارجه آمریکا در سال ۱۹۹۳ که ادامه کمک های دوجانبه آمریکا را وابسته به علاقه دولت به اعمال رفم و پیشرفت روند دمکراسی می نمود، بهترین نمونه برای وضعیت این کشور است.

قرارداد صلح «آروشا» که در ماه اوت ۱۹۹۳ به امضا رسید، بر پایه برابری فرمالیستی نژادها بنا گردیده بود و همان طور که مجمع اعتباردهندگان حدث می زد از ابتدا به شکست محکوم بود. فقر شدید مردم بدنبال جنگ و هم چنین رفم های صندوق بین المللی، امکانی برای روند واقعی دمکراتیزه شدن نمی گذاشت. این قرارداد می بایستی که تنها شرایط پیدایش یک «دولت مقبول» (گود گاورنانشی) - در ضمن عبارت جدیدی در دایره المعارف اعتبار دهندگان - را پدید آورد که تحت رهبری طلب کاران خارجی روآندا، یک دولت به ظاهر ائتلافی چند حزبی را ممکن سازد. اما طرح فرمالیستی دمکراسی چند حزبی که کشورهای اعتباردهنده خواستار آن بودند، عملاً تضادهای مابین فراکسیون های سیاسی مختلف در

درون رژیم را تشدید کرد. جای تعجب نبود که بانک جهانی پس از توقف مذاکرات صلح، پرداخت اعتبارات به تصویب رسیده را موقوف کرد. (۱۶)

وضع اقتصادی پس از کسب استقلال

تکامل سیستم پسامستمراتی نقش تعیین کننده‌ای در ایجاد بحران در روآندا ایفا کرد. با اینکه واقعاً پیشرفت‌هایی در تلون اقتصاد ملی پدید آمد، لکن اقتصاد این کشور روی هم رفته متأثر از سیستم مستعمراتی باقی ماند. قهوه، محصول عمده صادراتی همان طور که دستگاه اداری بلژیکی متداول ساخته بود، باقی ماند و ۸۰٪ درآمد ارزی روآندا را تشکیل می‌داد. یک طبقه نوین نافع در تجارت قهوه با روابط نزدیک به قدرت سیاسی پدید آمد. با اینکه سطح فقر بالا بود، لکن در دهه ۷۰ و تا اواسط دهه ۸۰ پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در بخش‌های اجتماعی و اقتصادی ملموس بود. تولید ناخالص داخلی از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۹ به طور متوسط ۴٫۹٪ در سال رشد می‌کرد. تعداد قابل ملاحظه‌ای از خردسالان به مدارس راه یافتند و نرخ تورم با ۴٪ در سال نسبت به سایر کشورهای جنوب صحرا بسیار نازل بود. (۱۷)

با اینکه کشاورزی روآندا زیر فشار دموگرافیک شدیدی بود؛ ۳٫۲ درصد افزایش سالیانه جمعیت، تکه تکه شدن مزارع و نابودی زمین کشت در اثر پیشروی خاک، با این وجود این کشور توانست در جنب تکامل اقتصاد صادراتی تا اندازه‌ای نیز تأمین مواد لازم غذایی برای مردم خود را فراهم کند. قهوه توسط تقریباً ۷۰٪ شرکت‌های دهقانی کشت می‌گردید، لکن تنها بخش کوچکی از درآمد کل کشور را تشکیل می‌داد. در این بین منابع درآمدی دیگری نیز مثل مواد غذایی سنتی و یا آججوی موز، پدیدار گشته بود که در بازارهای محلی عرضه می‌گردید. (۱۸) تا اواخر دهه ۸۰ واردات غله به انضمام کمک‌های غذایی به نسبت دیگر کشورهای منطقه بسیار ناچیز بود اما این وضعیت در ابتدای دهه ۸۰ با کاهش حجم مواد غذایی سرانه رو به وخامت گذارد. تا این زمان، تولیدکنندگان محلی (در تضاد با تعدیل تجارت متداولی که بانک جهانی خواستار آن بود) به کمک محدودیت‌های وارداتی برای مواد غذایی دارای تأمین مالی بودند. (۱۹) با اجرای برنامه‌های تطبیقی از سال ۱۹۹۰ این حفاظ از بین رفت.

اساس اقتصادی دولت روآندا پس از اعلام استقلال نسبتاً شکننده باقی ماند. بخش عظیمی از درآمد دولت، با وجود این خطر که سقوط قیمت قهوه، بحران مالی دولت را بدنبال خواهد داشت، کماکان وابسته به صدور قهوه بود. هنگامی که بحران بازپرداخت بدهی‌ها آغاز گردید، بخش عمده درآمد چای و قهوه صرف بازپرداخت بدهی‌ها گردید و بدین صورت فشار روی دهقانان خرده پا فزونی یافت.

درآمد از صادرات در بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱، ۵۰٪ کاهش یافت و به اضمحلال مؤسسات دولتی انجامید. با سقوط قیمت قهوه گرسنگی در کلیه نقاط کشور شیوع یافت. بنا بر آمار بانک جهانی تولید ناخالص سرانه داخلی مابین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶ تنها ۰,۴٪ اما مابین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱، یعنی پس از تلاشی بازار قهوه ۵,۵٪ کاهش یافت.

دخالت بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول

در نوامبر سال ۱۹۸۸ هیأتی از طرف بانک جهانی برای کنترل مخارج دولتی این کشور به روآندا عزیمت کرد. این هیأت پیشنهادات مختلفی ارائه داد تا روآندا را مجدداً به راه رشد مستمر هدایت کند. هیأت دو سناریوی مختلف را ترسیم کرد: اولی تحت عنوان «بدون تحول کاربردی» که امکاناتی را بررسی می‌کرد که سیستم قدیمی با برنامه‌ریزی دولتی بدون تغییر برقرار بماند و دومی تحت عنوان «تحول کاربردی» که اقداماتی را برای رفرم ماکرواقتصادی و گذار به «بازار آزاد» ترسیم می‌کرد. پس از اجرای تخیلی دو پیشنهاد (سیمولیشن) و بررسی دقیق پی‌آمدهای اقتصادی آن، بانک جهانی به این نتیجه خوش‌بینانه دست یافت که با اجرای راه دوم در روآندا، سطح مصرف مابین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ به طور چشمگیری رشد کرده، توازن اقتصادی بهبود و حجم سرمایه‌گذاری‌ها افزایش خواهد یافت. این محاسبات توان صادراتی را رشد یابنده و حجم بدهی‌های خارجی را گرایشاً در جهت تقلیل برآورد می‌کرد. در صورت اجرای نسخه‌های مورد نظر زیر، اهداف نامبرده قابل دسترسی گمان زده می‌شد: تعدیل تجارت، کاهش ارزش ارز، از بین برداشتن سوبسیدهای دولتی در بخش کشاورزی و قبل از هر چیز انحلال بنیاد دولتی «د'اگلیزاسیون» که فعالیتش در جهت تقویت و تثبیت قیمت قهوه برای تولیدکنندگان داخلی بود. و هم چنین خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی و اخراج کارمندان دولتی. سناریوی «تحول کاربردی» مقبول واقع شد. دولت در رابطه با قول بخشایش بدهی ۴۶ میلیون دلاری (که در سال ۱۹۸۹ نیز عملی شد) چاره دیگری جز قبول برنامه پیشنهادی بانک جهانی نداشت. در نوامبر ۱۹۹۰، کمتر از ۶ هفته بعد از حمله ارتش یاغیان «جبهه میهنی روآندا» ارزش فرانک روآندا ۵۰٪ کاهش یافت.

هدف از کاهش ارزش ارز، کمک به صادرات قهوه بود و برای انظار عمومی اینطور وانمود شد که بدین وسیله اقتصاد جنگ زده روآندا تجدید حیات خواهد کرد. اما تعجب‌آور نبود که درست همه چیز بر عکس پیش‌بینی‌های قبلی از آب درآمد و وضعیت جنگ‌زده بحرانی کشور بدتر شد. پس از یک دوران نسبی ثبات قیمت‌ها، کاهش ارزش ارز به رشد تورم و تلاشی مزدهای واقعی انجامید. چند روز پس از کاهش ارزش ارز، قیمت مواد سوختی و لوازم اولیه زندگی به سختی افزایش یافت. نرخ قیمت مصرف از یک درصد در سال ۱۹۸۹ به ۱۹,۲ درصد در سال ۱۹۹۱ افزایش یافت. توازن

مالی به طور وحشتناکی بهم خورد و بدهی‌های خارجی که در سال ۱۹۸۵ دو برابر شده بود، در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ ۳۴٪ دیگر افزایش یافت و به ۸۰۴٫۳ میلیون دلار رسید. دستگاه اداری دولتی دچار هرج و مرج شد، شرکت‌های دولتی ورشکست گردیده و ادارات دولتی درهم ریخت. (۲۰) سیستم‌های بهداشتی و فرهنگی کشور نتوانستند فشار برنامه‌های صرفه‌جویانه تحمیلی توسط صندوق بین‌المللی را تحمل کنند. با وجود کمک‌های جنبی اعتباردهندگان در بخش‌های اجتماعی، سوءتغذیه در کودکان اشاعه یافت. تعداد بیماران مبتلا به مالاریا در اولین سال آغاز اجرای برنامه صندوق بین‌المللی، قبل از هر چیز بعثت فقدان دارو و لوازم در دست مؤسسات بهداشتی، ۲۱٪ افزایش یافت. ایجاد شهریه برای دبستان‌ها به پس‌رفت شدید تعداد دانش‌آموزان منجر شد. (۲۱)

بحران اقتصادی در سال ۱۹۹۲ در زمانی که دهقانان روآندایی از فرط بی‌چارگی ۳۰۰ هزار بوته قهوه را نابود ساختند، به نقطه اوج خود رسید. (۲۲) با وجود رشد سعودی قیمت‌ها در بازارهای داخلی، دولت بنا بر قرار و مدارهای مشترک با صندوق بین‌المللی و بانک جهانی مجبور شد قیمت قهوه را در سطح سال ۱۹۸۹ ثابت نگه‌دارد. (۱۲۵ فرانک روآندا به ازای هر کیلو). دولت طبق شرایط اعتباری بانک جهانی اجازه کمک به بنیاد «دُاگالیزاسیون» را نداشت. در همین ضمن دلالات و تجار محلی به حجم سود خود به نحو بارزی افزودند و بدین صورت فشار بر کشت‌گران قهوه را تشدید ساختند. در ژوئن ۱۹۹۲ صندوق بین‌المللی خواستار مجدد کاهش ارزش ارز شد، که در اوج جنگ داخلی به انفجار دوباره قیمت مواد سوختی و محصولات مورد احتیاج اولیه انجامید. (۲۳) تولید قهوه تنها در عرض یک سال بیش از ۲۵٪ کاهش یافت. اما برای دهقانان بازگشت به تولید محصولات خوراکی مقدور نبود. آخرین درآمد حاصله از فروش قهوه حتا کفاف مخارج تأمین مواد غذایی را نمی‌داد و در ضمن قیمت لوازم کشاورزی به دلیل کاهش درآمد تولیدکنندگان آن نیز به طور غیرقابل تصویری افزایش یافته بود. بحران اقتصاد قهوه روی تولید مواد غذایی اولیه سنتی نیز تأثیر گذارد و به کاهش عظیم تولید مانیوک، لویا و ارزن انجامید. سیستم پس‌اندازی مجتمعات کشاورزی که به دهقانان خرده پا وام اعطا می‌کرد، به همین صورت از بین رفت. با تعدیل تجارت تحمیلی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی و هم‌چنین غیرمتمرکز کردن بازار غله، راه مواد غذایی ارزان‌قیمت سوبسید شده از کشورهای غنی باز گردید و بازارهای محلی بی‌ثبات گشت.

سیستم «بازار آزاد»ی که به روآندا تحمیل شد، کشاورزی این کشور را دچار بحران کرد. هرج و مرج در دستگاه اداری دولتی تنها زاده جنگ داخلی نبود، بلکه نتیجه اقدامات صرفه‌جویانه و کاهش حقوق کارمندان دولتی بود که اجباراً جو بی‌قانونی کلی را تشدید می‌ساخت.

وضعیت بحرانی کشاورزی به طور جامع توسط سازمان کشاورزی و غذا (فوود اند آگریکالچر اورگانیزیشن) که در مورد گرسنگی گسترده در مناطق جنوبی کشور هشدار می‌داد، به ثبت رسیده است. (۲۴) این سازمان در گزارش خود که در اوایل سال ۱۹۹۴ انتشار یافت، به تلاشی کامل تولید قهوه که نتیجه جنگ و تضعیف سیستم کنترل دولتی قهوه که به همت بانک جهانی میسر گردیده بود اشاره می‌کند. «وانداکس» شرکت نیمه دولتی تهیه و صدور قهوه کار خود را در این بین متوقف ساخته بود.

تصمیم در مورد کاهش ارزش ارز روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۰ یعنی قبل از شروع مخاصمات در یک نشست در سطح بالا، مابین نمایندگان صندوق بین‌المللی و کشور روآندا به رهبری وزیر دارایی کشور «بنوآ نیتیگوریوا» در واشنگتن اتخاذ گردیده بود. صندوق بین‌المللی چراغ سبز نشان داد: اوایل اکتبر، درست در زمانی که جنگ آغاز گردید، میلیون‌ها دلار بنام «کمک توازن مالی» به صندوق بانک مرکزی روآندا واریز شد. این مبالغ که توسط بانک مرکزی کنترل می‌شد، برای واردات کالایی در نظر گرفته شده بود که بی‌شک بخش متناهی از آن توسط رژیم و فراکسیون‌های مختلف آن خرج خرید اسلحه از آفریقای جنوبی، مصر و اروپای شرقی گردید. (۲۵)

خرید کلاشینکف، توپ و خمپاره انداز در چارچوب قرارداد کمک‌های دوجانبه از فرانسه تهیه گردید که موشک‌های «آپلا و میلان» و هم‌چنین هواپیمای شکاری «میستر فالکون» برای استفاده خصوصی رئیس جمهور «ژوونال هایاریمانا» را نیز شامل می‌شد. (۲۶) از اکتبر ۱۹۹۰ قدرت نیروی نظامی یک شبه از ۵۰۰۰ به ۴۰۰۰۰ افزایش یافت که در شرایط اقدامات صرفه‌جویانه در بودجه دولتی، به طور اجتناب‌ناپذیری کمک‌های مالی کشورهای خارجی را مستلزم می‌ساخت. سربازان جدید به طور وسیع از لشکر بیکاران شهری که تعدادشان پس از سقوط بازار قهوه در سال ۱۹۸۹ شدیداً افزایش یافته بود، تهیه می‌شد. هزاران جانی و هزاران جوان عاصی از بخش‌های پیوند گسیخته جامعه در میلیشیای مسلح غیرنظامی که توسط ارتش رهبری می‌شد، سازمان یافتند. هم‌این‌ها بعداً مسئول اصلی کشتار جمعی در کشور بودند.

روی هم رفته، پس از آغاز مخاصمات که هم‌زمان با کاهش ارزش ارز و پرداخت اولین «لقمه» از اعتبارات نوین بود، در اکتبر ۱۹۹۰، ۲۶۰ میلیون دلار دیگر به انضمام کمک‌های دوجانبه متناهی از طرف فرانسه، آلمان، بلژیک، جامعه اروپایی و آمریکا در اختیار این کشور قرا داده شد. اعتبارات جدید بعضاً بمصرف پرداخت بدهی‌ها و یا تهیه تجهیزات ارتشی رسید و نه به طور خلاق مورد استفاده قرار گرفت و نه کمکی به تقلیل فقر و گرسنگی در مناطق مزبور کرد.

لازم به تذکر است که بانک جهانی توسط شعبه خود «اینترناشنال دیوالوپیمنت آسوسی ایشن» که با بهره مرغوب اعتبار می‌دهد، در سال ۱۹۹۲ خصوصی کردن شرکت دولتی «الکترو گاز» را تجویز کرده بود که درآمد این خصوصی سازی برای بازپرداخت بدهی‌ها در نظر گرفته شده بود. طی یک قرارداد اعتباری با بانک سرمایه گذاری اروپایی «کاسه فرانسه دُ دیوالوپیمن» دولت روآندا اجازه داشت پس از تأمین شرایط اعتباری، مبلغ ناچیز ۳۹ میلیون دلار از سهم فروش شرکت دولتی را برای استفاده آزاد، به ویژه جهت واردات کالایی در اختیار خود نگاه دارد. (۲۷) این خصوصی سازی‌ها که در اوج جنگ داخلی صورت می‌گرفت، اخراج کارگران و کارمندان شرکت «الکترو گاز» را نیز بدنبال داشت و همین طور به افزایش ناگهانی قیمت برق انجامید، که به نوبه خود دستگاه‌های اداری را فلج کرد. خصوصی سازی شبیهی با پی‌آمدهای نظیر نیز در شرکت دولتی «روآنداتل» در سپتامبر ۱۹۹۳ صورت گرفت. (۲۸)

بانک جهانی کلیه پروژه‌های مورد نظر دولت روآندا را برای سرمایه گذاری دولتی مورد بررسی قرار داد و پیشنهاد حذف نیمی از لیست مربوطه نمود که بخش عمده آن شامل تقلیل وسیع حجم سرمایه گذاری در بخش کشاورزی بود. یکی دیگر از پروژه‌های حذف گردیده برنامه دستیابی به زمین قابل کشت بود که دولت با خشک کردن مرداب‌ها و تبدیل آن به زمین زراعتی، کوشش در از بین بردن کمبود زمین‌های کشاورزی داشت. این پروژه برای بانک جهانی «بی صرفه» بود و به همین دلیل نیز حذف شد.

بانک جهانی حتماً ادعا خواهد کرد که در صورت اجرای سناریوی اول، وضع روآندا به مراتب بدتر از حال حاضر می‌بود. این ادعا بسیار بی پایه است. بانک جهانی تاکنون هیچ گاه هیچ گونه ظرافتی از خود بخرج نداده و وقتی به پی‌آمدهای ناشی از شوک درمانی اقتصادی در یک کشور جنگ زده نهاده است. آن‌ها «متغیرهای غیراقتصادی» را آگاهانه در اجرای تخیلی سناریوی فرضی خود مورد اغماز قرار می‌دهند.

یک دارالخلافه آمریکایی در آفریقای مرکزی

از ابتدای جنگ‌های داخلی در روآندا در سال ۱۹۹۰ هدف سرپوشیده واشنگتن ایجاد منطقه نفوذ در این بخش از قاره بود، که از نظر تاریخی تاکنون به منطقه نفوذ فرانسه و بلژیک تعلق داشت. برای خارج کردن فرانسوی‌ها از گردونه رقابت، آمریکا به تقویت سیاسی و نظامی جبهه میهنی روآندا پرداخت و تا کنون بازوی نظامی این جبهه (ارتش میهنی) را با سلاح و تجهیزات مجهز ساخت.

از اواسط دهه ۸۰ دولت همسایه، اوگاندا به ریاست جمهوری «یووری موسوینی» تبدیل به دموکراسی نمونه مورد پسند آمریکا گردید و رفته رفته به پایگاه جنبش‌های پارتیزانی سودان، روآندا و کنگو تبدیل گردید. در این زمان رییس ضداطلاعات ستاد ارتش اوگاندا، سرلشگر «پل کاکامه» بود. وی در کالج فرماندهی و ستاد در «لیون وورث» در ایالت کانزاس دوره دید و اطلاعات دانش جنگی و کاربردی نظامی آموخت و در سال ۱۹۹۰ پس از حمله جبهه میهنی روآندا به آفریقا بازگشت و رهبری جبهه را در دست گرفت.

این جبهه قبل از آغاز جنگ داخلی در روآندا در واقع بخشی از ارتش اوگاندا بود که کمی پیش از حمله در اکتبر ۱۹۹۰ به یک ارتش مستقل تبدیل گردید و یک شبه صفوف خود را با سربازان اوگاندایی پر کرد. افسران «توتسی» زیرپرچم اوگاندا مواضع فرماندهی در این ارتش را به دست گرفتند. در تمام طول جنگ، این جبهه احتیاجات خود را از پایگاه‌های ارتش اوگاندا تأمین می‌کرد. بدین صورت در واقع این جنگ، تهاجم ارتش اوگاندا به روآندا بود و نه جنگ پارتیزانی نیروهای «توتسی» آنطور که در انتظار عمومی وانمود می‌گردید.

نظامی گری اوگاندا

نظامی گری اوگاندا بخش تعیین‌کننده‌ای از سیاست خارجی آمریکا بود. ایالات متحده و انگلیس بازسازی ارتش اوگاندا و جبهه میهنی روآندا را تقویت می‌کردند. انگلیسی‌ها مسئولیت تعلیم آن‌ها را در پایگاه نظامی «جین جا» به عهده داشتند. «... از سال ۱۹۸۹، حملات مشترک اوگاندا و جبهه میهنی مورد حمایت آمریکا قرار داشت. ۱۹۹۱ حداقل ۵۶ گزارش در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا وجود داشت... هر چه روابط آمریکا و انگلیس با روآندا قوی‌تر می‌شد، درگیری‌های خصمانه مابین روآندا و اوگاندا شدت می‌یافت. در ماه اوت ۱۹۹۰ ارتش جبهه میهنی با دانش و تأیید کامل سازمان جاسوسی انگلیس خود را آماده حمله نمود ...» (۲۹)

نیروهای نظامی جبهه میهنی و همین‌طور ارتش اوگاندا، ارتش آزادی خلق «جان گارانگز» در جنوب سودان را نیز حمایت می‌نمودند. با کمک‌های مخفی سازمان سیا، واشنگتن همواره در پشت این عملیات قرار داشت. (۳۰)

علاوه بر این افسران اوگاندایی در چارچوب «ابتکار واکنش در مقابل بحران آفریقا» (آفریقا کرایزیس ری آکشن اینیسیاتیو) توسط نیروهای ویژه ارتش آمریکا و یک شرکت خصوصی مزدورپرور (میلیتاری پروفشنال ریسورس) که روابط بسیار نزدیکی با وزارت امور خارجه آمریکا دارد، تعلیم می‌دیدند. در جنگ‌های داخلی یوگسلاوی این شرکت

مزدورپرور، هم ارتش کرواسی و هم ارتش آزادیبخش کوسوو را حمایت کرده و تجهیز می نمود و در سال های اخیر نیز در چارچوب کمک های نظامی آمریکا، ارتش کلمبیا را تعلیم می دهد.

بدهی های خارجی اوگاندا

رفرم های ماکرواکنومیک در اوگاندا زیر نظر صندوق بین المللی به طور عمده در سمت و سوی اهداف ژئوپلیتیک آمریکا است. افزایش بدهی های خارجی در دوره ریاست «موسوینی» و هم زمان با شروع جنگ های داخلی در رواندا و کنگو بود. مقدار این بدهی ها در آغاز ریاست جمهوری موسوینی در سال ۱۹۸۶، ۱٫۳ میلیارد دلار بود و با جریان یافتن پول تازه، این بدهی ها در سال ۱۹۹۷ سه برابر شد و به ۳٫۷ میلیارد دلار رسید. در واقع اوگاندا قبل از آغاز «برنامه بهبود اقتصادی» خود بدهی به بانک جهانی نداشت. بر عکس در سال ۱۹۹۷ بدهی این کشور تنها به بانک جهانی ۲ میلیارد دلار گردید. (۳۱)

این پول صرف چه چیز شد؟ گر چه که اعتبارات خارجی به دولت موسوینی برای تجدید ساختار اقتصادی و اجتماعی کشور در نظر گرفته شده بود، با این حال پس از جنگ طولانی، برنامه «تثبیت اقتصادی» که مورد تأیید صندوق بین المللی بود، خواستار کاهش محسوس کلیه پروژه های غیرنظامی شد.

بانک جهانی که از جانب اعتبار دهندگان بودجه دولتی اوگاندا را کنترل می کرد، دولت را موظف کرده بود تا در چارچوب به اصطلاح «گزارش دهی» موارد استعمال اعتبارات را به طور دقیق در هر بخش اعلام دارد. بدین صورت هر مورد خاص - همین طور بودجه دفاعی کشور - تحت کنترل دقیق بانک جهانی قرار داشت. ولی با وجود اینکه کلیه اقدامات صرفه جویانه، همه مخارج غیرنظامی را در بر می گرفت، اعتبار دهندگان اجازه می دادند، مخارج نظامی بدون هیچ محدودیتی افزایش یابد.

بخشی از اعتبارات که برای پروژه های غیرنظامی در نظر گرفته شده بود، در جهت تأمین بودجه مالی ارتش اوگاندا هدایت شد و ارتش را قادر به انجام عملیات در رواندا و کنگو کرد. بدین صورت اعتبارات خارجی که به این کشور اهدا شد، برای انجام عملیات نظامی مورد نظر آمریکا مورد استفاده قرار گرفت و بار سنگین باز پرداخت آن نصیب خلق اوگاندا شد. در واقع اقدامات صرفه جویانه در مخارج اجتماعی، هدایت درآمدهای دولت در جهت نظامی گری اوگاندا را تسهیل کرد.

تأمین مخارج هر دو طرف مخاصمه

دولت روآندا هم به رهبری «هایپاریمانا» مخارج نظامی خود را توسط اعتبارات خارجی تأمین می کرد. طعنه تلخناکی بود که هر دو طرف مخاصمه زیر نظر بانک جهانی، مخارج جنگی خود را توسط اعتباردهندگان واحدی تأمین می کردند.

دولت «هایپاریمانا» برخوردار از زرادخانه مجهز نظامی بزرگی بود. (موشک انداز ۸۳ میلی متری، «بلیندیسید» فرانسوی (یک نوع خمپاره انداز)، سلاح های کوچک بلژیکی و آلمانی، سلاح های اتوماتیک مثل کلاشنیکف از مصر، چین و آفریقای جنوبی، «ای - ام - ال ۶۰» و «ام - ۳» (ماشین های مسلح زرهی) (۳۲) بخشی از خرید سلاح های جنگی مستقیماً توسط کمک های نظامی فرانسه تأمین شد و در عین حال اعتبارات شعبه بانک جهانی (آی - دی - ای)، بنیاد تکامل آفریقا، بنیاد تکامل اروپا، آمریکا، بلژیک و کانادا برای تأمین مالی ارتش سابق و میلشیا «هامو» بعدی مصرف گردید.

بررسی دقیق اسناد دولتی، گزارشات و نامه ها، که من و اقتصاددان بلژیکی «پیر گالاند» مشترکاً ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ در روآندا به انجام رساندیم، ثابت می کند که خرید بسیاری از سلاح های جنگی، خارج از قراردادهای رسمی نظامی و از طریق فروشندگان و دلالان خصوصی تهیه می شد. این معاملات که به مثابه مخارج نرمال دولتی به حساب گزارده می شد، در بودجه دولتی که مورد کنترل دقیق بانک جهانی بود، منعکس بود. تعداد متعددی قمه و ابزار شبیه که در سال ۱۹۹۴ در کشتار مردم مورد استفاده قرار گرفت، بنام «کالاهای غیرنظامی» طبقه بندی شده و از طریق کانال های بازرگانی معمولی وارد گردیده بود.

بنا بر اسناد بانک ملی روآندا برخی از واردات با زیرپا گزاردن قراردادهای اعتباری سرمایه گذاری شد. صورت حساب واردات این بانک نشان می داد که قریب به یک میلیون قمه از کانال های مختلف وارد گردید، بخشی از آن توسط «رادیو میل کالینز»، سازمانی که به میلشیا «اینترهامو» مربوط بود و نفرت نژادی را دامن می زد، تهیه گردیده بود.

وام دهندگان این پول را برای رشد اقتصادی و اجتماعی روآندا در نظر گرفته بودند. به طور مشخص مقرر گردیده بود که این پول برای واردات «اسلحه، مهمات و دیگر لوازم شبیه» مجاز نیست. (۳۳) عملاً شرایط قرارداد اعتباری با شعبه بانک جهانی «آی - دی - ای» بیش از دیگر قراردادها محدود کننده بود. این پول اجازه نداشت صرف وارد کردن کالاهای غیرنظامی مانند مواد سوختی، غذایی، دارو، البسه و کفش، که به کار «نیروهای شبه نظامی» خواهد آمد، گردد. با این وجود اسناد بانک ملی روآندا ثابت می کند که دولت «هایپاریمانا» اعتبار بانک جهانی را زیر نام تهیه «کالای غیرنظامی» برای وارد کردن قمه مصرف کرده بود.

بانک جهانی، برای کنترل پیشرفت‌های اقتصادی دولت «هابیاریمانا» در چارچوب قراردادهای اعتباری هیأت عظیمی از مشاوران و حساب‌داران را عازم رواندا کرد. استفاده از اعتبار برای واردات قمه و دیگر وسایل قتاله در گزارش مالی هیأت مستقل، که بنا به اصول قرارداد اعتباری از طرف دولت و بانک جهانی مسئول بررسی نحوه استفاده از اعتبارات بود، انعکاسی نیافت. در سال ۱۹۹۳ بانک جهانی تصمیم گرفت قسط دوم اعتبار «آی - دی - ای» را نپردازد. هیأت اعزامی بانک جهانی «اشتباهات» و «وقفه‌های نامطلوبی در اجرای وظایف سیاسی - اقتصادی مقرر یافته بود. رفرم‌های بازار روی «خط تعیین شده» صورت نمی‌گرفت و شرایط، از جمله ملی کردن مایملک دولتی، اجرا نشده بود. ولی حتا کوچک‌ترین اشاره‌ای به این واقعیت که کشور گرفتار جنگ داخلی است، نگردیده بود و اینکه اعتبار مصرف چه چیز گردیده نیز در این گزارش اصلاً محلی برای اعراب نداشت.

با اینکه بانک جهانی پرداخت قسط دوم اعتبار «آی - دی - ای» را متوقف ساخت، مبلغی که در سال ۱۹۹۱ در نظر گرفته شده بود در حساب ویژه‌ای در بانک «بروکسل - لامبرت» در بروکسل نگهداری می‌شد. این حساب برای رژیم اسبق که اکنون در مهاجرت بسر می‌برد حتا تا دو ماه بعد از آغاز کشتار نژادی در سال ۱۹۹۴ آزاد و قابل استفاده بود.

پرده‌پوشانی‌ها و رفرم‌های نوین صندوق بین‌المللی

پس از جنگ داخلی، بانک جهانی هیأتی را به «کیگالی» اعزام داشت تا به اصطلاح «گزارش تکمیل کننده‌ای» تهیه کند. این روال متداولی بود که بیشتر روی مسایل ماکرواقتصادی و نه سیاسی تکیه داشت. در گزارش اذعان گردیده بود که «مخاصمات جنگی، دولت (اسبق) را مجبور ساخته بود تا مخارج دولتی را به مقدار چشم‌گیری و به مراتب بیشتر از اهدافی که بنا بر برنامه تطبیق ساختاری برای بودجه در نظر گرفته بود، افزایش دهد.» اما سوءاستفاده از پول بانک جهانی اصلاً ذکر نشد. بر عکس رژیم «هابیاریمانا» مورد تقدیر قرار گرفت، زیرا که وی گویا «در سال ۱۹۹۱ کوشش عظیمی بخرج داد تا نابرابری مالی درونی و بیرونی را کاهش دهد، از تبعیض که از رشد صادرات می‌کاهد و تنوع کالا را ممتنع می‌سازد، جلوگیری کند و مکانیسم‌های بازار را برای توزیع منابع آزاد سازد.» در اینجا هم اصلاً به کشتار مردم غیرنظامی اشاره‌ای نشد. از موضع اعتباردهندگان «هیچ اتفاقی» نیافتاد بود. در گزارش مذکور حتا اشاره‌ای به اینکه تا قبل از سال ۱۹۹۴ جنگ داخلی وجود داشت، صورت نگرفته بود.

۱۹۹۵، یک سال پس از کشتار نژادی اعتبار دهندگان خارجی رواندا گفت و گو در مورد بدهی‌های رژیم اسبق را که صرف مخارج کشتار گردیده بود، با رژیم جدید که توسط نیروهای «توتسی» رهبری می‌شد آغاز کرد. جبهه میهنی

تصمیم گرفت، حقانیت «بدهی‌های تنفرانگیز» مابین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ را برسمیت بشناسد. فرد قدرتمند جبهه میهنی، معاون رییس جمهور «پل کاکامه» به کابینه ندا داد، مسئله را پیگیری نکند و از بانک جهانی خواستار بخشش بدهی‌ها نگردد. زیر فشار واشنگتن جبهه میهنی در این مورد هیچ علاقه‌ای به مذاکره، حتّا مذاکره غیررسمی با اعتبار دهندگان نشان نداد.

بدین صورت حقانیت بدهی‌های دوران جنگ نه تنها رسماً مورد سؤال قرار نگرفت، بلکه برعکس روندی را که اعتبار دهندگان برای بازپرداخت بی‌وقفه بدهی‌ها بدقت تعیین کرده بودند، دنبال شد. در سال ۱۹۹۸ در یک کنفرانس ویژه اعتباردهندگان در استکهلم یک بنیاد چندجانبه معتمد (ترویج‌بند) با سرمایه ۵۵,۲ میلیون دلار ایجاد شد تا بدان وسیله مخارج بازسازی پس از جنگ تأمین گردد. (۳۴) ولی در واقع پوشیزی از این مبلغ برای روآندا در نظر گرفته نشده بود، بلکه می‌بایستی که تنها صرف بازپرداخت ربح «بدهی‌های تنفرانگیز» به «آی - دی - ای» شعبه بانک جهانی، «آفریکن دیولوپمنت بانک» و بنیاد بین‌المللی برای رشد کشاورزی شود.

به دیگر سخن: «پول تازه» که روآندا در نهایت مؤظف به پرداخت آن است، قرض گرفته شد تا کشور قادر به اجرای وظایف بازپرداخت بدهی‌های گذشته خود، که صرف مخارج کشتار نژادی گردیده بود شود. زیر پرچم بازسازی، بدهی‌های جدید جای بدهی‌های گذشته را گرفت و از این طریق بدهی‌های خونین گذشته را با آب تطهیر شست و از دفاتر مالی پاک کرد و در نتیجه مسئولیت اعتباردهندگان را نیز از بین برد و بیشتر اینکه: این کلاهبرداری با این شرط صورت گرفت که موج نوین رفرم‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی مورد اجرا قرار گیرد.

«بازسازی و آشتی»

زیر پرچم «بازسازی و آشتی» داروی تلخی برای صحت اقتصادی روآندا تجویز شد. عملاً آنچه که پس از جنگ به نام رفرم به کشور تحمیل شد، به مراتب سنگین‌تر از آن چیزی بود که قبل از جنگ داخلی در سال ۱۹۹۰ تحمیل گشته بود. با اینکه درآمد سرانه از ۳۶۰ دلار به ۱۴۰ دلار کاهش یافته بود و وضعیت مزد و اشتغال به سطح بسیار رقت‌باری تنزل یافته بود، باز صندوق بین‌المللی خواستار ثابت نگاهداشتن حقوق کارمندان دولتی و «لاغرسازی» عظیمی در بخش‌های فرهنگ و بهداشت بود، تا ثبات اقتصادی مجدداً برقرار گردد. بخش باقیمانده مایملک دولتی می‌بایستی که با ثمن بخش به سرمایه‌های خارجی فروخته گردد. تقلیل خدمات دولتی مورد اجرا قرار گرفت. (۳۵) حقوق کارمندان دولتی نمی‌بایستی که بیش از ۴,۵ در تولید ناخالص ملی گردد و «کارمندان غیر متخصص دولت» (به ویژه معلمین!) باید اخراج

می‌شدند تا که اندوخته‌های دولتی صرف بازپرداخت بدهی‌ها گردد و آنوقت تنها بر مبنای این شروط و در اذای

«رفرم‌های بازار» بدهی‌های «کیگالی» به کلوپ پاریس قابل تجدید می‌گشتند.

دولت جبهه میهنی که توسط «توتسی»ها رهبری می‌شد، بجای اینکه خواستار الغای قروض تنفرانگیز باشد، با آغوش باز از مؤسسات «برتون وود» استقبال کرد زیرا که برای تقویت و گسترش ارتش به چراغ سبز صندوق بین‌المللی محتاج بود. باوجود اقدامات صرفه‌جویانه، مخارج دفاعی رشد کرد. نمونه‌ای که مابین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ شکل گرفته بود، ادامه یافت. کلیه اعتباراتی که از سال ۱۹۹۵ برای رشد و تکامل دریافت گردید، نه برای تکامل اقتصادی و اجتماعی کشور، بلکه این بار زیر نظر جبهه میهنی برای تسلیح و تجهیز ارتش مصرف گردید. و این روند درست قبل از آغاز جنگ داخلی در زئیر صورت می‌گرفت.

جنگ داخلی در کنگو

پس از استقرار حکومت مورد پسند آمریکا در روآندا ۱۹۹۴، نیروهای روآندایی و اوگاندایی که در آمریکا تعلیم یافته بودند، به زئیر سابق، که «موبوتو سه‌سه‌سکو» رئیس جمهور آن و یکی از پایه‌های مهم فرانسه و بلژیک در آفریقا بود، هجوم بردند. طبق اسناد جامع و موثق جبهه میهنی توسط نیروهای ویژه آمریکایی (مثل کلاه‌سبزهای گروه نیروهای ویژه سوم از «فورت براگ» در کارولینای شمالی) تعلیم یافته بودند. بدین صورت ایالات متحده پشتیبانی مخفی و کمک‌های نظامی خود را به جبهه میهنی که قبل از سال ۱۹۹۴ صورت می‌گرفت، ادامه داد. پی‌آمدهای فاجعه‌آمیز جنگ داخلی در روآندا به انضمام بحران فراریان و مهاجرین، صحنه را برای شرکت نیروهای اوگاندایی و جبهه میهنی در کنگو آماده ساخت:

«واشنگتن کمک‌های نظامی به ارتش «کاگامه» پمپ می‌کرد و نیروهای ویژه و دیگر پرسنل نظامی آمریکا صدها سرباز روآندایی را تعلیم می‌دادند. اما کاگامه و همکارانش نقشه‌های خود را در سر می‌پروراندند. در حالی که کلاه‌سبزها ارتش جبهه میهنی روآندا را تعلیم می‌دادند، این ارتش در خفا یاغیان زئیری را آماده می‌ساخت... بنا بر توضیحات نمایندگان آمریکا در روآندا، فعالیت‌های آمریکا در ارتش تنها در جهت تعلیم آن در مسایل حقوق بشر بوده است. ولی تمرینات نیروهای ویژه، بخش‌های دیگری را نیز در بر می‌گرفت، از جمله تمرینات رزمی... صدها سرباز و افسر جلب برنامه‌های تعلیماتی چه در روآندا و چه در آمریکا گردیدند... زیر نظر نیروهای ویژه آمریکایی، روآندیان نحوه استتار، حرکت گروه‌های کوچک، رهبری ارتش، هماهنگی تیمی و غیره را فرا گرفتند. در حالی که این تعلیمات صورت می‌پذیرفت،

نمایندگان رسمی ایالات متحده به طور منظم با کاگامه و دیگر رهبران بلند پایه روآندایی در تماس مستقیم بودند تا در مورد تهدید مستمر نظامی دولت اسبق روآندا (در هجرت) از کشور زئیر را مورد مشورت قرار دهند... مرکز ثقل گفت و گوهای نظامی مابین روآندا و نمایندگان دولت آمریکا به طور مشخص از حفاظت حقوق بشر به مبارزه علیه قیام تغییر یافت. به کمک موسوینی (رییس جمهور اوگاندا)، کاگامه طرحی برای پشتیبانی جنبش یاغیان به رهبری «لوران دزیره کابیلا» در شرق زئیر آماده کرد... این عملیات تنها چند هفته پس از سفر کاگامه به واشنگتن و امضای قرارداد تعلیمات نظامی توسط نیروهای ویژه ارتش آمریکا، در اکتبر ۱۹۹۶ آغاز گشت... با آغاز جنگ (در کنگو) آمریکا کمک‌های سیاسی خود را شامل حال روآندا ساخت... یک نماینده سفارت آمریکا در «کیگالی» برای ایجاد رابطه تنگاتنگ با «کابیلا» چندین بار به شرق زئیر مسافرت کرد. یاغیان بزودی پیشرفت کردند. پس از آنکه ارتش زئیر را به کمک ارتش روآندا تار و مار ساختند، تنها با چند عملیات نظامی در عرض ۷ ماه سومین کشور بزرگ آفریقا را درنوردیدند. «موبوتو» در ماه مه ۱۹۹۷ از پایتخت کشور «کینچازا» گریخت، «کابیلا» قدرت را به دست گرفت و نام کشور را به کنگو تغییر داد... نمایندگان آمریکا انکار دارند که طی جنگ در زئیر، پرسنل نظامی آمریکایی در ارتش روآندا وجود داشت، گرچه که از بدو شروع جنگ گزارشات ناموثقی در مورد وجود مستشاران آمریکایی در منطقه در گردش بود.»

(۳۶)

منافع آمریکا در منابع زیرزمینی

این عملیات نظامی در کنگو صرفاً به خاطر منابع زیرزمینی غنی در شرق و جنوب زئیر صورت گرفت. ذخایر کوبالت که از نظر کاربردی از اهمیت ویژه برای صنایع نظامی آمریکا برخوردار است از آن جمله است. طی جنگ داخلی و چندین ماه قبل از سقوط رییس جمهور «موبوتو»، «لوران کابیل» در مقر خود «گوما» (زئیر شرقی) امتیاز استخراج معادن را با چند شرکت معدن انگلیسی و آمریکایی، از جمله با «آمریکن مینرال فیلدز» در شهر «هوپ» در آرکانزاس، موطن رییس جمهور آقای بیل کلینتون مورد مذاکره قرار داد. (۳۷)

پس از بازگشت به واشنگتن، نمایندگان صندوق بین‌المللی مشغول تجزیه و تحلیل وضعیت ماکرواقتصادی زئیر شدند. وقت ذیق بود و آن‌ها مشغول اتخاذ تصمیمات لازم در مورد برنامه اقتصادی این کشور پس از دوران «موبوتو» بودند. در آوریل ۱۹۹۷ تقریباً یک‌ماه قبل از فرار «موبوتو سه‌سه‌سکو» از کشور، صندوق بین‌المللی گزارشی انتشار داد که طی آن این صندوق به مثابه بخشی از برنامه نقاهتی اقتصاد، از بانک مرکزی خواستار جلوگیری «فوری و کامل» ضرب پول شده

بود. (۳۸) و چند ماه پس از به قدرت رسیدن «لوران کابیلا»، صندوق بین‌المللی مقرر ساخت که حقوق کارمندان دولت تثبیت گردد تا «ثبات ماکرواقتصادی مجدداً مقدور شود». بعثت تورم شدید حقوق کارمندان دولتی در این زمان به ۳۰۰۰۰ زئیر نو در ماه که معادل ۱ دلار است، سقوط کرده بود. (۳۹)

خواست صندوق بین‌المللی به معنی تداوم فقر در بین تمامی مردم این کشور بود. این خواست‌ها از ابتدا، بازسازی جدی پس از جنگ را در نظر نداشت و به آتش جنگ داخلی در کنگو که قریب ۲ میلیون کشته بجای نهاد، دامن می‌زد.

جنگ اعلام نشده مابین ایالات متحده و فرانسه

جنگ داخلی در روآندا، جنگ بسیار خشنی برای دستیابی به قدرت سیاسی مابین دولت «هوتو» هابیاریمانا که توسط فرانسه تقویت می‌گردید و جبهه میهنی «توتسی» که پول و اسلحه از ایالات متحده دریافت می‌کرد، بود. هر دو قدرت به کمک سازمان سیا و سازمان جاسوسی فرانسه، آگاهانه از رقابت‌های نژادی در جهت اعمال اهداف ژئوپلیتیک خود استفاده می‌کردند. وزیر کمک‌های رشد اسبق فرانسه در دولت هنری بالادور، برنارد دبر اینطور فرموده کرد: «نباید فراموش کرد که فرانسه در یک طرف و آمریکا در طرف دیگر «توتسی» را با اسلحه تأمین می‌کرد که آن‌ها نیز به نوبه خود اوگاندا را مسلح می‌ساختند. نمی‌خواهم از قدرت‌نمایی مابین فرانسویان و آنگلو ساکسون‌ها صحبت کنم، اما حقایق را بایست گفت.» (۴۰)

در جنب کمک‌های نظامی به دو طرف مخاصمه، اعتبارات رشدی نیز نقش مهمی در تأمین مالی درگیری ایفا می‌کرد. امکانات اعتبارات خارجی اوگاندا و روآندا به بستر تقویت نظامی ارتش و نیروی‌های مسلح نیمه نظامی هدایت می‌شد. بدهی‌های خارجی اوگاندا بیش از ۲ میلیارد دلار، یعنی بسیار سریع‌تر از بدهی‌های خارجی روآندا که مابین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ قریب ۲۵۰ میلیون فزونی یافت، افزایش پیدا کرد. جبهه میهنی که هم توسط ایالات متحده و هم توسط اعتبارات خارجی اوگاندا، از نظر نظامی و مالی تقویت می‌شد، بمراتب بهتر تجهیز شده و تعلیم داده شده بود تا ارتش روآندا که از رئیس‌جمهور هابیاریمانا پشتیبانی می‌کرد. جبهه میهنی روآندا از همان آغاز دارای آوانتاج‌های نظامی بهتری بود تا ارتش روآندا.

به گفته «پل موگابه»، یکی از اعضای اسبق ستاد رهبری ارتش روآندا، این سرلشگر «پل کاگامه» بود که شخصاً در آوریل ۱۹۹۴ دستور به انهدام هواپیمای رئیس‌جمهور «هابیاریمانا» داد تا کنترل کشور را به دست گیرد. وی به دقت

می‌دانست که قتل «هایباریمانا» به کشتار غیرنظامیان توتسی خواهد انجامید. در همین لحظات نیروهای جبهه میهنی در کلیه نقاط «کیگالی» سنگر بسته بودند، لکن هیچ اقدامی در جهت جلوگیری از این کشتار انجام ندادند:

«تصمیم پل کاگامه به انهدام هواپیمای رئیس جمهور «هایباریمانا» مسبب درام بی‌نظیری در تاریخ روآندا بود و سرلشگر پل کاگامه با آگاهی کامل این تصمیم را به‌اجرا گزارده. جاه‌طلبی کاگامه باعث نابودی تمامی خانواده ما شد: توتسی، هوتو و توآ. ما همه را از دست دادیم. به قدرت رسیدن کاگامه به قیمت جان بسیاری از اعضای قبیله توتسی تمام شد و به مهاجرت میلیون‌ها هوتو انجامید که بسیاری از آنان بی‌گناه بودند. برخی از افراد ساده روآندایی از کاگامه به عنوان ناجی استقبال کردند، لکن زمان نشان داد که هم او بانی رنج و بدبختی بود... آیا کاگامه قادر است به خلق روآندا توضیح دهد که چرا وی «کلود دوسائیدی» و «چارلز مولیگانده» را به نیویورک و واشنگتن اعزام کرد تا از مداخله نظامی سازمان ملل که برای حفاظت خلق روآندا و جلوگیری از کشتار مردم در نظر گرفته شده بود ممانعت به عمل آورند؟ علت اصلی ممانعت از این دخالت نظامی این بود که به رهبری جبهه میهنی امکان دستیابی به قدرت در کالیگالی داده و به جهان نشان داده شود که آن‌ها - جبهه میهنی - کسانی بودند که برادرکشی را متوقف کردند. ما همگی به خاطر خواهیم داشت که کشتار خلق سه ماه بطول انجامید، در حالی که کاگامه ادعا داشت، در عرض یک هفته آنرا خاتمه خواهد داد. آیا سرلشگر کاگامه قادر است که توضیح دهد، چرا وی از هیأت سازمان ملل درست در زمانی که آن‌ها درصدد تقویت نیروهای خود در روآندا بودند تا از کشتار خلق جلوگیری به عمل آورند، درخواست کرد تا در عرض چند ساعت کشور را ترک کند؟» (۴۱)

اظهارات «پل موگابه» در مورد انهدام هواپیمای «هایباریمانا» توسط اسناد سازمان جاسوسی و اطلاعاتی تأیید می‌گردد که در یک نشست مجلس فرانسه ارائه گردید. نتیجه پروژه تحقیقاتی «واین مادسون» که چندی پیش انتشار یافت، پرده از روی شراکت نمایندگان بلند پایه سازمان ملل نیز برمی‌دارد:

«این اذعان دراماتیک در مورد انهدام هواپیمای «هایباریمانا»، مربوط به ضبط صوت مخابره‌ای و یا «جعبه سیاه» هواپیمای مضروب «میسٹر فالکن ۵۰» می‌گردد. بنا بر اظهارات نمایندگان سازمان ملل که در جریان حرکات هوایی منطقه قرار داشتند، «جعبه سیاه» مخفیانه به مقر سازمان ملل در نیویورک منتقل شد و همانجا نیز ماند... منابع سازمان ملل اظهار کردند که اطلاعات مثبت در «جعبه سیاه» زیر فشار دولت ایالات متحده مخفی نگاه داشته می‌شود... و قاضی کانادایی خانم «لوئیز آربور» که به عنوان دادستان ویژه در دادگاه بین‌المللی جنایات جنگی، کشتار خلق در روآندا را بررسی

می‌کند، حکم کرد که وقایعی که به انهدام هواپیما در تاریخ ۶ آوریل ۱۹۹۴ انجامید، مورد تحقیق قرار نگیرد. خانم آربور به کارآگاهان سازمان ملل دستور داد که تنها به وقایع پس از انهدام هواپیما بپردازند و علاوه بر آن هنگامی که مشخص شد که نتایج تحقیقات پرده از روی همکاری جبهه میهنی و کمک‌کنندگان آمریکایی‌شان در طرح نقشه انهدام هواپیما برخواهد داشت، به کارمندان خود دستور داد تحقیقات خود را متوقف کنند. مثلاً مشخص گردیده بود که نیروهای جبهه میهنی شب قبل از واقعه سه راه اصلی به فرودگاه بین‌المللی «کالیاندا» را تحت کنترل خود درآورده بودند و یا مزدوران اروپایی که توسط جبهه میهنی و سازمان جاسوسی آمریکا تغذیه می‌شدند، در نزدیکی محل انبارهایی را که از یک شرکت سوییسی اجاره کرده بودند تا برای طرح و اجرای ضربه راکتی به «میستر فالکن» مورد استفاده قرار دهند. علاوه بر آن کارآگاهان سازمان ملل و کانادا به اثبات رسانده بودند که مؤسسه کمک‌های تکاملی کانادایی مابین سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ کمک‌های انسان‌دوستانه‌ای را در اختیار دولت جبهه قرارداده بود که صرف خرید اسلحه شده بود. هنگامی که این مسئله عیان گردید دولت کانادا آنرا تحقیقات را موقوف کرد.» (۴۲)

به گفته «مادسون» این «عملیات مخفیانه به نفع ایالات متحده و کانادا» مورد پشتیبانی دبیر دوم وقت سازمان ملل «کوفی عنان» که مسئول اقدامات صلح بوده و در رابطه تنگاتنگ با سفیر وقت ایالات متحده در سازمان ملل «مادلن آلبرایت» و اعضای آمریکایی شورای امنیت قرار داشت، بود. «به ویژه دبیر اول سازمان ملل، «پطروس غالی» توسط آمریکاییان به حاشیه رانده شده بود و آن‌ها توانستند در سال ۱۹۹۶ وی را کنار گزارده و کوفی عنان را جانشین وی کنند.» (۴۳)

استقرار دارالخلافه آنگلوآمریکایی

با وجود روابط دیپلماتیک خوب مابین پاریس و واشنگتن و وحدت ظاهری پیمان نظامی غربی در واقع یک جنگ اعلام نشده مابین فرانسه و ایالات متحده وجود داشت. به دنبال پشتیبانی و تجهیز نظامی ارتش‌های اوگاندا و رواندا و هم‌چنین دخالت مستقیم در جنگ داخلی کنگو، واشنگتن مسئول مستقیم کشتار نژادی در شرق کنگو و مرگ چندین هزار نفر که در اردوگاه‌های مهاجرین از بین رفتند، می‌باشد. ژنرال «پل کاکامه» تنها یک بازیچه آمریکایی بود. از بین رفتن حیات آفریقایی نقشی ایفا نمی‌کرد. جنگ داخلی در رواندا و کشتار نژادی بخش مهم و تعیین‌کننده‌ای از سیاست خارجی ایالات متحده بود که مطابق با اهداف کاربردی و اقتصادی آن کشور دقیقاً برنامه‌ریزی شده و مورد اجرا قرار گرفت. سیاست‌مداران آمریکایی دقیقاً آگاه بودند که فاجعه‌ای در پیش است. سازمان سیا عملاً چهار ماه قبل از کشتار خلق در گزارش محرمانه‌ای به وزارت امور خارجه کشور اطلاع داده بود که «اگر مخاصمات از نو آغاز گردد» قرارداد «آروشا»

شکست خواهد خورد و «بیش از نیم میلیون نفر کشته بجای خواهد گزارد.» این اطلاعات توسط سازمان ملل متحد مخفی نگاه داشته شد: «تازه هنگامی که کشتار خلق به پایان رفت، این اطلاعات به سرلشگر «رمئو دلایره» (فرمانده نیروهای سازمان ملل در روآندا) ابلاغ شد.» (۴۴)

هدف واشنگتن به عقب راندن فرانسه و بی اعتبار کردن دولت فرانسه، که از رژیم «هایپاریمانا» پشتیبانی می کرد از یک طرف و استقرار یک دارالخلافه آنگلوآمریکایی زیر نظر سرلشگر «پل کاگامه» از طرف دیگر بود. ایالات متحده عمداً هیچ گامی برای جلوگیری از کشتار برنداشت.

هنگامی که قرار بود نیروهای سازمان ملل به روآندا اعزام گردند، «کاگامه» کوشش کرد از استقرار آن ها جلوگیری به عمل آورد. وی پذیرفتن نیروهای صلح را به هنگامی که کنترل «کیگالی» توسط جبهه میهنی مقدور گردیده بود، موکول می کرد. کاگامه هراس داشت که نیروهای پیشنهادی سازمان ملل با ۵۰۰۰ سرباز زیر فرمان، وارد عرصه شده و پیروزی جبهه میهنی را از چنگ آن ها بریاید.» (۴۵) در این اثنا شورای امنیت پس از مشورت و استماع گزارش دبیر اول سازمان ملل «پطروس غالی» تصمیم گرفت تا دخالت این سازمان را به عقب افکند.

کشتار خلق در روآندا در سال ۱۹۹۴ تنها در خدمت اهداف کاربردی و ژئوپلیتیکی قرار داشت. کشتار نژادی لطمه سنگینی به اعتبار فرانسه وارد کرد و ایالات متحده را قادر ساخت تا یک پایگاه نئوکلنیالیستی در آفریقای مرکزی برپا سازد. هر آنقدر که تا قبل از این واقعه، جهت گیری به طور قاطع و مشخص بسوی فرانسه و بلژیک بود، اکنون پایتخت روآندا «کیگالی» که زیر سلطه دولت جبهه میهنی به رهبری «توتسی» ها قرار دارد، سمت گیری قاطع آنگلوآمریکایی دارد. زبان انگلیسی در دولت و بخش خصوصی حاکم است. بسیاری از شرکت های خصوصی که در گذشته به «هوتو» ها تعلق داشت، توسط «توتسی» هایی که در سال ۱۹۹۴ از مهاجرت خود در کشورهای انگلیسی زبان آفریقا و یا ایالات متحده و انگلستان بازگشتند، خلع ید شد.

بسیاری از کشورهای فرانسوی زبان جنوب صحرا قراردادهای همکاری نظامی با آمریکا به امضا رساندند. این کشورها توسط ایالات متحده انتخاب شدند تا قدم در راهی که روآندا رفت، بگذارند. در این بین دلار در کشورهای فرانسوی زبان در غرب آفریقا بسرعت جایگزین فرانک آفریقای مرکزی شد که از طریق جامعه مشترک ارزی غرب و مرکز آفریقا به فرانک فرانسه متصل بود و اکنون به «یورو» وصل گردیده است.

۸ - تبعیض نژادی نوین در جنوب آفریقا

تحت ریاست جمهوری «نلسون ماندلا»، سازمان دست راستی جبهه آزادی بور، به رهبری ژنرال «کنستانت ویلجون» طرحی به نام «کریدور مواد غذایی» تهیه کرد که بخش جنوبی قاره، از آنگولا تا موزامبیک را دربر می گرفت. در دوران پس از رژیم تبعیض نژادی، مؤسسه‌های تجارتی کشاورزی «بور» به دنبال سرمایه‌گذاری‌های عظیم در بخش‌های کشاورزی تجارتی، صنایع تولید مواد غذایی و اکو-توریسم در کشورهای همسایه بودند. سندیکا‌های «بور»ها در منطقه آزاد «اورانی» و بخش شرقی «ترانسوال» به مثابه شریک عمل می کردند. هدف آنها ایجاد مزارع بزرگ سفیدپوستان در جوار مرزهای آفریقای جنوبی است. (۴۶)

ولی «کریدور مواد غذایی» به معنی تأمین آذوقه برای مردم در محل نیست، بلکه برعکس. دهقانان بدنبال اجرای این طرح زمین‌های خود را از دست خواهند داد. دهقانان کوچک به کارگران کشاورزی و یا مستأجر مزارع بزرگ که متعلق به «بور»ها است تبدیل خواهند شد. مقام رهبری‌کننده این طرح که سازمان‌های دست راستی مختلفی هم‌چون جبهه آزادی بور ژنرال «ویلجون» نامبرده و سازمان مخفی آفریقایی «برودر بوند» عضو آن می‌باشند، اطاق کشاورزی آفریقای جنوبی است. ژنرال «ویلجون» فرمانده نیروهای نظامی در دوران رژیم تبعیض نژادی بود و در عملیات علیه «هدف»های نشانه شده کنگره ملی آفریقا (ای - ان - سی) از جمله بمب‌گذاری و سوءقصد علیه فعالین جنبش ضد تبعیض نژادی و منتقدین رژیم سهم بود. (۴۷) با اینکه جبهه آزادی نسبت به سازمان دست راستی افراطی «افریکانر ویدراستاند بوگینگ» (جنبش مقاومت آفریقا) معتدل‌تر به نظر می‌رسد، با این حال این سازمان یک جنبش سیاسی راسیستی است که به یک به اصطلاح «افریکانر فولکس اشتاد» (دولت خلقی آفریقا) معتقد است. با این وجود ابتکار اطاق کشاورزی و جبهه آزادی مورد پشتیبانی سیاسی کنگره ملی آفریقا و شخص «نلسون ماندلا» قرار گرفت.

«ویلجون» در گفتگو با ماندلا استدلال می‌کرد که «استقرار کشاورزان آفریقای جنوبی به اقتصاد کشورهای مجاور کمک خواهد رساند و به تولید مواد غذایی در محل و ایجاد محل کار خواهد انجامید و بدین صورت از هجوم غیرقانونی مهاجرین به آفریقای جنوبی جلوگیری به عمل خواهد آورد.» (۴۸) «ویلجون» همین‌طور در مورد سرمایه‌گذاری بورها در کشاورزی، با نمایندگان سازمان ملل، جامعه مشترک اروپایی و دیگر سازمان‌های وام‌دهنده ملاقات کرد. (۴۹) از طرف دیگر دولت آفریقای جنوبی به نمایندگی از اطاق کشاورزی و جبهه آزادی با دولت‌های مختلف آفریقایی مذاکره کرد. دولت کنگره ملی آفریقا ولع داشت که توسعه فعالیت‌های کشاورزی بورها را در کشورهای مجاور تسهیل

بخشد. مثلاً ماندلا از دولت تانزانیا تقاضا کرد فعالیت کشاورزی بورها را در کشور خود بپذیرد، چون که می‌تواند به رشد کشاورزی تانزانیا کمک کند. اطاق کشاورزی با ۱۲ کشور آفریقایی که احتمالاً علاقه‌مند به فعالیت کشاورزان سفید پوست آفریقای جنوبی بودند، تماس برقرار کرد. (۵۰) ۱۹۹۴ دولت کنگو با چندین تن از «بورها» قراردادهای رهن زمین زیر کشت ۹۹ ساله به امضا رساند. ماندلا این پروژه را مورد تأیید قرار داد و ملل آفریقایی را فراخواند تا «این افراد را به مثابه نوعی کمک خارجی تلقی کنند.» (۵۱)

کاروان‌های کشاورزان سفیدپوست به زامبیا و کنگو در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ نتایج متفاوتی داشت. برخلاف پروژه اطاق کشاورزی آفریقای جنوبی، کوچ کردن‌های اوایل سال‌های ۹۰ نه بر پایه منافع کشاورزان و صنعتگران کشاورزی «بور»ها صورت می‌گرفت و نه از کمک‌های سیاسی و مالی و تأیید دولت آفریقای جنوبی برخوردار بود، بلکه تنها کوچ و اسکان انفرادی دهقانان «بور» که اغلب به ورشکستگی نشسته بودند، بود. زیر فشار بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی اغلب کشورهای همسایه موج سرمایه‌گذاری «بور»ها را مورد تأیید قرار دادند.

خلع ید از دهقانان

«کریدور مواد غذایی» بورها سرانجام جایگزین کشاورزی موجود در کشورهای مربوطه خواهد شد. نه تنها با غضب زمین، بلکه با کسب زیربنای اقتصادی و اجتماعی که در نهایت به فقر بیشتر مردم روستایی خواهد انجامید. این کار اقتصادهای خرد و کشاورزی دهقانان خرده‌پا را تضعیف ساخته و بازارهای کشاورزی محلی را نابود خواهد ساخت و گرسنگی موضعی در منطقه را شدت خواهد بخشید. به گفته «ژان کلنگا»، سخنگوی جنبش دموکراسی بیشتر در کنگو (زئیر سابق)، بورها با این طرح درصدد کسب سرزمین‌های وسیع‌تری هستند، تا در این مناطق جدید «شیوه نژادپرستانه» خود را تحمیل کنند. (۵۲)

«کریدور مواد غذایی» می‌تواند موجب تغییرات مهمی در مناطق روستایی جنوب آفریقا گردد، زیرا که پایبندی‌ها و وابستگی‌های دهقانان خرده‌پا به زمین را در سطح وسیع از بین می‌برد و به تغییر روال زندگی آن‌ها می‌انجامد. این طرح در نظر دارد میلیون‌ها هکتار از بهترین زمین‌های بارور را در اختیار مؤسسات تجارتي کشاورزی آفریقای جنوبی قرار دهد. «بور»ها مزارع کلان تجارتی، که در آن مردمان روستایی به عنوان «مستأجر» و یا کارگر موسمی مورد استفاده قرار

خواهند گرفت، را هدایت خواهند کرد و بدین صورت آپارتاید را به کشورهای همسایه آفریقای جنوبی «صادر» خواهند نمود.

سرمایه‌گذاری «بور»ها در بخش کشاورزی، دست به دست رفرم‌های ارضی مورد نظر بانک جهانی انجام می‌گیرد. بدین صورت که اغلب وام‌دهندگان خواستار خلع ید زمین‌های کشاورزی به مثابه شرط تمدید بدهی‌های کلپ پاریس می‌گردند. زمین دهقانان خرده‌پا که رسماً به دولت تعلق دارد، اغلب به قیمت بسیار نازل به فروش می‌رسد و یا به رهن ۵۰ تا ۹۹ ساله مؤسسه‌های کشاورزی بین‌المللی در می‌آید. درآمد ناچیز حاصله از فروش زمین در خدمت بازپرداخت بدهی‌های خارجی قرار می‌گیرد.

بانک جهانی هم‌چنین تغییراتی در مورد قوانین زمین در منطقه را تحمیل کرد که می‌تواند میلیون‌ها دهقان خرده‌پا را از زمین محروم کند. اگر از برخی از اختلافات جزئی صرف‌نظر کنیم، قوانین تک تک کشورها که زیر نظر و با طرح‌های بخش حقوقی بانک جهانی ایجاد گردیده‌اند، عملاً مشابه یکدیگرند: «طبق قانون اساسی (موزامبیک) خاک و زمین از آن دولت است و قابل فروش و یا ودیعه قرارداد نیست. به ویژه ایالات متحده و بانک جهانی فشار شدیدی وارد می‌آورند که زمین را خصوصی سازی کرده و ودیعه قرارداد آن را ممکن سازند.» (۵۳)

شرکت‌ها و بانک‌های آفریقای جنوبی نیز در چارچوب برنامه‌های تطبیق ساختاری در روند خصوصی‌سازی تک تک کشورهای آفریقایی سهم اند و به قیمت نازل مایملک دولتی مثل معادن و یا بخش‌های خدماتی و کشاورزی را ابتیاع می‌کنند و بدین صورت مزارع نمونه، قرارگاه‌های تحقیقاتی کشاورزی، پلانتاژهای دولتی و پایگاه‌های پرورش محصولات کشاورزی به حراج می‌رود. با آزادسازی بازارهای کشاورزی که به پیشنهاد بانک جهانی صورت می‌گیرد، سیستم عرضه دولتی یا از بین می‌رود و یا توسط سرمایه‌گذاران خصوصی جایگزین می‌گردد.

با وجود اصلاحات ارضی پیشنهاد شده، اطاق کشاورزی آفریقای جنوبی و بانک جهانی اعلام می‌دارند که حق سنتی بر زمین برای دهقانان کشورهای مربوطه حفظ خواهد شد. آنجا که حق سنتی بر زمین حاکم است بایستی که دهقانان کوچک در حاشیه مزارع تجارتي سفیدپوستان زمین دریافت کنند. ولی این «حفاظت» عملاً بدین مفهوم است که بخش عظیمی از مردم در بخش کوچکی از زمین‌های قابل کشت محصور می‌گردند، در حالی که بخش عمده بهترین و بارآورترین زمین‌ها به فروش رفته و یا به رهن سرمایه‌گذاران خصوصی در خواهد آمد. به این صورت در آینده دهقانانی که به تبادل میوه اشتغال دارند و یا چوپانان کوچ گرا می‌توانند هر آن به دلایل احتمالی مختلف و یا مثلاً زیر پا گذاردن

حق زمین مزارع تجارتي که حتا اغلب ناآگاهانه صورت می‌گیرد، مورد تعقیب قرار گیرند. فقر فزاینده به دنبال رفم‌های ماکرواکنومیک، عدم دسترسی به اعتبارات و وسایل و ابزار مدرن کشاورزی دهکده‌های سنتی را به «نبار ذخیره کار» شرکت‌های بزرگ کشاورزی تبدیل می‌کند.

مزارع «بور»ها در موزامبیک

اطاق کشاورزی آفریقای جنوبی در تعقیب یک چنین برنامه‌های سرمایه‌گذاری در کنگو، زامبیا، آنگولا و موزامبیک است. رئیس جمهور موزامبیک «یواکیم شيسانو» و نلسون ماندلا قراردادی بین دو کشور به امضا رساندند که طبق آن به مؤسسات کشاورزی بورها اجازه سرمایه‌گذاری در حداقل ۶ ایالت به وسعت ۸ میلیون هکتار می‌دهد. «موزامبیک محتاج به «نو-هاو» و سرمایه است و ما دارای نیروی لازم هستیم... ما مناطقی را که کم جمعیت است ترجیح می‌دهیم، زیرا جمعیت زیاد در مناطق روستایی مثل پاشنه آشیل است... برای بورها بعد از خدا و انجیل، زمین مهم است.» (۵۴)

در مناطق زیر قرارداد اطاق کشاورزی آفریقای جنوبی، دولت «سوسیالیستی» فرلیمو مؤظف است حق زمین را تضمین کند. دهقانان کوچک و خرده‌پا که تقریباً هیچ‌گاه حقی بر زمین نداشتند، اکنون یا که رانده شده و یا زمین‌های حاشیه‌ای در اختیار آنها گذارده می‌شود. (۵۵) برعکس سران ارتش و وزیران دولت، که مایل به شراکت در فعالیت‌های کشاورزی مؤسسات بین‌المللی هستند، امتیاز استفاده از میلیون‌ها هکتار زمین که هم‌اکنون دهقانان روی آن زندگی می‌کنند، را کسب می‌کنند. به عنوان ضمانت برای سرمایه‌گذاران احتمالی خارجی، بانک جهانی و اعتباردهندگان دوجانبه پیشنهاد نقشه‌برداری و ثبت سرزمین‌های وسیع از طریق عکس‌برداری هوایی را کردند. (۵۶)

در ایالت «نیاسا» موزامبیک مرغوب‌ترین زمین برای کشت به مدت ۵۰ سال به رهن بورها درآمد. به گفته «اگبرت هیمسترا» که هم‌اکنون صاحب دو مزرعه بزرگ در «لیدنبورگ» و در کار ایجاد مزرعه سومی در موزامبیک است «مکان‌های زیبا و بارور زیادی برای انتخاب وجود دارد.» (۵۷) با در نظر گرفتن قیمت سمبلیک ۱۵ سنت برای هر هکتار در سال این قرارداد رهن، بیشتر یک هدیه است.

با تأسیس شرکت «موزاگریوس» که بر اساس «جویند ونچر» پایه‌گزارده شده، اطاق کشاورزی موقعیت خود را در دره بارور رودخانه «لوگندا» تثبیت کرد. ولی «بور»ها اکنون توجه خود را به سمت مناطق کشاورزی در امتداد رود «سامبزی» و «لیمپوپو» و هم‌چنین راه و خطوط راه آهن که «لیچینگا» مرکز ایالت «نیاسا» را با بندر بزرگ «ناگالا» مربوط می‌سازد معطوف کرده‌اند که روی هم‌رفته مساحتی به وسعت ۱۷۰ هزار هکتار دارد. (۵۸) هدف زراعت گران

بوری «تولید ذرت، گندم و گاو‌داری در چمن‌زارهای مناطق خلفا هم‌گام با به عمل آوردن صنعتی محصولات آن جهت صادرات است. از طرف دیگر هدف کشت درختان میوه استوایی و ایجاد کارخانجات آب‌میوه‌گیری در چمن‌زارهای سفلی منطقه است. انستیتوهای کشاورزی ما در منطقه پایگاه‌های تحقیقاتی بنا خواهند ساخت تا ابتکار اطاق کشاورزی آفریقای جنوبی را تقویت کند... و سرانجام مایلیم به مناطق کشت پنبه ایالت «نامپولا» و «کابودلگادو» نیز وارد شویم.» (۵۹)

کلیه زیرساخت موجود به انضمام ساختمان‌های مختلف دولتی در بست در اختیار سرمایه‌گذاران قرار می‌گیرد، چندین مزرعه دولتی در ایالت «نیاسا» به انضمام مدرسه فنی در «لیچینگا» به بورها اهدا می‌شود. پایگاه تحقیقاتی کشاورزی نیز همین‌طور به آنها تعلق می‌گیرد. «آنها مایل به تخلیه هستند و دنبال سرمایه‌گذاران بور می‌گردند که پایگاه تحقیقاتی را براه افکنند.» و سرانجام مؤسسات تجارتی کشاورزی بورها در صدد است رشد نباتات در ایالت «نیاسا» را که در دست دولت است نیز به عهده گیرد.

در پروژه «موزاگریوس» بایستی که «موتور اصلی توسط کشاورزان موفق آفریقای جنوبی ارائه شود که در جست و جوی سرزمین‌های نوینند و می‌توانند سرمایه قابل توجهی به کار گیرند.» آنها مزارع خود را از آفریقای جنوبی اداره خواهند کرد و بورهای سفیدپوست را به عنوان پیشکار و یا کنترل‌چی به موزامبیک اعزام خواهند کرد. «خانواده‌های دهقانی که از خود توان کار خوب نشان داده‌اند، ولی سرمایه مکفی در اختیار ندارند، نیز مورد نظرند. اطاق کشاورزی سرمایه در اختیار آنها خواهد گزارد.» البته هیچ برنامه‌ای برای دهقانان بوری که به دنبال اجرای برنامه‌های تعدیل اقتصادی در پرتوریا دچار ورشکستگی گردیده‌اند، وجود ندارد. اما آنها حداقل دارای این امکانند تا در سمت کارگزار و یا پیشکار در مزارع بورها در موزامبیک به کار گمارده شوند.

بورها سرکارگران، رانندگان تراکتور و تکنیسین‌های سیاه‌پوست را با خود از آفریقای جنوبی خواهند آورد. نماینده کمیسون عالی آفریقای جنوبی در «ماپوتو» این‌طور فرموله می‌کند: «هر کشاورز بوری برای سرپرستی کارگران محلی بپای مطیع خود را به همراه خواهد آورد.»

اطاق کشاورزی آفریقای جنوبی مناطق مورد نظر را به دقت توسط هلیکوپتر نقشه‌برداری کرده است. انستیتوهای تحقیقاتی کشاورزی آفریقای جنوبی تا کنون تحقیقات خود در مورد محیط زیست، آب و هوا و شرایط اجتماعی را به انجام رسانده و هم‌چنین دموگراف‌های آفریقای جنوبی به کار گرفته شده‌اند تا تأثیرات تغییر جمعیت در مناطق دهقانی را گمانه زنند.

ایجاد «شهرک‌های دهقانی» (تاون شیپ)

طبق برنامه اطاق کشاورزی دهکده‌هایی که در ایالت «نیاسا» به رهن بورها درآمده است، مثل دوران رژیم آپارتاید تبدیل به شهرک‌های دهقانی می‌گردد: «کنار جاده در نزدیکی مزارع (سفیدپوستان) دهکده‌هایی پدید خواهد آمد. این دهکده‌ها با دقت در نزدیکی مناطق تولیدی برنامه‌ریزی شده، به طوری که کارگران کشاورزی به راحتی رفت و آمد کنند. این دهکده‌ها دارای کمی ساختار زیربنایی و دهقانان صاحب قطعه کوچکی زمین خواهند بود تا باغچه سبزیجات خود را درست کنند.» (۶۰)

در شرایطی که دهقانان موزامبیک به حداقل حق بر زمین در مناطق رهنی دست نیابند، به کارگران کشاورزی بی‌زمین و یا «کارگر رهنی» تبدیل خواهند شد. در سیستم «کارگر رهنی» که بورها در سده ۱۹ در آفریقا رواج بخشیدند، خانوارهای دهقانی سیاه‌پوست در ازای حق زیر کشت گرفتن قطعه زمین کوچکی، مؤظف به کار و بیگاری بودند. این قانون در سال ۱۹۶۰ به طور فرمال توسط دولت ناسیونالیستی غدغن گردید، لکن «کار رهنی» در بسیاری از بخش‌های آفریقای جنوبی، مثل «ترانسوال» و «کوازولو - ناتال» برقرار ماند. در حال حاضر مزد بسیار ناچیزی به مستأجرین پرداخت می‌گردد تا روابط فئودالیستی غیرقانونی پرده‌پوشی شود. از سال ۱۹۹۵ وزیر مسایل زمین کوشش دارد تا از طریق قانون این نوع عمل کرد ممنوع گردد. (۶۱)

شهرک‌های دهقانی در مناطق رهنی عملاً انبار ذخیره نیروی کار ارزان برای زمین‌داران تجارتی سفید پوست است، زیرا که سطح مزد در موزامبیک بسیار نازل‌تر از سطح مزد در آفریقای جنوبی است. با این حال «سرجیو لایته» نماینده صندوق بین‌المللی در کنفرانس اعتباردهندگان ۱۹۹۵ حداقل سطح مزد برای کارگران موسمی، که قانوناً ۱۸ دلار ناچیز در ماه تثبیت گردیده است را در رابطه با استانداردهای بین‌المللی «غلوآمیز» ناامید و لازم دید تأثیرات تورم‌زای مزدهای بالا را تذکر دهد. (۶۲)

تضعیف حقوق کارگران و آزادسازی بازار کار که به پیشنهاد صندوق بین‌المللی صورت می‌گیرد، نه تنها «بور»ها را قادر می‌سازد تا به کارگران موزامبیکی مزدهای بسیار نازل پرداخت کنند، بلکه از زیر وظیفه تقویت کارگران سیاه‌پوست آفریقای جنوبی نیز شانه خالی کنند. سرمایه‌گذاری در کشورهای همسایه موقعیت بهتری برای لابی مؤسسات تجارتی کشاورزی پدید می‌آورد تا اصلاحات ارضی دولت «ای - ان - سی» و برنامه‌های آن در مورد «تبعیض نژادی مثبت» را نادیده گیرند.

کمک‌های خارجی

بانک‌های تجارتي بزرگ آفریقای جنوبي، بانک جهاني و جامعه اروپايي مصممانه اين پروژه را پشتيباني مي‌کنند. «کريدور غذايي» به بخش تعيين‌کننده اي از برنامه‌هاي تطبيق ساختاري صندوق بين‌المللي و بانک جهاني تبديل گرديده است. «ويلي جوردان» دبير اطاق کشاورزي آفریقای جنوبي مي‌گويد: «طاق کشاورزي کوشش کرد تا سياست خود را با صندوق بين‌المللي و بانک جهاني هماهنگ کند و مي‌خواهد یک مؤسسه تکاملي بين‌المللي باشد.» اطاق کشاورزي مایل است با سازمان‌هاي اعتباردهنده قرارداد امضا کند و به نام آن‌ها «برنامه‌هاي کمکي در خارج از کشور» را به اجرا گزاردي. (۶۳)

با اینکه غرب مبارزه کنگره ملي آفریقا عليه رژيم تبعيض نژادي را مورد پشتيباني قرار داد، لکن امروز و در دوران پس‌آپارتايد به کمک مالي یک سازمان راسيستي رشد متعلق به بورها پرداخته است و بدين طريق اعتباردهندگان غربي زير لوي «کمک به خارج» به توسعه و ترويج آپارتايد در کشورهای همسايه آفریقای جنوبي مي‌پردازند. جامعه اروپا از صندوق پروژه رشد و تکامل، آن پولی را در اختيار اطاق کشاورزي آفریقای جنوبي قرار مي‌دهد، که بروکسل صرفاً برای بازسازي و برنامه‌هاي رشد آفریقای جنوبي تعيين کرده است. به گفته يکي از سخنگويان جامعه اروپا اين پروژه «بهترين پروژه‌اي بود که طی ۳۰ سال گذشته آفریقا پيشنهاده مي‌داد.» (۶۴) «اروان فواره» سفير جامعه اروپا در آفریقای جنوبي پس از گفت و گويي با ژنرال «ويلجون» تأکيد کرد که در صورت موفقيت اين پروژه (کريدور غذايي) وی مي‌تواند روی کمک‌هاي بيشتر جامعه اروپا حساب کند تا مخارج کوچ دهقانان بور به کشورهای مجاور تأمين گردد. اينکه اين برنامه حق زمين دهقانان کوچک را پايمال مي‌کند و سيستم «کار رهنی»، که در آفریقای جنوبي راسيستي متداول بود را مجدداً مستقر مي‌سازد، ظاهراً در اين گفت و گو محلي از اعراب نداشت.

بخش عظيمي از درياچه «نياسا»، به انضمام حاشيه‌اي به طول ۱۶۰ كيلومتر در «ريفت والي» (از مپوندا تا مپانگولا) که تا نزديکي مرز تانزانيا مي‌رسد برای صنعت درازمدت توريسم، با کليه پروژه‌هاي مربوط به آن در نظر گرفته شده است. کوشش‌هاي ديگري نيز در جهت سرمايه‌گذاري در صنايع ماهي‌گيري و آب‌کشي از درياچه «نياسا» صورت گرفته است که مطمئناً صنايع ماهي‌گيري محلي را به نابودي خواهد کشيد. (۵۵)

با اين قرارداد شرکت «موزاگريوس» هم‌چنين امکان تکامل، توسعه و بهره‌برداري از مناطق طبيعي وحشي درياچه «نياسا» را نيز کسب کرده است. اين منطقه به وسعت ۲۰ هزار هکتار است و برای «توريسم طبيعت‌گرا» در نظر گرفته شده است.

قرار است که اطاق کشاورزی آفریقای جنوبی دور این منطقه وسیع را حصار کشیده و در حاشیه آن ساختمان‌های مسکونی لوکس برای توریست‌ها بنا سازد. توریست‌های متمول خواهند توانست به طور انفرادی «در مناطق تحت کنترل شدید» به شکار بپردازند. به گفته دبیر شرکت «موزاگریوس» «ممکن است که افزایش تعداد حیوانات وحشی لازم گردد تا توریست‌ها برداشتی نسبتاً طبیعی از منطقه کسب کنند.» یک کارشناس وزارت حفاظت طبیعت آفریقای جنوبی در برنامه‌ریزی این پارک وحشی در اختیار اطاق کشاورزی گذارده شده و بودجه لازم را در اختیار آن‌ها می‌گذارد. مذاکرات با سرمایه‌گذاران پربینه خصوصی برای سرمایه‌گذاری در هتل‌سازی و پارک وحشی در شرف پایان است.

پروژه بسیار بزرگ‌تر دیگری را غول تک‌زاسی «جیمز یولیسس بلانچارد سوم» که به جناح‌های راست تعلق دارد، دریافت کرده است. قراردادی که منطقه بسیار عظیم محیط زیست فیل‌ها در «ماپوتو» و شبه جزیره مجاور آن «ماچانگولا» را در بر می‌گیرد. در طی جنگ‌های داخلی موزامبیک این شخص از سازمان یاغیان «رنامو» پشتیبانی می‌کرد که مستقیماً از سوی رژیم راسیستی آفریقای جنوبی کمک می‌شد و توسط ارتش این کشور تعلیمات نظامی می‌دید. «ولی این‌طور به نظر می‌رسد، فردی که در گذشته نزدیک پول به ارتش یاغیان برای شرکت در جنگی بسیار مخرب و خشن می‌داد، اکنون احتمالاً اجر خود را با کنترل بر قطعه عظیمی از غنی‌ترین ایالت موزامبیک دریافت می‌کند. (وزارت امور خارجه آمریکا در آلمان قساوت‌های سازمان «رنامو» را از رژیم پول - پوت در کامبوج شنیع‌تر برآورد می‌کرد.)» (۶۶)

«بلانچارد» در نظر دارد یک «پارک رویایی» در سواحل اقیانوس هند بنا کند. یک هتل لوکس شناور برای توریست‌ها که هر اطاقش شبی ۶۰۰ تا ۸۰۰ دلار قیمت دارد و یک کازینوی قمار، جزیی از این پروژه است. علاوه بر این تکه‌های بزرگ زمین در «ماچانگولا» در اختیار سرمایه‌گذاران کشاورزی وابسته به «ایسترن ترانس وال» گذارده شده است.

دهکده‌های محلی واقع در منطقه رهنی «بلانچارد» خلع ید می‌گردد. به گفته «جان پرو» مدیر کل شرکت: «ما می‌آییم اینجا و (به روستاییان محلی) می‌گوییم: باشد! شما اکنون در یک پارک ملی زندگی می‌کنید. یا دور دهکده را حصار می‌کشیم و یا حیوانات وحشی مستقیماً توی کوچه و خیابان شما رفت و آمد خواهند داشت.» (۶۷)

در این مسابقه بر سر زمین یک سازمان مذهبی نیز شرکت دارد. دولت موزامبیک اعلام داشت که حاضر است چندین میلیون هکتار زمین به اصطلاح «دست نخورده» در اختیار کمپانی بهشت «ماهاریشی» بر روی زمین، که در هلند مستقر است قرار دهد. «یواکیم شیسانو» رئیس جمهور موزامبیک یکی از پیروان «ماهاریشی ماهش یوگی» بنیانگذار حزب قانون

طبیعت است. ظاهراً دولت پس از امضای قرارداد در ژوئیه ۱۹۹۳ خود را از فعالیت‌های این شرکت دور نگاه داشته و می‌گوید که با کلیسای ماهاریشی «همان‌گونه رفتار می‌شود که با دیگر سرمایه‌گذاران خارجی. نه بهتر و نه بدتر.» (۶۸)

تقسیم سرزمین ملی

در ایالت «نیاسا» یک منطقه خودمختار، یک نوع «دولت در دولت» استقرار می‌یابد. تنها شرکت «موزاگریوس» در مورد حق استفاده از زمین و یا زمین‌های قراردادی تصمیم می‌گیرد و نه دولت و یا فرمانداری. علاوه بر آن، این خطه جزو مناطق آزاد تجاری محسوب می‌گردد که جریان بی وقفه و بی ممانعت کالا، سرمایه و انسان‌ها (منظور سفیدپوستان آفریقایی جنوبی است) را ممکن می‌سازد. هر نوع سرمایه‌گذاری در مناطق قراردادی «آزاد از هر نوع گمرک و یا مالیات خواهد بود.» (۶۹)

با این گونه قراردادهای بخش‌های مختلف کشور در اختیار سرمایه‌گذاران خارجی گزارده شده، سرزمین ملی موزامبیک مانند دوران استعمار به «کریدور»های مجزا تقسیم می‌گردد، به طوری که هر کریدور مستقلاً با بازارهای جهانی مرتبط است. این سیستم، اقتصاد ملی کشور را به نابودی می‌کشاند.

تلاشی دستگاه دولتی موزامبیک، تکه تکه شدن اقتصاد ملی را تسهیل می‌بخشد و مناطق بزرگی از کشور را مثل ایالت «نیاسا» به سرزمین‌های قراردادی و یا «کریدور»های تحت تسلط سیاسی اعتباردهندگان، «ان - جی - او» (سازمان‌های غیر دولتی) و سرمایه‌گذاران خارجی تبدیل می‌کند. بدین صورت و دفاکتو دولت‌های موازی پدید می‌آیند که سیستم دولتی را دور می‌زنند. در چندین منطقه در شمال موزامبیک سازمان اسبق یاغیان، «رنامو» که در گذشته مورد پشتیبانی رژیم آپارتاید قرار داشت و اکنون بهترین روابط با اعتباردهندگان را دارا است، دولت محلی را در اختیار دارد. چندین رهبر این سازمان پس از جنگ به شریک شرکت‌های آفریقایی جنوبی و همچنین اطاق کشاورزی آفریقایی جنوبی در موزامبیک تبدیل گردیدند. ممکن است بنظر رسد که یک توافق مخفی در چارچوب قرارداد صلح ۱۹۹۲ وجود دارد که در ازای صلح، زمین در اختیار «رنامو» و پشتیبانانش گزارده شود.» (۷۰)

۹- اتیوپی: تلاشی تنوع محصول و کشاورزی

برنامه دیکته شده «درمان اقتصادی» از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تا اندازه زیادی مسئول بروز مصائب اجتماعی و کمبود مواد غذایی در اتیوپی است. این سیاست ضربه‌های نابودکننده‌ای به اقتصاد کشاورزی وارد آورده و

موجب فلاکت میلیون‌ها انسان شده است. این سازمان‌ها [بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول] از راه هم‌دستی با ادارات دولتی ایالات متحده به شرکت‌های بیوتکنولوژی آمریکایی این امکان را دادند، که غلات و گیاهان سنتی را ریشه کن ساخته و تحت پوشش کمک‌های بشردوستانه، ورود محصولات و غلات از نظر ژنتیکی تغییر یافته خود را به انجام رسانند.

بحران در شاخ آفریقا و نویدبخشی «بازار آزاد»

بیش از ۸ میلیون انسان در اتیوپی، یعنی ۱۵ درصد از کل جمعیت این کشور، پس از این رفرم‌ها در مناطقی زندگی می‌کردند که از گرسنگی در امان نبودند. دست‌مزدها در شهرها تنزل یافته و بیکاران فصلی در دهات و دهقانان بی‌زمین به فقری فلاکت‌بار کشانده شدند. سازمان‌های کمک‌کننده بدون یک تحلیل موشکافانه، فقط بدی آب و هوا را برای نابودی محصولات و پی‌آمدهای فاجعه‌بار آن مقصر دانستند. آنچه که رسانه‌های گروهی آشکار نداشتند، این واقعیت است که - کاملاً مستقل از خشکسالی و جنگ مرزی با اریتره - میلیون‌ها انسان در مناطق حاصلخیز نیز از گرسنگی در عذاب بودند. استیصال آن‌ها نتیجه کمبود غلات نیست، بلکه محصول «بازارهای آزاد» و «داروی تلخی» است که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در راستای برنامه تطبیق ساختاری خود به آن‌ها تجویز کرده اند.

اتیوپی بیش از ۹۰ درصد از مایحتاج غذایی خود را تولید می‌کند. لکن «سازمان جهانی تغذیه» به هنگام اوج بحران، کمبود مواد غذایی در سال ۲۰۰۰ را به میزان ۷۶۴۰۰۰ تن برآورد کرد، یعنی بر اساس حداقل عرضه ۱۳ کیلو برای هر نفر در سال. (۷۱) در «آمه‌ارا» تولید غله در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰، ۲۰ درصد از میزان مورد نیاز بیشتر بود. اما ۲۸ میلیون از ساکنین

آنجا - ۱۷ درصد کل جمعیت - در مناطق قحطی‌زده گرفتار شده بودند و بر مبنای نظر «سازمان تغذیه جهانی» به خاطر

گرسنگی در معرض مرگ قرار داشتند. با وجود آنکه اضافه محصول فصلی غله در «آمه‌ارا» به بیش از ۵۰۰۰۰۰ تن

می‌رسید، «مقدار مواد غذایی مورد نیاز» از سوی مجامع بین‌المللی حدود ۳۰۰۰۰۰ تن تخمین زده شد. وضعیت در «اورومیا»،

پرجمعیت‌ترین استان کشور، جایی که بر اساس تخمین «سازمان تغذیه جهانی» ۱،۶ میلیون انسان، با وجود بیش از ۶۰۰۰۰۰

تن اضافه محصول غله، در خطر مرگ ناشی از گرسنگی قرار داشتند، نیز چنین بود. بنابراین در هر دو منطقه، که ۲۵ درصد

کل جمعیت در آنجا ساکن بودند، کمبود مواد غذایی دلیل گرسنگی، فقر و فلاکت اجتماعی نبود. ولی سازمان‌های

بین‌المللی مختلف و مؤسسه‌های تحقیقاتی کشاورزی در این مورد توضیحی ارائه نکردند.

در اتیوپی پس از یک جنگ داخلی طولانی و مخرب در سال ۱۹۹۱ یک دولت موقت بر سر کار آمد. پس از سرنگونی

رژیم ژنرال «منگیستو هایلا ماریام» که به اتحاد شوروی نزدیک بود، با عجله یک «برنامه سازندگی و نجات» از سوی

بسیاری از وام‌دهندگان به اجرا گذاشته شد، تا دیون ۹ میلیارد دلاری که در زمان رژیم منگیستو انباشته شده بود را مهار کنند. قروض خارجی اتیوپی نزد کلوپ پاریس، در مقابل رفرم‌های اقتصادی گسترده معامله گردید. صندوق بین‌المللی پول، با پشتیبانی وزارت خارجه ایالات متحده، داروی تلخ مرسوم را برای بهبود اقتصاد کشور تجویز نمود. دست و پا بسته از ملزومات بدهی‌ها و تطبیق ساختاری، دولت جدید موقت تحت رهبری جبهه دمکراتیک انقلابی خلق اتیوپی با وجود اعتقادات مارکسیستی رهبران آن، خود را مؤلف ساخت تا رفرم‌های بازار را در سطحی گسترده به اجرا گذارد. برای واشنگتن، اتیوپی بزودی به مثابه مظهر کشوری نمونه در جهت بازار آزاد در آفریقا در کنار اوگاندا پس از پایان دوران جنگ سرد مطرح گردید.

در زمانی که بودجه اجتماعی در چهارچوب تطبیق ساختاری تنزل یافت، هزینه نظامی به یمن وام‌های جدید که برای توسعه دریافت شده بودند، از سال ۱۹۸۹ بدین سو چهار برابر شد. (۷۲) از آنجایی که واشنگتن هر دو طرف درگیر در منازعات مرزی اتیوپی-اریتره را حمایت می‌کرد، فروش سلاح‌های آمریکایی جهش‌وار افزایش یافت. کنسرن‌های صنایع نظامی و کشاورزی طعمه را میان خود تقسیم می‌کردند. کنسرن‌های کشاورزی در دوره پس از جنگ سرد معاملات پرمفعتی را از راه صدور مایحتاج ضروری به کشورهای درگیر در جنگ برای خود تضمین کردند. با توجه به هزینه‌های رو به رشد نظامی، که با پول قرض گرفته شده تأمین شده بود، نیمی از درآمد حاصله از صادرات اتیوپی به قروض آن اختصاص یافت. در واشنگتن، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به نام دولت موقت یک سند سیاسی را تدوین کردند، که اقدامات لازم از سوی اتیوپی را مشخص می‌کرد و برای امضا توسط وزیر دارایی به آدیس آبابا فرستاده شد. اقدامات ضروری شدیدی که در این سند ارائه گردیده بود، عملاً امکان یک سازندگی کارساز و منطقی و بازسازی زیرساخت تخریب شده از جنگ را در این کشور محال ساخته بود. وام‌دهندگان خواستار آزادسازی تجارت و خصوصی‌سازی گسترده در بخش‌های خدمات عمومی، موسسه‌های مالی، زمین‌ها و کارخانه‌های دولتی بودند. و مانند بسیاری از موارد در اینجا نیز کارمندان بخش دولتی به خیابان‌ها ریخته شدند، دستمزدها پرداخت نشده و قوانین کار لغو گردیدند تا شرکت‌های دولتی امکان یابند کارگران اضافی خود را از سر باز کنند. در این هنگامه اختلاص به اوج خود رسیده بود. به شرکت مشاوره‌ای «پرایس واترهاوس کوپر» وظیفه هماهنگی فروش مایملک دولتی محول گردید، که برای سرمایه‌های خارجی با قیمتی نازل به حراج گذاشته شد.

سرانجام رفرم‌ها کاهش بودجه از سوی دولت مرکزی برای شهرستان‌ها را در پی داشت، به طوری که مناطق با کمبود سرمایه مواجه شدند. فروپاشی سیستم بودجه مرکزی (فدرال) که از جانب بسیاری از وام‌دهندگان حمایت می‌شد، به عنوان «منطقه‌گرایی» و «مرکززدایی» تبلیغ می‌گردید. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دقیقاً می‌دانستند چه می‌کنند. صندوق بین‌المللی پول آنرا بدین گونه توضیح می‌داد: «توانایی (مناطق) به منظور مداخله مؤثر و کارآمد در جهت توسعه، هم‌چنین قابلیت آن‌ها به منظور جمع‌آوری عواید بسیار غریب به نظر می‌رسد.» (۷۳)

اعانه به مثابه سرمایه‌گذاری استراتژیک

بر اساس الگوی رفرم‌های انجام گرفته در کنیا در سال ۱۹۹۱ (مقایسه کنید با جعبه ۹،۱) بازار کشاورزی اتیوپی آگاهانه به سود کنسرن‌های کشاورزی دست‌کاری شد. بانک جهانی به سرعت خواهان حذف کنترل قیمت‌ها و تمامی یارانه‌ها برای کشاورزان شد. گشایش بازار در عرصه حمل و نقل و ترابری، افزایش قیمت مواد غذایی در مناطق دورافتاده‌ای را که در معرض خشکسالی قرار داشتند، به همراه داشت. بازار مواد اولیه کشاورزی، مثل غلات و کود نباتی به دست بخش خصوصی افتاد، از جمله «پایونیرهای - برد اینترنشنال»، که با شرکت انحصاری دولتی بذر «اتیوپین سید اینترپرایز» یک شراکت پرسود را به راه انداختند. (۷۴)

جعبه ۹،۱

گرسنگی در سبد نان

«بازار آزاد غله» که از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با سماجت تحقق پذیرفت، نابودی اقتصاد دهقانی و تدارک مطمئن مواد غذایی در آفریقا را به همراه داشت. مالاوی و زیمبابوه از اضافه محصول غله قابل توجهی برخوردار بودند. رواندا عملاً قادر به تدارک مواد غذایی خود تا سال ۱۹۹۰ بود. اما صندوق بین‌المللی پول تجویز نمود که بازار داخلی را با اضافه محصول غله بازار مشترک اروپایی و آمریکایی پر کنند، که به قیمت ورشکستگی بسیاری از خرده دهقانان تمام شد. ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ گرسنگی گریبان‌گیر کنیا، موفق‌ترین تولیدکننده مواد غذایی در آفریقا شد. حکومت در نایروبی قبلاً در لیست سیاه گنجانده شده بود، چون از اجرای نسخه صندوق بین‌المللی پول نافرمانی کرده بود. آزادسازی بازار غله یکی از پیش‌شرط‌های کلپ پاریس برای اعطای وام‌های تازه به کنیا بود.

پرزیدنت «دانیل آراپ موی» پس از آن، در تلاش گرفتن چراغ سبز از صندوق بین‌المللی پول برای لغو تحریم‌های اقتصادی بود. وام‌دهندگان بین‌المللی مطالبه می‌کردند، که دولت کنیا بیش از این، از تقسیم مواد غذایی در مناطق دورافتاده پشتیبانی نکرده و از هرگونه دخالت در بازار کشاورزی خودداری کند. نتیجه قابل پیش‌بینی: قیمت مواد اولیه خوراکی در مناطق نیمه بایر کنیا در شرق و شمال شرقی، هم‌مرز با سومالی و اتیوپی سرسام‌آور بالا رفت. بر اساس آمار سازمان ملل، نزدیک به ۲ میلیون نفر در این مناطق قحطی‌زده حبس شده بودند. گرسنگی به ناحیه «ریف وِلی»، یکی از نواحی حاصل‌خیز کشاورزی در قلب کنیا نیز چنگ انداخت. در سراسر کشور مواد غذایی موجود بود، ولی قدرت خرید مردم در سایه تهاجم رفرم‌های مطالبه شده از سوی صندوق بین‌المللی پول در هم شکسته شده بود. اضافه محصول غله به خارج صادر می‌شد.

به هنگام شروع رفرم‌ها در اتیوپی، «آژانس ایالات متحده برای توسعه در جهان» مقادیر زیادی از کودهای آمریکایی را در مقابل رفرم‌های اقتصادی به این کشور «هدا» نمود: «محصولات مختلف کشاورزی در مقابل رفرم بازار غله در دسترس قرار گرفتند... و حذف یارانه بر مواد اولیه خوراکی... و هدف رفرم‌ها بر آزادسازی و خصوصی‌سازی بخش حمل و نقل و کود در عوض حمایت مالی برای ورود کامیون و کود متمرکز می‌شود... این ابتکارات شرایطی را برای ما مهیا ساخت...، که بتوانیم بر مسایل مهم سیاسی تأثیر بگذاریم.» (۷۵)

اندوخته‌های کودهای اهدایی آمریکا بزودی تمام شد، اما موجب گردید که تولیدکنندگان بومی کود را از گردونه خارج سازد. همان شرکت‌هایی که در عرصه واردات کود فعالیت می‌کردند، کنترل دلالتان محلی و تجار بزرگ بومی کود را نیز در دست گرفتند.

مزارع و کشتزارهای تجاری و قابل آبیاری، جایی که کود و بذرها بارآور مورد استفاده قرار گرفته بودند، قادر به افزایش محصول خود شدند. کمک‌ها در مجموع، به قطب‌بندی شدید اقتصادی و اجتماعی در روستاها انجامید. در مزارع حاشیه‌ای و کم‌محصول دهقانان فقیر، برداشت محصول بسیار کاهش یافته و آنجا نیز که افزایش یافته بود، دهقانان خود را در منگنه دلالتان بذر و کود اسیر می‌دیدند.

۱۹۹۷ «کارتر سنتر» در آتلانتا- که کاربرد ژنتیک در تولید ذرت را فعالانه در دستور کار خود دارد- با افتخار اعلام کرد، که «اتیوپی برای نخستین بار قادر به صدور مواد غذایی است.» (۷۶) اما طنز تلخ در آنجا نهفته بود، که وام‌دهندگان، محو

آن اندوخته‌هایی از غله را تجویز کرده بودند، که پس از بحران کمبود مواد غذایی بین سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۵ انباشته شده بود. دفاتر دولتی اتیوپیایی بر این امر گردن گذاشتند.

اتیوپی، به جای آنکه سیلوهای غلات خود را پر بکند، به صدور غله مبادرت ورزید تا پرداخت دیون خود را به انجام برساند. حدود ۱ میلیون تن محصول ۱۹۹۶ صادر گردید، کمیتی که بر اساس آمار «سازمان جهانی تغذیه» به راحتی کافی بود تا کمبود غله از سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ را جبران سازد. در واقعیت امر ولی، همان مواد اولیه خوراکی (قبل از هر چیز ذرت)، که صادر شده بود، چند ماه بعد دوباره وارد گردید. بازار جهانی ذخیره غله اتیوپی را مصادره کرده بود. در مقابل، اضافه محصول ذرت ایالات متحده، که از نظر ژنتیک تغییر یافته و در بازار مشترک اروپا ممنوع بود، در شکل کمک مواد غذایی در شاخ آفریقا تقسیم گردید. ایالات متحده آمریکا به مکانیسم راحتی دست یافته بودند، تا انبارهای خود را از وجود غلات ژنتیکی خالی سازد. کنسرن‌ها نه تنها صادرات اتیوپی را می‌خریدند، بلکه از تخصیص کمک‌های ارسالی به اتیوپی نیز سود می‌بردند: در خلال سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰ که کمبود غله و گرسنگی دامن همه را گرفته بود، غول‌های تجارت غله، نظیر «آرچر دانیلز میدلند» و «شرکت سهامی کارگیل» سودهای کلانی از صدور ذرت به دست آوردند.

ارسال کمک‌های از نظر ژنتیکی تغییر یافته و بذره‌ای «ثبت شده»

اضافه غلات ایالات متحده در کشورهای تخریب‌شده از جنگ، در خدمت تضعیف اقتصاد کشاورزی این کشورها قرار می‌گیرد. «آژانس ایالات متحده برای توسعه در جهان» در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ نزدیک به ۵۰۰ هزار تن ذرت و محصولات ترکیبی ذرت را به سازمان‌های امدادگر «هدا» نمود، از جمله به «برنامه جهانی تغذیه» که با وزارت کشاورزی ایالات متحده همکاری دارد. حداقل ۳۰ درصد از این محموله‌های ارسالی که از سوی کنسرن‌های کشاورزی آمریکایی تهیه شده بودند، از اضافه محصول غلاتی بوده است، که از نظر ژنتیکی دست‌کاری شده بودند. (۷۸) با توجه به جنگ مرزی با اریتره و فلاکت میلیون‌ها آواره، کمک‌های غذایی آلوده به اتیوپی سرازیر گشت، کمک‌هایی که بانک ژنتیکی و تنوع محصولات گیاهی در اتیوپی را در معرض خطر قرار می‌داد. کمک‌های ارسالی در عین حال به مثابه دروازه‌ای برای غول‌های مواد غذایی عمل می‌کردند تا کنترل روی بذرها و دانه‌های موجود در اتیوپی را به دست آورند. سازمان حافظ محیط زیست «بیوواچ» چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «آفریقا به سطل زباله جهان تبدیل شده است... اهدای مواد غذایی و بذره‌ای آزمایش نشده نشانی از مهربانی و دوستی ندارد، بلکه تلاشی است که آفریقا را به کمک‌های خارجی وابسته سازد.» (۷۹)

از این گذشته، بخشی از کمک‌های غذایی اهدایی به برنامه «غذا برای کار» تخصیص یافته بود، که هدف تضعیف بیش از پیش تولیدات داخلی به نفع واردکنندگان غله را در نظر داشت. دهقانان فقیر و بی‌زمین در چهارچوب این برنامه در مقابل ذرت اهدایی آمریکایی به کار در پروژه‌های زیربنایی گسیل شدند.

در این اثنا، درآمد کشت کاران قهوه به سرعت نزول کرد. به هنگامی «پایونیرهای-برد» مواضع خود را در عرصه تقسیم و فروش بذر تحکیم می‌نمود، «شرکت سهامی کارگیل» نقوذ خود را توسط شعبه «اتیوپین کماندیتیز» در بازار غله گسترش می‌داد. (۸۰) نتیجه آزادسازی وام‌های کشاورزی در ارتباط با قیمت‌های نازل به دست آمده، افزایش قروض و از دست دادن بیش از پیش زمین‌ها را نزد ۷۰۰ هزار نفر از دهقانان خرد با کمتر از ۲ هکتار زمین، که بین ۹۰ تا ۹۵ درصد قهوه اتیوپی را تولید می‌کردند، به دنبال داشت، به ویژه در منطقه «گویام شرقی» که به مثابه «سبد نان» اتیوپی مشهور است.

کنسرن‌های کشاورزی دانه‌های متنوع سنتی اتیوپی را مانند: جو، نخد، ارزن، ذرت و ... به تملک خود درآوردند، آن‌ها را به لحاظ ژنتیکی تغییر داده و گونه‌های تغییر یافته را به نام خود ثبت نمودند: «مردم اتیوپی امروزه به جای احترام و جبران خسارات... از شرکت‌های خارجی صورت حساب دریافت می‌کنند، شرکت‌هایی که گونه‌های بومی را به نام خود «ثبت» کرده اند و حالا اجرت استفاده از آن‌ها را طلب می‌کنند. (۸۱) زمینه این مسأله را برنامه خصوصی سازی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی فراهم نمود، که ایجاد صنعت «رقابت آمیز بذر» را هدف خود قرار داده بود. انحصار دولتی «اتیوپین سید اینترپرایز» با شرکت «پایونیرهای-برد» ترکیب شد تا بذره‌های بسیار بارآور و ژنتیکی تغییر یافته را به همراه مواد علف‌کش به دهقانان کوچک تقسیم کند. بازاریابی بذرها با کمک فنی و مالی بانک جهانی به شبکه‌ای از شرکت‌ها و زیرشرکت‌های توزیع بذر سپرده شد. مبادله سنتی بذر بین دهقانان می‌بایست جای خود را در چهارچوب برنامه بانک جهانی به یک سیستم «تولیدکنندگان و فروشندگان بذر»، که جهت‌گیری آن متوجه بازار باشد، بدهد. (۸۲)

از سوی دیگر، مؤسسه تحقیقات کشاورزی اتیوپی با «مرکز بین‌المللی برای بهبود ذرت و گندم» همکاری می‌کرد تا پیوندهای جدیدی میان گونه‌های ذرت اتیوپیایی با ذرت مکزیکی بوجود بیاورد. (۸۳) «مرکز بین‌المللی برای بهبود ذرت و گندم» که در دهه ۴۰ توسط شرکت «پایونیرهای-برد اینترنشنال» و با حمایت بنیاد «فورد» و «راکفلر» تأسیس شده بود، از همان ابتدا در ارتباطی تنگاتنگ با تجار رشته کشاورزی قرار داشت. این شرکت، به همراه مؤسسه «بریتیشن نرمان بولاوگ» به مثابه مرکز تحقیقاتی و بلندگوی کنسرن‌های بذر و دانه عمل می‌کرد. بر اساس گزارش «بنیاد حمایت از

دهقانان» کشاورزان آمریکایی «هر سال ۱۵۰ میلیون دلار از راه کشت گونه‌های جو، که از اتیوپی آورده شده بودند، درآمد دارند. لکن هیچ کس از اتیوپی صورت‌حسابی برای آن‌ها نمی‌فرستد.» (۸۴)

تأثیرات قحطی

قحطی سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ تنوع گیاهی و ذخایر بذر در اتیوپی را در معرض خطر جدی قرار داد. عکس‌العمل رژیم سابق در این راستا، اجرای یک برنامه توسط مرکز تحقیقات گیاهی با همکاری سازمان‌های غیر دولتی محلی «سید آف سوروایول» به منظور حفظ تنوع گیاهی در اتیوپی بود. (۸۵) این برنامه که در زمان دولت گذار نیز ادامه داشت، ماهرانه «حفظ و بهبود محصولات زراعتی در مناطق روستایی را با خدمات حمایتی دولت به هم پیوند داد.» با شرکت حدود ۳۰ هزار دهقان شبکه گسترده‌ای با ایستگاه‌ها و مکان‌های حفاظت‌شده وجود آمد. ۱۹۹۸، همزمان با بروز قحطی سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰، دولت خاتمه برنامه را اعلام نمود. (۸۶)

هدف پنهانی خارج ساختن گونه‌ها و گیاهان سنتی از مراکز روستایی تولیدات گیاهی بود، که به واسطه یک سیستم مبادله بیش از ۹۰ درصد نیاز دهقانان را با بذر و دانه تأمین می‌کرد. قحطی سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰ به مانند نمونه‌های گذشته، ذخیره بذر را نیز مورد تهدید قرار داد: «ذخیره غلاتی، که این دهقان معمولاً برای دوران سخت انباشت می‌کند، مصرف شده است. خانواده وی، به مانند ۳۰ هزار خانوار دهقانی دیگر در منطقه «گالگا»، ذخیره بذر خود برای محصول سال آینده را نیز به مصرف رسانیده اند. (۸۷) وضعیت کشاورزان قهوه هم بدین گونه بود. در اینجا پایه ژنتیکی دانه‌های عربی به خاطر از هم پاشیدگی قیمت‌های تولیدی و فقیر شدن خرده دهقانان در معرض تهدید قرار داشت.

نتیجه این قحطی - که تا حدود زیادی محصول فرم‌های اقتصادی بود، که صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و دولت ایالات متحده به نفع کنسرن‌های بزرگ به اجرا گذاردند- نابود ساختن تنوع گونه‌های گیاهی در اتیوپی به سود شرکت‌های بیوتکنیکی بود. «هدایای» «سازمان تغذیه جهانی» و «آژانس ایالات متحده برای توسعه در جهان» نفوذ کنسرن‌های کشاورزی و بیوتکنولوژی را به مراکز کشاورزی اتیوپی تسهیل کردند. چنین برنامه‌هایی از اینرو نه راه‌حل، بلکه منشأ گرسنگی هستند. با وابسته ساختن آگاهانه دهقانان به بذرهای دست‌کاری شده ژنتیکی، زمینه قحطی‌های آتی را فراهم می‌کنند.

امروز، ۱۷ سال پس از وقوع بزرگ‌ترین قحطی، که به قیمت جان ۱ میلیون انسان تمام شد، گرسنگی بر فراز اتیوپی دوباره در پرواز است. این بار ۸ میلیون انسان در معرض خطر گرسنگی قرار دارند. ما می‌دانیم، که تقصیر تنها با آب و هوا نیست.

بخش سوم: جنوب آسیا و آسیای جنوب شرقی

۱۰- هندوستان: استیلای غیرمستقیم صندوق بین‌المللی پول

سلطه غیرمستقیم در هندوستان سنت طولانی دارد، زیرا که حتا طی دوران دولت مستعمره‌ای انگلیسی، کاست «رای پوت»‌ها و ملوک الطوائف دیگر دارای حق خودمختاری نسبتاً وسیعی بودند. ولی اکنون کاملاً برعکس، وزیر دارایی هندوستان، تحت قیمومیت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و با دور زدن پارلمان و روندهای دموکراتیک مستقیماً به مؤسسه‌های مالی بین‌المللی در واشنگتن جوابگوست. بودجه دولتی هندوستان که به شکل ظاهری توسط کارمندان دولت در دهلی نو ارائه می‌گردد، تبدیل به یک سند زائد گردیده است، زیرا که مهم‌ترین بخش‌های بودجه در قراردادهای منعقدۀ با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تنظیم گردیده اند.

«عمل جراحی» سال ۱۹۹۱

اقدامات کمکی صندوق بین‌المللی پول در جهت تقویت دولت اقلیت حزب کنگره به نخست وزیری «ناراسیم‌ها رآئو» در سال ۱۹۹۱ در نگاه اول مثل بسیاری از کشورهای شدیداً مقروض آمریکای لاتین و شرق اروپا که دچار شوک درمانی صندوق بین‌المللی پول شدند، آنچنان دراماتیک به نظر نمی‌رسید. این‌طور نبود که هندوستان تنها گامی با تلاشی کامل اقتصادی و اجتماعی فاصله داشته باشد. نه تورم فوق‌العاده حکم‌فرمایی داشت و نه کنترل بازار تجارت ارز از بین رفته بود. اما پی‌آمدهای اجتماعی این شوک درمانی بر روی جمعیت ۹۰۰ میلیونی این کشور تأثیری نابودکننده داشت: گرسنگی پیشرفته مزمن و بی‌نوایی اجتماعی نتیجه مستقیم رفم‌های اقتصادی بود.

برنامه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در هندوستان پس از سقوط دولت حزب «جاناتا - دال» به رهبری «ویشوانات پراتاپ سینگ» در سال ۱۹۹۰ و قتل «راجیو گاندی» طی مبارزات انتخاباتی ۱۹۹۱ در «تامیل نادو» آغاز شد. دولت مؤظف گردید ۴۷ تُن طلا به عنوان «ضمانت» در گاو صندوق‌های بانک انگلیس بسپارد تا خواست‌های اعتباردهندگان بین‌المللی را برآورده سازد. (۱) اما معاهده‌ای که با صندوق بین‌المللی پول به امضا رسید و بلافاصله نیز به اجرا گزاریده شد، تنها برای مدت زمان کوتاهی تمدید نفس هندوستان را ممکن ساخت: با در نظر گرفتن بدهی بیش از ۸۰ میلیارد دلاری این کشور،

حتا اعتبار صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کافی نبود تا اقساط بدهی‌های این کشور بمدت ۶ ماه را تأمین کند و از ابتدا این اعتبار درست برای همین منظور نیز در نظر گرفته شده بود.

«عمل جراحی»، سیاست اقتصادی نوینی که صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۹۱ برای این کشور تجویز کرد، دولت هند را مجبور ساخت مخارج برنامه‌های اجتماعی و اقدامات ساختاری زیربنایی را تقلیل دهد، سوبسیدهای دولتی و تقویت قیمت‌ها (به‌انضمام سوبسید مواد غذایی) را از میان بردارد و شرکت‌های سودمند دولتی را به «قیمت خوب» به شرکت‌های خصوصی بزرگ و یا سرمایه خارجی بفروشد. رفرم‌های بعدی بستن تعداد زیادی از به اصطلاح «شرکت‌های دولتی بیمار»، تعدیل بازرگانی، ورود آزاد سرمایه‌های خارجی به بازارهای داخلی و همچنین رفرم‌های اساسی سیستم بانکی، انستیتوهای مالی و ساختارهای مالیاتی را تجویز می‌کرد.

معاهدات اعتباری که با صندوق بین‌المللی پول و اعتبارات تطبیق ساختاری که با بانک جهانی در دسامبر ۱۹۹۱ به امضا رسید و مفاد و شرایطش همانند یک راز دولتی تاکنون مخفی مانده است، قرار است که به هندوستان «کمک» کند تا بر ضعف موازنه پرداختی خود غلبه کند و کسر بودجه را از میان بردارد و از فشار تورم بکاهد. ولی برنامه پیشنهادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول عملاً عکس حالت مطلوب را سبب می‌شود: این برنامه، اقتصاد را به رکود و تورم مبتلا می‌سازد - قیمت برنج در ماه‌های اول اجرای اقدامات اقتصادی در سال ۱۹۹۱ بیش از ۵۰ درصد افزایش یافت - و بدین صورت به دنبال افزایش قیمت مواد خام و اقلام لوکس وارداتی، بحران موازنه پرداختی تشدید می‌گردید. علاوه بر آن، تعدیل بازرگانی در رابطه با افت قدرت خرید داخلی و راه‌یابی آزاد سرمایه‌های خارجی تعداد زیادی از تولید کنندگان هندی را به ورشکستگی کشاند.

برای تأمین و تضمین اجتماعی در سال ۱۹۹۱ بنیادی به نام «ناشنال رنوال فوند» پایه‌گذاری شد. این طرح اجتماعی که توسط کارشناسان بانک جهانی برای «گروه‌های اجتماعی به خطر افتاده» در نظر گرفته شده بود، طبعاً موازنه درخوری برای ۴ تا ۸ میلیون شاغلان بخش‌های دولتی و خصوصی که با اجرای رفرم‌ها بیکار می‌شدند، نبود. (تعداد کل شاغلان سازمان‌یافته در سندیکا‌های کارگری بالغ بر ۲۶ میلیون است) هدف ایجاد این بنیاد تنها تضعیف مقاومت سندیکاها است. در صنایع نساجی قرار بود که یک سوم کارگران بیکار شوند. بخش عظیمی از صنایع اتومبیل و ماشین‌سازی با هجوم سرمایه‌های خارجی و ایجاد «جوینت ونچر» ناپدید گردند. کشورهای عضو «گ - ۷» هیجان‌زده، مایل به صدور رکود اقتصادی خود به هندوستان بودند. کنسرن‌های غربی و ژاپنی در انتظار تسخیر بازارهای هند در حال آماده‌باش قرار داشتند. آن‌ها امیدوار

بودند تا به کمک مقررات «گات» در مورد تأمین سرمایه معنوی، قوانین مربوط حق امتیاز هند در مورد کالاهای به ثبت رسیده و گیاهان ژنتیکی تغییر یافته را که در سال ۱۹۷۰ به تصویب رسیده بود، از میان بردارند و از این طریق امکان کنترل بخش عظیمی از اقتصاد هند را در اختیار خود گیرند.

این «سیاست خروج» (اکسیت پالیسی) که تغییر سیاست جامعی را وعده می‌داد، هیچ نقشی در حل مشکلات عدیده ناشی از بوروکراسی و مدیریت غلط در شرکت‌های دولتی هند ایفا نمی‌کرد و جواب مثبتی برای مدرنیزه ساختن لازم صنایع هند نداشت. با اینکه طرح صندوق بین‌المللی پول امکان یک تکامل سرمایه‌داری مستقل و ملی را به هند نمی‌داد (که هدف پنهانی صندوق بین‌المللی پول بود) با این وجود مورد پشتیبانی خانواده‌های سرمایه‌دار بزرگ هند قرار گرفت که تن به یک همکاری شکننده با لابی مستغلاتی کاست‌های والا داده بود. خاندان «تاتاس» و «بیرلاس» روز به روز بیشتر به سوی سرمایه‌های خارجی گرایش یافتند تا به سوی منافع ملی. گرایش تمرکز مالکیت در هند افزایش یافت. اعتبارات ویژه برای شرکت‌های کوچک و متوسط از بین رفت و خانواده‌های سرمایه‌داران بزرگ در شراکت با سرمایه‌های خارجی به سرعت در بخش‌های وسیعی که تاکنون به شرکت‌های صنعتی کوچک تعلق داشت، رسوخ کرد.

شرکت‌های صنعتی بزرگ در تغییر مسیری که توسط دولت و صندوق بین‌المللی پول در نظر گرفته شده بود، «موقعیت مناسبی برای تغییر قوانین کار و اخراج کارگران ما می‌دیدند. برای ما باصرفه‌تر است که با شرکت‌های کوچکی که کارگران قراردادی سازمان‌نیافته در اختیار دارد، قرارداد ببندیم.» (۲) «باتا» تولیدکننده فراملیتی کفش، اوایل دهه ۹۰ به کارگران عضو سندیکا روزی ۸۰ روپیه، معادل ۳ دلار در روز می‌پرداخت. با رفرم قوانین کار وی قادر گشت تا این کارگران را اخراج کند و با کفشان مستقل قرارداد ببندد و روزانه بیش از ۲۵ روپیه، معادل ۱ دلار در روز نپردازد. در صنایع کف‌بافی، کارگاه‌های کوچک صنعتی و همچنین صنایع نساجی انحصارات بزرگ تولیدی مایلند با شرکت‌های کوچک قرارداد ببندند و تعداد کارگران خود را که دارای مزد بالاتر و از نظر قانونی تأمین‌ترند، تقلیل دهند.

فقرا چپاول می‌گردند...

به جای اینکه قوانین کار را تعمیم داده و کارگران قراردادی و پیمانی را بهتر تأمین کنند، صندوق بین‌المللی پول برای «کمک» به فقرا، پیشنهاد کرد قانون کار به کلی از میان برداشته شود، زیرا که گویا «این قوانین اشرافیت کارگری» را

تقویت می‌کند و آن بخش از شاغلین سازمان نیافته را مورد «تبعیض» قرار می‌دهد. نه دولت و نه صندوق بین‌المللی پول وقتی به پی‌آمدهای سیاست نوین اقتصادی برای کارگران، دهقانان، صنعت‌گران و شرکت‌های کوچک نمی‌نهند.

در هند بیش از ۷۰ درصد خانوارهای دهقانی (بیش از ۴۰۰ میلیون نفر)، از دهقانان خرده‌پا و کارگران کشاورزی بی‌زمین تشکیل می‌شود. در مناطقی که آبیاری مصنوعی صورت می‌گیرد، این کارگران ۲۰۰ روز در سال و در مناطق آبیاری طبیعی ۱۰۰ روز در سال به کار اشتغال دارند. از بین برداشتن سوبسید کود، که یکی از شرایط اولیه صندوق بین‌المللی پول بود و همین‌طور افزایش قیمت لوازم کشاورزی و مواد سوختی بخش عظیمی از شرکت‌های خرده و متوسط کشاورزی را به ورشکستگی کشاند. قیمت کود شیمیایی بلافاصله پس از اجرای سیاست اقتصادی نوین قریب ۴۰ درصد افزایش یافت.

به دنبال آن، میلیون‌ها کارگر کشاورز بی‌زمین که به کاست‌های پایین جامعه تعلق داشتند و تا آن هنگام زیر مرز فقر سدجو می‌کردند، با سیاست نوین اقتصادی وزیر دارایی «مانموهان سینگ» دار و ندار خود را باختند. این انسان‌ها با سیاست نوین اقتصادی به کاست مطرودان و یا «نچس»‌های نوین تبدیل گردیدند. برای نخبگان کاست‌های بالا این انسان‌ها اساساً به شمار نمی‌آیند. پی‌آمدهای تجویزهای اقتصادی صندوق بین‌المللی پول برای این بخش از شاغلین به کلی به دست فراموشی سپرده می‌شود. برای شاغلینی که سازمان‌نیافته بودند، نه دولت هند و نه صندوق بین‌المللی پول اقدامی درنظر نگرفته و به گفته وزیر دارایی آقای «سینگ» برای تولیدکنندگان کوچک خانگی «مشکلی وجود نخواهد داشت، زیرا که مزدها نزول خواهند کرد.» (۳)

مثلاً در «تامیل نادو» در سال ۱۹۹۲ حداقل مزد تثبیت شده کارگر کشاورزی توسط مقامات ایالتی ۱۵ روپیه (۰٫۵۷ دلار) در روز بود. این قوانین به کار گرفته نشد و مزد واقعی کارگران کشاورزی به استثنای دوران درو، به مراتب پایین‌تر از این سطح بود. مثلاً برای نشا برنج کارگران روزی ۳ تا ۵ روپیه دریافت می‌کردند. کارگران ساختمانی مرد ۱۰ تا ۱۵ و زنان ۸ تا ۱۰ روپیه در روز. (۴) در هیچ‌جا، شاید به استثنای «کرالا» و بنگال غربی، قوانین تثبیت حداقل مزد و تضمین حقوق کارگران کشاورزی برشی نداشت.

در کنار بزرگ‌راه مابین حیدرآباد و بانگلور می‌توان مشاهده کرد، که چگونه کارگران خردسال در معدن گچ «دونه» با بار سنگینی که بدوش می‌کشند ۶۰ پله بالا رفته و سنگ‌های گچ را در کوره‌های بلند تخلیه می‌کنند. بزرگ‌سالان و خردسالان روزی ۹٫۵ روپیه دریافت می‌دارند: «ما با وجود گازهای سمی، غبار و گرما مجبور به کار کردن در اینجا هستیم، چون مزد اینجا بالاتر از سطح مزد در دهات است.» (۵)

... و یا در اثر گرسنگی جان می‌بازند

در دوران پس از استقلال، مرگ در اثر گرسنگی در هند به استثنای مناطق دورافتاده قبیله‌ای مثل «تریپورا» و یا «ناگالاند» تقریباً از بین رفته بود. امروز وضع طور دیگری است. شواهد حکم می‌کند که گرسنگی از آغاز اجرای سیاست اقتصادی نوین در سال ۱۹۹۱ به طور وسیع در حال توسعه است. پروژه تحقیقاتی که در مورد مرگ در اثر گرسنگی بین ریسندگان در منطقه روستایی نسبتاً مرفه «آندهرپرادش» پس از اجرای سیاست نوین اقتصادی صورت گرفت، پی‌آمدهای اجتماعی طرح صندوق بین‌المللی پول را آشکار می‌سازد. با کاهش ارزش ارز و از میان برداشتن کنترل صادرات نخ، افزایش جهش‌وار قیمت داخلی نخ به متلاشی شدن سیستم نشر که بر حسب «پانچام» (۲۴ متر) مابین واسطه و ریسنده محاسبه می‌شد، انجامید. «رادهاکریشنامورتی» و زنش قادر بودند ۳ تا ۴ پانچام در ماه بربسند، که درآمد ناچیزی مابین ۳۰۰ تا ۴۰۰ روپیه برای خانواده ۶ نفری آنان را تأمین می‌کرد. ۲۴ ژوئیه ۱۹۹۱ بودجه دولتی اعلام شد. قیمت نخ جهش‌وار بالا رفت و مخارج اضافه به ریسندگان تحمیل گردید. درآمد خانواده «رادهاکریشنامورتی» به ۲۴۰ تا ۳۲۰ روپیه تنزل یافت. (۶)

«رادهاکریشنامورتی» ریسنده از ده «گلاپالی» در بخش «گوتور» در ۴ سپتامبر ۱۹۹۱ از گرسنگی مرد. تنها مابین ۳۰ اوت تا ۱۰ نوامبر ۱۹۹۱ حداقل ۷۳ نفر در اثر گرسنگی تنها در دو بخش «آندهرپرادش» از بین رفتند. به جای از بین بردن فقر، آنطور که رییس اسبق بانک جهانی «لوئیز پرستون» وعده می‌داد، برنامه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی عملاً فقرا را «از بین بردند». افزایش ۵۰ درصدی قیمت برنج که به دنبال کاهش ارزش ارز و لغو سوبسید مواد غذایی و کود انجام یافت، به کاهش بیش از ۶۰ درصد درآمد ریسندگان در شش ماه اول اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۹۱ انجامید. (۷) در هند ۳,۵ میلیون چرخ ریسندگی وجود داشت، که ۱۷ میلیون نفر را از نظر مالی تأمین می‌کرد.

در بین بخش اعظم کارگاه‌های خانگی روستایی و شهری که در چارچوب سیستم نشر عمل می‌کند، نیز وضعیت مشابهی وجود دارد. مثلاً در هند یک میلیون الماس تراش وجود دارد که با درآمد خود قریب ۵ میلیون نفر را ارتزاق می‌کنند.

صادرکنندگان بزرگ الماس در بمبئی از آفریقای جنوبی الماس خام وارد کرده و از طریق واسطه‌ها با کارگاه‌های روستایی در «ماهراشتر» قرارداد می‌بندند. از هر ده الماسی که در اروپای غربی و یا آمریکا به فروش می‌رسد، ۷ الماس در هند تراش دیده است. در حالی که الماس در کشورهای غنی «بهترین دوست زنان است»، فقر در هندوستان شرط لازم این تجارت صادراتی باصرفه است. یک صادرکننده بزرگ می‌گوید: «تولید زینت‌آلات کار ارزانی است»، گرچه که قیمت مواد غذایی افزایش یافته است، ولی ما پرداخت‌های خود به کارگران در دهات را تساعد نبخشیده‌ایم. با کاهش ارزش ارز،

مخارج دلاری ما کاهش یافته است و ما قابلیت رقابت بیشتری یافته‌ایم و بدین وسیله سود حاصله را به مشتریان خود در ماوراء اقیانوس انتقال می‌دهیم.» (۸)

به سود صادرات

برنامه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مثل همیشه پیشنهاد می‌کرد، که تضمین قانونی حداقل مزد ملغی گردد و رابطه مزد و نرخ قیمت از میان برداشته شود. اما «تعدیل» بازار کار پیشنهادی، روابط اجتماعی استبدادی در بازار کار را تشدید می‌بخشد و در عمل استثمار کاست‌های پایینی، کار نیمه برده‌واری و کار خردسالان را تسهیل می‌سازد. بر پایه لغو محدودیت مالکیت بر زمین که توسط بانک جهانی تحمیل گردید، روز بروز بر تعداد دهقانان کوچک رانده‌شده افزوده می‌گردد و زمین‌های دولتی توسط فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگ غصب می‌گردد. تعدیل سیستم بانکی، مثلاً توسط از بین بردن تعاونی‌های اعتباری روستایی، قرض‌دهندگان خصوصی را در دهات تقویت کرد. (۹)

در نتیجه، برنامه صندوق بین‌المللی پول به وسیله‌ای برای «تابودی اقتصادی مردم» تبدیل گردید: چندین میلیون نفر - کارگران کشاورزی، صنعت کاران، کاسب کاران کوچک و ... - می‌بایستی با درآمد سرانه روزانه‌ای که کمتر از ۵۰ سنت بود، سر کنند، در حالی که قیمت‌های داخلی بنا بر منطق اقدامات صندوق بین‌المللی پول به سطح بازارهای جهانی ارتقا یافتند. (۱۰) هنگامی که قیمت برنج و گندم در سالی که برنامه نوین اقتصادی به‌اجرا گزارده شد (۱۹۹۱)، بیش از ۵۰ درصد افزایش یافت و از طرف دیگر حد متوسط روزهای کاری در بخش کشاورزی، چه در بخش‌های آبیاری مصنوعی و چه طبیعی، کاهش یافت، قسمت عظیمی از مردم روستا دچار گرسنگی مزمن گردید که با قحطی و گرسنگی عظیم و بی‌نظیر دهه ۴۰ در بنگال قابل قیاس بود. (۱۱) درست در تضاد با این پدیده که مصرف داخلی مواد غذایی روز بروز نزول می‌کرد، صدور برنج از کشور افزایش می‌یافت. شرکت «تاتا اکسپورت» وضعیت را این‌طور برآورد می‌کرد: «کاهش ارزش ارز برای ما بسیار خوب بود. در رابطه با لغو محدودیت حجم صادرات برنج امیدواریم که حجم فروش برنج ما در بازارهای جهانی بیش از ۶۰ درصد افزایش یابد.» (۱۲)

رفرم‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از فقر مردم ارتزاق می‌کند و باعث تحلیل بازارهای داخلی می‌گردد. با اینکه جمعیت هند بیش از کل جمعیت کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی است (تقریباً ۷۵۰ میلیون)، رفرم‌های اقتصادی اقتصاد هند را مجبور می‌سازد تا در سطح وسیعی به صادرات تکیه کند. در منطق برنامه‌های تطبیق ساختاری تنها

بازار فروش مقرون به صرفه، بازار کشورهای غنی است. برنامه صندوق بین‌المللی پول باعث کوچک شدن حجم مصرف داخلی و سمت‌گیری تولید به سوی بازارهای بین‌المللی است. فقر «کمکی» به سیستم عرضه است؛ هزینه کار به نسبت دلار و همین‌طور قدرت خرید داخلی نازل است. پس از اقدامات صندوق بین‌المللی پول، فروش پارچه در هند به سرانه ۸ متر نزول کرد، که حتا کفاف دوختن یک ساری و یک پیراهن را نمی‌کند. این مقدار در سال ۱۹۶۵ معادل ۱۶ متر و در سال ۱۹۸۵ معادل ۱۰ متر بود.

قطب‌بندی و دولت موازی

در جنب جنبش تجزیه‌طلبی در کشمیر، پنجاب و آسم و همچنین ناآرامی‌ها در امریتسار و همین‌طور آتش‌بس ناپایدار در مرزهای پاکستان، داروی اقتصادی تجویزی صندوق بین‌المللی پول به تشدید قطب‌بندی در جامعه هند کمک کرد و احتمالاً شرایط اولیه تلاشی کشور ایالتی هند را پدید آورد. اقدامات صرفه‌جویانه تحمیلی صندوق بین‌المللی پول تنش مابین دولت مرکزی و ایالتی را تشدید کرد و باعث شد بحران‌های ملی و مذهبی تعمیق یابد.

رفرم‌های اقتصادی سیاسی بازتاب دوگانه‌ای را در حزب کنگره پدید آورد. چندین وزیر علناً به مخالفت با طرح صندوق بین‌المللی پول برخاستند. افزایش قیمت مواد غذایی به کاهش بیشتر حمایت مردم از حزب کنگره انجامید. قبل از آن به علت نزدیکی این حزب به اسرائیل (پس از جنگ عراق) که زیر فشار ایالات متحده صورت گرفت، چهره سکولار این حزب خدشه‌دار شده بود که به تقویت لیگای مسلمانان انجامید.

هم بنیادگرایان هندو و هم بنیادگرایان مسلمان از قبل فقر توده‌ها قدرت گرفتند. بزرگ‌ترین حزب اپوزیسیون، حزب هندوان «بهاراتیا جاناتا» سیاست «درهای باز» دولت را لفظاً محکوم کرد. جناح بنیادگرایی حزب «جاناتا» با استناد به طرح «استقلال» مهاجرت گاندی مردم را به بایکوت شدید کالاهای خارجی دعوت کرد. جبهه ملی و جبهه چپ که توسط حزب کمونیست هند (مارکسیست) رهبری می‌شود، هراس داشتند که در صورت سقوط دولت اقلیت کنگره، حزب «جاناتا» به قدرت رسد. اما در سال ۱۹۹۶ که حزب «جاناتا» واقعاً در انتخابات پیروز شد، کابینه انتخابی این حزب همان سیاست رفرم‌های صندوق بین‌المللی پول را که از اوایل ۱۹۹۰ آغاز شده بود، ادامه داد.

دستگاه بورکراسی سازمان‌های مالی بین‌المللی در واشنگتن، یک «دولت موازی» در هند بوجود آورد، که بر پایه تضادهای داخلی ملی، اجتماعی و مذهبی عمل می‌کند («تفرقه بینداز و حکومت کن»). از آغاز اعلام وضعیت اضطراری در اواسط

دهه ۷۰ و بسیار شدیدتر پس از بازگشت ایندیرا گاندی به حکومت در سال ۱۹۸۰، نمایندگان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در مناصب مشاور عالی در وزارت‌خانه‌های دولت مرکزی رسوخ کردند. لذا جای تعجب نیست که صندوق بین‌المللی پول این احساس را داشت که: «روی هم رفته در مقایسه با دیگر کشورهای جهان سوم که همواره چهره‌های عبوس زیادی بر سر میز مذاکره مشاهده می‌شد، مذاکره با نمایندگان دولتی هند بسیار سهل بود. افکار و تصورات اقتصادی وسیعاً در جهت مشترک قرار داشت و برخورد آن‌ها بسیار آشتی‌جویانه بود.» (۱۳)

تحت کنترل شدید صندوق بین‌المللی پول سه ماه یک‌بار پیشرفت‌های اجرای رفرم کنترل می‌گردد. با یک سیستم کامپیوتری که در وزارت دارایی نصب گردیده است، نمایندگان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کمتر از ۶ هفته پس از گذشت دوره سه ماهه، کلیه آمار تعیین‌کننده ماکرواقتصادی هند را در اختیار دارند. نماینده صندوق بین‌المللی پول در دهلی نو اظهار کرد: «ما این کنترل را بسیار جدی می‌گیریم. ما اطلاعاتی را که کسب می‌کنیم، دقیقاً مورد بازرسی قرار می‌دهیم... ما مواظبیم، که آن‌ها (نمایندگان دولت هند) ترفند نزنند.» در رابطه با تکامل اقتصادی، نزدیک به ۴۰ متغیر (واریابل) مختلف کنترل می‌گردد: «ما همچنین در قرارداد، ۱۰ هدف ساختاری در نظر گرفته ایم. این‌ها مشخصاً جزو شرایط قرارداد اعتباری نیست، بلکه تنها بخشی از چارچوب رفرم‌های ساختاری است که بایستی باب تفاهم دولت هند را نسبت به خواسته‌های ما بگشاید.»

اما مسأله مهم برای صندوق بین‌المللی پول با وجود تعیین مقررات مشخص در قرارداد اعتباری تنها کمک به نابودی بودجه دولتی بود، تا دولت هند از هر گونه آزادی عمل و کنترل بر ابزار مهم سیاست پولی و مالیاتی بی‌بهره شود. شرایط آن‌ها از همان آغاز عملاً امکان رشد اقتصادی را غیرممکن می‌ساخت. اما صندوق بین‌المللی پول در مورد اعداد و ارقام زیاد سخت‌گیر نبود. برای این سازمان «اهداف ساختاری» مهم است و نه اهداف کمی. آنچه مهم است، این که هر دو طرف قرارداد، شرایطی را که الزاماً در قرارداد به طور علنی ذکر نگردیده، می‌پذیرند: «دولت باید «علائمی» نشان دهد که در جهت درست حرکت می‌کند.»

مطلب دیگری که رابطه مابین دولت و سازمان‌های مالی را روشن می‌کند، این است که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به نام وزارت دارایی هند، اسناد تعیین‌کننده سیاسی را خود تهیه و تنظیم و به قلم می‌آورند. مطبوعات هند با لحنی نیمه استهزاآمیز اشاره کردند که اطلاعیه ۲۷ اوت ۱۹۹۱ در مورد سیاست اقتصادی، که تعیین‌کننده‌ترین سند در قرارداد بین دولت و صندوق بین‌المللی پول است و همچنین نامه خطاب به مدیر صندوق بین‌المللی پول «میشل کامدسوس» به

«نحوه نگارش آمریکایی» و نه نحوه نگارش و دیکته انگلیسی که در بین کارمندان دولتی هند متداول است، تدوین شده است و احتمالاً محصول کار نمایندگان صندوق بین‌المللی پول در واشنگتن می‌باشد. (۱۴) در یک فیلم کارتون لب کلام خلاصه شده بود: «البته، سر، غلط‌های گرامری، نگارشی و سبکی وجود دارد. ولی آنرا من ننوشتام، سر. این نامه از طرف بانک جهانی برای امضا ارسال شده بود.» (۱۵) چند روز قبل از آغاز بحث بودجه یعنی ۲۹ فوریه ۱۹۹۲ مشخص شد که وزیر دارایی نکات اصلی پیشنهاد لایحه بودجه را نه تنها به طور مخفی، بلکه پیشاپیش در نامه‌ای به پرزیدنت وقت بانک جهانی «لوئیز پرستون» اطلاع داده بود و اساساً بودجه بخش مهمی از قرارداد اعتباری را تشکیل می‌داد، که در دسامبر ۱۹۹۱ با بانک جهانی به امضا رسیده بود و برای تطبیق ساختاری در نظر گرفته شده بود. (۱۶)

۱۱- بنگلادش: تحت قیمومیت

در اوت ۱۹۷۵ ارتش در بنگلادش دست به کودتا زد، پرزیدنت مجیب الرحمان را به قتل رسانید و یک خونتای نظامی را بنا نهاد. کودتاگران از سوی افراد مقتدر سارمان اطلاعات خودی، و دفتر «سیا» در سفارت آمریکا در «داکا» حمایت می‌شدند. (۱۷) وزارت خارجه ایالات متحده، چند ماه قبل از آن، طرحی را به منظور «گذار سیاسی استوار» برای دوره پس از کسب قدرت از طریق نظامی تهیه دیده بود.

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از طرح آمریکا پشتیبانی کردند، زیرا درست یک سال قبل از آن، بستانکاران بین‌المللی «داکا» خواهان ایجاد یک «کنسرسیوم یاری» زیر نظارت بانک جهانی بودند. تازه، نخستین نسخه اقتصادی برای بنگلادش، که اواسط دهه ۷۰ پیچیده شده بود، تمامی اجزای مهم برنامه تطبیق ساختاری آتی را نیز در بر داشت. بنگلادش برای صندوق بین‌المللی پول از بسیاری جهات به مثابه موردی آزمایشی مطرح بود، تا نسخه‌های بهبود اقتصادی خود را همان قبل از بروز بحران بدهی‌ها در اوان دهه ۸۰ به محک آزمایش بگذارد. برنامه ثبات اقتصادی صندوق بین‌المللی پول، با همه چاشنی‌های متعارف آن، مانند کاهش و آزادسازی ارزش پول، تشدید گرسنگی را، که در بسیاری از مناطق کشور شیوع یافته بود، موجب گردید.

ایالات متحده، پس از سرنگونی و قتل مجیب الرحمان، کمک‌های نظامی بیشتر را به این امر، که بنگلادش وفاداری خود را نسبت به سیاست تجویز شده از سوی صندوق بین‌المللی پول حفظ کند، مشروط ساخت. وزارت خارجه ایالات متحده برنامه مساعدت خود به رژیم نظامی جدید را بدین دلیل، که سیاست دولت جدید «کارآمد و مستقل» است، توجیه

می‌کرد. ایالات متحده آمریکا از عدم تعهد کشور حمایت کرده و خواهان کمک به بنگلادش در مسیر توسعه اقتصادی آن است. (۱۸)

دمکراسی ظاهری و قدرت کنترل‌کنندگان

از زمانی که ژنرال ضیاء الرحمن، که خود نیز در سال ۱۹۸۱ به قتل رسید، در سال ۱۹۷۵ از راه کودتا به ریاست جمهوری نائل گشت، بنگلادش دائماً تحت کنترل بستانکاران بین‌المللی قرار داشت. این مسأله طی حکومت ژنرال حسین محمد ارشاد (تا ۱۹۹۰) ادامه داشت. دستگاه دولتی با توافق مخفی گروه حاکمان نظامی، تحت کنترل شدید سازمان‌های مالی بین‌المللی و «کنسرسیوم یاری» بود، که از زمان ایجاد آن، سالی یک بار در پاریس همایش داشت. رژیم «داکا» معمولاً به این همایش دعوت می‌شود و ناظران خود را به آنجا می‌فرستد.

صندوق بین‌المللی پول، در طبقه چهارم بانک مرکزی یک دفتر ارتباطاتی بر پا کرده بود و بانک جهانی با گروه مشاوران خود، در اغلب وزارت‌خانه‌ها حضور داشت. «بانک توسعه آسیایی»، که از سوی ژاپن هدایت می‌شود نیز، نقش مؤثری در تنظیم و جهت‌دهی رفرم‌های اقتصادی - سیاسی به عهده داشت. یک اجلاس ماهانه، تحت کنترل دفتر بانک جهانی در «داکا»، برای سازمان‌ها و بستانکاران مختلف این امکان را فراهم می‌آورد، که مهم‌ترین عناصر سیاست اقتصادی حکومتی را به صورتی کارآمد و مؤثر و بدور از چشم وزارتخانه‌ها، هم‌آهنگ سازند.

مخالفت رو به تزاید در سال ۱۹۹۰ علیه دیکتاتوری نظامی، به کناره‌گیری «ارشاد»، که اتهام رشوه‌خواری و اختلاس را با خود به یدک می‌کشید، انجامید. پس از تشکیل یک دولت موقت و انتخابات پارلمانی متعاقب آن، که به تشکیل دولت «بگوم خالده ضیاء»، بیوه ضیاء الرحمن انجامید نیز، تحولات اساسی در مؤسسه‌های دولتی بوجود نیامد. از بسیاری جهات وضع گذشته تداوم یافت: بسیاری از وابستگان سابق ژنرال ارشاد، به مانند گذشته، به مواضع کلیدی در دولت جدید «غیر نظامی» دست یافتند.

رفرم‌های اقتصادی که از سوی صندوق بین‌المللی پول حمایت مالی می‌شدند، باعث پیدایش یک اقتصاد دوران پارینه‌سنگی گردید، که از طرف نخبگان ملی کنترل می‌شد و به شدت به تجارت خارجی و سواستفاده از کمک‌های مالی وابسته بود. با استقرار مجدد «دمکراسی پارلمانی»، نظامیان مقتدر منافع تجاری خود را تقویت می‌کردند. حزب ناسیونالیست، حزب حاکم در بنگلادش، تحت حمایت همه‌جانبه گروه نظامیان قرار داشت.

با استقرار دموکراسی صوری در ۱۹۹۱، «حصینه واجد» دختر مجیب الرحمان از سوی «لیگ عوامی» رهبری اپوزیسیون را به دست گرفت. توجه عمومی به رقابت انتخاباتی میان «بیوه گان» با «یتیم ها» معطوف گردید؛ برعکس، به داد و ستد گروه های قدرت، از جمله رهبران نظامی، با «سازمان های امدادگر» و اعتباردهندگان در عمل توجهی نمی شد.

اعتباردهندگان واقعاً تحت عنوان «دولتمداری خوب» (گود گورنانس) از یک دموکراسی صوری پشتیبانی می کردند، که در کنترل نیروهای مسلح بوده و جنبش بنیادگرای جماعت اسلامی نفوذ زیادی در آن داشت. «بگوم خالده ضیاء» از برخی جهات نسبت به دیکتاتور نظامی «ارشاد»، دست نشانده سیاسی مطیع تری بود.

اکنون دیگر «کنسرسیوم یاری» کنترل شریان مالی بنگلادش را در دست گرفته بود. این مسأله تنها از راه اجرای یک سیاست پولی و مالیاتی سخت و شدید صورت نگرفت. اعتباردهندگان بر جریان استفاده از منابع مالی و تصمیم گیری در مورد اولویت های توسعه نیز نظارت مستقیم داشتند. یکی از مشاوران بانک جهانی، موضوع را چنین بیان می کند: «ما نمی خواهیم در مورد هر پروژه سرمایه گذاری به یک توافق برسیم. آنچه که ما می خواهیم، انضباط است. آیا لیست پروژه ها را می پسندیم؟ چه پروژه هایی باید باقی بمانند؟ آیا نقاط ضعفی در لیست ها وجود دارد؟» (۲۰)

افزون بر این، بانک جهانی از طریق توافق پیرامون یک وام در خصوص اداره منابع عمومی و ملی، کنترل مجموعه فرآیند بودجه را در دست گرفت. آن ها [بانک جهانی] تخصیص بودجه به تک تک وزارتخانه ها را تحت نظارت خود گرفته و موارد استفاده از آن را نیز دقیقاً کنترل می کردند: «طبیعی است، که ما نمی توانیم بودجه را برای آن ها وضع کنیم! مذاکرات از این نظر بغرنج هستند. با این وجود مطمئنیم، که در جهت درست حرکت می کنند... افراد ما با کارمندان وزارتخانه ها همکاری کرده و به آن ها نشان می دهند، که یک بودجه چگونه تدارک دیده می شود.»

«کنسرسیوم یاری» کنترل رفرم سیستم بانکداری، که در زمان دولت خالده ضیاء انجام پذیرفت، را نیز به دست گرفت. اخراج ها تجویز گردیده و شرکت های دولتی بسته شدند. قوانین سخت بودجه ای، دست و پای دولت را برای بسیج منابع و ذخایر داخلی بسته بودند. وانگهی، «کنسرسیوم یاری» برای اغلب پروژه های سرمایه گذاری عمومی، مناقصه های خارجی را طلب می نمود. به جای شرکت های داخلی، شرکت های بزرگ بین المللی قرارداد می گرفتند. از اینرو، انباشت سرمایه در داخل کشور متوقف گردید.

انهدام خود کفایی

صندوق بین‌المللی پول حذف یارانه‌های کشاورزی را به اجرا گذاشت و بدین وسیله باعث گردید، که در اوان دهه ۸۰

بسیاری از بنگاه‌های کوچک و متوسط روستایی ورشکست شوند. نتیجه آنکه تعداد بیشتری از دهقانان بی‌زمین، از

زمین‌های محقر و در معرض سیل قرار گرفته‌شان، کنده می‌شدند. افرون بر این، با آزادساختن وام‌های کشاورزی، انشقاق

قطعه‌زمین‌ها، که تحت فشار عامل جمعیتی تشدید شده بود، رو به رشد نهاد. کلاشان سنتی و رباخواران بومی نیز از این

جهت تقویت شدند.

چون خرده دهقانان از وام کشاورزی بی‌نسیب ماندند، صاحبان تسهیلات آبیاری توانستند مواضع خود را به مثابه یک طبقه

جدید تحکیم کنند. اما این تحولات، به عنوان مثال در ایالت پنجاب، از طریق پیدایش یک طبقه جدید از ثروتمندان

شرکت‌های کشاورزی، در جهت نوسازی اقتصاد دهقانی نیانجامید. برنامه تطبیق ساختاری از همان ابتدا، بیشتر باعث عقیم

ماندن رشد سرمایه‌داری در بخش کشاورزی گردید. جدا از بی‌اعتنایی به زیربنای اقتصاد کشاورزی، صندوق بین‌المللی پول

و بانک جهانی خواهان آزادسازی تجارت و خصوصی‌سازی بازار غلات شدند. مسئولیت رکود زراعت مواد خوراکی در

عرصه داخلی به عهده این سیاست بود.

صنایع کنف یکی از نمونه‌های رسواکننده از سیاست تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول است. کنف، به رغم سقوط

قیمت جهانی آن و با وجود محصولات رقابتی مصنوعی، که از سوی کنسرن‌های فراملیتی نساجی تولید می‌شدند، یکی از

بزرگ‌ترین منابع ارزی بنگلادش محسوب می‌شد. صنایع کنف کشور به رقابت نادرست متهم شدند؟ صندوق بین‌المللی پول

به هر حال، در مقابل وام‌های انطباق ساختاری خود، که از بهره مناسبی برخوردار بودند، خواستار بسته‌شدن یک سوم

کارگاه‌های تولیدی کنف (شرکت‌های خصوصی و دولتی) و اخراج ۳۵ هزار از کارگران آن شد. با وجود آنکه آن‌ها

می‌بایست از حق اخراجی برخوردار می‌شدند، صندوق بین‌المللی پول توجهی به تأثیرات تغییرات ساختاری بر ۳ میلیون

خانوار روستایی - ۱۸ میلیون انسان - که زندگی آن‌ها به تولید کنف وابسته بود، نداشت.

ایالات متحده آمریکا از خصوصی‌سازی بازار غلات سود جست، تا تحت نام «اهدای مواد غذایی»، خود را از شر اضافه

محصول غلات خلاص کند. برنامه «غذا در برابر کار» تحت کنترل «آژانس ایالات متحده برای توسعه در جهان»

می‌بایست از فعالیت‌های عمومی در روستاها حمایت می‌کرد. اما، از آنجا که مزد دهقانان بی‌نوا را به جای پول با غله

پرداخت کردند، بی‌ثباتی بازار محلی غله را موجب شدند.

ایالات متحده، با فروش این غلات، یک تیر دو نشان کرد. اولاً با این روش، غله آمریکایی با سوپسید بالا، توان رقابت مستقیم با مواد خوراکی تولیدشده در محل را به دست آورد و رشد تولیدات داخلی را تضعیف نمود. دوماً، از فروش غلات آمریکایی صندوقی احداث شد، که سرمایه انباشت شده در آن به سوی پروژه‌های توسعه تحت کنترل «آژانس ایالات متحده برای توسعه در جهان» سرازیر گشت، که از سوی دیگر وابستگی بنگلادش به غلات وارداتی را ابقا نمود. به عنوان مثال اوایل دهه ۹۰، ایجاد «مؤسسه تحقیقات کشاورزی بنگلادش» از پول این صندوق تأمین گردید. «آژانس ایالات متحده برای توسعه در جهان» از طریق حمایت مالی تعیین می‌کرد، که کار تحقیقاتی باید در چه زمینه‌هایی صورت بگیرد. برخی نشانه‌ها حاکی از آنست، که بنگلادش می‌توانست از راه احیای اراضی قابل کشت و رفرم ارضی گسترده به خودکفایی کشور از نظر مواد خوراکی جامه عمل بپوشاند. (۲۱) از راه تکامل یک زیربنای درخور و مقتضی می‌شد حتا، چنان که یکی از بررسی‌ها چندی پیش بر آن اشاره داشت، خطر سیل را به طوری محسوس کاهش داد. اما برنامه تطبیق ساختاری یکی از موانع اساسی بر سر راه دستیابی به این اهداف را به جلوه می‌گذاشت. اولاً، مانع رشد یک سیاست مستقل برای اقتصاد روستایی بود. دوماً، به خاطر برنامه سرمایه‌گذاری عمومی تحت نظارت بانک جهانی، آگاهانه به سرمایه‌گذاری‌های دولتی در عرصه اقتصاد روستایی سرپوش می‌گذاشت. این رکود «برنامه‌ریزی شده» تولید ملی محصولات خوراکی، هم‌چنین در خدمت منافع تولیدکنندگان آمریکایی غله قرار داشت. زیرا چهارچوب تحمیلی بودجه از سوی «کنسرسیوم یاری»، مانع بسیج منابع ملی به منظور حمایت از اقتصاد روستایی می‌شد.

سرنوشت صنایع ملی

جنگ استقلال، بخش صنعتی، که بدون جنگ نیز مظاهر پیشرفتی در آن دیده نمی‌شد را به پرتگاه سقوط سوق داد و به مهاجرت انبوه شرکت‌ها و کارگران ماهر انجامید. (۲۲) تأثیرات اقتصادی جنگ بسی ویرانگرتر بودند، هنگامی که «کنسرسیوم یاری» فرصتی برای بازسازی اقتصاد ویران گشته از جنگ و حفظ منابع انسانی به بنگلادش نداد. برنامه تطبیق ساختاری، که در چند مرحله به اجرا گذارده شد، ضربه نابودکننده به بخش صنعتی کشور را وارد ساخت. چهارچوب‌های تحمیلی ماکرواقتصادی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، پایه‌های ساختار صنعتی موجود را از یک سو ویران کردند، و از سوی دیگر به طور هم‌زمان، مانع توسعه صنایع تولیدی جدید برای بازار داخلی شدند.

به دلیل کوچکی کارگاه‌های اقتصادی روستایی و کمبود صنایع تولیدی، در روستاهای بنگلادش تقریباً هیچ اشتغالی خارج از بخش کشاورزی وجود نداشت. صنایع شهری وسیعاً به صنایع پوشاک با گرایش صادرات محدود می‌شد، که به نیروی کار ارزان از مناطق روستایی محتاج بود. ولی برای نمایندگان صندوق بین‌المللی پول در «داکا»، فقط آن صنایعی در بنگلادش بادوام هستند، که بتوانند وفور نیروی کار ارزان را برای صادرات مورد استفاده قرار دهند: «چه چیزی را می‌خواهید در این کشور حفظ بکنید؟ اینجا هیچ چیز برای حفاظت وجود ندارد. مردم در اینجا، خواستار یک امنیت پایدار هستند، اما تنها مزیت نسبی آن‌ها در صنایعی با آهنگ کار شدید نهفته است.» (۲۳)

صنایع پوشاک، به نظر صندوق بین‌المللی پول می‌بایست منبع اصلی اشتغال شهری را تشکیل دهد. ۱۹۹۲ نزدیک به ۳۰۰ هزار کارگر در صنایع پوشاک وجود داشت، که ۷۰ درصد آن‌ها را کارگران زن تشکیل می‌دادند. ۱۶ درصد این شاغلین کودکان ۱۰ تا ۱۴ ساله بودند. ۷۴ درصد کل کارگران از مناطق فقیر روستایی می‌آمدند. (۲۴) روند تولید در کارگاه‌ها با اضافه کاری اجباری و مدیریت مستبدانه مشخص می‌شد. دستمزدها، با احتساب اضافه کاری، حدود ۲۰ دلار در ماه بود. در همان سال ۱۹۹۲ تجمع عمومی کارگران صنایع پوشاک از طرف نیروهای امنیتی وحشیانه سرکوب شد. دولت مطالبات کارگران را تهدیدی علیه ترازنامه‌های مالی تشخیص داد.

ادبار تعدیل ساختاری

با وجود آنکه بسیاری از سازمان‌های امدادگر و غیر دولتی از پروژه‌های زیربنایی سودمند پشتیبانی به عمل می‌آوردند، برخی از این پروژه‌ها به منظور «مبارزه با فقر» به جای آنکه به فقیران خدمت کند، در حقیقت به منع درآمد قابل توجهی برای شاغلین متخصص و کارمندان دولتی تبدیل شده بود. نخبگان محلی از طریق بسیاری از سازمان‌های اجرایی در «داکا»، به گماشتگان توسعه و دلالاتی تبدیل گردیدند، که به نام اعتباردهندگان بین‌المللی فعالیت می‌کردند. بدین ترتیب، امکانات در نظر گرفته شده برای فقیران در روستاها، اغلب وسیله‌ای برای ثروتمندسازی نظامیان و کارمندان دولت بود. آن‌ها این پول‌ها را در تجارت و املاک، از جمله بناهای اداری و آپارتمان‌های لوکس سرمایه‌گذاری می‌کردند.

بنگلادش با جمعیتی بیش از ۱۳۰ میلیون نفر، یکی از فقیرترین کشورهای جهان محسوب می‌شود. درآمد سرانه در سال ۱۹۹۱ حدود ۱۷۰ دلار در سال بود. هزینه بهداشت در سال برای هر نفر نزدیک به یک و نیم دلار می‌شد، که از این مقدار، کمتر از ۲۵ سنت آمریکایی به داروهای ضروری زندگی اختصاص داشته‌اشت. (۲۵) «کنسرسیوم یاری» به استثنای هزینه

کنترل جمعیت، بقیه هزینه‌های اجتماعی را به عنوان هزینه‌هایی نامتجانس و مفرط ارزیابی کرده بود: سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ از دولت یک دور دیگر از «کاهش مؤثر» بودجه در بخش اجتماعی را مطالبه کردند.

افزون بر سوء تغذیه در کشور، کمبود ویتامین آ، به خاطر تغذیه یک‌سویه از برنج شیوع یافته است. بسیاری از کودکان و بزرگسالان، به ویژه در مناطق روستایی، به این دلیل کور شده‌اند.

در چندین منطقه از کشور، گرسنگی مزمن وجود دارد. «کنسرسیوم یاری» برای بنگلادش، در اجلاس خود در سال ۱۹۹۲ در پاریس به دولت «خالده ضیاء» فشار آورد، که اجرای رفرم‌ها را به منظور «مبارزه» با فقر، شتاب ببخشد. به دولت، در موافقت با مقررات جدید رییس بانک جهانی «لوئیز پرتسون»، تفهیم گردید، که اعتباردهندگان فقط از آن کشورهایی حمایت به عمل می‌آورند، که گام‌های جلی در راه مبارزه با فقر بردارند.

در فاجعه سیل ۱۹۹۱، ۱۴۰ هزار انسان جان خود را از دست دادند. بیشتر آن‌ها دهقانان بی‌زمینی بودند، که به طور دائم به مناطقی که خطر سیل در آن‌ها وجود دارد، رانده شده‌اند. ده میلیون انسان، نزدیک به ده درصد کل جمعیت بی‌خانمان شدند. (۲۶) در آمار رسمی اما، از تعداد انسان‌هایی که پس از این مصیبت از گرسنگی رنج می‌بردند، نشانی نبود. اگرچه سازمان‌های امدادگر و اعتباردهندگان بر نقش منفی عوامل محیطی (آب و هوا) تأکید کردند، قحطی سال ۱۹۹۱ به واسطه سیاست اقتصادی مورد حمایت صندوق بین‌المللی پول، تشدید گردید. اولاً، محدودیت‌های تحمیلی از طرف اعتباردهندگان در دهه ۷۰ برای سرمایه‌گذاری دولتی در کشاورزی و جلوگیری از سیل به رکود در بخش کشاورزی انجامید. دوماً، کاهش ارزش پول در فاصله کوتاهی پس از فاجعه سیل در ۱۹۹۱، بهای خرده‌فروشی برنج را یک سال پس از این مصائب به میزان ۵۰ درصد افزایش داد. و تأثیرات قحطی، زمانی که نخبگان ممتاز شهری به سودورزی از کمک‌های اهدایی اعتباردهندگان پرداختند، به همان اندازه وخیم‌تر بود.

۱۲- نابودی ویتنام پس از جنگ

یک پیمان سرّی، که در سال ۱۹۹۳ در پاریس منعقد گردیده بود، از «هانوی» به رسمیت شناختن دیون رژیم سرنگون‌شده ژنرال «نگوین وان تیوی» را به عنوان شرط ضمانت برای پرداخت وام‌های جدید و پایان تحریم‌های ایالات متحده می‌طلبید، به گونه‌ای که انگار از ویتنام به خاطر جنگ علیه ایالات متحده غرامت مطالبه گردد.

دست آوردهای مبارزات گذشته و آمال یک ملت امروزه تقریباً با یک چرخش قلم از بین می‌روند. فاز جدیدی از امحای اجتماعی و اقتصادی شروع شده است، که بدون مواد سمی ضد گیاهی، بمب‌های خوشه‌ای و ناپالم اثرات خود را بر جای می‌گذارد. ابزار به ظاهر بی‌طرف و «علمی» سیاست ماکرواکنومیکی، تحت هدایت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، هم‌چنان پس از جنگ ویتنام، وسیله‌ای مؤثر و به ظاهر صلح‌آمیز در راستای مستعمره‌سازی مجدد ویتنام و به فقر کشاندن میلیون‌ها انسان را به نمایش می‌گذارد.

بازخوانی تاریخ جنگ

رژیم «ویچی» در ۱۹۴۰ در یادار «ژان دسو» را به عنوان فرماندار کل منصوب کرد تا مذاکرات پیرامون شرایط ادغام هندوچین در حیطه نفوذ ژاپنی‌ها را پی بگیرد، در حالی که مناطق تحت سیطره فرانسه در ظاهر تحت اختیار دولت «ویچی» باقی ماند. ۱۹۴۴ واشنگتن جبهه «ویت‌مین»‌ها را که علیه رژیم «ویچی» و اشغالگران ژاپنی مبارزه می‌کرد، به رسمیت شناخت. «دفتر خدمات استراتژیک»، پیشگام «سیا»، آن‌ها را با اسلحه و پول تأمین می‌کرد. هنگامی که در ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ در میدان «با-دین» در هانوی، استقلال کشور و جمهوری دمکراتیک ویتنام اعلان گردید، کارکنان آمریکایی «دفتر خدمات استراتژیک» در کنار «هوشی مین» حضور داشتند. تقریباً ۳۰ سال تاریخی این رویداد را از تسلیم (کاپیتولاسیون) نه‌چندان کم‌اهمیت‌تر ژنرال «دونگ وان مین» در سالن استقلال سایگون در ۳۰ آوریل ۱۹۷۵، که نشانگر پایان جنگ ویتنام و آغاز بازسازی ملی بود، جدا می‌کرد.

خرابی‌هایی که جنگ در ویتنام بر جای گذارد، از همان ابتدا محیطی از یأس و فلج سیاسی را بوجود آورد. افزون بر این، بازسازی یک اقتصاد مدرن به واسطه رژیم «پُل پُت» در کامبوج مختل گردید - که در ابتدا مخفیانه از طرف ایالات متحده پشتیبانی می‌شد- و از اینرو ویتنام خود را دسامبر ۱۹۷۸ مجبور به حمله نظامی به آن کشور دید، که از دیگر سو و با فاصله کمی از آن، حمله چین به ویتنام را از مرزهای شمالی به دنبال داشت. اتحاد مجدد کشور دو قسمت از سرزمین‌هایی را دوباره به هم وصل کرد، که از نظر رشد اقتصادی-اجتماعی بسیار متفاوت بودند. رژیم جدید کمونیستی در جنوب رهنمودهای کمیته مرکزی را در این مورد، که نیروهای محرکه اقتصادی در آنجا چه کسانی هستند، تنگ‌نظرانه و کم‌ملاحظه به مورد اجرا می‌گذاشت: تجارت کوچک در شهر هوشی مین مورد فشار واقع گردید، اقتصاد کشاورزی در

مکونگ، به رغم مقاومت گسترده دهقانان میانه به زور تعاونی شد. تضییقات سیاسی تنها دامن آن بخش از جامعه را که با رژیم سایگون ارتباط داشت، نگرفت، بلکه به سراغ بسیار کسانی که جزو مخالفین ژنرال «تیوی» بودند نیز رفت. از آن زمان تا کنون، محیط بین‌المللی عمیقاً متحول شده است. تحولات در سیستم بازار جهانی و فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی - که مهم‌ترین شریک تجاری ویتنام بود - بر اقتصاد داخلی تأثیر گذاردند و باعث هرج و مرج در اقتصاد ملی ویتنام شدند. حزب کمونیست ویتنام قادر نبود برنامه‌ای فراگیر برای بازسازی اقتصادی تدوین کند. بین رهبری حزب از دهه ۸۰ اختلافاتی عمیق ریشه دوانیده بود.

امروز، پس از گذشت بیش از پنجاه سال مبارزه علیه تسلط بیگانگان، سرگذشت جنگ ویتنام با وسواس بازخوانی می‌شود: نئولیبرالیسم، با کمک فنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، به دکتترین رسمی حزب کمونیست ویتنام بدل می‌شود. از کارمندان دولتی و روشنفکران خواسته می‌شود، که بی قید و شرط از دگم‌های جدید حمایت کنند. از سال ۱۹۸۶، آغاز روند «نوسازی» (دئی مئی)، اطلاعات پیرامون نقش وحشیانه ایالات متحده آمریکا در جنگ، نامربوط عنوان می‌شود. رهبری حزب کمونیست ویتنام اخیراً بر «نقش تاریخی» ایالات متحده آمریکا در «رهایی» ویتنام از چنگ اشغالگران ژاپنی در ۱۹۴۵ تأکید نمود. به طور هم‌زمان، مظاهر عصر آمریکایی به آرامی به خیابان‌های شهر هوشی مین بازمی‌گردند. در موزه سابق «جنايات جنگی ایالات متحده»، که امروزه به «نمایشگاه جنایات جنگ تجاوزکارانه» تغییر نام یافته است، می‌توان مدل‌هایی از جت‌های جنگنده ایالات متحده با برچسب کوکا‌کولا را خرید، که در حملات هوایی ایالات متحده مورد استفاده قرار گرفته اند. در کنار آن‌ها گلچینی از کتابچه‌های بی‌شمار، پیرامون سرمایه‌گذاری‌های خارجی و رفرم ماکرواقتصادی می‌توان یافت. حتی یک نوشته در مورد تاریخ جنگ، در آنجا پیدا نمی‌شود. نشانه‌های در حال رواج اشتیاق وافر به رفتار مصرفی، در مقابل موزه در تقابل آشکار با گدایان، کودکان خیابانی و قربانیانی قرار دارد که بسیاری از آن‌ها از بازماندگان جنگ هستند و در آزادسازی سایگون در ۱۹۷۵ سهیم بوده اند.

جنگ جدید ویتنام

بسیاری از رسانه‌های گروهی غرب هم به تازگی چهره‌ای بی‌عیب و نقص از کشوری را ترسیم کرده اند، که به واسطه مکانیسم بازار آزاد در موقعیت «ببر آسیایی» آتی ارتقا یافته است. هیچ‌چیز بدین اندازه نمی‌توانست از واقعیت به دور باشد: رفرم‌های اقتصادی، که در سال ۱۹۸۶ تحت هدایت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به اجرا گذارده شده اند، پس از

دوران وحشتناک جنگ، یک مرحله تاریخی جدید از تخریب اقتصادی و اجتماعی را به همراه آورده و موجب فقیر شدن خلق ویتنام گردیده اند.

نخستین گام در سال‌های ۱۹۸۴/۱۹۸۵، هنوز پیش از آغاز برنامه «نوسازی» در ششمین کنگره حزب کمونیست ویتنام، از راه نابودی پول ویتنامی به وقوع پیوست: کاهش مکرر ارزش پول داخلی، که از بین رفتن پُرهیاهوی ارزش «پیاستر» در زمان رژیم سایگون در ۱۹۷۳، یک سال پس از قرارداد پاریس و عقب‌نشینی نیروهای جنگی آمریکایی را در خاطره‌ها زنده می‌سازد، موجب افزایش تورم و «دلاریزه شدن» قیمت‌های داخلی گردید. (۲۷) امروزه نیز ویتنام مجدداً غرق در دلار است. این دلارها به مثابه ارز سرمایه‌گذاری، جانشین واحد پول داخلی «دُنگ» شده اند. البته بانک جهانی بر انتشار پول توسط بانک مرکزی ویتنام دقیقاً نظارت دارد، اما در واقع این بانک مرکزی ایالات متحده است، که مسئولیت انتشار پول نزد دشمن جنگی سابق را به عهده دارد، زیرا ایالات متحده، خود اعتبارهای انحصاری بسیار گسترده‌ای را برای ویتنام منظور کرده است. توهم پیشرفت اقتصادی و رفاه اجتماعی در ویتنام، که در رسانه‌های غربی نسبت به آن سوگند یاد می‌کنند، از رشد سریع مراکز مصرفی کوچک، ولی چشم‌گیر به سبک غرب سرچشمه می‌گیرد، که در سطح شهرهای هوشی مین و هانوی گسترش یافته اند. اما واقعیات تلخ اقتصادی و اجتماعی چیز دیگری بیان می‌کنند: افزایش شدید قیمت مواد غذایی، کمبود مواد غذایی در نواحی، اخراج گسترده کارگران شهری و کارمندان دولتی و انهدام برنامه‌های اجتماعی. ویتنام هیچ‌گاه غرامت جنگی دریافت نکرد، ولی به مثابه پیش‌شرط برای عادی‌سازی مناسبات اقتصادی و لغو تحریم‌های ایالات متحده در فوریه ۱۹۹۴ مجبور گردید، صورت‌حساب دیون چندجانبه‌ای را که رژیم مورد حمایت ایالات متحده [سایگون] در آن زمان به بار آورده بود، بپردازد. در نوامبر ۱۹۹۳، در کنفرانس اعتباردهندگان در پاریس، با سخاوت تمام وام‌ها و پول‌های «کمکی» به مبلغ ۱۸۶ میلیارد دلار در جهت رفم‌های اقتصادی در ویتنام مورد توافق قرار گرفت، اما بلاواسطه پس از کنفرانس، یک اجلاس دیگر (جداگانه) با کلوپ پاریس بستانکاران دولتی، این بار پشت درهای بسته برگزار گردید. (۲۸) دستور کار این اجلاس عبارت بود از: تبدیل وام‌هایی که رژیم سایگون قبل از ۱۹۷۵ گرفته بود. چه کسی به کی چراغ سبز نشان داده بود؟ صندوق بین‌المللی پول واقعاً رفم‌های اقتصادی در ویتنام را قبل از کنفرانس اعتباردهندگان در پاریس، پذیرفت. اما در نهایت، نتایج مذاکرات با کلوپ پاریس برای موافقت واشنگتن قطعی بود. و تازه پس از لغو رسمی تحریم‌ها بود، که پرداخت وام‌های دو و چندجانبه آغاز گردید.

بازپرداخت ۱۴۰ میلیون دلار بدهی‌های به تعویق افتاده، که رژیم سایگون به صندوق بین‌المللی پول بدهکار بود نیز یکی از شروط برای وام‌های جدید بود. بدین منظور ژاپن و فرانسه، استعمارگران سابق ویتنام، کمیته به اصطلاح «دوستان ویتنام» را تشکیل دادند، تا به هانوی پولی را قرض دهند، که برای بازپرداخت دیون قدیمی به صندوق بین‌المللی پول لازم داشت. ویتنام، به خاطر به رسمیت شناختن کامل مشروعیت این دیون، در واقع قبول کرد وام‌هایی را پس بدهد، که در جهت حمایت از عملیات جنگی ایالات متحده به مصرف رسیده بود. این مذاکرات به شیوه‌ای استهزاآمیز با شرکت وزیر سابق دارایی و معاون نخست‌وزیر رژیم نظامی ژنرال «دونگ فان مین» در ویتنام جنوبی برگزار شد، رژیمی که توسط نظامیان آمریکایی در ۱۹۶۳، پس از قتل پرزیدنت «نگو دین دیم» و برادر جوانش، برگمارده شد. «نگوین چیان اوآن»، یک اقتصاددان مشهور، که قبلاً به طور اتفاقی در صندوق بین‌المللی پول شاغل بود، مشاور اقتصادی نخست‌وزیر «فو فان کیت» شده بود. وی از ابتدای دهه ۸۰ با «کیت»، زمانی که او دبیر حزب کمونیست در شهر هوشی مین بود، همکاری نزدیک داشت. (۲۹)

نابودی اقتصاد ملی

به واسطه مکانیسم به ظاهر بی‌زیان بازار «آزاد» - و بدون آنکه جنگ و تخریب فیزیکی در کشور به کار رفته باشد - رفرم‌ها در ویتنام یک ماشین تخریب گسترده به راه انداختند که به کاهش شدید ظرفیت تولیدی منجر گردید: بیش از ۵ هزار از ۱۲۳۰۰ کارخانه دولتی تا سال ۱۹۹۴ بسته، یا به ورشکستگی کشیده شدند. تأثیر پی‌آمدهای آن، زمانی که مناسبات تجاری با کشورهای سابق بلوک شرق بر هم خورد، بیش از پیش در کشور احساس می‌شد. در سال ۱۹۹۰، قوانینی به منظور انهدام بنگاه‌های دولتی و «مقرون به صرفه کردن» پایه‌های صنعتی، از طریق تغییرات ساختاری در بنگاه‌های باقی‌مانده، به تصویب رسیدند. (۳۰) تقریباً ۱ میلیون کارگر و ۱۳۶ هزار از کارمندان بخش دولتی - اکثریت آموزگاران و شاغلین بخش بهداشت - تا آخر سال ۱۹۹۲ اخراج شدند. (۳۱) هدف مصوبه شماره ۱۱۱ دولت اخراج ۱۰۰ هزار کارگر دیگر تا آخر سال ۱۹۹۴ و کاهش خدمات اجتماعی به میزان ۲۰ درصد بود. افزون بر این، با خروج نیروهای ویتنامی از کامبوج ۵۰۰ هزار سرباز سرگردان شدند. در ضمن، ۲۵۰ هزار «کارگر مهاجر» از اروپای شرقی و خاور نزدیک، با دورنمایی ضعیف برای اشتغال، به خانه بازگشتند.

بر اساس ارقام بانک جهانی، رشد در بخش خصوصی برای اشتغال تازه‌واردان در بازار کار ناکافی بود. در حین افزایش قیمت‌ها، درآمد واقعی کسانی که هنوز شاغل بودند، تا سطحی بسیار ناچیز کاهش یافت. کارمندان دولت با درآمد تقریبی ۱۵ دلار در ماه قادر به گذران زندگی خود نبودند، به طوری که در کنار شغل اصلی خود، به مشاغل دیگر تا حد دریافت مرخصی استعلاجی روی می‌آوردند، که به درصد بالای غیبت و در واقع، از کار افتادن مجموعه دستگاه اداری منجر گردید. به استثنای بنگاه‌های مختلط (جوینت ونچرز)، که در آنجا دستمزد ظاهری ولی نه واقعی، به حدود ۳۰ تا ۳۵ دلار در ماه می‌رسید، تضمین قانونی حداقل دستمزد و یا قوانینی برای وضع حقوق در جدول قیمت‌ها وجود ندارد. سیاست لیبرالی حزب در مورد بازار بدین معنی است، که بازار کار هم باید آزاد باشد. (۳۲)

با وجود آنکه بسیاری از بنگاه‌های دولتی بر اساس استانداردهای غربی از قابلیت رقابت و بازدهی برخوردار نبودند، ولی افول آن‌ها را باید مدیون تقلب آگاهانه نیروهای بازار دانست: تغییرات ساختاری سیستم بانک‌داری دولتی و مؤسسه‌های مالی و در نهایت تعاونی‌های وام‌دهنده در سطح مناطق، موجب گردید تا تمامی وام‌های دراز- و میان‌مدت برای تولیدکنندگان داخلی لغو گردد. وام کوتاه‌مدت، فقط در قبال بهره ۳۵ درصدی در سال امکان‌پذیر بود. در ضمن دولت، بر اساس توافق‌نامه‌ای که با صندوق بین‌المللی پول منعقد کرده بود، اجازه نداشت شرکت‌های دولتی و یا بخش نوپای خصوصی را از نظر مالی حمایت کند.

نابودی اقتصاد دولتی، نتیجه یک سیستم مالیاتی کاملاً تبعیض‌آمیز نیز بود: در زمانی که شرکت‌های دولتی - محروم از تمامی سوبسیدها و کمک‌های دولت - به خاطر میراث سیستم طبق برنامه گذشته، کماکان می‌بایست ۴۰ تا ۵۰ درصد از سود خود را به عنوان مالیات بر سود، پس می‌دادند، سرمایه‌گذاران خارجی و بنگاه‌های مختلط (جوینت ونچرز) از مزایای فوق‌العاده و معافیت‌های مالیاتی برخوردار می‌شدند. در ضمن، مالیات بر سود به صورتی منظم، از شرکت‌های خصوصی طلب نمی‌شد.

هدف پنهان رفرم‌ها - بار دیگر! - بی‌ثبات ساختن پایه‌های صنعتی ویتنام بود: صنایع سنگین، نفت، گاز، منابع طبیعی و معادن، تولید سیمان و فولاد می‌بایستی مجدداً سازماندهی شده و در اختیار سرمایه خارجی قرار می‌گرفتند، در حالی که در این میدان، کنسرن‌های ژاپنی نقشی قاطع و تعیین‌کننده داشتند. ثروت غنی ملی می‌بایست به دست بنگاه‌های مختلط (جوینت ونچرز) می‌افتاد. رهبری به هیچ وجه، خیال تقویت پایه صنعتی و یا لاقط حفظ آن را در سر نمی‌پرورانید و هیچ تلاشی در جهت تکامل یک اقتصاد مستقل انجام نمی‌داد. اعتباردهندگان بر این عقیده بودند، که تحدید اقتصاد ملی، به

منظور گشایش فضا برای توسعه ناگهانی بخش خصوصی در ویتنام ضروری است. بر این اساس، سرمایه‌گذاری‌های دولتی راه ایجاد و نضج سرمایه خصوصی را سد می‌کنند. ولی رفرم‌ها، نه تنها اقتصاد دولتی را از میان برداشتند، بلکه راه گذار به یک سرمایه‌داری ملی را نیز مسدود کردند.

گروه شرکت‌های ویتنامی سرمایه ضعیفی در اختیار داشتند. نه وامی و در عمل هیچ‌گونه حمایتی از سوی دولت وجود نداشت. این عوامل در مجموع، مانع گسترش یک بخش خصوصی داخلی بودند. البته جذابیت‌های کمی برای «ویت کیو» (مهاجران ویتنامی) وجود داشت، اما بخش عظیمی از این ویتنامی‌های پراکنده، برعکس هم‌تایان چینی خود، از جمله فراریان جنگی یا کسانی که با قایق فرار کرده بودند، از دارایی یا پس‌انداز بسیار اندکی برخوردار بودند. فعالیت آن‌ها، به استثنای چند مورد، اغلب بر روی فروشگاه‌های خانوادگی و شرکت‌های متوسط در بخش‌های خدماتی تمرکز می‌یافت. یکی از نمونه‌های رسواکننده برای تقلبات اقتصادی توسط رفرم‌های اقتصادی، صنعت فولاد در ویتنام است. نزدیک به ۸ میلیون بمب و غنائم فراوان از تجهیزات نظامی به جامانده، صنایع سنگین ویتنام را با آهن اوراقی کافی تأمین کردند. این تنها کمک محسوس ایالات متحده برای سازندگی پس از دوران جنگ بود. طعن تاریخی آن بود، که همین «کمک» از طریق سیاست «درهای باز» دوباره پس گرفته شد: مقادیر انبوهی از آهن اوراقی، به قیمت‌هایی به مراتب پایین‌تر از سطح قیمت‌های جهانی، به صورت آزاد صادر گردید. زمانی که تولید در پنج کارخانه بزرگ فولاد ویتنام به خاطر کمبود مواد خام از حالت عادی خارج گردید (اگر از کنار ممنوعیت واردات آهن آلات اوراقی برای کارخانجات دولتی بگذریم)، در سال ۱۹۹۴ با یک کنسرسیوم ژاپنی متشکل از «کیویی»، «میتسویی» و «ایتوخوا» یک «جوینت ونچرز» برای کارخانه‌ای در ایالت «باریا فونگ تاو» تأسیس گردید، که آهن اوراقی با قیمت‌های جهانی را به ویتنام وارد سازد.

تخریب تجارت داخلی

با تقلب آگاهانه نیروهای محرکه بازار، تولیدکنندگان داخلی به معنی واقعی کلمه از بازار داخلی خود اخراج شدند، حتا در عرصه‌هایی که به آن‌ها قول امتیازات نسبی داده شده بود. گمرکات از میان برداشته شدند و بخش بزرگی از صنایع سبک ویتنام به واسطه هجوم گسترده کالاهای مصرفی وارداتی از گردونه خارج گردید. آخر دهه ۸۰، ویتنام مجبور شد که مقادیر متناهی از درآمدهای ناچیز ارزی خود را به واردات کالاهای مصرفی اختصاص دهد، سرمایه‌ای، که بدین وسیله از تولیدکنندگان داخلی سلب گردید. رفرم‌ها به بنگاه‌های دولتی صادرکننده اجازه می‌دادند، که درآمدهای ارزی خود را بنا بر تشخیص خود، آزادانه برای واردات به کار ببندند. شبکه‌ای میان مدیران شرکت‌های دولتی در عرصه صادرات-واردات،

کارمندان محلی و کاسبان خصوصی به وجود آمد. آن‌ها درآمدهای ارزی را به هدر داده و مقادیر هنگفتی پول به جیب می‌زدند. با رفرم‌های بازار بسیاری از شرکت‌های دولتی توانستند خود را از کنترل دولتی رها ساخته و هم خود را به فعالیت‌های غیرقانونی مختلفی مصروف ساختند. با خاتمه کمک‌های دولتی و توقف وام‌ها، از عملکردها و فعالیت‌های مولد و سازنده استقبالی نمی‌شد.

در بخش‌های جدید صنایع سبک و صنایع تکمیلی، که به عنوان پی‌آمد سیاست درهای باز مورد توجه قرار گرفتند، بازار داخلی برای شرکت‌های ویتنامی مسدود است. تولیدکنندگان پوشاک، که نیروی کار ارزان در اختیار دارند و «جوینت ونچرز» تأسیس کرده‌اند، یا به عنوان پیمانکار برای سرمایه خارجی کار می‌کنند، معمولاً کل تولید خود را صادر می‌کنند. در نقطه مقابل آن، سیل پوشاک دست‌دوم و بُنجل از هنگ کنگ به بازار داخلی ویتنام سرازیر می‌شود، که به از بین رفتن خیاط‌ها و تولیدکنندگان کوچک در اقتصاد غیررسمی منجر گردید.

رفرم‌ها خواهان «بالکانیزه کردن اقتصاد»ی آن مناطقی در ویتنام بودند، که هر کدام از آن‌ها جداگانه در بازار جهانی ادغام شده‌اند. آزادسازی صنایع حمل و نقل، افزایش شدید بهای محموله‌ها را به دنبال داشت، آنهم پس از آن که شرکت‌های حمل و نقل دولتی به ورشکستگی کشانیده شده بودند.

به واسطه پیشنهاد بانک جهانی در خصوص مسدود ساختن انتقال بودجه از حکومت مرکزی به دولت‌های ایالتی و ادارات محلی، ایالت‌ها و ولایت‌ها بیش از پیش «آزاد» بودند، تا سرمایه‌گذاری‌ها و مناسبات تجاری خود را با سرمایه خارجی و به ضرر بازار داخلی گسترش دهند. مناطق، توافق‌نامه‌های سرمایه‌گذاری و تجاری بسیاری منعقد نمودند. آن‌ها زمین در اختیار سرمایه‌گذاران خارجی قرار می‌دادند و ضمانت‌نامه‌هایی صادر می‌کردند، که به سرمایه خارجی، مجوز چپاول منابع جنگلی ویتنام را در مقیاسی کاملاً نامحدود ارزانی می‌داشت. این توافقات، با توجه به بحران بودجه، اغلب تنها اهرم حکومت مرکزی و مناطق برای پرداخت هزینه‌ها و دستمزد کارمندانشان بود.

افزون بر این، ارتباطات با شرکت‌های خارجی و «جوینت ونچرز»، با توجه به دستمزد بسیار نازل کارمندان بخش دولتی (۱۵ تا ۲۰ دلار در ماه) امکانی حتمی به وجود می‌آورد، که حقوق‌ها را به اشکال حق‌الوکاله، هزینه سفر، حق‌الزحمه و جزو آن بهبود بخشند. با چنین عملکردهایی - همیشه در مقابل ارز سخت (دلار) - رشوه‌دهندگان خارجی و شرکت‌های ساختمانی می‌توانند امانت‌داری کادرهای عالی‌رتبه و نمایندگان اداری محلی را برای خود تضمین کنند. دولت ورشکسته است و به خاطر تعهداتش نسبت به اعتباردهندگان، قادر به پرداخت درخور دستمزدهای کارکنانش نیست. شرکت‌های بزرگ

خارجی و سازمان‌های یاری‌کننده فقط «سرمایه انسانی» از مؤسسه‌های تحقیقاتی و وزارت‌خانه‌ها را برای خود تصاحب نمی‌کنند، بلکه به منبع اصلی درآمد برای کارمندان متوسط و بالایی تبدیل می‌شوند، که با مدیران شرکت‌های خارجی تجاری و سرمایه‌گذاری سر و کار دارند.

فروپاشی درآمدهای مالیاتی دولت

رفرم‌ها مالیات‌های عمومی را به بن‌بست کشانیدند. انتشار و چاپ اسکناس توسط بانک مرکزی، بدون تصویب صندوق بین‌المللی پول ممنوع است. بانک مرکزی، هم‌چنین مجاز نیست به شرکت‌های دولتی وام داده، یا از آن‌ها حمایت مالی به عمل آورد. این شرکت‌ها به دلیل کمبود وام و یا حمایت‌های دولتی به ورشکستگی دچار می‌شوند. از سوی دیگر، ورشکستگی شرکت‌های دولتی منجر به فروپاشی درآمدهای مالیاتی و تهی‌شدن ذخیره مالیات‌های عمومی می‌گردد. چنین وضعیتی در مورد بانک‌های دولتی نیز صدق می‌کند. آن‌ها از زوال حساب‌های سپرده «دنگ» ضرر می‌بینند، زیرا مردم حساب‌های خود را با رغبت بیشتری به شکل دلار ذخیره می‌کنند، چه رسد به لغو یارانه‌های دولتی، شرایط دشوار بازپرداخت وام‌ها و بهره بالای سود. کاهش حجم وام و رشد ناتوانی مالی شرکت‌های دولتی، به نوبه خود، باعث ورشکستگی بانک‌های دولتی گردید، تازه به نفع بسیاری از بانک‌های خارجی و بانک‌های مختلط (جوینت ونچرز) که در ویتنام فعالیت می‌کنند. ۱۹۹۴ از ۱۲۳۰۰ بیش از ۱۰ هزار شرکت قروض سنگینی نزد بانک‌های دولتی داشتند. لکن به شرکت‌های دولتی اجازه نمی‌دادند مستقیماً از بانک‌های خارجی وام بگیرند. از سوی دیگر، راه ورود به بازار پرمنفعت وام‌های کوتاه‌مدت برای بانک‌های خارجی، به واسطه این امکان، که می‌توانستند به بانک‌های دولتی ویتنام وام‌های ضمانتی (وثیقه) بدهند، باز گردید.

رفرم‌ها به فروپاشی سرمایه‌گذاری‌های عمومی کمک کردند. از ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۳ سهم سرمایه‌گذاری‌های دولتی از تولید ناخالص داخلی از ۸،۲ به ۳،۱ درصد به میزان ۶۳ درصد کاهش یافت. در اقتصاد کشاورزی و جنگلداری عقب‌گرد ۹۰ درصدی فاحش‌تر بود، از ۱،۰ به ۰،۱ درصد تولید ناخالص داخلی. و در عرصه اقتصاد صنایع و ساختمان هزینه‌های سرمایه‌گذاری حتا از ۲،۷ به ۰،۱ درصد تولید ناخالص داخلی، کاهشی به مقدار ۹۶ درصد، رسید. (۳۳)

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در پیش‌شرط‌های پرداخت وام، حدنصاب ثابتی را برای تمامی هزینه‌های جاری و سرمایه‌گذاری‌ها تعیین می‌نمودند، تا کمبود بودجه را کاهش دهند. بر این اساس دولت در واقع دیگر اجازه نداشت، ذخایر

خود به منظور گسترش زیرساخت عمومی، خیابان‌ها و بیمارستان‌ها و جزو آن را سازماندهی کند. از این رو، بستانکاران فقط «معاملاتی» تمامی پروژه‌های بزرگ سرمایه‌گذاری عمومی نبودند، بلکه افزون بر این تصمیم می‌گرفتند، که کدام یک از این پروژه‌ها اصلاً برای زیرساخت اقتصادی ویتنام لازم و مفید است. لازم به بیان نیست، که فرآیند تأمین هزینه سرمایه‌گذاری‌های عمومی متقابلاً باعث افزایش قروض می‌شد، که دستیازی اعتباردهندگان به سیاست اقتصادی را بیش از پیش تقویت می‌کرد.

از آنجا که کنفرانس اعتباردهندگان پاریس در نوامبر ۱۹۹۳، که در آن مجموعاً ۱۸ میلیارد دلار وام‌های دو- و چندجانبه تضمین گردید، بیشتر بر مناقصه‌های بین‌المللی برای پروژه‌های سرمایه‌گذاری عمومی تصویب‌شده تکیه داشت، اجرای آن‌ها طبیعتاً به شرکت‌های بزرگ بین‌المللی، که برای خدمات مشاوره‌ای و مدیریتی خود پول کلانی طلب می‌کردند، واگذار گردید. پولی که در خاتمه ویتنام مجبور به بازپرداخت آن بود. شرکت‌های داخلی - چه عمومی و چه خصوصی - اجازه شرکت در این مناقصات را نداشتند. آن‌ها فقط می‌توانستند با شرکت‌های خارجی قراردادهای جداگانه پیمانکاری منعقد سازند، آن‌گونه که در اصل، بیشتر فعالیت‌های ساختمانی و احداثی از سوی نیروهای کار بسیار ارزان در محل به انجام می‌رسید.

بازگشت به قلمروی قدرت ژاپن

ویتنام با اجرای رفرم‌ها در حال بازگشت به حیطه نفوذ ژاپن است. وضعیتی، که ما را به یاد جنگ جهانی دوم می‌افکند. موقعیت غالب سرمایه ژاپنی علت اصلی کنترل ژاپن بر بیش از ۸۰ درصد اعتبارات برای پروژه‌های سرمایه‌گذاری و زیربنایی است. این اعتبارات که توسط بنیاد «اور سی اکونومیک کوپورایشن» و «ایشیا دیوالوپمنت بانک» اعطا گردیده است، توسعه شرکت‌های تجارتی بزرگ و کنسرن‌های فراملیتی ژاپنی را تقویت می‌کند. با لغو محاصره اقتصادی ایالات متحده در سال ۱۹۹۴، سرمایه آمریکایی نیز عجله داشت تا مواضع خود را در بازار بسیار باصرفه سرمایه‌گذاری و تجارتی ویتنام که تا آن هنگام به طور عمده توسط ژاپن و تا حدی نیز توسط بازار مشترک اروپایی کنترل می‌شد، دوباره به دست آورد. البته ژاپنی‌ها نه تنها در سرمایه‌گذاری‌های کلیدی از رقبای خود جلو بودند، بلکه بسیاری از اعتبارات درازمدت ویتنام را نیز در اختیار داشتند. اگر کنسرن‌های آمریکایی سعی داشته باشند تا مواضع قدیم خود قبل از ۱۹۷۵ در ویتنام جنوبی، مثلاً در مناطق نفت‌خیز ساحلی را مجدداً صاحب شوند، در آن صورت درگیری بین واشنگتن و ژاپن محتمل خواهد بود. بازیگران مهم دیگر در این صحنه، کره، تایوان و هنگ کنگ هستند. ولی حیطه

نفوذ آن‌ها کاملاً مجزا است. حیطه بهره‌های آسیایی روی صنایع مونتاژ و صنایع تکمیلی در جهت صادرات متمرکز گردیده است و کنسرن‌های ژاپنی و اروپایی به پروژه‌های زیربنایی بزرگ، استخراج نفت، گاز و منابع طبیعی می‌پردازند.

در عین حال، ژاپن بخش بزرگی از اعتبارات برای تأمین مالی واردات مصرفی را کنترل می‌کند. جریان بی‌وقفه محصولات نامدار ژاپنی به ویتنام به طور عمده به کمک قرض‌های صدها میلیون دلاری خارجی مقدور است، که ژاپن، بانک‌های فراملیتی به ویژه «ایشیا دیوالوپیمنت بانک»، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی به نام اعتبار فوری در اختیار ویتنام قرار می‌دهند. این اعتبارات که در زبان رسمی «کمک توازن مالی» نام دارد، صرفاً جهت واردات کالا در نظر گرفته شده است. زیر نظر بانک مرکزی ویتنام این اعتبارات به صورت قسط‌های ارزی در اختیار هزاران شرکت دولتی که در کار تجارت وارداتی است، گذارده می‌شود. بدین طریق سیل کالاهای مصرفی شدت می‌یابد و همین‌طور نیز به حجم بدهی‌های خارجی افزوده می‌گردد. این رفرم‌ها باعث شد تا به استثنای تعداد کمی از شرکت‌های دولتی بزرگ و آن شرکت‌هایی که در تجارت وارداتی اشتغال دارند، کلیه بخش‌های اقتصادی به زیر ضربه رود. تنها امکان ادامه بقا برای شرکت‌های ملی، سهم‌شدن در کار تجارت وارداتی و یا «جوینت ونچر» است که تنها شرکای خارجی دارای امکان دستیابی به اعتبار (ارز سخت) می‌باشند و کنترل تکنولوژی، سیاست قیمت‌گذاری و نحوه تقسیم سود را زیر نظر خود دارند. علاوه بر آن، تمامی تجارت بین‌المللی ویتنام در اثر فعالیت شرکت‌های خارجی از درجات پایین تا مراتب عالی نمایندگان دولتی مستعد ارتشا و فساد است.

با وجود بحران اقتصادی رشد به ثبت رسیده رسمی، تولید داخلی ناخالص ویتنام در آغاز نزول نکرد، بلکه حتا و به ویژه در اثر تغییر اقتصاد به سوی تجارت خارجی رشد یافت. این رشد به مقدار وسیعی نتیجه ایجاد «جوینت ونچر»‌های نوین در بخش‌های صادراتی بود. همین‌طور سیل مصنوعاً شتاب‌یافته کالاهای وارداتی به توسعه بخش تجارتی و سهم آن در تولید ناخالص داخلی انجامید. اما این رشد اقتصادی از بدهی‌ها ارتزاق می‌کرد. بار سنگین بدهی‌ها از ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۳ بیش از ده برابر افزایش یافت، که البته بخشی از آن «بدهی‌های گندیده» رژیم سایگون به کلپ پاریس بود که ویتنام در اواخر سال ۱۹۹۳ به رسمیت شناخت.

شیوع قحطی

به رهبری بانک جهانی و سازمان تغذیه و کشاورزی (اف - آ - ا) مقامات اداری از اواسط دهه ۸۰ سیاست خودکفایی غذایی محلی، که تا آن هنگام برای جلوگیری از قحطی مواد غذایی به کار می‌رفت را کنار گذاشتند. در مناطق خلفای مرکزی دهقانان تشویق شدند که با در نظر گرفتن فوائد ویژه، از کشت مواد غذایی صرف‌نظر کرده و به جای آن به کار محصولات صادراتی «پرازش» بپردازند. به زودی کشت بیش از اندازه قهوه، مانیوک، بادام هندی و پنبه در رابطه با سقوط قیمت در بازارهای بین‌المللی و همچنین مخارج کلان برای لوازم کشاورزی وارداتی به شیوع منطقه‌ای قحطی منجر شد. اما تلخناک بود که درست تغییر سیاست کشاورزی به سوی تولید صادراتی، به تنزل درآمد خالص کشور انجامید، زیرا که شرکت‌های تجارتی دولتی قادر بودند محصولات حجیم کشاورزی خود را تنها با ضرر قابل توجهی به خریداران بین‌المللی بفروشند. «ما از دهقانان می‌خواهیم تا مانیوک و پنبه تولید کنند، اما چون قیمت‌ها در سطح بین‌المللی تنزل یافته است، آن‌ها نمی‌توانند محصولات تولیدی خود را با کسب سود صادر کنند... در نتیجه شرکت‌های تجارتی دولتی مجبورند قهوه و مانیوک را با ضرر بفروشند. البته آن‌ها این ضرر را از این طریق که کالاهای مصرفی وارداتی را با ارز کسب‌شده از فروش قهوه و مانیوک اکتیاع می‌کنند، جبران می‌سازند. آن‌ها سودهای کلانی از طریق بالا بردن قیمت کودهای وارداتی کسب می‌کنند.» (۳۴)

شرکت‌های صادراتی دولتی گرچه از نظر دفتری سودمندند، لکن عملاً به رشد حجم بدهی‌ها (ارزی) کمک می‌کنند، زیرا که به طور منظم مواد غذایی اولیه را زیر قیمت بازارهای بین‌المللی بفروش می‌رسانند. به علت عرضه وسیع مواد غذایی در بازارهای بین‌المللی در بسیاری از مناطق قحطی‌زده، محصولات صادراتی دهقانان روی دستشان می‌ماند. به همین علت که دهقانان نه محصولات صادراتی خود را می‌فروختند و نه قادر بودند مواد غذایی محلی تولید کنند، قحطی شیوع یافت. وضعیت مشابهی نیز در شرکت‌های دولتی، که در بخش تجارت برنج فعالیت داشتند، وجود داشت. آن‌ها ترجیح می‌دادند که برنج با ضرر صادر شود تا در بازارهای داخلی به فروش رسد. در اثر تعدیل کامل بازار غلات، که در بست در اختیار تجار خصوصی بود، قیمت‌های داخلی، به ویژه در مناطقی که کمبود مواد غذایی وجود داشت، افزایش یافت. با وجود اینکه برنج با قیمتی نازل‌تر از سطح بازارهای بین‌المللی صادر می‌شد، در مناطقی که کشت برنج به نفع «تخصصی‌سازی منطقه‌ای» از بین رفته بود، قحطی پدید آمد. ۱۹۹۴ مسئولین امر اذعان نمودند، که مثلاً در ایالت «لایی کایی» در نزدیکی مرز چین ۵۰۰۰۰ نفر به گرسنگی دچارند. با اینکه کمبود مواد غذایی در ایالت «لایی کایی» ۵ ماه بود که پدید آمده بود، بدون

آنکه حتا امدادرسانی اضطراری صورت گرفته باشد، ۲ میلیون تن برنج در دلتای رودخانه «مکنگ» انبار شده بود، چون کار شرکت‌های تجارتي دولتي صادرکننده برنج مختل گردیده بود.

گرسنگي حت در شهرهای بزرگ و همچنین در دلتای مکنگ که به حد کافی مواد غذایی وجود داشت، بی‌داد می‌کرد. ۲۵،۳ درصد بزرگ‌سالان روزانه با کمتر از ۱۸۰۰ کالری سد جو می‌کردند. (۳۵) در شهرها به خاطر کاهش ارزش «دنگ» و از بین رفتن سوبسید و کنترل قیمت‌ها، قیمت برنج و سایر مواد اولیه غذایی شدیداً افزایش یافته بود، در حالی که مردها و حقوق‌ها جریان نزولی داشت و بی‌کاری توسعه می‌یافت.

بانک جهانی این پدیده را علناً مورد تأیید قرار می‌داد: «طبیعتاً مشکل قابل دسترسی بودن مواد غذایی در مناطقی که دچار قحطی شده، یک شبه از بین نخواهد رفت، زیرا که بخش خصوصی معمولاً نسبت به نوسان قیمت‌ها واکنش نشان می‌دهد و مصرف‌کنندگان در این مناطق دارای آنچنان قدرت خریدی نیستند که بتوانند قیمتی را که در مناطق از مواد غذایی اشباع شده متداول است، بپردازند. در حال حاضر عملاً باصرفه‌تر است که برنج از ویتنام صادر گردد تا به مناطق قحطی‌زده در درون کشور حمل و نقل گردد. ممکن است طی دورانی که تجارت خصوصی غلات بسط و توسعه می‌یابد، قبل از آنکه در مناطق قحطی‌زده وضعیت مواد غذایی بهبود یابد، امکان دسترسی به مواد غذایی در آغاز کاهش یابد.» (۳۶)

از این وضعیت اطفال و خردسالان بیش از همه رنج می‌بردند. بانک جهانی مجدداً مجبور به اعتراف شد که: «به استثنای بنگلادش، تعداد اطفال نحیف و دارای نقص رشدی در ویتنام (قریب ۵۰ درصد) بیش از دیگر کشورهای جنوب و جنوب شرقی آسیا است... سکون رشد و ترک مدرسه بی‌شک به طور وسیعی افزایش یافته است... امکان دارد بحران ماکراکونومیکی که در سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶ تعمیق یافت، به وخامت وضعیت تغذیه‌ای کمک کرده باشد.» (۳۷)

علاوه بر آن، طبق تحقیقات انجام شده، فقدان ویتامین آ که می‌تواند موجب کوری شود و به دنبال تغذیه یک‌جانبه توسط غلات پدید می‌آید، در کلیه مناطق کشور، به استثنای هانوی اشاعه دارد. این وضعیت مشابه وضع در بنگلادش است (رجوع کنید به بخش ۱۱)

ناهنجاری رشد در کشاورزی

سیاست کشاورزی ویتنام به منافع مؤسسه‌های تجارتي کشاورزی بین‌المللی بسیار نزدیک بود: حتا در مناطقی مانند دلتای مکنگ که شرایط مناسبی برای کشت برنج داشت، دهقانان ترغیب به تولید محصولات صادراتی مانند لیمو، ذرت و بادام

هندی شدند. بانک کشاورزی دولتی اعتبارات کوتاه مدت با بهره ۵،۲ درصدی اعطا می کرد تا جواز ذرت از مؤسسه های فرامیتی خریداری و وارد شود. ذرت درو شده توسط شرکت «پرونکوکو» اکتیاع می گردید. «پرونکوکو» یک شرکت کشاورزی صنعتی فرانسوی-ویتنامی بر پایه «جوینت ونچر» است، که هم صادر می کند و هم خوراک حیوانی در بازار داخلی ویتنام به فروش می رساند، تا محصولات گوشتی برای صدور به تایوان و هنگ کنگ تولید کند. (۳۸) چنین اعتباراتی تنها برای تولید میوه های تجارتی اعطا می گردید. این اعتبارات می بایستی که در عرض ۱۸۰ روز بازپرداخت می گردید، یعنی در مدت زمانی بسیار کوتاه تر از مدت زمانی که برای کشت و بازاریابی محصول لازم بود.

با این وجود در سال های ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹ و همین طور ۱۹۹۲ تولید برنج رشد چشم گیری یافت و ویتنام از نقش واردکننده خالص به صادرکننده برنج مبدل گردید. این وضعیت با وجود کاهش سطوح زیر کشت، نتیجه استفاده از انواع نوین و پربارتر برنج و استفاده وسیع از کودهای شیمیایی و مواد آفت زای بود که دهقانان خرده پا را با مخارج بسیار عظیم تری مواجه می ساخت. دولت خود را از زیر بار مسئولیت تهیه لوازم و آلات کشاورزی کنار کشیده بود و به امید واردات نشسته بود: «قدرت تولید ما رشد یافته است، ولی درآمدمان نه. ما مجبوریم به خرج خود بذر، سموم آفت زای و کود شیمیایی تهیه کنیم. مخارج حمل و نقل نیز افزایش یافته است. اگر مخارج به همین صورت افزایش یابد، ما دیگر قادر به ادامه کار در مزارع نخواهیم بود. ما روز به روز بیشتر محتاج کار غیر کشاورزی، مثل صنعتگری و یا کار در شهرها هستیم. درآمد حاصل از کار کشاورزی کفاف زندگی را نمی کند.» (۳۹)

در مناطق دلتای رود سرخ، دهقانان خرده پا مجبورند برای استفاده از یک نوع نوین برنج که در مؤسسه های تحقیقاتی رشد گیاهان در منطقه تولید شده بود به مؤسسه «اینترناشنال رایس ریسرچ» که توسط بانک جهانی و بنیاد راکفلر تقویت می گردد، عوارض بپردازند. مؤسسه های تحقیقاتی کشاورزی که دیگر کمکی از دولت دریافت نمی دارند، به کار پرمفعت تکامل و تولید بذر پرداختند.

اما رشد تولید برنج از نقطه اوج خود گذشت. از سال ۱۹۸۷ دولت ساختارهای زیربنایی آبیاری و آبرسانی را به دست فراموشی سپرده است، که در آینده بر روند تولید تأثیر خواهد گذارد. سیستم های بزرگ آبیگری و آبیاری دیگر مورد توجه قرار نمی گیرند. نظر بانک جهانی با صرفه کردن و تجارتی ساختن منابع آب است، ولی در عین حال می پذیرد که: «دهقانان خارج از منطقه دلتای مکنگ بسیار فقیرند و قادر به پرداخت عوارض آبیاری نمی باشند.» (۴۰) هم چنین، به دلیل تلاشی سیستم کنترل و تعمیر توسط مؤسسه های مسئول دولتی خطر سیل ها و خشکسالی های مکرر نیز افزایش یافته است.

در دیگر مؤسسه‌های خدماتی دولتی نیز وضع بر همین منوال است: «در اختیار گزاردن اقدامات خدماتی در جهت تقویت کشاورزی مثل کود شیمیایی، بذر، کنترل آفات نباتی، خدمات دامپزشکی، سرویس ماشین‌آلات، تحقیقات و کمک‌های مشاوره‌ای برای توسعه زمین‌های زیرکشت و غیره... تا اواخر دهه ۸۰ قبل از هرچیز وظیفه دولت بود... گرچه که این سیستم هنوز به طور صوری وجود داشت، لکن عملاً از بین رفته بود. خدمات کمکی در مورد برخی محصولات که بازار فروش داشتند، با موفقیت، نیمه‌خصوصی شد، ولی در مورد دیگر محصولات عملاً فلج گردیده است. در دستگاه بورکراتیک مربوطه اغلب کارمندان از قبل مشاغل جنبی روزگار خود را سپری می‌کنند، در حالی که ۸۰۰۰ فارغ‌التحصیل مدارس کشاورزی بی‌کارند.»

در اکتبر ۱۹۹۳ توسط مجلس شورای ملی قانون ارضی نوینی به تصویب رسید. مشاورین حقوقی بانک جهانی در تهیه متن لایحه سهیم بودند و مقامات دولتی مربوطه را در جریان پی‌آمدهای این قانون گزاردند: «متخصیصن خارجی بانک جهانی معتقدند، که این قانون ارضی برای شرایط ویژه ما مناسب است. اگر دهقانان سرمایه و یا منبع مالی در اختیار ندارند، می‌توانند زمین را «واگذار» کرده و به شهرها کوچ کنند و آنجا به طور نسبتاً «مرفهی» زندگی کنند. فقدان مالکیت بر زمین منشا فقر نیست. فقرا فاقد زمین و تجربه‌اند و توان حرفه‌ای آن‌ها بسیار محدود است. علاوه بر آن، تعداد فرزندان آن‌ها زیاد است.» (۴۱)

تحت شرایط قانون جدید، زمین‌های زیر کشت می‌توانند آزادانه به اجاره داده شده و یا «واگذار» شوند، یعنی به فروش برسند - رسماً تنها به یک بانک دولتی ولی عملاً حتا به بنگاه‌های ارزی خصوصی. حتا زمینی که ودیعه بانکی است، می‌تواند در صورت ورشکستگی به معرض فروش گذارده شود.

پی‌آمد این اقدام بازگشت رباخواری و رهن زمین در جنوب کشور بود. اقتصاد دهقانی مجدداً همچون اواخر دوران کلنیالیسم فرانسوی، برای دریافت اعتبار و حفظ زمین به مبارزه مجبور گردید. در جنوب کشور تمرکز مالکیت بر زمین بسیار پیشرفته است. در این مناطق مجتمع‌های کشاورزی نسبتاً بزرگی پدید آمده، که بخش بزرگی از آن بر پایه «جوینت ونچر» با سرمایه خارجی است. دهقانان بی‌زمین که بخش فزاینده مردم روستایی را تشکیل می‌دهند، مجبورند که در شهرها به جست و جوی منبع درآمدی باشند و یا به عنوان کارگر موسمی در این مجتمع‌ها برای ۵۰ سنت آمریکایی در روز به کار تن دهند.

آمریکایی‌ها در اواخر جنگ ویتنام، در فاز به اصطلاح «ویتنامیزه کردن»، در جنوب یک برنامه تقسیم اراضی به اجرا گذارند، که هدفش «ایجاد صلح» در مناطق روستایی بود. وزرات کشاورزی کنونی نه تنها حقوق استفاده از زمین را که برنامه آمریکایی برای دوران جنگ بود، به رسمیت شناخت، بلکه حتا آن را به مثابه تنها مدل سودمند ارزیابی کرد: «سیاست جاری ما این است که برنامه تقسیم اراضی آمریکایی آن دوران را کپی کنیم. ولی متأسفانه امکانات مالی ما بسیار محدود است.» ولی هزاران دهقانی که دهکده‌های خود را رها کردند تا در کنار ارتش آزادی‌بخش مبارزه کنند، هیچ‌گونه حق رسمی برای دریافت زمین قابل کشت ندارند.

تلاشی سیستم فرهنگی

شاید سهمناکی پی‌آمد رفرم‌های نامبرده در بخش‌های فرهنگی و بهداشتی بیش از سایر بخش‌ها باشد، در حالی که سوادآموزی هسته اصلی مبارزه علیه استیلای کلنیالیستی فرانسه بود. از سال ۱۹۵۴، یعنی پس از شکست فرانسه در «دین - بین - فو» تا سال ۱۹۷۲ تعداد دانش‌آموزان ۷ بار افزایش یافت، یعنی از ۷۰۰ هزار به قریب ۵ میلیون دانش‌آموز دبستانی و دبیرستانی. پس از وحدت در سال ۱۹۷۵ در جنوب کشور جنبش سوادآموزی سازمان داده شد. طبق آمار «یونسکو» نرخ باسوادان و محصلین در این کشور به ۹۰ درصد رسید، که مقام اول در جنوب شرقی آسیا بود.

رفرم‌ها سیستم فرهنگی را با کاهش سهمناک بودجه فرهنگی، با تقلیل حقوق معلمین، با تجارتي کردن مدارس عالی و حرفه‌ای توسط ایجاد شهریه نابود ساخت. فرهنگ در حال تبدیل شدن به کالا است. بنا بر تعبیرات رسمی کارمندان سازمان ملل، می‌بایستی که «مصرف‌کنندگان خدمات (فرهنگی) شهریه‌های بیشتری بپردازند تا مؤسسه‌های فرهنگی به خودکفایی ترغیب گردند و همچنین در آنجا که لازم است خصوصی‌سازی تعلیم و تربیت تسهیل گردد.» (۴۲)

در نتیجه، رفرم‌ها، عملاً آنچه را که تا آن زمان به دست آمده بود، از جمله پیشرفت‌های سوادآموزی از سال ۱۹۴۵ را به عقب بازگرداند و کاهش بی‌نظیر تعداد دانش‌آموزان را موجب شد. وظیفه پرداخت شهریه مدارس در قانون اساسی که در سال ۱۹۹۲ به تصویب رسید، تصریح گردیده است. بنا بر آمار رسمی تعداد محصلین دبستان‌ها که برای دوره راهنمایی نام‌نویسی کردند، از ۹۲ درصد در سال ۱۹۸۶/۱۹۸۷ (یعنی قبل از ایجاد شهریه مدارس) به ۷۲ درصد در سال ۱۹۸۹/۱۹۹۰ تقلیل یافت. کاهشی که معادل تعداد یک میلیون شاگرد دبستانی است. از مجموعاً ۹۲۲ هزار دانش‌آموز، ۲۳۱ هزار نفر قبل

از به پایان رسانیدن سیکل اول، مدرسه را ترک کردند. بدین صورت در سه سال اول رفرم‌ها، قریب ۷۰ هزار دانش‌آموز از مدارس راهنمایی بیرون رانده شدند، در حالی که طی همین مدت ۷ درصد به تعداد اطفال در سنین مدرسه افزوده شد. البته ارقام جدیدی در رابطه با تعداد دانش‌آموزان کنونی وجود ندارد، اما هیچ چیز حاکی از تغییر روند این گرایش نیست. (۴۳) ارقامی که از دهه ۸۰ در دست است، نرخ فارغ‌التحصیلان مدارس در سال را ۰٫۸ درصد بیان می‌کند. البته به تعداد کل دانش‌آموزان افزوده شده است، ولی این افزایش به نسبت تعداد اطفال در سنین مدرسه نیست. کاهش تأمین مالی سیستماتیک در سال‌های آتی به تلاشی دبستان‌ها خواهد انجامید.

دولت ویتنام سالانه به طور متوسط ۳ تا ۴ دلار صرف تعلیم و تربیت دبستانی می‌کند (۱۹۹۴). در دلتای رود سرخ در سال ۱۹۹۴ والدین اطفال برای لوازم و کتب دبستانی هر طفلی مجبور به پرداخت معادل ۱۰۰ کیلو برنج بودند، که سهم عظیمی از مخارج خانواده بود. این لوازم پیش از آن، از طرف دولت در اختیار محصلین گذارده می‌شد. با این وجود، دولت و اعتباردهندگان «دغدغه» داشتند، که کاهش سریع تعداد محصلین، افزایش «مخارج هر واحد» را به دنبال خواهد داشت و به «وجود بیش از حد» معلمین خواهد انجامید. (۴۴) در نتیجه، در سیستم «تقلیل یافته» فرهنگی بایستی که وزن اصلی بر روی «کیفیت و نه کمیت» گذارده شود، چیزی که به زعم اعتباردهندگان به مفهوم اخراج معلمین بیش از حد نصاب، معنی می‌دهد. هیچ یک از بخش‌های سیستم تعلیم و تربیتی از کاهش بودجه مستثنا نیست. حتا کودکان‌ها بسته شده و در آینده تنها به صورت تجارتی عرضه خواهد شد.

تأمین مستقلانه مخارج در دانشگاه‌ها و کلیه مدارس عالی به اجرا گذارده شده است. مؤسسه‌های تحقیقات عملی موظف می‌گردند تا با تجارتی کردن نتیجه تحقیقات خود، مخارج خود را تأمین کنند: «وضع مالی دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های تحقیقاتی به قدری خراب است که بقای آن‌ها تنها به منابع درآمدی مستقل وابسته است. «دولت تنها ۲۵ درصد حقوق و مخارج دیگر را صرف تحقیقات می‌کند.» (۴۵) البته مؤسسه‌های تحقیقاتی اعتبارات ویژه کوتاه‌مدت با بهره ۱۸٫۸ درصدی (به جای ۲٫۳ درصد) دریافت کردند.

حتا سقف تعداد ظرفیت مدارس فنی و حرفه‌ای و همین‌طور تعلیم و تربیت در چارچوبی که با سازمان اعتباردهندگان خارجی تنظیم شده بود، محدود گردید. نتیجه اینکه: تکامل سرمایه‌های معنوی و حرفه‌آموزی تخصصی، پس‌رفت قابل توجهی تجربه کرد.

بدین صورت امروز این سازمان اعتباردهندگان خارجی است که در ویتنام کنترل مالی و اجرایی بخش اعظم مؤسسه‌های تعلیم و تربیتی و تحقیقاتی را در دست دارد. آن‌ها به طور انتخابی و دست‌چین شده حقوق‌های مضاعف (به ارزش خارجی) می‌پردازند و برنامه‌های تحقیقاتی واگذار می‌کنند و بدین صورت نقطه ثقل تحقیقات علمی و تکامل برنامه‌های تدریسی دانشگاهی را تعیین می‌سازند.

تلاشی سیستم بهداشتی

پی‌آمد بلاواسطهٔ رفرم‌ها در سیستم بهداشتی، تلاشی بیمارستان‌های منطقه‌ای و شهری بود. تا سال ۱۹۸۹ مؤسسه‌های بهداشتی ویزیت و داروی مجانی در اختیار مراجعه‌کنندگان قرار می‌دادند. انحلال بیمارستان‌ها در بخش جنوبی کشور، جایی که ساختارهای زیربنایی بهداشتی تازه پس از وحدت در سال ۱۹۷۵ آغاز گشته بود، روی هم رفته ادامه یافت. با اجرای رفرم‌ها، یک نوع سیستم عوارضی تحمیل شد، با این هدف که خودگردانی مالی سیستم بهداشتی تأمین گردد و دارو در بازار آزاد به فروش رسد. مصرف داروهای حیاتی در بخش دولتی بهداشت ۸۹ درصد تنزل یافت، که به ورشکستگی صنایع دارویی و تولیدکنندگان لوازم و ابزارهای پزشکی محلی انجامید. (۴۶)

تا سال ۱۹۸۹ تولید مواد دارویی محلی نسبت به سال ۱۹۸۰، ۹۸،۵ درصد کاهش یافت. امروز داروهای وارداتی که در بازار آزاد به قیمت‌های بسیار گران به فروش می‌رسد کم و بیش تولیدات داخلی را از بازار رانده است. اکنون بازار تجارتی بسیار کوچک، ولی بسیار پرمنفعتی برای کنسرن‌های دارویی بین‌المللی پدید آمده است. مصرف سرانهٔ دارویی که در بازار آزاد به فروش می‌رسد، در سال ۱۹۹۳ بالغ بر یک دلار در سال بود، که حتا از نظر بانک جهانی هم بسیار نازل است. (۴۷) پی‌آمد این واقعیت برای بهداشت مردم فاجعه‌انگیز است.

دولت طبق دستور اعتباردهندگان، کمک‌های خود در مورد لوازم و ابزار پزشکی را نیز قطع کرد که عملاً به فلج گردیدن تمامی سیستم پزشکی منجر شد. درآمد واقعی و شرایط کار پرسنل پزشکی به طور وحشتناکی خراب گردید: حقوق ماهیانهٔ پزشکان در یک بیمارستان محلی در سال ۱۹۹۴ بالغ بر ۱۵ دلار در ماه بود. در پی این روند، پزشکان و کارمندان گروه گروه سیستم بهداشتی دولتی را ترک کردند. طبق تحقیقاتی که در سال ۱۹۹۱ صورت گرفت، اکثر مراکز درمانی در محلات قادر به فعالیت نبودند.

و بدین صورت بسیاری از بیماری‌های عفونی خطرناک مانند مالاریا، سل و اسهال مجدداً شیوع یافت. بنا بر تحقیقات سازمان بهداشت جهانی تعداد مرگ و میر در اثر بیماری مالاریا در ۴ سال اول رفرم‌ها و در نتیجه رشد صعودی قیمت داروی ضد مالاریا، سه برابر شد. این گرایش توسط آمار محلی کاملاً تأیید می‌گردد: «وضعیت بهداشت در گذشته بسیار بهتر بود. سالی یک‌بار مردم از نظر بیماری سل مورد معاینه قرار می‌گرفتند. امروز حتا دارو برای درمان سل یافت نمی‌گردد. دهقانان توانایی مالی رفتن به بیمارستان‌های منطقه‌ای را ندارند. آن‌ها قادر نیستند عوارض لازم را بپردازند.» (۴۸)

بانک جهانی نیز معترف به تلاشی سیستم پزشکی در ویتنام است، بدون آنکه طبیعتاً اشاره‌ای به علل ماکرواقتصادی آن کند: «با وجود دست‌آوردهای ارزشمند گذشته، سیستم پزشکی ویتنام در شرایط رقت‌باری است... وضعیت مالی در بخش پزشکی به قدری حاد است، که معلوم نیست تأسیسات پایه‌ای در آینده، احتیاجات مالی خود را چگونه تأمین خواهند ساخت تا بتوانند به کار خود ادامه دهند.» (۴۹)

با اینکه بانک جهانی معترف بود که برنامه‌های دولتی برای مقابله با بیماری‌های اسهال، مالاریا و بیماری‌های عفونی دستگاه تنفسی در گذشته «جزو اقدامات موفقیت‌آمیز پزشکی در ویتنام» بوده است، با این وجود برنامه پیشنهادی این سازمان، تجارتی کردن بهداشت عمومی و اخراج گسترده پزشکان و پرسنل اضافی بود. این سازمان خواستار افزایش حقوق پرسنل پزشکی در چارچوب بودجه ثابت بود: «افزایش حقوق پرسنل بهداشتی دولتی، به اجبار با کاهش چشم‌گیر تعداد شاغلین ممکن خواهد بود.» (۵۰)

بدین صورت رفرم‌ها به نحو خشنی بخش اجتماعی را تخریب ساخته، کوشش‌ها و مبارزات ۴۰ ساله مردم ویتنام را از بین برده و کلیه دست‌آوردها و پیشرفت‌هایی را که این کشور در گذشته به دست آورده بود، متلاشی می‌کند. گویی که تمامی خلق ویتنام، جنگ ویتنام را باخته باشد.

بخش چهارم: آمریکای لاتین

۱۳- بدهکاری و دموکراسی در برزیل

در دسامبر سال ۱۹۸۹ برای اولین بار در تاریخ برزیل «فرناندو کولور دِ ملو» به طریق دموکراتیک به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد. او سمبل پایان یافتن دیکتاتوری نظامی و گذار به دموکراسی نوین متمرکز، که تحت کنترل مستقیم طلبکاران خارجی و مؤسسات مالی واشنگتن است، می‌باشد. چند هفته پس از نشست مربوط به محیط زیست در ژوئن ۱۹۹۲ در «ریودژانیرو» یک کمیسیون تحقیق از سوی کنگره، به این نتیجه رسید که «کولور» از طریق سخنگو و رییس سابق کمیته انتخاباتی‌اش در یک رسوایی مالی چندین میلیونی سهم است. رشوه‌های مالی در ازای اعطای کنترلات‌های دولتی به شرکت‌های ساختمانی یا به صندوق‌های بانکی مخفی ریخته شده و یا برای مخارج خصوصی رییس جمهور (مثلاً برای البسه خانم رییس جمهور «روزان») به مصرف رسیده بود. انتظار عمومی با دقت، رسوایی سیاسی و ننگ رییس جمهور را دنبال کرد: تعداد بینندگان بازجویی‌های کنگره در تلویزیون از بینندگان بازی‌های المپیک بیشتر بود. بدین صورت این رسوایی نقش بسیار مهمی در تغییر ساختاری دولت برزیل ایفا کرد.

داستان بدهی‌های برزیل: پیش‌گفتار

در این اثنا، در پشت صحنه و به دور از دید انتظار عمومی یک قرارداد چندین میلیارد دلاری مابین وزیر دارایی «کولور» و طلبکاران فرامیلتی بسته شد. این گفت و گوها پشت درهای بسته از ژوئن تا سپتامبر ۱۹۹۲ صورت گرفت، که مقارن با پروسه برکناری رییس جمهوری بود. چندین وزیر استعفا دادند و بدین طریق از رییس جمهور رسماً فاصله گرفتند. «مارچیلو مارکز موریرا» وزیر دارایی که دارای شهرت بین‌المللی بود، کماکان بر سر موضع ماند و رابطه لازم با صندوق بین‌المللی پول و طلبکاران خارجی را پابرجا نگه داشت. تضعیف دولت، هم‌گام با بی‌ثباتی بازار بورس «ساوپاولو» و فرار سرمایه، این هدف را نیز دنبال می‌کرد که دولت را بیش از پیش زیر فشار قرار دهد. در ژوئن ۱۹۹۲ یعنی در ابتدای رسوایی، رییس جمهور «کولور» آغاز مذاکرات با بانک‌های تجارتنی را اعلام کرد. کمی قبل از پروسه برکناری رییس جمهور در تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۲ یک قرارداد موقت در مورد فرمول تجدید بدهی‌ها [در چارچوب برنامه برادلی (۱)] به

حجم ۴۴ میلیارد دلار با بانک‌های بین‌المللی به سنا تقدیم شد. این قرارداد نوعی حراج بود؛ وزن بدهی‌های برزیل در ازای این ساخت و پاخت به مراتب سنگین‌تر می‌شد.

کارزار روند برکناری رییس جمهور توجه انظار عمومی را به نحو مؤثری از مشکلات واقعی اجتماعی منحرف کرد. در طی این زمان اکثریت بزرگی از مردم به دنبال «برنامه کولور» به ورطه فقر کشانده شده بودند. این برنامه توسط وزیر بحث‌آفرین اقتصاد و دارایی «زلیا کاردوزو د ملو» به جریان افتاده بود و بعد از او توسط «مارچیلو مارکز موریرا» سخت‌تر، ولی برای اقتصاد همان‌طور زیان‌مند، پی‌گیری شد.

ستون اصلی برنامه «کولور» کاهش ارزش پول (کروزیرو) بود، که توسط طلبکاران تحمیل شده بود. تورم از ۹۰ درصد به ۲۵۰ درصد در سال نزول کرد. در اثر افزایش بهره واقعی که صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۹۱ برای برزیل تجویز کرد، بدهی‌های داخلی افزایش یافت و مقادیر زیادی از پول‌های «داغ و کثیف» وارد سیستم بانکی این کشور گردید. قریب ۳۰۰ شرکت بزرگ مالی و صنعتی سودهای کلانی بردند، که به مقدار وسیعی مسبب «تورم هدایت شده توسط سود» بود. شاخص سرمایه سهام از ۴۵ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۸۰ به ۶۶ درصد در اوایل دهه ۹۰ رسید. دمکراسی در هم‌پیمانی با طلبکاران بین‌المللی، خیلی مؤثرتر به بهبود وضع خبرگان اقتصادی برزیل کمک کرد تا رژیم دیکتاتوری.

هدف مخفی صندوق بین‌المللی پول کمک به طلبکاران بین‌المللی و تضعیف دولت مرکزی بود. برزیل در دهه ۸۰ مجبور به پرداخت ۹۰ میلیارد دلار بابت بهره بدهکاری‌های خود، یعنی ۱۲۰ میلیارد دلار، کمی کمتر از کل بدهکاری خود، بود. ولی مسأله بر سر پرداخت بدهی‌ها نبود. طلبکاران بین‌المللی برزیل بیشتر علاقه داشتند تا برزیل بطور دائم بدهکار بماند. در آن صورت و با این پیش‌شرط ممکن بود تا ساختار اقتصاد برزیل به نفع طلبکاران تحول پیدا کند و در عین حال چپاول منابع طبیعی و محیط زیستی ادامه یابد و غصب شرکت‌های سودمند دولتی توسط آن‌ها ممکن گردد. می‌بایستی که مالکیت دولتی در ازای بدهی‌ها، خصوصی‌سازی شود. و سرانجام به دنبال افتراق مزد از نرخ قیمت و اخراج کارگران، مخارج مزد کاهش یابد. بدین صورت فقر نتیجه غیرقابل پیش‌بینی و ناخودآگاه رفرم‌ها نبود، بلکه به صورت شرط کاملاً مشخص، در قرارداد با صندوق بین‌المللی پول در نظر گرفته شده بود.

پرده اول: برنامه «کولور»

مسئبین تراژدی داستان بدهی‌های برزیل چه کسانی هستند؟

برنامه کولور که در ماه مارس ۱۹۹۰ ارائه شد، معجون غیرمتداولی بود که سیاست مداخله‌گرایانه پولی را با سیاست خصوصی‌سازی (به سبک صندوق بین‌المللی پول) و همچنین تعدیل تجارت را با ارز شناور آزاد مقدور می‌ساخت. کسر بودجه ۳۱ میلیارد دلاری می‌بایستی که از میان برداشته، ۳۶۰ هزار کارمند دولتی اخراج و ۶ وزارتخانه تعطیل می‌شد. کنگره از ترس، یک بند این برنامه را رد کرد: به جای ۳۶۰ هزار کارمند، تنها ۱۴ هزار کارمند بازخرید شده و اخراج گردیدند. بسیاری از آن‌ها در دوران ریاست جمهوری «ایتمار فرانکو» مجدداً به کار گمارده شدند.

خانم «زلیا کوردوزو د ملو» وزیر دارایی، با برنامه‌های بلندپروازانه برای تحدید تورم، ابتدا صندوق‌های پس‌انداز را مسدود کرد، که فکر بسیار خامی بود و بیشتر به فعالیت‌های اقتصادی ضربه زد. بی‌کاری به رکورد نوینی نائل شد و انسداد صندوق‌های پس‌انداز شرکت‌های کوچک را آسیب‌پذیر کرد، که تنها در سال ۱۹۹۰ باعث اخراج ۲۰۰ هزار نفر شد.

سندیکاها با اعلام اعتصاب سراسری که یک میلیون کارگر را به خیابان‌ها کشید، در سپتامبر ۱۹۹۰ به مقابله با برنامه کولور پرداختند. «پل زینگر» اقتصاددان معروف به این نتیجه مشخص رسید: «این شوک، فجیع، عظیم و زاید بود.»

البته برنامه کولور در نظر داشت با اقدامات صرفه‌جویانه در بودجه دولتی، پرداخت بدهی‌های خارجی را مقدور سازد. شرایط بازپرداخت این بدهی‌ها دارای یک عیب بود، که رئیس جمهور اسبق، «خوزه سارنی» ناسیونالیست در سال ۱۹۸۹ تحمیل کرده بود: وی برخلاف میل بانک‌های بین‌المللی، عقب‌انداختن بازپرداخت بخشی از بهره بدهی‌ها را تحمیل کرده بود و تنها ۳۰ درصد کل بهره پرداخت می‌گردید.

صندوق بین‌المللی پول برنامه کولور را مورد تأیید قرار داد، لکن پرداخت ۲ میلیارد اعتبار فوری، که برای سپتامبر ۱۹۹۰ در نظر گرفته شده بود را به تعویق افکند. مدیرکل صندوق بین‌المللی پول «میشل کامدسوس» اعلام کرد: «قبل از این که از مجمع اجرایی صندوق بین‌المللی پول تقاضای تأیید کنم، باید مطمئن شوم که مذاکرات با بانک‌ها در جهت درست جریان دارد و نتایج آن مقبول است.»

چند هفته بعد مجدداً دولت مذاکره در مورد بدهی‌ها را با طلبکاران بین‌المللی آغاز کرد. «جوریو داوستر» نماینده کولور در مذاکرات استدلال می‌کرد که «بازپرداخت بدهی‌ها می‌بایستی که با قدرت پرداخت برزیل هماهنگ گردد». (۲) گروه مشاوران «سیتی کورپ» که از ۲۲ بانک تجارتی تشکیل می‌گردد، ضد حمله خود را آغاز کرد و علیه قرارداد اعتباری با

بانک جهانی وتو نمود و به بانک‌های چندجانبه رهنمود داد که تا این کشور بهره‌های عقب‌افتاده خود به حجم ۸ میلیارد دلار را نپرداخته است، وام جدیدی به برزیل پرداخت نکنند. در نشست واشنگتن، کشورهای «گ ۷» این وتو را مورد تأیید قرار دادند. وزارت دارایی آمریکا به بانک جهانی و «اینترامریکن دولوپمنت بانک» دستور داد کلیه اعتبارات نوین به برزیل را به طور موقت موقوف کند. صندوق بین‌المللی پول نیز در رابطه با دستورات مشخص مقامات دولتی واشنگتن و بانک‌های تجارتي تصمیم‌گیری خود را به تعویق افکند.

دولت برزیل گرفتار یک دایره شیطانی گشته بود: تأیید اعتبارات جدید صندوق بین‌المللی پول که برزیل برای بازپرداخت بدهی‌های خود به بانک‌های تجارتي محتاج آن بود، توسط گروه مشاوران همین بانک‌ها بلوکه شده بود. وضعیت غیرعادی بود. دولت کلیه شرایط صندوق بین‌المللی پول را اجرا کرده بود، اما با این‌حال هنوز برزیل در لیست سیاه قرار داشت. اگر کشور قادر نمی‌بود خواست‌های طلبکاران خصوصی خود را عملی سازد، بهانه‌ای می‌شد تا برزیل مورد تضییقات نوین قرار گیرد و از نظر بین‌المللی مطرود گردد. تنش رشد می‌یافت. در آوریل ۱۹۹۱ خانم «زلیا کوردوزو د ملو» وزیر دارایی در کنفرانس (ای - د - ب) در «ناگویا» (ژاپن) کشورهای عضو «گ ۷» را متهم کرد، که با بلوکه کردن اعتبارات چندجانبه، فشار غیرمنصفانه سیاسی اعمال می‌کنند. (۳)

پرده دوم: قبول «تفاهم واشنگتن»

کنفرانس «ناگویا» نقطه عطف مهمی را مشخص کرد. اعتراضات لفظی ملی و اتهامات علیه جامعه مالی بین‌المللی از مد افتاده و نامطلوب اعلام گردید. «زلیا کوردوزو د ملو» اوایل ماه مه برکنار شد و به جای او «مارشلیو مارکز موریرا» به وزارت رسید. این اقدام توسط سازمان‌های مالی بین‌المللی و دولت ایالات متحده مشخصاً مورد تأیید قرار گرفت. (۴)

«موریرا» که در گذشته سفیر برزیل در واشنگتن بود، روابط شخصی حسنه با مدیر کل صندوق بین‌المللی پول «کامدسوس» و «داوید مولفورد» معاون وزیر دارایی آمریکا برقرار کرده بود. «خوریو داوستر» نماینده خانم «زلیا کوردوزو د ملو» نیز به نفع «پدرو مالان» که در گذشته مدیر اجرایی بانک جهانی بود، از کار برکنار شد. رابطه بیش از ده سال «مالان» با عاملین در واشنگتن و روابط شخصی وی با «مارکز موریرا» فاکتورهای مهمی در نیمه دوم ریاست جمهوری «کولور» در مذاکرات بدهی‌های برزیل بود.

در ژوئن سال ۱۹۹۱ صندوق بین‌المللی پول مجدداً هیأتی به مدیریت «خوزه فایگن باوم» به برزیل اعزام داشت. اکنون صندوق بین‌المللی پول خود را وابسته به وتوی گروه مشاور بانک‌های تجارتي زیر نظر «سیتی کورپ» نمی‌دید و مذاکرات

برای اجرای رفرم‌های ماکرواکنومیکی می‌توانست آغاز گردد. «فایگن باوم» اظهار داشت که اگر برزیل خواستار قرارداد اعتباری جدیدی از صندوق بین‌المللی پول است، مجبور به اجرای «رفرم‌های ساختاری اقتصادی» است که «تغییراتی در قانون اساسی را ملزم می‌گرداند.» (۵) در مجلس غوغا به پا شد. صندوق بین‌المللی پول متهم گردید که «بی‌شرمانه در مسایل داخلی کشور دخالت می‌کند.» «کولور» از صندوق بین‌المللی پول خواستار تعویض «فایگن باوم» به عنوان رئیس هیأت، توسط «شخصی متخصص» شد. نیویورک تایمز این اقدام را «موفقیت پوپولیستی رییس جمهور» در مبارزه‌اش علیه صندوق بین‌المللی پول وانمود ساخت. (۶)

گرچه این پیش‌آمد «سوتفاهم نامطلوب» نام گرفت، لکن تصورات «فایگن باوم» درست با اقدامات متداول صندوق بین‌المللی پول هم‌خوان بود. نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول برای سلامت اقتصاد، با این هدف که بخش عظیم‌تری از درآمدهای دولتی صرف بازپرداخت بدهی‌ها به بانک‌های تجاری شود، به مراتب تلخ‌تر بود. ولی چندین بند از قانون اساسی ۱۹۸۸ سد راه این اهداف قرار داشت. صندوق بین‌المللی پول دقیقاً آگاه بود که کسر بودجه بدون اخراج وسیع کارمندان دولتی ممکن نخواهد شد. اما در قانون اساسی تضمین محل کار در نظر گرفته شده بود و در نتیجه راهی، جز تغییر قانون اساسی وجود نداشت. علاوه بر آن موانع دیگری نیز مثل محدودیت حجم انتقال بودجه از دولت به ایالات، محدودیت امکانات دولت در کاهش مخارج اجتماعی و تضمین وجودی شرکت‌های دولتی موجود بود. از موضع صندوق بین‌المللی پول و بانک‌های تجاری تغییر این قانون اساسی لازم‌الاجرا بود.

دور دوم مذاکرات با صندوق بین‌المللی پول، آخر سال ۱۹۹۱ به پایان رسید: پس از مشورت با «نیکولاس برادی» وزیر دارایی جورج بوش و مشاور وزیر «داوید مالفورد»، مدیرکل صندوق بین‌المللی پول «کامدسوس» معاهده جدیدی را تأیید کرد. (۷) رییس جمهور «کولور د ملو» نسخه جدید اعلام آمادگی (لتر آو اینتنت) را که توسط «مارشلیو مارکز موریرا» آماده شده بود، شخصاً سر میز صبحانه در طی نشست رهبران آمریکای لاتین که در ماه دسامبر در شهر «کارتاگنا» در کلمبیا صورت گرفت به «کامدسوس» ارائه کرد. (نسخه اول که توسط «زلیا کاردوزو» در سپتامبر ۱۹۹۰ تهیه شده بود همان‌طور که می‌دانیم، پاره شده بود.) در ژانویه ۱۹۹۲ این اعلام آمادگی مورد پذیرش صندوق بین‌المللی پول قرار گرفت. معاهده اعتباری جدید به سقف ۲ میلیارد دلار برای مدت ۲۰ ماه دولت برزیل را به رفرم‌های اقتصادی مخربی مؤلف می‌کرد. به ویژه تطبیق بودجه بسیار خشن صورت گرفت: ۶۵ درصد مخارج جاری برای پرداخت بدهی‌ها در نظر گرفته شده بود و با این حال صندوق بین‌المللی پول خواستار کاهش بودجه بخش‌های اجتماعی بود.

علاوه بر این‌ها مشخصاً مقرر گردیده بود، که باید مذاکرات با کلوپ پاریس مجدداً از سر گرفته شده و با بانک‌های تجاری راه‌حل مطلوبی برای شرایط بازپرداخت بدهی‌های عقب‌مانده یافته شود. برای «مارسیلیو مارکز موریرا» این توافق با بانک‌های خصوصی «سرفصل نوینی از امکانات را رقم می‌زند. این «برزیل نوین» است که مجدداً به جمع جامعه بین‌المللی می‌پیوندد: متحرک، رقابت‌پذیر و مستقل.» (۸)

پرده سوم: پس از برکناری «کولور»

پرده سوم داستان بدهی‌ها در دسامبر ۱۹۹۲ با ریاست جمهوری «ایتامار فرانکو» آغاز گردید. اما این آغاز بسیار ناآزموده بود: رییس جمهور جدید قول داد سطح مزد واقعی را ارتقا دهد، قیمت مخارج تأمین اجتماعی را تقلیل بخشد و برنامه خصوصی‌سازی را تغییر دهد، بدون آنکه دریافته باشد که به دنبال قرارداد به امضا رسیده با صندوق بین‌المللی پول در سال گذشته، دست و بالش کاملاً بسته است. باوجود تأیید چشم‌گیر اکثریت کنگره، کابینه «ایتامار فرانکو» قادر نشد موافقت سازمان‌های واشنگتن را جلب کند.

توضیحات پوپولیستی «فرانکو» نه مورد پسند طلبکاران و نه نخبگان ملی قرار گرفت. صندوق بین‌المللی پول تصمیم گرفت رفتار خود با دولت را سخت‌تر کند: در طی هفت ماه ریاست جمهوری «فرانکو» سه وزیر دارایی مختلف منصوب گردیدند که هیچ‌کدام مقبول صندوق بین‌المللی پول واقع نشدند. در طی این مدت صندوق بین‌المللی پول بازرسان مالی خود را به این کشور اعزام کرد تا پیشرفت در اجرای مواد قرارداد را کنترل کنند. اهداف سه‌ماهه برای کاهش کسر بودجه به دست نیامده و بدون تغییر قانون اساسی نیز اصلاً قابل دست‌یابی نبود. با اینکه قانون مالیات زیر فشار صندوق بین‌المللی پول مورد تصویب کنگره قرار گرفته شده بود، بازرسان صندوق بین‌المللی پول به این نتیجه رسیدند که برزیل «روی خط» رفرم نیست. پرداخت اعتبارات فوری متوقف شد، برزیل وارد لیست سیاه گردید و مذاکرات با صندوق بین‌المللی پول در باره رفرم‌های اقتصادی اجباراً از نو آغاز گردید.

در نشست جدیدی، این‌بار با دومین وزیر دارایی «ایتامار»، «پاولو حداد» که در فوریه ۱۹۹۳ در واشنگتن صورت گرفت، «کامدوس» مصر بود که برنامه اقتصادی نوینی تنظیم گردد و در عرض ۶۰ روز برای تصویب به صندوق بین‌المللی پول ارائه گردد. در عین حال صندوق بین‌المللی پول تکیه کرد، که تا قرارداد مشخصی با بانک‌های تجاری به امضا نرسیده است، اعتبارات فوری اعطا نخواهد گردید و لذا لازم است تا جدول زمانی برای اجرای رفرم‌های سیاسی با تمدید

بدهکاری‌ها تنظیم شود. (۹)

وقت غنیمت بود. چند هفته بعد یک گروه از نمایندگان صندوق بین‌المللی پول به ریاست «خوزه فایگن باوم» معروف که دو سال پیش لزوم تغییر قانون اساسی را مطرح کرده بود، وارد برزیل شد. تداوم پرسنل صندوق بین‌المللی پول حفظ شده بود، اما نه تداوم پرسنل برزیل. «پاولو حداد» در سمت خود نبود. هنگام ورود هیأت نمایندگی، در تیم وزارت دارایی برزیل آشفتگی کامل حکمفرما بود، چون چند روز قبل وزیران دارایی و اقتصاد مسؤولیت‌های خود را تعویض کرده بود. اکنون سومین وزیر دارایی آقای «ایتمار فرانکو»، «الیسو رزنده» می‌بایستی که آخر آوریل برای ملاقات «کامدسوس» به واشنگتن پرواز کند. ولی وی در ماه مه از کار برکنار شد. (۱۰)

پرده چهارم: یک جامعه شناس مارکسیست در مقام وزیر دارایی

با انتخاب «فرناندو انریکه کاردوزو»، یک روشنفکر معروف و جامعه‌شناس مارکسیست به مقام وزیر دارایی، فاز جدیدی از داستان بدهی‌ها آغاز گردید. اقتصاد، در ابتدا با شک و تردید به این انتخاب نگریست، ولی پس از مدتی آسوده‌خاطر شد: وزیر جدید با وجود آثار چپ خود، مثلاً در مورد وابستگی و رشد در «سرمایه‌داری حاشیه‌ای»، بدون قید شرط پیرو نظریه حاکم ثنولیرالیستی شد. وی در نشست با بانک‌داران و صاحبان صنعت گفت: «هرچه که تاکنون گفته‌ام، فراموش کنید.» چند سال قبل از آن «کاردوزو» نیز به خاطر تحلیل انتقادی خود از طبقات اجتماعی برزیل لقب «روشنفکر سال» را دریافت کرده بود.

تقریباً در ژوئیه ۱۹۹۳ رئیس‌جمهور «ایتمار فرانکو» عملاً قدرت سیاسی واقعی را کنار گذاشته و اجرای رفرم‌های اقتصادی را در اختیار وزیر جدید خود نهاده بود. «کاردوزو» که در گذشته سناتور نیروی اپوزیسیون بود، به خوبی درک می‌کرد که تصویب رفرم‌های صندوق بین‌المللی پول تنها با تحمیل افکار عمومی و پشتیبانی وسیع قوه مقننه ممکن است. به افکار عمومی تلقین شد که جدایی مزد از رشد قیمت‌ها تنها وسیله برای مبارزه با تورم است. در ژوئن ۱۹۹۳ «کاردوزو» تقلیل ۵۰ درصدی بودجه در بخش‌های تعلیم و تربیت، بهداشت و تکامل منطقه را اعلام کرد و بر لزوم تغییر قانون اساسی در دوره بعدی قانون‌گذاری تکیه کرد. پیشنهاد وی مورد تصویب کنگره قرار گرفت و مزدها به طور واقعی ۳۱ درصد کاهش یافتند و بدین صورت ۱۱ میلیارد دلار به نفع صندوق دولتی و — طلبکاران! — صرفه‌جویی شد. (۱۱)

پرده پنجم: تبدیل بدهکاری‌ها

داستان بدهکاری‌ها در آوریل ۱۹۹۴ با امضای قرارداد با بانک‌های تجارتي خصوصی در نیویورک در مورد تبدیل ۴۹ میلیارد دلار از بدهکاری‌ها وارد فاز آخر خود گردید. این معامله مابین «کاردوزو» و «ویلیام رود» معاون مدیرکل سیتی بانک، که نماینده ۷۵۰ بانک طلبکار بین‌المللی بود، انجام گرفت. (۱۲)

برعکس دوره‌های گذشته مذاکرات، این بار زمان‌بندی معینی برای تصویب قوانین اساسی، از جمله تغییر قانون اساسی سال ۱۹۸۸ مشخص گردید. صندوق بین‌المللی پول به نیابت از بانک‌های تجارتي، وظیفه نظارت و کنترل روند قانون‌گذاری را به عهده گرفت. ولی باوجود کوشش‌هایش در تحمیل افکار عمومی برای تضمین رفورها و تازاندن روند تأیید این رفورها توسط مجلس «مستقل»، وقت کافی نداشت. موعد مقرر، یعنی ۱۶ مارچ ۱۹۹۵ که برای امضای تعهدنامه در قبال صندوق بین‌المللی پول در نظر گرفته شده بود، نتوانست رعایت گردد.

گرچه قرارداد ۱۵ آوریل ۱۹۹۴ با بانک‌های تجارتي در باره برنامه آتی تعویق بدهی‌ها، تلویحاً منافی با روندهای عادی بود (که تصویب پرداخت وام فوری از اجزا آن است)، با این وجود آن‌ها به این نتیجه رسیدند که روند رفورهاهای اقتصادی در «مسیر تعیین‌شده» قرارداد. «میشل کامدسوس» اعلام کرد که اقدامات انجام شده تحسین‌آمیز است و قول داد که با دولت تنگاتنگ هم‌کاری کند. «کاردوزو» نیز که در این هنگام کاندید ریاست جمهوری شده بود، به نوبه خود اعلام کرد که تعهد صندوق بین‌المللی پول پس از اجرای هسته‌های اصلی برنامه اقتصادی راجع به هم‌کاری بیشتر، تضمین لازم برای اجرای قرارداد تبدیل بدهی‌ها را فراهم می‌سازد. با وجود «کندی‌های نامطلوب» در روند پارلمانی، شرط اصلی، یعنی فراهم ساختن امکانات مالی دولتی به نفع طلبکاران خارجی، عملی گردیده بود: قوه مقننه رفرم بودجه تحمیلی توسط صندوق بین‌المللی پول را برای ایجاد بنیاد اجتماعی (سوشیال امرجنسی فاند) برپایه مبانی بانک جهانی به تصویب رسانید. اولین رأی‌گیری در کنگره در جهت تغییر قانون اساسی دولت را مؤظف می‌ساخت تا بودجه دولتی (به انضمام سرمایه‌گذاری‌های دولتی) را ۴۳ درصد کاهش دهد و درآمدهای منتجه از این اقدامات را به مسیر بازپرداخت بدهی‌ها هدایت نماید.

اقداماتی که توسط طلبکاران به برزیل تحمیل شد، تیر خلاص برای برنامه‌های اجتماعی این کشور بود، که در وضعیت اسفناک پیشرفته‌ای قرار داشت. آنچه که از بودجه اجتماعی مقرر صرفه‌جویی می‌شد، صرف بنیاد اجتماعی تحمیلی می‌گردید. تأسیس این بنیاد نقطه عطف سیاسی مهمی بود که پایان استقلال برزیل در تعیین سیاست اجتماعی خود بود.

از آن پس بودجه‌های مورد نظر و ساختارهای سازمانی مربوطه مستقیماً توسط سازمان‌های مالی واشنگتن به نیابت بانک‌های بین‌المللی طلبکار کنترل می‌شد. تلاشی و فروپاشی برنامه‌های اجتماعی دولتی و همچنین قلمزدن بخشی از طرح بازنشستگی کارمندان دولتی یکی از شرایط اصلی امضای قرارداد بود. رفرم‌ها علاوه بر تعیین سقف حداکثر حقوق در بخش‌های دولتی، به طور مشخص مزدهای واقعی را نیز تقلیل داده و قراردادهای کار را بر مبنای واحد پول جدید (رنال) تقلیل می‌داد. رفرم پولی که مستلزم قانون جدیدی بود قبلاً پشت درهای بسته در نشستی از بلندپایگان، به مشاورت تنگاتنگ مؤسسه‌های بین‌المللی مالی که در دستگاه بورکراتیک واشنگتن مجتمع است، مشخص گردیده بود. در اکتبر ۱۹۹۳ «وینستون فریچ» مسئول سیاست اقتصادی و معاون وزیر سهواً اعلام کرده بود که وی «اصول اصلی برنامه جدایی مزدها و حقوق‌ها را از نرخ قیمت‌ها به صندوق بین‌المللی پول» ارائه خواهد داد. (۱۴)

درمان اقتصادی صندوق بین‌المللی پول رابطه مابین دولت مرکزی و ایالات را که در قانون اساسی ۱۹۸۸ مشخص کرده بود، از نو تعریف می‌کرد. مدل پیشنهادی رفرم ساختاری بودجه، مشابه همان رفرمی بود که طلبکاران بین‌المللی در سال ۱۹۹۰ به یوگسلاوی تحمیل کرده بودند. (مقایسه کنید با بخش ۱۷): جریان انتقال وام‌های اعطایی از سوی دولت مرکزی به ایالات برای بهداشت، تعلیم و تربیت و ایجاد اماکن مسکونی متوقف گردید. ایالات می‌بایستی در رابطه با بودجه خود «خودمختار» بوده و اضافه درآمدی که به دنبال اقدامات صرفه‌جویانه وارد صندوق وزارت دارایی می‌شد، جهت پرداخت بهره بدهی‌ها هدایت شود.

«کار» «کاردوزو» خیلی بهتر از وزیر دارایی سابق بود. اجرای موفقیت‌آمیز برنامه صندوق بین‌المللی پول مورد پاداش قرار گرفت و «کاردوزو» با کمک وسیع و کارزار چندین میلیون دلاری رسانه‌های گروهی و همچنین به دنبال قرارداد محرمانه با سرمایه‌داران بزرگ، مبنی بر این که قیمت‌ها در طی طول انتخابات افزایش نیابند، در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۴ پیروز شد. گرچه با ارز جدیدی که «کاردوزو» مقرر کرد مزدها و حقوق‌ها از رشد قیمت‌ها جدا شد، لکن نرخ قابل توجه نازل تورم در ماه‌های قبل از انتخابات باعث شد که وی، به ویژه از طرف فقیرترین اقشار جامعه که در حاشیه بازار کار سدجو می‌کردند، مورد پشتیبانی قرار گیرد. (۱۵)

استمرار رژیم دموکراتیک مستبده «فرناندو کولور د ملو» تضمین یافته بود. یکی از مدیران بلندپایه بزرگ‌ترین بانک طلبکار برزیل ۱۹۹۳ گفت: «کولور دارای شخصیتی دوگانه بود: وی از یک طرف موظف به اجرای رفرم‌های اقتصادی گردیده بود و از طرف دیگر به مثابه نیروی محرکه اجرای آن چیزی که خلق برزیل خواستارش بود، عمل می‌کرد...

کابینه دوم وی به رهبری وزیر دارایی «مارشلیو مارکز موریرا» از همه بهتر بود. امروز «فرناندو انریکه کاردوزو» همان راه را ادامه می‌دهد، ولی با سرعت کمتر... به خاطر دستیابی به اهداف صندوق بین‌المللی پول، کنگره مجبور بود که کاهش ۶ میلیارد دلاری بودجه را بپذیرد. ۶ میلیارد دلار دیگر پس از تغییر قانون اساسی و به طور عمده با اخراج کارمندان دولتی به این مبلغ اضافه خواهد شد... چیزی که ما در برزیل بدان محتاجیم یک «دولت پینوشه، اما رقیق‌تر» توسط غیرنظامیان مثل «فوجی موری» است. ارتش آلترناتیو نیست.»

پس گفتار: «مدیریت فقر» به نازل‌ترین قیمت

سیاست تحمیلی توسط مؤسسات مالی واشنگتن آواره کردن دهقانان بی‌زمین را تسریع می‌بخشد و به پیدایش سپاه کولی‌وار نیروی کار می‌انجامد، که دایم از یک شهر به شهر دیگر در حال کوچ است. در درون شهرها اقشار نوینی از فقرا رشد می‌کنند، که از نظر اجتماعی با سرنشینان «فاولا» (حلبی‌آبادهای برزیلی) تفاوت دارند: هزاران کارگر و کارمند که تا چندی پیش در مناطق مسکونی قشر متوسط و پایین زندگی می‌کردند، از نظر اجتماعی به حاشیه رانده شده و اکثر به مناطق فقیرنشین عودت داده می‌شوند.

بنیاد اجتماعی که توسط «کاردوزو» در سال ۱۹۹۴ ایجاد شد، چارچوب‌های «مدیریت فقر» را مشخص می‌کرد تا نیروی انفجار اجتماعی رفرم‌ها را به نازل‌ترین قیمت برای طلبکاران تخفیف دهد. بنیاد معتقد بود که به اصطلاح «برنامه‌های هدفمند» برای «کمک به فقرا»، هم‌گام با مقررات خودگردانی و خصوصی‌سازی خدمات بهداشتی و فرهنگی، راه «کارآمد»‌تری تا برنامه‌های متداول اجتماعی است. و در عین حال لازم بود تا با افزایش قابل ملاحظه شهریه اجباری برای کارگران و کارمندان، بدین وسیله بیمه‌های اجتماعی مخارج خود را به تنهایی تأمین کنند. دولت گام به گام شانه از زیر بار بسیاری از وظایف خدماتی خالی می‌کرد و میدان را در اختیار مؤسسات آزاد قرار می‌داد، که از بنیاد اجتماعی تغذیه می‌شدند. از همین بنیاد نیز بازخریدی کارمندان دولتی که به دنبال تغییر قانون اساسی کار خود را از دست داده بودند، پرداخت می‌شد.

بنیاد اجتماعی زیر نام «تقلیل فقر» تأسیس شد و در اصل در بسیاری از نقاط ادامه همان به اصطلاح «کارزار مردمی علیه گرسنگی» بود که طی دوران اقدامات برکناری «کالور» در سال ۱۹۹۲ به راه افتاده بود. این کارزار موضع شکننده جانشین وی «ایتمار فرانکو» در مقابل صندوق بین‌المللی پول را تقویت می‌کرد و به مثابه بلندگوی پوپولیستی وی مورد استفاده قرار می‌گرفت. بدین صورت این جنبش توده‌ای و دموکراتیک علیه هر گونه تحدید امکانات اجتماعی دولتی رفته رفته

ابتکار عمل را از دست داد و تحلیل رفت. با اینکه این کارزار رسماً مستقل بود، هم دولت و هم حزب کارگر که در اپوزیسیون قرار داشت، در آنجا فعالیت داشتند. علاوه بر آن، مابین رهبر این کارزار «هربرت د سوزا» و «آلکیر کالیاری» رئیس بانک برزیل قراردادی وجود داشت؛ درست بانک برزیل که بازوی قدرتمند دولت مرکزی بود، مؤظف گردیده بود در تمامی کشور کمیته‌های محلی برای کارزار مبارزه علیه گرسنگی برپا سازد. بیش از دوسوم این «کمیته‌های مردمیم» توسط کارمندان این بانک تحت کنترل قرارداشت. (۱۶) «روبرت مارینیو» سرمایه‌دار پر قدرت که کنترل شبکه تلویزیونی «گلوبو» را در اختیار دارد، تقبل کرد در بهترین ساعات پخش، تبلیغات این کارزار به سبک هالیوود را به طور رایگان عملی سازد.

فقر و گرسنگی در نشریات برزیلی به سبک هنری و جنجالی نقش گرفت. به علت کمک‌های مالی سرمایه‌داران بزرگ این کارزار رابطه مابین «داروی» اقتصادی تجویز شده توسط صندوق بین‌المللی پول و گرسنگی در برزیل رابطه‌ای برقرار نکرد. هنگامی که بحران اقتصادی تعمیق یافت، این ابتکار «مردمی» مورد استفاده قرار گرفت تا توجه مردم به مشکلات واقعی سیاسی را منحرف کند. این کارزار در جستجوی تفاهمی وسیع و ملی بود و از هر گونه بحث و جدل پرهیز کرده و از محکوم کردن مستقیم دولت و یا اقشار ممتاز اجتماعی مصراً خودداری نمود.

مهم‌ترین شاخص‌های فقر که این کارزار ارایه می‌داد، از محاسبات انستیتوی تحقیقاتی «اینستیتو د پسیکیزا اکونومیا» که به دولت نزدیک بود و اکنون وظیفه بررسی فقر و گرسنگی را به عهده داشت، گرفته شده بود. تحقیقات این انستیتو پس از دستکاری‌های بسیار به این نتیجه رسیده بود، که تنها ۲۱ درصد مردم برزیل زیر خط بحرانی فقر زندگی می‌کنند. (۱۷) تعجب‌آور این که طبق این محاسبات، تنها ۳۲ میلیون برزیلی فقیر بودند، در صورتی که در ایالات متحده ۳۵٫۷ میلیون نفر فقیر محسوب می‌شوند.

بدین صورت فقر که با آغاز کار دولت «کولور» توسعه یافته، اقشار وسیعی از مردم و حتا قشر متوسط را نیز در بر گرفته بود، مبدل به مشکل یک اقلیت کوچک گردید، که به نوبه خود در مبارزه علیه فقر سیاست انتخابی و گروهی را توجیه می‌کرد.

بنیاد اجتماعی در خدمت قانونی ساختن عقب‌نشینی‌های دولت در سیاست اجتماعی بود، که از قبل آغاز گردیده بود. تعداد زیادی از سازمان‌های غیردولتی در سطوح بسیار پایین وظیفه «مدیریت فقر» را به عهده گرفتند و به کمک مناطقی که به

دنبال برنامه تطبیق ساختاری از امکانات محروم گردیده بودند، شتافتند. بدین وسیله حداقل مقدور شد تا از خطر ناآرامی‌های اجتماعی کاسته گردد.

برای آشنایی با نحوه عملکرد این نوع «مدیریت فقر» می‌توان «پیرامبو» را نام برد. «پیرامبو» منطقه فقیرنشین رشدیابنده‌ای است که ۲۵۰ هزار نفر جمعیت دارد و در شهر «فورتالزا» در شمال شرقی برزیل قرار گرفته است. این شهر مابین چندین سازمان هم‌یاری بین‌المللی پول و سازمان‌های غیردولتی تقسیم شد. در منطقه «کووتو فرناندس» سازمان آلمانی «جی - تی - زد» تأسیس یک نوع «مدیریت محله» را به عنوان نمونه به عهده گرفت. (۱۸) این «میکرودمکراسی» که زیر نظر ریزین وام‌دهندگان تأسیس شد، هدفش عملاً تضعیف جنبش اجتماعی و مردمی مستقل بود. با پول آلمانی حقوق کارشناسان خارجی پرداخت می‌شد، در حالی که سرمایه‌گذاری در شرکت‌های کوچک مونتاژ بایستی توسط بنیادی که متعلق به منطقه بود، انجام می‌شد.

مدیریت فقر در مناطق روستایی نیز دارای همین اهداف کلی است: جنبش دهقانان بایستی به نفع زمین‌داران بزرگ پر قدرت تضعیف شود و میلیون‌ها دهقان بی‌زمین که توسط شرکت‌های تجارتی کشاورزی از زمین کنده و آواره گردیده اند، به درآمد ناچیزی قناعت کنند. مثلاً برنامه کاریابی در «سرتاؤ»، منطقه‌ای در شمال شرقی برزیل که به طور مستمر دچار خشکسالی است، در سال ۱۹۹۳ ماهانه کمک ناچیزی (۱۴ دلار در ماه) برای ۱,۲ میلیون دهقان بی‌زمین را تأمین می‌کرد. (۱۹) ولی آن‌ها به کرات توسط زمین‌داران بزرگ به کار گرفته می‌شدند (یعنی به خرج دولت). تقسیم اضافه محصول گندم ایالات متحده توسط سازمان‌های دولتی و غیرانتفاعی که در چارچوب کمک‌های غذایی ایالات متحده به دهقانان فقیر برزیلی انجام می‌گرفت، این هدف را دنبال می‌کرد، که کشاورزی منطقه‌ای غذایی را تضعیف ساخته و دهقانان کوچک را از میان بردارد. «کارزار مردمی علیه گرسنگی» توزیع گندم اهدایی را به عهده گرفت.

بخش تعیین‌کننده برنامه تطبیق ساختاری پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به حاشیه راندن دهقانان خرده‌پا بود. ادارای که مسؤول انتقال دهقانان و اجرای اصلاحات ارضی بود (آی - ان - سی - آر - ای) هم‌گام با دیگر مؤسسات دولتی تقسیم اراضی را به اجرا گذارده و ایجاد تعاونی مابین دهقانان را تقویت می‌کرد. اما زمین‌های تقسیم شده اساساً زمین‌های حاشیه‌ای و کم‌آب بودند، که مورد توجه زمین‌داران بزرگ قرار نداشتند. در ایالات «پارا»، «آمازون» و «مارانهاو» چندین سرمایه‌گذار بین‌المللی از جمله بانک جهانی و سازمان امدادی ژاپنی (جی - آی - سی - ای) از طریق (آی - ان - سی - آر - ای) در سرمایه‌گذاری پروژه‌های مجتمع‌های مسکونی که به مثابه ذخیره نیروی کار برای

پلاتناژهای بزرگ در نظر گرفته شده بودند، سهم گردیدند. (۲۰) و سرانجام ناگفته نماند که تغییر قانون اساسی حقوق سنتی بومیان بر زمین را نیز متأثر می کرد، روندی که به دنبال تبدیل مناطق خاصه سرخ پوستان در منطقه آمازون به مناطق مسکونی کارگران پلاتناژها زیر نظر (آی - ان - سی - آر - ای) به جریان افتاده بود. (۲۱)

نتیجه می گیریم:

فرم های مقبول صندوق بین المللی پول در برزیل به تعمیق قطب بندی اجتماعی و فقر بخش های وسیعی از مردم و حتا قشر متوسط انجامید. در نتیجه تلاشی ساختار فدراتیو بودجه، خطر بالکانیزه شدن تشدید می گردد. در جنوب کشور گرایشات تجزیه طلبی رشد می یابد. زیرپا گذاردن حقوق بشر به طور مستمر و وحشتناکی متداول گشته و خشونت در شهر و روستا افزایش می یابد. از آغاز ریاست جمهوری «فرناندو کولور د ملو» عملاً دولت موازی پدید آمده که به طور منظم به واشنگتن گزارش می دهد. و از آغاز ریاست جمهوری «فرناندو انریکه کاردوزو»، طلبکاران کنترل دستگاه دولتی و سیاستمداران کشور را کاملاً در اختیار گرفته اند. دولت ورشکسته است و ثروتش با برنامه های خصوصی سازی غصب می گردد.

۱۴- شوک درمانی در پرو

در ۱۸ اوت ۱۹۹۰، نخست وزیر پرو «خوان هورتادو میلر» در خطابه ای به ملت «شوک فوجی» را، بر اساس نام رئیس جمهور «فوجی موری»، اعلان نمود: «اهداف اصلی ما کاهش کمبود بودجه و از بین بردن نوسان قیمت ها هستند.» یک شبه قیمت مواد سوختی تا ۲۹۶۸ درصد و قیمت نان تا ۱۱۵۰ درصد افزایش یافت. این قیمت ها، منطبق با روح واقعی لیبرالیسم آنگلو ساکسونی، نه بر اساس بازار «آزاد»، بلکه بر طبق دستور رئیس جمهور، نوعی از «لیبرالیسم طبق برنامه»، «تعیین» شدند. شوک فوجی می بایست بر تورم افسارگسیخته لگام می زد. این هدف اما در اصل، با تحمل افزایش قیمت مواد غذایی به میزان ۴۴۶ درصد، آن هم تنها در یک ماه، به دست آمد! تورم در سال نخست از عمر دولت جدید به مرز قابل توجه ۲۱۷۲ درصد رسید.

بسیاری از کشورها در آمریکای لاتین شوک درمانی را تجربه کرده اند، اما ابعاد تأثیرات اقتصادی در پرو بی مثال بود. پی آمدهای اجتماعی در آنجا نابودکننده بودند: زمانی که یک کارگر کشاورزی در مناطق شمال شرقی پرو در اوت ۱۹۹۰ از درآمد تقریبی ۷,۵۰ دلار در ماه برخوردار بود، معادل یک همبرگر و یک لیموناد، شاخص قیمت مصرف در «لیما» از

نیویورک بالاتر بود. (۲۲) درآمد واقعی طی ماه اوت تا ۶۰ درصد (نگاه کنید به نمودار ۱۴,۱) کاهش یافت. اواسط ۱۹۹۱ سطح درآمد واقعی کمتر از ۱۵ درصد ارزش آن در سال ۱۹۷۴ - کاهش ۸۵ درصدی - بود. دست‌مزد متوسط کارمندان دولت در سال نخست حاکمیت فوجی‌موری تا ۶۳ درصد و در مقایسه با سال ۱۹۸۰ تا ۹۲ درصد کاهش یافت. (۲۳) اواسط دهه ۸۰ صندوق بین‌المللی پول پرو را به خاطر اظهار این نظر از سوی پرزیدنت «آلن گارسیا»، که قصد دارد بازپرداخت بدهی‌ها را به میزان ۱۰ درصد درآمد از صادرات محدود سازد، در لیست سیاه گنجانید.

نمودار ۱۴,۱: تأثیرات شوک درمانی اوت ۱۹۹۰ بر بهای مواد مصرفی در پرو (افزایش بر اساس درصد)

منطقه شهری لیما، اوت ۱۹۹۰

<u>Cuanto**</u>	<u>INEI*</u>	
۲۸۸,۲	۴۴۶,۲	مواد غذایی و نوشیدنی‌ها
۱۴۲۸,۲	۵۷۱,۴	حمل و نقل و ارتباطات
۶۴۸,۳	۵۰۲,۷	خدمات بهداشتی و دارویی
۱۰۳۵,۰	۴۲۱,۸	اجاره خانه، سوخت و برق
۴۱۱,۹	۳۹۷,۰	شاخص بهای مواد مصرفی

* Instituto Nacional de Estadística (INEI), Anuario estadístico 1991;

** Cuanto. Peru en nummeros, Kapitel 21, Lima 1991;

زمینه تاریخی

نخستین برنامه تعدیل ساختاری ماکرواقتصادی در پرو، میانه دهه ۷۰ پس از کودتای ۱۹۷۵ علیه دیکتاتوری نظامی پوپولیستی ژنرال «ولاسکو آلوارادو» به اجرا درآمد. رفرم‌های اقتصادی توسط خونتای نظامی ژنرال «مورالس برموداز» جانشین «ولاسکو»، به مثابه پیش‌شرط تبدیل بدهی‌ها نزد بانک‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به اجرا درآمدند. این رفرم‌ها مستقیماً با بانک‌های بستانکار و بدون دخالت صندوق بین‌المللی پول منعقد شده بودند. ۱۹۸۷ تحقق دومین برنامه اقتصادی، این بار در چارچوب یک توافق رسمی با صندوق بین‌المللی پول، آغاز گردید.

این رفرم‌های اقتصادی نخستین، قبل از آغاز برنامه تعدیل ساختاری در اوان دهه ۸۰ به الگوی شیلیایی گرایش داشتند، که ژنرال آگوستو پینوشه از سال ۱۹۷۳ با به اصطلاح «شاگردان شیکاگو» متحقق ساخت: اقتصاددانان سرمایه‌داری، که مربیان معنوی آن‌ها پرفسورهای اقتصاددان شیکاگویی «میلتون فریدمان» و «آرنولد هاربرگر» بودند. شرایط آن‌ها در مقایسه با مشخصات سیاسی - اقتصادی وام‌های برنامه تعدیل ساختاری در آغاز دهه ۸۰، در مجموع نرم‌تر و کم‌تر مربوط بود. اما رفرم‌های ماکرواقتصادی در نیمه دوم دهه ۷۰، شروع یک فرآیند بینواسازی در پرو بودند: کاهش پی در پی ارزش پول در فواصل کوتاه موجب تورم زنجیره‌ای گردید. قدرت خرید واقعی در بخش‌های مدرن شهری از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ تقریباً ۳۵ درصد کاهش یافت. ولی این تقلیل دست‌مزدهای واقعی - و هزینه‌های دست‌مزد-، آن‌طور که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ادعا می‌کردند، موجب تقویت صادرات نشد.

با به دست گرفتن زمام امور توسط پرزیدنت «فرناندو بلاوند تری» در سال ۱۹۸۰ سیاست ماکرواقتصادی سخت‌تر به اجرا گذارده شد. سیاست وی، که با قوت از سوی صندوق بین‌المللی پول حمایت می‌شد، منجر بدان شد، که دولت و سیستم شرکت‌های دولتی که در زمان «ولاسکو آلوارادو» ایجاد شده بودند، تضعیف شوند. به کنسرن‌های خارجی با دست و دلی باز امتیاز و مجوزهای اکتشاف و بهره‌برداری اعطا می‌گردید، مثلاً پیروی از غرب در زمینه بهره‌برداری از نفت. کاهش موانع گمرکی نیز به تضعیف بخش‌های کلیدی اقتصاد ملی کمک کرد. سهم دولت در بخش بانکی نیز عقب زده شد، بانک‌های بین‌المللی، از جمله «مانهاتن چیس»، «کُمرتس بانک»، «مانوفاکتوررز هانوفر» و «بانک توکیو»، به سرمایه‌گذاری در بخش‌های بانکی پرو و تأسیس شعبه‌های خود در آنجا تشویق شدند. (۲۴)

دولت «بلاوند» این برنامه، که از سوی صندوق بین‌المللی پول حمایت می‌شد را در سال‌های ۱۹۸۲/۱۹۸۱، در هنگام آغاز بحران بدهی‌ها به اجرا گذارد. کشور به دلیل آزادسازی تجارت با سیل کالاهای وارداتی مواجه شد. هم‌زمان، عایدی‌های صادرات متوقف گشته و موازنه تجاری بین صادرات و واردات رو به وخامت گذارد. ترکیب این دو عامل باعث تشدید بحران موازنه تجاری شد. در پی آن، تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۸۲ تا ۱۲ درصد کاهش یافته و نرخ تورم در سال ۱۹۸۳ به بیش از ۱۰۰ درصد رسید.

از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ سوءتغذیه کودکان به طرز فجیعی افزایش یافت. ۱۹۸۵ میزان تخمینی مصرف مواد خوراکی به نسبت سال ۱۹۷۵، ۲۵ درصد کاهش نشان می‌داد. طی ریاست جمهوری پنج ساله «بلاوند» (۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵) ارزش واقعی حداقل

حقوق تضمین شده بیش از ۴۵ درصد کاهش یافت. حقوق واقعی و دستمزدها به طور متوسط تا ۳۹,۵ و ۲۰,۰ درصد تقلیل یافتند.

سیاست اقتصادی نامتداول APRA (آ. پ. ار. آ.) و شکست آن

دولت پرزیدنت «فرناندو بلاوند تری» از حزب «آسیون پوپولار» بی اعتبار شده بود. اپوزیسیون در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۵ تحت رهبری «آلیانسا پوپولار روئوسیوناریا آمریکا» (آ. پ. ار. آ.)، یک برنامه اقتصادی آلترناتیو عرضه نمود. پس از پیروزی در انتخابات، دولت جدید (آ. پ. ار. آ.) تحت ریاست «آلن گارسیا» در ژوئیه ۱۹۸۶ یک «برنامه اقتصادی اضطراری» مطرح نمود که با آن، در مقابله آشکار با سازمان های مالی بین المللی در واشنگتن قرار گرفت. این برنامه مستقیماً علیه نسخه های مرسوم اقتصادی صندوق بین المللی پول جبهه گرفته بود.

در آغاز ریاست جمهوری «گارسیا» نرخ تورم سالیانه به بیش از ۲۲۵ درصد افزایش یافت. برنامه دولت در پاسخ به این مسأله خنثاسازی تقاضای مصرف کنندگان بود. بهای مواد مصرفی مورد نیاز روزانه و خدمات عمومی ثابت نگاه داشته شدند، نرخ سود کاهش یافته و نرخ ارز تثبیت گردید. اقتصاد تحت دولت «بلاوند» رکود داشته و از ظرفیت های قابل توجهی برخوردار بود. از اینرو دولت جدید (آ. پ. ار. آ.) می توانست به فعالیت های اقتصادی در عرصه تقاضا، بدون آن که فشار بیش از حد تورم را بر هزینه تولید وارد آورد، رونق بخشد.

«گارسیا» خود را در مبارزه انتخاباتی متعهد ساخته بود، که ارزش فرآورده های تولیدی کشاورزان را افزایش بدهد، تا تولید مجدداً رونق یافته و یک تقسیم درآمد به سود مناطق روستایی تأمین گردد. بر اساس یک ارزیابی بانک جهانی، وی در نخستین سال تصدی امور به بهبود روابط تجاری بین شهر و ده به میزان ۷۵ درصد و رشد چشم گیر تولیدات اقتصاد کشاورزی در کوتاه مدت نائل گردید. (۲۶)

دولت برای اقتصاد شهری افزایش حقوق و دستمزدها را مقرر داشت، که کمی از نرخ تورم بالاتر بود. یک برنامه اشتغال توسط دولت متحقق گردید، که از نظر زمانی محدود بود و کارآمدی سیاست بودجه را تعقیب می کرد. نرخ واقعی بهره بر اعتبارات کاهش یافت. انگیزه های مالیاتی و یارانه های گوناگون می بایست رونق بخشی مجدد تقاضای عمومی را بیش از پیش تقویت کنند. اما معافیت های مالیاتی، به مراتب به سود نخبگان مالی و اقتصادی در کشور تمام شدند. بدین خاطر و در پی آن، عواید مالیاتی و ذخایر ارزی کشور تقلیل یافتند.

«گارسیا» در هنگام به دست گرفتن زمام امور استمهال بازپرداخت بدهی‌ها را اعلان کرده بود؛ میزان پرداخت بهره بدهی‌ها نباید بیش از ده درصد عایدات حاصله از صادرات باشد. جامعه مالی بین‌المللی متعاقب آن پرو را فوراً در لیست سیاه گنجانید. جریان پول‌های تازه متوقف گردید، بانک‌های بین‌المللی به پشتیبانی خود از کشور پایان دادند و از سال ۱۹۸۶، پرو دیگر از کسب وام از بازار آزاد سرمایه‌داری محروم گشت. سازمان‌های دولتی و دولت کشورهای عضو سازمان هم‌کاری و توسعه اقتصادی نیز پرداختی‌های خود به پرو را به میزان متنابهی کاهش دادند. (۲۷)

به رغم استمهال بدهی‌ها، دیون خارجی پرو به طرز غم‌انگیزی - در دوران حکومت (آ. پ. ار. آ.) سالانه ۹ درصد - افزایش یافت. (۲۸) «گارسیا» کاملاً آشکار، با موضع خود در قبال بازپرداخت بدهی‌ها شکست خورد؛ بازپرداخت بدهی‌ها در عمل، بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ به طور متوسط ۲۰ درصد عایدی صادرات را می‌بلعیدند. در این زمان، به دلیل متوقف ماندن جریان وام‌های جدید، از ذکر فرار سرمایه‌ها به بهشت‌های مالیاتی که بگذریم، یک انتقال گسترده ذخایر مالی صورت گرفت.

در ۱۸ ماه نخست از عمر دولت جدید تولید ناخالص داخلی آشکارا افزایش یافت، قبل از هرچیز به خاطر تثبیت قیمت‌ها توانست بر تورم مهار بزند. «دلاریزه کردن» اقتصاد ملی کاهش و مصرف به طرز محسوسی افزایش یافت.

اما این برنامه فقط برای مدت کوتاهی استقامت داشت. تدابیر مالیاتی برای سیاست بودجه کارآمد، که رشد اقتصادی به واسطه آن در ابتدا تأمین شده بود، در درازمدت نادرست بود. مالیات‌های غیرمستقیم کاهش یافته بودند، کلاه‌برداری مالیاتی بیشتر به قاعده تا استثنا تبدیل، و یارانه‌ها و معافیت‌های مالیاتی با کسری بودجه و افزایش حجم پول تأمین شده بود. سیستم برای فساد و رشوه‌خواری مستعد شده بود. سیاست کنترل ارزی با نرخ‌های متفاوت مبادله، که می‌بایست به مثابه وسیله‌ای در خدمت تقسیم درآمدها در می‌آمد، در نهایت به نفع ثروتمندان جامعه پرو تمام شد. (۲۹)

۱۹۸۸ ذخایر ارزی به ۲۵۲- میلیون دلار کاهش یافت. (۳۰) به رغم افزایش عمومی قدرت خرید، بخش بزرگی از درآمدهای ارزی کشور به صورت یارانه و معافیت‌های مالیاتی به سود زبندگان اقتصادی تمام شد. دولت یک سیاست ضدادواری را بر طبق مدل کلاسیک «کینز» در جهت تقویت تقاضای عمومی آغاز کرد، بدون آنکه به معضلات بنیادین ساختاری توجهی مبذول دارد. اگر چه اقداماتی که در شرایط دشوار رکود و ضعف کاربرد تمامی ظرفیت‌های تولیدی بخش صنعتی، درجه معینی از انسجام تکنیکی را نشان می‌دهند، لکن کافی نبود تا بدین وسیله، فراتر از موفقیت‌های کوتاه‌مدت، جهش و بهبود وضعیت اقتصادی را حفظ کرد.

دولت (آ. پ. ار. آ.)، افزون بر جمله‌پردازی‌های پوپولیستی، حاضر نبود مستقیماً اقدامات دیگری علیه منافع سنتی نخبگان اقتصادی انجام بدهد. ۱۹۸۷ ملی‌سازی بخش بانکی را اعلان نمود. دولت با جمله‌پردازی، قصد خود را «دمکراتیزه کردن سیستم بانک‌داری» وانمود می‌کرد، بدون یک وظیفه مشخص سیاسی، که تعریف شده باشد. برای بنگاه‌های بانکی و مؤسسه‌های مالی دشوار نبود که این تصمیم را به وسیله دعوای حقوقی درازمدت به تعویق بیاورند، که در خاتمه نیز به انصراف از این پروژه انجامید. این اقدام پایان «ماه عسل» میان آ. پ. ار. آ. با نخبگان اقتصادی را رقم زد. مجادلات درون حزب بالا گرفت، دولت بی‌اعتبار شد و فضای بی‌اعتمادی و ناامنی بر اقتصاد سایه افکند، که بر اساس ارزیابی برخی از ناظران تورم فزاینده بین سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰ را موجب گردید. نخبگان اقتصاد علیه دولت اعلان جنگ کرده بودند. دولت آ. پ. ار. آ. در مورد حق مالکیت نیز در مراحل پایانی موجودیت خود، به شیوه مشابهی عمل کرد. او تمرکز خود را فقط بر ثبت درجات مالکیت، که شامل حال بنگاه‌های کوچک دهقانی و شرکت‌هایی می‌شد، که اقتصاد غیررسمی به آن‌ها حق مالکیت ظاهری می‌داد، محدود می‌کرد. در مقابل، از برخورد به مسأله تمرکز املاک و زمین‌ها که به تعارض منافع با مالکین بزرگ می‌انجامید، با وسواس دوری می‌گزید.

در اوان سال ۱۹۸۷ فعالیت‌های اقتصادی رو به کاهش گذارد. طی چند ماه روند رو به رشد درآمدهای واقعی تغییر جهت داد. بین دسامبر ۱۹۸۷ و اکتبر ۱۹۸۸ درآمدهای واقعی از ۵۰ تا ۶۰ درصد و حقوق کارمندان به میزان دو سوم تنزل یافت. (۳۱) تا اواسط سال ۱۹۸۸ دست‌مزدهای واقعی تا ۲۰ درصد زیر سطح دست‌مزدهای سال ۱۹۸۵ قرار گرفت.

در ژوئیه ۱۹۸۸ دولت یک برنامه جدید اضطراری را به تصویب رسانید، این بار یک برنامه متداول در جهت مبارزه با تورم، که در ماه سپتامبر به اجرا درآمد. این برنامه ملات معمول برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول را، البته بدون ایدئولوژی نئولیبرالی و حمایت وام‌دهندگان بین‌المللی، در بر داشت.

برنامه سپتامبر ۱۹۸۸، در بسیاری موارد جهات اقدامات اقتصادی شوک‌دهنده را مشخص کرده بود، اقداماتی که دولت «فوجی‌موری» در اوت ۱۹۹۰ به اجرا درآورد. تمامی عناصر اصلی در دست بودند: کاهش ارزش پول و یکسان‌سازی مبادلات ارزی، افزایش قیمت خدمات عمومی و بنزین، کاهش اساسی هزینه‌های دولت و همچنین کاربرد اصل صرفه‌جویی در هزینه‌ها برای اغلب مؤسسه‌های دولتی. در این مجموعه آزادسازی تناسب حقوق و دست‌مزدها به جدول قیمت‌ها نیز گنجانده شده بود.

با این وجود؛ شکست برنامه نامتداول اقتصادی ژنرال «آلن گارسیا» الزاماً به مفهوم درستی طرح‌های نئولیبرالی نیست. این برنامه اقتصادی از همان ابتدا دوسویه بود. آپ.ار.آ. فرصت تنظیم صحیح و مطلوب سیاست قیمت‌گذاری و حد و مرز سود میان منافع صنایع قدرتمند کشاورزی و تجاری را از دست داد. ابزار سیاست «کینز»ی، بدون توجه به معضلات بنیادین ساختاری، به صورتی مکانیکی به کار گذارده شدند. به منظور کسب موفقیت، برنامه محتاج جریان ارز بود. دقیقاً عکس آن اتفاق افتاد: فرار سرمایه خالص بی‌وقفه ادامه یافت. وام‌دهندگان بین‌المللی تراز مالی پرو را محکم در دست داشتند.

بازگشت سلطه مجدد صندوق بین‌المللی پول و شوک فوجی

«آلبرتو فوجی موری» در مبارزات انتخاباتی ۱۹۹۰ در مقابل «ماريو واگاس» نویسنده و ائتلاف نیروهای اپوزیسیون دموکرات وی وارد میدان شد. «ماريو واگاس یوسا» شوک درمانی را به مثابه راه‌حل بحران اقتصادی پرو پیشنهاد کرد. «کامیو ۹۰»، حزب «فوجی موری» نسخه‌های نئولیبرالی را رد نموده و خود را به یک برنامه اقتصادی متعهد نشان داد، که «ثبات بدون بحران» را به ارمان می‌آورد: مهار تورم فزاینده در کنار حفظ قدرت خرید کارگران. (۳۲)

در ماه‌های قبل از تصدی امور به عنوان رئیس جمهور در ۲۸ ژوئیه ۱۹۹۰، «فوجی موری» یک سیاست اقتصادی رو به رشد را در نظر گرفته بود. این برنامه منتها کاملاً تخصصی طراحی شده و فقط در مدار بسته‌ای از کارشناسان اقتصادی و پروفیسورهای اقتصاددان مورد بحث قرار گرفته بود. اما، چگونگی تحقق آن از نظر سیاسی بی‌جواب بود.

«فوجی موری» اما، خود را در مقابل فشار داخلی و خارجی برای اجرای بسته رفرم‌های متداول، که از سوی صندوق بین‌المللی پول حمایت می‌شد، ناگزیر می‌دید. رئیس جمهور جدید، همان در راه واشنگتن جهت ملاقات با مدیر صندوق بین‌المللی پول «میشل کامدسوس»، به مهم‌ترین مشاور اقتصادی خود در هواپیما می‌بایست گفته باشد، که: «اگر شوک اقتصادی کارگر افتاد، خلق پرو مرا مطمئناً خواهد بخشید.» «هنگامی که وی از ملاقات خود با بستانکاران بین‌المللی پرو در واشنگتن و توکیو بازگشت، وی به یکی از هواداران پرو پا قرص «داروی مقوی» برای بهبود اقتصادی پرو تبدیل گشته بود. فقط در محیط سیاسی نزدیک به او از تغییر سیاست وی مطلع شدند؛ خلق پرو، که مخالفت خود را با شوک درمانی برنامه اقتصادی «وارگاس یوسا» بیان کرده بود، از هیچ‌چیز آگاه نشد.

تغییر جهت «فوجی موری» به اختلاف در بین گروه مشاوران اقتصادی وی منجر گردید. رئیس جمهور منتخب اکنون پیرو دسته دیگری از اقتصاددانان شده بود، که خود را به اجماع واشنگتن و نسخه صندوق بین‌المللی پول متعهد می‌دانستند.

مهم‌ترین مشاوران اقتصادی او، کمی قبل از تصدی امور توسط وی، استعفا داده بودند. با عجله فراوان و با کمک فنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی یک بسته جدید از رفرم‌ها به منظور ثبات اقتصادی گره زده شد، که از نظر محتوایی فرق چندانی با برنامه انتخاباتی «وارگاس یوسا» نداشت.

شوک فوجی در اوت ۱۹۹۰ نه تنها با نسخ صندوق بین‌المللی پول مطابقت داشت، بلکه چیزی فراتر از آن که معمولاً از کشوری مقروض به مثابه شرط مذاکرات جهت تبدیل بدهی‌هایش انتظار می‌رود، نیز بود. با وجود فقر رو به تزاید در ماه‌های آخر دولتمداری آ. پ. ار. آ.، دولت در لیما کاهش بیشتر درآمد واقعی را برای تخفیف فشار تورم، ضروری دانست. آن‌ها دلیل تورم فزاینده در پرو را در بخش تقاضا می‌جستند، که کاهش مجدد حقوق و مخارج اجتماعی و در مجموع، اخراج‌های گسترده در بخش خدمات عمومی را به همراه داشت.

وبای مسری در سال ۱۹۹۰ - تا حد زیادی پی‌آمد فقر و فروپاشی سیستم عمومی خدمات بهداشتی از زمان دولت «بلاوند» - نیز باید به پای برنامه تأمین مالی شده از سوی صندوق بین‌المللی پول نوشته شود. از آنجا که بهای نفت تا ۳۰ برابر افزایش یافته بود، حاشیه‌نشینان شهری در لیما دیگر قادر به جوش آوردن آب به منظور تهیه غذای گرم نبودند.

توجه رسانه‌های همگانی بین‌المللی به وبا جلب شده بود، که بر اساس آمار رسمی در عرض ۶ ماه نزدیک به ۲۰۰ هزار انسان را مبتلا و ۲۰۰۰ نفر را کشت، در حالی که فرآیند مخرب اجتماعی عام‌تر پنهان ماند: از زمان شوک فوجی در اوت ۱۹۹۰ بیماری سل ابعادی همه‌گیر پیدا کرد، که به خاطر سوءتغذیه و فروپاشی سیستم واکسن دولتی، اشاعه یافت. فروپاشی تأمین خدمات بهداشتی در منطقه «سلوا» به شیوع دوباره مالاریا، تب دنگو و لیشمانیوز (کالاآزار) منجر گردید. (۳۳)

مدارس عمومی، دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها در پی اعتصاب نامحدود آموزگاران و شاغلین بخش خدمات بهداشتی بسته شدند. میانگین درآمد کارمندان دولت تقریباً ۴۵ تا ۷۰ دلار در ماه (ژوئیه ۱۹۹۱) - ۴۰ بار کم‌تر از ایالات متحده - بود.

بر اساس یک ارزیابی در اواسط سال ۱۹۹۱، بیش از ۸۳ درصد مردم قادر به رفع حداقل کالری و پروتئین مورد نیاز خود نبودند. آمار ثبت‌شده در مورد سوءتغذیه کودکان در سراسر کشور بالغ بر ۳۸,۵ درصد و بدین صورت دومین مکان در آمریکای لاتین بود. از هر چهار کودک در «سیرا»، یک نفر قبل از احراز ۵ سالگی می‌مرد. در لیما، پایتخت کشور این رقم شامل هر شش کودک می‌شد. نرخ ثبت‌شده باروری ۴,۸ - ۴ نوزاد برای هر مادر - بود، که نشانگر میانگین مرگ یک نوزاد در هر خانواده، در «سیرا» بود. با این تفاسیل، «فوجی‌موری» از سوی جامعه مالی بین‌المللی به خاطر سیاست اقتصادی موفقیت‌آمیزش مورد تحسین قرار گرفت.

کمک‌های اجرایی و پول «موهوم»

«دست به کار یک برنامه اقتصادی جدی شوید، آنگاه ما به شما کمک خواهیم کرد.» اجرای آن چیزی که صندوق بین‌المللی پول از زبان «مارتین هاردی»، رئیس هیأت نمایندگی این مؤسسه به هنگام دیدار از پرو در سال ۱۹۹۱، به عنوان «یک برنامه اقتصادی جدی»، بیان می‌کند، معمولاً پیش‌شرط تصویب حمایت مالی موقت توسط یک «گروه مالی حمایت‌کننده بین‌المللی» است. مؤسسه‌های مالی بین‌المللی در قبال اجرای نسخه اقتصادی سال ۱۹۹۰ تعهدی نداده بودند. آن یک «برنامه پوششی صندوق بین‌المللی پول» (نگاه کنید به فصل ۳)، بدون وام‌های مربوط به آن بود. اگرچه صندوق بین‌المللی پول فشار غیرمجاز وارد نیاورد، اما آشکارا مشخص نمود، که پرو، تا زمانی که خود را مقید به اجرای برنامه اقتصادی صندوق بین‌المللی پول نداند، در لیست سیاه باقی خواهد ماند. دولت «فوجی‌موری» برنامه اقتصادی را اما، قبل از امضای توافق‌نامه وام و قبل از توافق پیرامون تبدیل بدهی‌های خارجی پرو، به اجرا گذاشت. هنگامی که این اقدامات به آخر رسیدند، چیز زیادی در دست پرو باقی نماند که در کفه ترازوی مذاکرات وانهد. افزون بر این، دولت فوراً پس از «مرحله ثبات اقتصادی» در اوت ۱۹۹۰ به یک سری رفرم‌های ساختاری گسترده («فاز دوم»)، در انطباق با نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول، دست یازید.

دولت «فوجی‌موری» انتظار داشت که شوک اقتصادی ماه اوت، راه را فوراً برای ایجاد یک گروه حامی بین‌المللی و تصویب «جعبه نجات» باز نماید. وام‌دهندگان اما در این خصوص، خود را زیاد مقید نمی‌دیدند. آخر پرو تمامی تعهدات مالی جاری خود را وفادارانه می‌پرداخت و سیاست ماکرواقتصادی آن با مقررات صندوق بین‌المللی پول انطباق داشت. (۳۴) از این‌رو، به نظر بستانکاران بین‌المللی ضرورتی نداشت، که به پرو «لطفی» نشان دهند.

با توجه به آن چیزی، که نمایندگان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در وزارت‌خانه اقتصاد و دارایی خوب انجام داده بودند، برای دولت طبیعتاً دشوار بود که در مذاکرات با صندوق بین‌المللی پول، سیاستی مستقل اتخاذ کند. به عنوان مثال، «کارلوس بولونا»، که در خدمت منظم صندوق بین‌المللی پول قرار داشت، به پرو «قرض» داده شده بود، تا به عنوان مشاور عالی‌رتبه وزیر، به وی کمک کند. (۳۵)

در آغاز برای دولت مهم بود، که از لیست سیاه خط بخورد، بدین ترتیب که بی هیچ قید و شرطی بازپرداخت بدهی‌های معوقه را به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بدون ذره‌ای بخشش، پذیرفت. بدهی‌های معوقه در سال ۱۹۹۱ مجموعاً ۱۴ میلیارد دلار تخمین زده شد، که ۲٫۳ میلیارد آن تنها سهم مؤسسه‌های مالی بین‌المللی بود. این هدف می‌بایست از راه

توافق پیرامون وام‌های جدید با سازمان‌های مالی بین‌المللی در جهت پرداخت وام‌های کهنه به دست می‌آمد. در واقع، حتی یک دلار از این پول به پرو نرسید. وام‌های جدید پول‌هایی بودند، که سازمان‌های مالی بین‌المللی به خودشان پرداختند. پرو مجبور بود بازپرداخت بدهی‌های معوقه‌اش را فوراً شروع کند و وام‌های جدید را در یک فاصله زمانی ۳ تا ۵ ساله پس بدهد. پی‌آمد مستقیم آن، بیش از دو برابر شدن تعهدات مالی پرو در ۱۹۹۱، از ۶۰ میلیون دلار به ۱۵۰ میلیون دلار - در ماه، بود.

ارتش و چریک‌ها

پرو خود را نسبت به مدل واشنگتنی «دمکراتیزه کردن» وفادار می‌داند. قبل از تصدی امور در ژوئیه ۱۹۹۰، «فوجی‌موری» هر روز به ساختمان ارتش در لیما مراجعه می‌کرد تا با فرمانده کل قوا مراوده کند. رییس جمهور منتخب و ارتشیان باهم، در خصوص تغییر آرایش وسیعی در ارتش به توافق رسیدند. حمایت بی‌قید و شرط نیروهای مسلح ضروری بود تا مقاومت مردمی را شکسته و برنامه صندوق بین‌المللی پول را متحقق سازند. چند روز قبل از شوک فوجی در سراسر کشور وضعیت فوق‌العاده وضع گردید. در ۸ اوت ۱۹۹۰ نیروهای نظامی و امنیتی در مرکز شهر لیما، با نیروهای مسلح، پلیس ضدشورش و تانک مستقر شدند.

تحت پوشش دمکراسی پارلمانی، ارتش نقش فعال‌تری را در مدیریت غیرنظامی عهده‌دار شد. وضعیت تا حدودی با شرایط اروگوئه در اوان دهه ۷۰ قابل مقایسه بود، که ارتش پشت سر رژیم غیرنظامی رییس جمهور «خوان ماریا بوردابری» قدرت اصلی را در دست داشت.

اقدامات صرفه‌جویانه صندوق بین‌المللی پول کمر برنامه‌های دولتی را شکست. مخارج آموزش و بهداشت باهم یکی شدند، مدیریت اجرایی در مناطق، در هم شکسته شد. این تضعیف دولت باعث بی‌اعتباری حکومت مرکزی و افزایش وجهه چریک‌های «راه درخشان» شد.

«راه درخشان» در دهه ۶۰، در زمان دولتمداری «بلاوند» به فعالیت مخفی روی آورده و از آن زمان در برخی مناطق «سلوا» و «سیرا» یک حکومت موازی را تشکیل داده بود. در برخی مناطق روستایی حتی، حکومت از کنترل دولت پرو کاملاً خارج بود.

یکی از اجزای برنامه به اصطلاح «تسکین»، که همه رؤسای جمهور، خواه منتخب و خواه با کودتا به قدرت رسیده، تا دهه ۸۰ خود را نسبت به آن متعهد می‌دانستند، یک تشکیلات نظامی در مناطق وسیعی از «سیرا» بود. حمله‌های مکرر آن‌ها اما، فقط باعث جلب هوادارن بیشتر برای «راه درخشان» و تشدید اغتشاشات و شورش‌ها می‌شد. آن‌گونه که در گزارشات متعدد عفو بین‌الملل نیز مشاهده می‌شود، ارتش و پلیس در سرتاسر کشور به خاطر دستگیری‌های خودسرانه، اعدام‌های غیرقانونی، شکنجه زندانیان سیاسی، بدرفتاری با اعضای خانواده مخالفان و منسوبان به «سمپاتیزان»‌ها مقصر شناخته شده‌اند. مبارزه با چریک‌ها به شکلی موازی با تضییق گسترده حقوق شهروندی همراه بود. (۳۶) از سال ۱۹۸۸ جوخه‌های دست‌راستی مرگ تحت نام «کوماندو رُدریگو فرانکو»، شخصیت‌های چپ و رهبران سندیکایی را تهدید می‌کردند. برای «فوجی‌موری» مبارزه علیه چریک‌ها یک بهانه مناسب در جهت مرعوب ساختن سیستماتیک اپوزیسیون مدنی در مقابل برنامه صندوق بین‌المللی پول بود. تحت ریاست جمهوری وی، شکنجه‌ها و اعدام‌های خودسرانه به شکلی سیستماتیک صورت می‌گرفت. مسئولیت مستقیم استراتژی مرعوب‌سازی و قتل مخالفان سندیکایی، رهبران دانشجویی و دهقانی به گردن فرماندهی کل نیروهای نظامی بود. در «جنگ کثیف» (لا گورا سوسیا) کذایی علیه «راه درخشان» شیوه رسمی در رفتار با مظنونین چنین بود: نه اسیر، نه زخمی («نی پریزوروس، نی هریدوس»). در یک سند سرّی ارتش، که در سال ۱۹۹۱ از صافی رسانه‌ها گذشت، چنین آمده بود.

مصیبت اقتصاد روستایی

برنامه صندوق بین‌المللی پول تأثیرات مستقیمی بر اقتصاد روستایی داشت. به استثنای کشت کوکا، تولید فرآورده‌های کشاورزی یک سال پس از شوک درمانی ماه اوت به مراتب تقلیل یافت. فقر جمعیت روستایی تشدید شده بود، زیرا انحصارات قدرتمند صنایع کشاورزی کانال‌های فروش و توزیع را در کنترل داشتند. اقدامات اقتصادی در ۱۹۹۰ به افزایش ناگهانی بهای بنزین، تسلیحات کشاورزی و وام‌ها منجر گردید. در بسیاری از مناطق روستایی «سیرا» هزینه تولید نسبت به قیمت فرآورده‌ها پیشی گرفت. نتیجه آن ورشکستگی دهقانان کوچکی بود، که مستقل کار می‌کردند. در «سیرا» قریب ۸۰۰ هزار تولیدکننده پشم و آلپاکا، که در شمار محروم‌ترین جمعیت روستایی محسوب می‌شدند، فقیرتر شدند، زیرا بهای واقعی این محصولات طی ۱۹۹۱/۱۹۹۰ بیش از پیش کاهش یافت.

خصوصی سازی زمین های مزروعی زیر پای اقتصاد مسلط روستایی تولید کنندگان کوچک و تعاونی های کشاورزی را خالی کرد. قانون زمین از سال ۱۹۹۱ حداقل مساحت ۱۰ هکتار را نسبت به هر مزرعه طلب می کرد، چیزی که به تقویت و تحکیم بنگاه ها و شرکت های متوسط انجامید. صاحبان قطعات کوچک، که به خاطر رفم های اقتصادی ورشکست شده بودند، مجبور بودند زمین های شان را بفروشند یا واگذار کنند. (۳۸) اما تمرکز آغازین مالکیت بر زمین و املاک، تنها گام نخست در جهت تغییر ساختار مناسبات مالکیت در اقتصاد روستایی بود. از آن پس، بر اساس مقررات جدید، بنگاه هایی که زیر ۱۰ هکتار بودند از وام های کشاورزی بی بهره ماندند. بنگاه های متوسط به واسطه رهن زمین های حاصله جدید، به دایره وابستگی به منافع بانک ها و تجارت در غلتیدند.

اگرچه تعاونی های دهقانی ظاهراً از خصوصی سازی زمین ها در امان بودند، ولی افزایش قیمت سوخت و هزینه ترابری باعث حذف آن ها از گردونه بازار شد. از آنجا که قیمت فرآورده ها پایین تر از هزینه تولید قرار داشت، بسیاری از تعاونی های دهقانی، که در گذشته اضافه محصول خود را در بازارهای محلی می فروختند، مجبور بودند کاملاً از تجارت اقتصاد کشاورزی چشم بپوشند.

در واقع اقتصاد ساده روستایی رجعت نمود. دهقانان دیگر قادر به فراهم نمودن ادوات مورد نیاز کشاورزی به مانند بذر، کود و جزو آن، نبودند. آن ها مجبور بودند هر چه بیشتر به روش های سنتی زراعت روی آورند، تا حدی که درآمد دهقانان کوچک و تعاونی های دهقانی به طرز غم انگیزی کاهش یافت. آن ها سرانجام، بدون منبع درآمد دیگری، قادر به ادامه حیات نبودند و هر چه بیشتر به ذخیره نیروی کار برای اقتصاد تجاری روستایی تبدیل شدند.

فایده تجارت غیرقانونی مواد مخدر

شوگ اقتصادی اوت ۱۹۹۰ شرایط را برای تشدید تجارت مواد مخدر آماده کرد. دهقانان فقیر از «سیرا» به مناطق سنتی کشت کوکا در دره «آلتو - هوآلاگا» کوچ می کردند یا سعی می کردند خود در «سیرا»، به کشت کوکا به قصد صادرات مبادرت ورزند.

پرو بزرگ ترین تولید کننده برگ کوکا، که از آن کوکائین تولید می شود، در جهان است. بیش از ۶۰ درصد مجموعه تولید جهانی کوکا متعلق به پرو است. هم پرو و هم بولیوی (دومین تولید کننده کوکا، نگاه کنید به فصل ۱۵)، تولید کنندگان مستقیم بوده و خمیر کوکا را به کارتل های مواد مخدر در کلمبیا می فروشند، که آن ها آن را در آنجا به

شکل گرد (پودر) به عمل می‌آورند. با تضعیف کارتل «مدلین» و ترقی کارتل «کالی» در آغاز دهه ۹۰، تجارت مواد مخدر در پرو و بولیوی از استقلال گسترده‌ای برخوردار گشته و کانال‌های بازاریابی و به عمل آوردن آن تغییر مکان دادند. در پرو یک واسطه‌گری به وجود آمد. سیستم بانکی پرو به «بندر مطمئنی» برای انتقال پول‌های به دست آمده از قاچاق مواد مخدر در داخل و به خارج از کشور تبدیل شده بود.

مقادیر متنابهی اسکناس دلار از تجارت مواد مخدر به بازار غیررسمی ارز، در گوشه‌های خیابان‌های لیما (مرکادو اوسانا) سرازیر می‌شدند. از آغاز دهه ۸۰ بانک مرکزی مقطعی از بازار خیابانی (سیاه) استفاده می‌کرد تا ذخایر ارزی کاهش یافته خود را پر کند. بانک مرکزی در سال ۱۹۹۱ در بازار غیررسمی ارز تخمیناً ۸ میلیون دلار در روز می‌خرید. بخش بزرگی از آن، صرف دیون خارجی پرو می‌شد.

بدین ترتیب، توانایی پرو در برآمدن از عهده تعهدات خود در خصوص بازپرداخت بدهی‌هایش، تا حدود زیادی به بازیافت پول مواد مخدر (دلار) در بازار ارز وابسته بود.

با ثابت نگاه داشتن دست‌مزدها و هزینه‌های دولت، که از سوی صندوق بین‌المللی پول اجبار شده بود، انتشار پول و چاپ اسکناس از سوی بانک مرکزی نیز مختل گردید. این سیاست پولی سخت در پیوند با سیل دلارهای سیاه که غیرقانونی به کشور وارد شده بودند، به طرز طعنه‌آمیزی از همان سال ۱۹۹۱ به کاهش ارزش پول داخلی در مقابل دلار انجامید - تا حد بسیار زیادی به اجبار صندوق بین‌المللی پول، که بر کاهش ارزش پول رایج به منظور حمایت از بخش صادرات پافشاری کرده بود.

تلاش‌های ایالات متحده آمریکا در جهت مبارزه با کشت کوکا در پرو، با استراتژی‌هایی در جهت «تسکین» و مبارزه با جنبش شورشیان همراه بود. ارتش ایالات متحده و اداره مبارزه با مواد مخدر ایالات متحده تنگاتنگ با هم کار می‌کردند، با نیروهای نظامی پرو تشریک مساعی داشته و در «سانتا لوسیا» در منطقه «هوآلاگا» یک پایگاه نظامی ایجاد کردند. عملیات نظامی صورت گرفته از این پایگاه البته صدمات بیشتری به «راه درخشان» وارد نمی‌کرد، بلکه بیشتر پشتیبانی معینی از سوی تولیدکنندگان کوکا را نسبت به «راه درخشان» بر می‌انگیخت. افزون بر این، ارتش در زمان «فوجی موری» خود را شدیدتر در بازاریابی خمیر کوکا و شستن پول‌های به دست آمده از فروش مواد مخدر درگیر می‌کرد.

قرارداد مبارزه با مواد مخدر، که در مه ۱۹۹۱ با ایالات متحده آمریکا به امضا رسید، تضمین پشتیبانی بیشتر را صریحاً به مبارزه علیه مواد مخدر وابسته می‌دانست. یک سناتور آمریکایی در یکی از جلسات کمیسیون صریحاً اظهار داشت: «کمک اقتصادی فقط در شرایطی تضمین می‌شود، که تلاش‌هایی در جهت کنترل مواد مخدر صورت گرفته و یک سیاست اقتصادی استوار تعقیب گردد.» (۳۹) اما همین «سیاست اقتصادی استوار» به طرزی کنایه‌آمیز، سهم بزرگی در گسترش سریع اقتصاد افیونی داشت، زیرا دقیقاً همین رفم‌های اقتصادی بودند، که مهاجرت دهقانان فقیر را به مناطق تولید کوکا میسر ساختند.

سیاست ماکرواقتصادی زمانی «فوجی‌موری»، شامل خصوصی‌سازی زمین‌های مزروعی و رفم سیستم بانکداری اقتصاد روستایی، در عمل از همان ابتدا امکان یک توسعه آلترناتیو در دره «آلتو هوآلاگا» را عقیق کرد، امکانی که در قرارداد مبارزه با مواد مخدر هدف قرار گرفته بود. بر اساس این طرح می‌بایست جای کوکا را، تنباکو، ذرت و گیاهان سودمند بگیرند. اما در نتیجه رفم‌های مطالبه‌شده از سوی صندوق بین‌المللی پول، که اجرای آن‌ها در قرارداد مبارزه با مواد مخدر نیز درخواست شده است، اقتصاد روستایی در منطقه «هوآلاگا»، به استثنای تولید کوکا، دیگر قادر به ادامه حیات نبود. بدین ترتیب، درست تجارت غیرقانونی مواد مخدر از راه سیاست تطبیق ساختاری تقویت شد. نه تنها ارتش پرو در تجارت غیرقانونی مواد مخدر دخالت داشت (و دارد)، بلکه سازمان «سیا» نیز خود همواره به شستن پول‌های به دست آمده از تجارت مواد مخدر می‌پردازد، تا با آن پول‌ها عملیات مخفی را حمایت کرده و گروه‌های شبه‌نظامی و هوادار آمریکا را در سراسر جهان پشتیبانی کند. (۴۰)

اگر برای حکومت ایالات متحده، مسأله خشکانیدن ریشه‌های تجارت مواد مخدر واقعاً مهم می‌بود، پرو را مجبور نمی‌کرد تا تحت نظارت صندوق بین‌المللی پول سیاست اقتصادی را به اجرا گذارد، که نتیجه آن تقویت مواضع دلان مواد مخدر در اتحاد با نظامیان باشد. اما واشنگتن این چنین، حتا بیانات رسمی خود را انکار نمود. یک دسته بورکراتیک همه کاری انجام می‌داد، تا تجارت مواد مخدر را از بین ببرد، دسته دیگر ولی، آن را به مثابه سرچشمه پول کثیف، اما مقبول حفظ کند. تقویت اقتصاد افیونی در نهایت در خدمت منافع بستانکاران بین‌المللی پرو بود، زیرا آن‌ها از این طریق آن سودهای دلاری را برای خود به دست می‌آوردند، که پرو برای بازپرداخت بدهی‌هایش نیاز داشت.

۱۵- بدهکاری و مواد مخدر در بولیوی

بولیوی در بین سازمان‌های مالی بین‌المللی به عنوان یک مدل موفق در تطبیق ساختارها معروف گردیده است، که به نظر آن‌ها بایستی سرمشق دیگر کشورهایی که مایل به تثبیت اقتصاد خود و کسب روند باثبات رشد اقتصادی هستند، قرار گیرد. آنچه که بسیار چشم‌گیر است شباهت بسیار زیاد روند تطبیق ساختاری در پرو و بولیوی با یکدیگر است. اقتصاد هر دو کشور به اندازه زیادی به صادرات قاچاق کوکا به مثابه منبع اصلی درآمد ارزی وابسته است. در هر دو کشور «باز یافت» دلارهای مواد مخدر، وسیله‌ای برای بازپرداخت بدهی‌های خارجی است.

ورشکستگی سیاست تثبیت

در سپتامبر ۱۹۸۵ دولت «ویکتور پاس استنسورو» با اجرای «فرمان ۲۱،۰۱۶» سیاست متداول تثبیت خود علیه تورم و برای از بین بردن عدم تناسب داخلی و خارجی را به اجرا گذارد. این سیاست کلیه اجزای تعیین‌کننده برنامه تطبیق ساختاری پیشنهادی صندوق بین‌المللی را دربر داشت: ارزش پول کاهش یافت، نرخ تعویض ارز معین گردید، بورس ارز ایجاد شد. علاوه بر آن، مخارج دولتی کاهش یافت، قریب ۵۰ هزار کارمند دولتی اخراج گردیدند، کلیه کنترل بر قیمت‌ها از بین رفت، مزدها از نرخ قیمت‌ها جدا شد و بازار کار آزاد گردید. تعدیل تجارت و تقلیل چشم‌گیر عوارض بر کالاهای وارداتی نیز بخش دیگری از این سیاست بود. (۴۱)

پس از اجرای برنامه تثبیت اقتصادی، تغییر ساختار صنایع معدنی در دست اجرا قرار گرفت. یعنی: معادن کم‌بهره تعطیل شدند و ۲۳ هزار کارگر معدن اخراج گردیدند.

معمار سیاست تطبیق اقتصادی وزیر دارایی وقت «گونزالو سانچز د لوزادا» بود، که چندی بعد (۱۹۹۳) به ریاست جمهوری رسید. وی وقایعی را که پس از اجرای سیاست نوین اقتصادی در ماه اوت ۱۹۸۵ رخ داد، این‌طور تشریح می‌کند: «همین که ما اقدامات را آغاز کردیم، اعتصابات سراسری آغاز شد. کشور در سپتامبر ۱۹۸۵ به مدت ۱۰ روز فلج بود... روز دهم رهبران سندیکا اعلام اعتصاب غذا کردند که بزرگ‌ترین اشتباهشان بود. ما بلافاصله وضعیت اضطراری اعلام داشتیم. «پاس» امیدوار بود که مردم به این نتیجه برسند که این وضعیت نمی‌تواند ادامه یابد. لذا ما رهبران سندیکایی را دستگیر کرده و به بخش مرکزی کشور انتقال دادیم. بدین وسیله جنبش کارگری سخنگویان خود را از

با این حال تورم برای مدت کوتاهی تحت کنترل درآمد. نرخ تورم قبل از آن چیزی حدود ۲۴۰۰۰ درصد در سال بود. اما تثبیت قیمت‌ها به کمک «دلاریزه» کردن ممکن گردید و نه در اثر اقدامات تثبیت‌کننده اقتصادی: «از آنجایی که اغلب قیمت‌ها عملاً بسته به نرخ تعویض ارز بود، در نتیجه تثبیت نرخ تعویض ارز به طور اتوماتیک به تثبیت قیمت‌ها منجر می‌شد.» (۴۳)

با بانک‌های تجارتي طلب کار یک نوع بخشودگی بدهی‌ها معامله گردید، به این صورت که وام‌دهندگان دولتی بولیوی بتوانند بدهی‌ها را با تخفیف زیاد از بانک‌های تجارتي «بازخرید» کنند. البته این «بازخرید» یکی از شرایط قبول برنامه صندوق بین‌المللی پول بود.

سیاست تثبیت اقتصادی به کاهش عظیم تعداد شاغلین و پس‌رفت درآمد واقعی منجر شد. سطح نازل مزد به نوبه خود روی بخش غیررسمی تجارت شهری و کشاورزی تأثیر گذارد. قدرت خرید کاهش یافته، از بین رفتن موانع تجارتي و سیل واردات غذایی ارزان قیمت نقش تزایدی و تشدیدکننده ایفا کرد و ریشه اقتصاد دهقانی را، که وابستگی شدیدی به بازارهای داخلی داشت، سوزانید. از بین رفتن گمرک‌ها نیز به نحو مشابهی صنایع مونتاژ ملی را تغییر داد. واردات کالا به ضرر تولیدات داخلی رشد بی‌سابقه یافت.

درآمدها و مخارج دولتی در دوران حکومت «هرنان سیلر سوازو» در نیمه اول دهه ۸۰ به صورت وحشتناکی کاهش یافته بود. اما بلاواسطه پس از اجرای رفرم‌های اقتصادی ۱۹۸۵ مخارج واقعی دولت، به ویژه در بخش‌های تعلیم و تربیت و بهداشت، ۱۵ درصد دیگر نیز کاهش یافت. (۴۴) گرچه مزدها در بخش‌های مدرن بنا بر آمار رسمی فقط ۲۰ درصد کاهش یافت، ولی تعداد شاغلین به سطح فلاکت‌باری تنزل کرد. طبیعتاً به دنبال پس‌رفت تعداد شاغلین در بخش‌های مدرن، به ویژه در اثر اخراج، تنزل درآمد به مراتب بیشتر از ۲۰ درصد بود.

برنامه صندوق بین‌المللی پول که در سال ۱۹۸۵ آغاز گردیده بود به رکود در اغلب بخش‌های بزرگ اقتصادی مثل صنایع، معادن و کشاورزی، به استثنای کشت غیرقانونی کوکا و همچنین بخش خدماتی دولتی انجامید. رفرم‌های اقتصادی در بولیوی پی‌آمدهای مشابه پرو را به دنبال داشت. (رجوع شود به فصل ۱۴)

رکود در صنایع معدن که کنسرسیوم دولتی معادن «کومیبول» بزرگ‌ترین بخش آن بود، به دنبال تعطیل گردیدن معادن «بی‌صرفه» از یک طرف و تلاشی بازار بین‌المللی قلع از طرف دیگر پدید آمد و رشد یافت. با بدتر شدن شرایط تجارتي، پی‌آمد رفرم‌ها نیز مضافاً تشدید پذیرفت.

بسیاری از کارگران اخراجی معادن مبلغ دریافتی بازخرید خود را صرف خرید زمین در مناطق کشت کوکا کردند. بدین صورت هم سرمایه و هم نیروی کار در اقتصاد کوکا به جریان افتاد. سیاست نوین اقتصادی گزینه دیگری از نظر محل کار، در مقابل کارگران اخراجی از سوی «کومیبول» قرار نمی داد.

بخش مونتاژ، به ویژه در بخش نساجی و صنایع کشاورزی، که عمدتاً برای مصرف داخلی تولید می کرد، به دنبال تعدیل تجارت در بخش کالاهای وارداتی تقریباً از بازار رانده شد و سرانجام، تضعیف قدرت خرید داخلی از یک طرف و تشدید قاچاق از طرف دیگر تیر خلاص را رها کرده و تأسیسات مونتاژ کننده را به ورشکستگی سوق داد.

در مورد کشاورزی، بایستی سه بخش منفرد از یکدیگر را تمیز داد.

۱- اقتصاد خرده پای دهقانی (اکونومیا کامپسینا) که عمدتاً از واحدهای کوچک کشاورزی (پارسلروز) و مجتمع های کوچک دهقانی (کومونیدادس کامپسینوز) تشکیل می گردد و در دره های سلسله جبال «آند» و در منطقه «آلتیپلانو» متمرکز گردیده است. اقتصاد کشاورزی دهقانی نتیجه اصلاحات ارضی دهه ۵۰ است که زمین داری بزرگ را از بین برد. شرایط زندگی در مجتمع های دهقانی در نقاط پراارتفاع بولیوی (مثل پرو) بسیار سخت است: ۹۷ درصد مردم روستایی، «فقیر» محسوب می گردند و بین ۴۸ تا ۷۷ درصد آن ها در «فقر بحرانی» می زنند. (۴۵)

۲- کشاورزی تجاری که عمدتاً جهت صادرات تولید می کند و علامت مشخصه آن مجتمع های متوسط و بزرگ، به ویژه در مناطق نوین کشاورزی در بخش های کم ارتفاع (یانوس اورینتالس) مثل منطقه «سانتا کروز» است.

۳- و سرانجام کشت وسیع کوکا است، که پس از تولید خمیر کوکا، به خارج صادر می گردد و یا در بازارهای محلی به فروش می رسد.

سیاست نوین اقتصادی اقتصاد دهقانی را تضعیف کرد. بازارهای محلی غلات توسط واردات ارزان قیمت گندم، که عمدتاً از کمک های غذایی تشکیل می شد، و یا گندم قاچاق از آرژانتین و برزیل، اشباع گردیده بود. این محصولات قیمت مواد غذایی اولیه تولید شده در بولیوی را کاهش می داد. قیمت واقعی محصولات کشاورزی در تجارت کلان در سه سال اول پس از اجرای سیاست نوین اقتصادی در سال ۱۹۸۵ بیش از ۲۵٫۹ درصد کاهش یافت.

پس رفت قیمت واقعی محصولات در عین حال با افزایش چشم گیر نرخ سود در بین تجار بزرگ و متوسط اجین بود: فروشندگان و دلال ها به ضرر تولید کنندگان مستقیم، بخش بزرگی از این سود را از آن خود می کردند. افزایش فاجعه آمیز

مخارج حمل و نقل فاکتور مهم دیگری در پسرفت در آمد دهقانان و تعمیق شکاف مابین قیمت تولید و قیمت فروش گردید.

برنامه مورد نظر صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۸۵ به هیچ‌وجه به افزایش تولیدات صادراتی کشاورزی به استثنای کشت تجارتي سویا در مناطق کم‌ارتفاع، نیانجامید. در بولیوی هم مثل پرو، رفته رفته اقتصاد کشاورزی سنتی جای خود را به کشت و تولید کوکا سپرد.

دولت وابسته به مواد مخدر

نخبگان اقتصادی بولیویایی به انضمام بانک‌های تجارتي این کشور در تجارت قاچاق مواد مخدر سهیم بودند و سیاست ارزی و پولی دولت در رابطه با شست و شوی پول، به بانک‌های تجارتي کمک می‌کرد: حفظ اسرار بانکی در نقل و انتقال ارز به اجرا گذارده شد و بدین صورت بازگشت سرمایه‌های به خارج انتقال‌یافته تسهیل گردید. سودی که دلالتان بولیویایی در تجارت مواد مخدر کسب می‌کردند نیز به این صندوق‌های دلاری واریز می‌شد.

بهره‌های بسیار کلان نیز به نوبه خود به جلب پول‌های «داغ» به بانک‌های تجارتي بولیوی کمک کرد و در عین حال به پسرفت چشم‌گیر سرمایه‌گذاری تولیدی انجامید. مابین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ بهره‌ها (به دلار) مابین ۲۰ تا ۲۵ درصد در سال بود، اما اعتبارات در بخش کشاورزی و بخش صنایع مونتاژ متوقف گردید. (۴۶)

گرچه سیاست ماکرواقتصادی، تجارت مواد مخدر و شست و شوی پول را مستقیماً تقویت می‌کرد، ولی با این حال دولت زیر فشار اداره مبارزه با مواد مخدر ایالات متحده آمریکا قوانینی علیه تولید مواد مخدر وضع کرد. در این چارچوب واحدهای متحرک جهت کنترل مناطق زیر کشت کوکا ایجاد شد. آن‌ها عمدتاً علیه تولیدکنندگان کوچک کوکا، به ویژه در مناطق سنتی کشت، وارد عمل می‌شدند و عملاً اقدامی علیه تجارت مواد مخدر و منافع عظیمی که در بازاریابی و صدور خمیر کوکا وجود داشت، به عمل نمی‌آوردند. شواهدی در دست است که این واحدها توسط مافیای مواد مخدر کنترل می‌گردد. (۴۷)

تولید کوکا طی حکومت دیکتاتوری نظامی «گارسیا مسا» (۱۸۸۰ تا ۱۹۸۲)، رژیمی که در سطح بین‌المللی به «دولت کوکا» شهرت یافته بود، از پشتیبانی دولتی در سطح بالایی برخوردار بود. (۴۸) پس از استقرار مجدد دموکراسی پارلمانی نیز هیچ تغییری اساسی در این واقعیت پدید نیامد. کماکان منافع مهم مالی و صنعتی رابطه خود را با تجارت کوکا حفظ کرده و سود حاصله از تجارت کوکا را همواره جهت سرمایه‌گذاری در بخش‌های مدرن اقتصادی به کار گرفت.

از اواسط دهه ۷۰ اقتصاد خدماتی برای قشرهای مرفه شهری عمدتاً توسط تجارت مواد مخدر تأمین می‌شد. پول‌های ناشی از فروش مواد مخدر به اقتصاد داخلی سرازیر می‌شد و برای سرمایه‌گذاری در مستقالات، مراکز فروش، صنایع توریستی، زیربنای صنایع تفریحی و غیره به کار گرفته می‌شد. برنامه مورد نظر صندوق بین‌المللی پول این گرایش را تقویت می‌کرد.

با سیاست نوین ۱۹۸۵ حزب حاکم (ام - ان - آر) به رهبری «گونزالو سانچز د لوسادا» سیاست پوپولیستی و وابستگی سنتی خود به سندیکاها را رها کرد و به دنبال نزدیکی با حزب راست‌گرای «آسیون دمکراتیکا ناسیونال» (ای - دی - ان)، حزب دیکتاتور سابق «هوگو بانتزر» رفت. «بانتزر» از اواسط دهه ۷۰ دارای نقش کلیدی در تجارت غیرقانونی مواد مخدر بود و شواهد مشخصی در دست است که اعضای حزب وی در کنار نظامیان عالی‌رتبه با مافیای موادمخدر رابطه داشتند. (۴۹)

«پیمان برای دمکراسی» مابین (ام - ان - آر) و (ای - دی - ان) دولت را قادر ساخت قوانین مختلفی از جمله آزادسازی بازار کار و سرکوب جنبش کارگری را در جهت سیاست اقتصادی نوین مجلس بگذرانند.

حتا در سال ۱۹۸۹ که «پاس زامورا» کاندیدای «میر» (چپ‌های انقلابی) به ریاست جمهوری رسید نیز حزب ناسیونالیستی «بانتزر» در ائتلاف دولتی باقی ماند. «پاس زامورا» در انتخابات ۱۹۸۹ پس از «هوگو بانتز» و «گونزالو سانچز د لوسادا» نفر سوم شد، اما پس از مذاکرات با ژنرال «بانتزر» به شرط دریافت مواضع کلیدی در کابینه به نفع «بانتزر»، رئیس جمهور شد.

ائتلاف دولتی مابین (ای - دی - ان) و (میر) همان سیاست ماکرواکنومیکی را دنبال کرد، که (ام - ان - آر) با سیاست نوین اقتصادی آغاز کرده بود. بدین صورت (ای - دی - ان) و رهبر آن «هوگو بانتزر» در دو دولت غیرنظامی که به طریق دمکراتیک انتخاب گردیده بود، تداوم سیاسی و ابقای رابطه تنگاتنگ سیاست دولتی و منافع تجارت غیرقانونی کوکا را تضمین کرد.

بخش پنجم: اتحاد شوروی سابق و کشورهای بالکان

۱۶- فدراسیون روسیه: تنزل به جهان سوم

جنگ سرد جنگی بدون نابودی مادی بود. غرب پیروز شده و شرایط دوران پس از جنگ را دیکته می‌کند. و در اینجا ابزار سیاست ماکرواکنومیک، نقش تعیین کننده و در عین حال بی‌رحمانه‌ای را در غلبه بر اقتصاد کشورهای شکست خورده ایفا می‌کند. هدف رفرم‌ها در اتحاد جماهیر شوروی سابق، آن‌طور که ادعا می‌شود نه ایجاد اقتصاد بازار و دموکراسی اجتماعی به سبک کشورهای غربی، بلکه خنثا کردن دشمن قدیمی است. این رفرم‌ها بایستی که از رشد روسیه به یک قدرت بزرگ سرمایه‌داری جلوگیری به عمل آورد.

فاز ۱: شوک درمانی در ژانویه ۱۹۹۲

در پاییز ۱۹۹۲ یکی از اقتصاددانان روسی به من توضیح می‌داد: «ما در روسیه در شرایط پس از جنگ زندگی می‌کنیم، اما هیچ‌گونه بازسازی وجود ندارد. کمونیسم و «سرزمین اهریمن» شکست خورده، اما جنگ سرد با اینکه رسماً تمام شده، هنوز به اوج اصلی خود نرسیده است. کشورهای عضو «گروه ۷» مایلند قلب اقتصاد روسیه، یعنی مجتمع نظامی - صنعتی و صنایع ما با تکنولوژی پیشرفته را نابود سازند... هدف برنامه اقتصادی صندوق بین‌المللی تضعیف ما و جلوگیری از تکامل یک قدرت سرمایه‌داری رقیب است.» (۱)

شوک درمانی به سبک صندوق بین‌المللی پول که در ژانویه ۱۹۹۲ به اجرا گذارده شد، از همان ابتدا مؤظف به جلوگیری از ایجاد یک سرمایه‌داری ملی بود، یعنی آن اقتصاد سرمایه‌داری که توسط طبقه سرمایه‌دار محلی کنترل شده و مثل دیگر کشورهای بزرگ غربی توسط دولت از نظر سیاست اقتصادی و اجتماعی مورد پشتیبانی قرار داشته باشد. پس باید این‌طور نتیجه گرفت، که برای غرب اکنون دیگر نه سوسیالیسم، بلکه سرمایه‌داری دشمن اصلی بود. ظاهراً مسئله این بود که: چگونه می‌توان خرس روسی را رام کرد و به دام انداخت، چگونه می‌توان از توانایی‌ها، دانشمندان و تکنولوژی موجود بهره برد، چگونه می‌توان سرمایه‌های انسانی را خرید و چگونه می‌توان ثروت‌های معنوی را تصاحب کرد؟ «اگر غرب فکر می‌کند که می‌تواند کشور ما را به یک بندر صادراتی تکنولوژی پیشرفته تبدیل کند و دانشمندان ما را با ۴۰ دلار در ماه اجیر نماید، سخت در اشتباه است. مردم مقاومت خواهند کرد.»

در حالی که داروی تلخ صندوق بین‌المللی به طور یک‌جانبه منافع دلالت و مافیای اقتصادی روسی را تقویت می‌کرد، اقتصاد را به تلاشی می‌کشانید، بیمار اصلی را به طرف مرگ و شرکت‌های دولتی را به ورشکستگی سوق می‌داد. به کمک دست‌کاری آگاهانه نیروهای بازار، رفرم‌ها تعیین می‌کردند کدام یک از بخش‌های اقتصاد اجازه ادامه حیات دارد و کدام نه. آمار رسمی ثابت می‌کند که تولیدات صنعتی در اولین سال آغاز رفرم‌ها ۲۷ درصد کاهش یافته‌اند. به نظر برخی از اقتصاددانان ۵۰ درصد کاهش محتمل‌تر به نظر می‌رسد. (۲)

رفرم‌های صندوق بین‌المللی پول که توسط «بوریس یلتسین» به اجرا گذاشته شد، عملاً نردبانی برای نزول روسیه به سطح کشورهای جهان سوم بود. این رفرم‌ها دقیقاً شبیه رفرم‌های تطبیق‌سازی است، که به کشورهای بدهکار در آمریکای لاتین و کشورهای جنوب صحرا در آفریقا تحمیل گردیده بود. «جفری ساکس» اقتصاددان فارغ‌التحصیل از هاروارد و مشاور دولت روسیه همان درمان قاطع ماکرواقتصادی را پیشنهاد کرد که در سال ۱۹۸۵ در بولیوی به اجرا گذاشته شده بود. وی در آن‌زمان در مقام مشاور وزیر دارایی وقت «گونزالو سانچز د لوزادا» اثر خود را به جای گذاشته بود. (رجوع کنید به فصل ۱۵) اما تعدیل قیمت‌های به اجرا گذاشته شده به هیچ‌وجه ساختار مخدوش قیمت‌های سیستم شوروی را از بین نبرد. «برنامه ضد تورم» صندوق بین‌المللی و بانک جهانی یک برنامه منسجم برای به فقر کشاندن بخش عظیمی از مردم بود. قیمت‌ها برای مصرف‌کنندگان در سال ۱۹۹۲ بیش از ۹۹۰۰ درصد افزایش یافت. (۳) همانند برنامه‌های تثبیت‌کننده اقتصاد در کشورهای جهان سوم، تورم به طور عمده توسط «دلاریزه» کردن قیمت‌های محلی و تلاشی ارز ملی پدید آمد. قیمت نان بیش از ۱۰۰ برابر شد یعنی از ۱۳ تا ۱۸ کوپک در دسامبر ۱۹۹۱ (قبل از رفرم‌ها) به ۲۰۰ روبل در اکتبر ۱۹۹۲ رسید. قیمت تلویزیون تولید شده در روسیه از ۸۰۰ به ۸۵۰۰۰ روبل افزایش یافت. برعکس، مزدها تنها حدود ۱۰ برابر بالا رفت، که به مفهوم کاهش درآمد واقعی معادل ۸۰ درصد بود. میلیاردها روبلی که حاصل یک عمر پس‌انداز بود، نابود گردید. به گفته یکی از نمایندگان صندوق بین‌المللی لازم بود که «این پول‌ها از بازار بیرون کشیده شود. قدرت خرید خیلی بالا بود.» (۴) دولت «تصمیم گرفت در ابتدای اجرای رفرم‌ها با یک «انفجار» حتی‌المقدور بزرگ، اندوخته‌های مردم عادی را از بین ببرد.» (۵) یکی از مشاورین بانک جهانی معتقد بود که این اندوخته‌های مردم شوروی سابق به هر حال واقعی نبود: «آن‌ها واقعی به نظر می‌رسید، چون مردم اجازه نداشتند با آن چیزی اتباع کنند.» (۶) ولی یک اقتصاددان آکادمی علوم روسیه نظر دیگری داشت: «طی دوران سیستم کمونیستی سطح زندگی ما هیچ‌گاه بالا نبود، ولی هرکس کار داشت. حواجی اولیه زندگی قابل تأمین بود و سیستم خدمات اجتماعی مهم با وجود نازل بودن سطح آن نسبت به

استانداردهای غربی، برای هر فرد قابل دسترس بود. ولی اکنون شرایط اجتماعی در روسیه شبیه به شرایط در جهان سوم است.» (۷)

حد متوسط درآمد در سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ زیر ۱۰ دلار و حداقل دستمزد ۱۹۹۲، ۳ دلار در ماه بود. حقوق یک استاد دانشگاه ۸ دلار، کارمند دفتر ۷ دلار، یک پرستار باتجربه در یک بیمارستان دولتی ۶ دلار بود. (۸) از آنجایی که قیمت کالاهای مصرفی به سرعت به سطح بازارهای جهانی ارتقا یافت، این حقوق کفاف خرج مواد غذایی را حتا نمی کرد. یک پالتوی زمستانی ۶۰ دلار، یعنی تقریباً ۹ برابر دستمزد متوسط ماهانه بود.

این نوع تلاشی سطح زندگی در تاریخ روسیه بی سابقه بود. به نظر عموم مردم حتا در طی جنگ جهانی دوم آذوقه بیشتری برای مصرف وجود داشت.

جعبه ۱۶،۱

سطح زندگی در تمامی اروپای شرقی سقوط می کند.

«با اینکه در ابتدای ژانویه ۱۹۹۷ قیمت بنزین و گازوئیل در رومانی دو برابر شده بود، پس از شوک درمانی صندوق بین المللی پول، این قیمت ها مجدداً ۵۰ درصد افزایش یافت. قیمت بلیط راه آهن ۸۰ درصد، مخارج تلفن ۱۰۰ درصد و قیمت برق ۵۰۰ درصد... صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که معماران اصلی این تحولات بودند، ۴۰۰ میلیون دلار اعتبار در اختیار کشور گذاردند تا به کمک کسانی که شدیداً تحت فشار قرار گرفته بودند، برسد. ولی با در نظر گرفتن وضعیت میلیون ها خانوار که در زمستان آتی با کلم و سیب زمینی سدجو خواهند کرد، خطر اغتشاشات اجتماعی بسیار بزرگ است.

«کالین وودوارد»، سانفرانسیسکو کرونیکل، ۲۴ فوریه ۱۹۹۷، ص. ای ۱۰

بنابر رهنمودهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بایستی که اکنون طبق نمونه های شناخته شده، برنامه های اجتماعی در فدراسیون روسیه مخارج خود را خود تأمین کند: مدارس، بیمارستان ها، مهد های کودک و همین طور مؤسساتی که مخارجشان تاکنون توسط دولت تأمین می شد، مثل مؤسسات ورزشی، هنری و فرهنگی، می بایستی که از این پس با اخذ شهریه منابع درآمد مستقل خویش را تأمین کنند. (۹) خرج یک عمل جراحی به اندازه ۲ تا ۶ ماه حقوق است. تنها نوکیسه ها می توانند خرج اطاق عمل را بپردازند. نه تنها بیمارستان ها، بلکه تئاترها و موزه ها نیز به ورشکستگی کشانده شد.

بسیاری از دست‌آوردهای سیستم شوروی در بهداشت، آموزش، فرهنگ و هنر که مورد تأیید دانشمندان غربی است، از بین رفت.

اما با این حال تسلسل با رژیم گذشته به نحوی برقرار ماند. زیر نقاب دموکراسی لیبرالی، دولت قدر قدرت باقی ماند و معجون عجیبی از استالینسم دوره‌های آخر و بازار «آزاد» پدیدار شد. یلتسین و نوچه‌هایش یک‌شبه به طرفداران دوآتشه نئولیبرالیسم مبدل گردیدند و یک دگم مطلقه را جایگزین دگم مطلقه دیگری کردند و به خاطر این که واقعیت اجتماعی را زیباتر از آنچه که بود نمایش دهند، حتا در آمار رسمی درآمدهای واقعی دست بردند و آن‌ها را به میل خود قلب کردند. به همین دلیل صندوق بین‌المللی پول در پایان سال ۱۹۹۲ می‌توانست بدون آنکه مورد اعتراض قرار گیرد، اعلام کند که سطح زندگی از آغاز اجرای رفرم‌ها «ارتقا» یافته است. (۱۰) وزارت اقتصاد روسیه نیز می‌توانست ادعا کند که «مزدها سریع‌تر از قیمت‌ها افزایش یافته است.» (۱۱) اما مردم عادی کوچه و بازار نظر دیگری داشتند: «مردم که احمق نیستند و به دولت اعتمادی ندارند. ما می‌دانیم که قیمت‌ها بیش از صد برابر افزایش یافته است.» (۱۲)

میراث پرسترویکا و «بورژوازی بازاری» نوین

در دوران پرسترویکا منبع اصلی ثروت در آنجا نهفته بود که آن محصولات که جیره‌بندی شده و در نتیجه کمیاب بود به کمک رشوه و باج به قیمت تثبیت‌شده دولتی تهیه و سپس در بازار آزاد با سود کلان به فروش رساند. این معاملات غیرقانونی که به ثروت‌اندوزی برخی، به ویژه بخشی از کارمندان دولتی و اعضای حزب منجر شد، در دوران قدرت «گورباچف» در سال ۱۹۸۸ با قانونی که وی در مورد تعاونی‌ها از مجلس گذراند، عملاً قانونی شد. (۱۳) اکنون دیگر تأسیس شرکت‌های خصوصی و تعاونی‌های خصوصی که می‌بایستی در کنار شرکت‌های دولتی به کارهای اقتصادی بپردازد، مقدور گردید. بسیاری از این شرکت‌ها توسط مدیرعاملان شرکت‌های دولتی تأسیس گردید. آن‌ها محصولات تولیدی شرکت‌های دولتی را به قیمت‌های رسمی به تعاونی‌های خصوصی، یعنی به خود، فروخته تا سپس در بازارهای آزاد با سود کلان به فروش رسانند. در سال ۱۹۸۹ به تعاونی‌ها اجازه داده شد تا بانک‌های خصوصی خود را تأسیس کنند و به تجارت ارز بپردازند. و بدین صورت رفرم شرکت‌ها با حفظ سیستم دوگانه قیمت از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹ به جای شرکت‌های کاپیتالیستی به رشد ثروت‌اندوزی غیرقانونی، ارتشا و ایجاد یک نوع «بورژوازی بازاری» انجامید.

هنگامی که فدراسیون روسیه از دل اتحاد جماهیر شوروی پدید آمد، راز انباشت بدوی سرمایه در جریان گردش سریع پول مخفی ماند. ملاک دستبرد به مالکیت دولتی بود، که خرده خرده و به قیمت نازل خریداری شده و به قیمت گزاف به

فروش می‌رفت. گهواره «بیزنیس مانی» نوین روسی در پیدایش «سرمایه‌داری اداری» قرار دارد که دوران برژنف پدید آمده بود. «حضرت آدم سیب را گاز زد و گناه دامن سوسیالیسم را گرفت.» (۱۴) تعجب‌آور نبود که «دمکرات»ها برنامه صندوق بین‌المللی را بدون چون و چرا پذیرفتند، که خود نشان‌دهنده این بود که رفرم‌های صندوق بین‌المللی به طور یک‌جانبه منافع این دلالتان نوین که وقیحانه به انباشت ثروت پرداخته بودند، را تقویت می‌کند. دولت «یلتسین» به طور قاطع توقعات این «خبرگان دلاری» را در برنامه خود قرار داد. به دنبال رفرم‌ها روبل دیگر دارای ارزش مطمئنی نبود و به قهقرا سقوط کرد، چون بسیاری از مردم ترجیح می‌دادند اندوخته‌های خود را به دلار پس‌انداز کنند. دلار دیگر نه تنها در بورس‌های ارز بازار اینترنتی، بلکه هم‌چنین در کیوسک‌های کنار خیابان در تمام اتحاد جماهیر شوروی به فروش می‌رسید: «مردم دلار را به هر قیمتی خریداری می‌کنند.» (۱۵)

رفرم‌های اقتصادی نقش عمده‌ای در نابودی جامعه و زوال روابط اجتماعی ایفا کرد. برنامه خصوصی‌سازی که تاراج مایملک دولتی بود، شستشوی پول، فرار سرمایه و جنایی‌سازی کلیه فعالیت‌های اقتصادی را تقویت می‌کرد. بزهکاری سازمان‌یافته به کلیه سطوح دستگاه دولتی رسوخ کرده و دسته پرقدرتی را پدید آورد که از رفرم‌های ماکرواقتصادی «یلتسین» در سطح وسیع پشتیبانی می‌کرد. بنابر یکی از برآوردهای نسبتاً جدید در سال ۱۹۹۳ تقریباً نیمی از بانک‌های تجارتری روسیه زیر نفوذ مافیای محلی قرار داشت. نیمی از مستغلات در مرکز مسکو در دست بزهکاران سازمان یافته قرار داشت. (۱۶)

تجارت روسی می‌توانستند نفت، فلزات غیر آهن و مواد خام کاربردی را به روبل خریداری کرده و به ارز سنگین به شرکت‌های متعلق به جامعه اروپا به ده برابر قیمت بفروشند. مثلاً قیمت نفت خام در سال ۱۹۹۲، ۵۲۰۰ روبل (۱۷ دلار) در ازاء هر تن بود. پس از چرب کردن سیل یک کارمند دولتی و کسب اجازه صادرات، همین نفت در بازارهای جهانی به قیمت ۱۵۰ دلار در ازای هر تن به فروش می‌رسید. (۱۷) سودهای حاصله یا به مصرف واردات اجناس لوکس می‌رسید و یا در بانک‌های مطمئن در بهشت‌های مالیاتی اندوخته می‌شد. به دنبال آزادسازی بازار ارز و رفرم بانکی، فرار سرمایه و شستشوی پول که غیرقانونی بود، تسهیل پذیرفت. فرار سرمایه در فاز اول رفرم‌های صندوق بین‌المللی یک میلیارد دلار در ماه گمانه زده می‌شود. و بنابر برخی قرائن اعضای نامدار دستگاه سیاسی این کشور هم در روند نامبرده شرکت داشتند. در حالی که سطح زندگی نزول و فقر به سرعت گسترش می‌یافت و صنایع و کشاورزی به فنا کشیده می‌شد، بازار پر تحرکی برای کالاهای لوکس پدید آمد. در مغازه‌های شیک دلاری، تازه به دوران رسیده‌ها جولان می‌دادند. آن‌ها واقعی به

محصولات داخلی نمی‌گذارند و مرسدس، بی-ام-و و محصولات فرانسوی را ترجیح می‌دادند، بگذریم از اینکه ودکای «روسی» با کیفیت مرغوب و شیشه کریستالی به ازای شیشه‌ای ۳۴۵ دلار از ایالات متحده وارد می‌شد، که معادل ۴ برابر درآمد متوسط سالانه یک کارگر معمولی بود.

سودهای کلان خبرگان نوین اقتصادی در ضمن به کار خرید مایملک دولتی «به قیمت مرغوب» و یا صرف کسب سهم مدیران و یا شاغلین آن شرکت دولتی پس از خصوصی‌گردیدن می‌شد. از آنجایی که ارزش دفتری مایملک دولتی بر حسب روبل به طور مصنوعی نارل نگاه‌داشته می‌شد و از آنجایی که روبل بسیار ارزان بود، عملاً مقدور بود مایملک دولتی را به پیشیزی خریداری نمود. تخمین زده می‌شود که ارزش واقعی ثروت ۳۰۰ هزار دلاری معادل ارزش دفتری ۱۰۰۰ دلار بود. یک کارخانه موشک‌سازی با تکنیک پیشرفته را می‌شد با ۱ میلیون دلار خرید. یک هتل در مسکو ارزان‌تر از یک آپارتمان در پاریس ارزش داشت. در اکتبر ۱۹۹۲ شهرداری مسکو تعداد زیادی آپارتمان را به مزایده گذارد. قیمت پیشنهادی اولیه اربیل بود.

عالی‌رتبه‌گان دستگاه رهبری سابق، خبرگان تجاری جدید و مافیای محلی، تنها کسانی هستند که برای کسب مالکیت هم دارای پول و هم دارای روابط لازم اند، ولی ظاهراً آن‌ها نه توانایی و نه رغبتی برای سازماندهی صنایع روسیه ندارند. کاملاً غیرمحمتمل است که آن‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در بازسازی اقتصاد روسیه ایفا کنند. و همانند بسیاری از کشورهای جهان سوم این «خبرگان دلال» قبل از هر چیز در رابطه با سرمایه‌های خارجی رشد می‌یابند.

رفرم‌های اقتصادی در ضمن تولیدکنندگان ملی، چه دولتی و چه خصوصی را از بازار رانده و تصاحب بخش‌های بزرگ اقتصاد توسط سرمایه خارجی را ممکن می‌سازد. اما بسیاری از شرکت‌های خارجی ترجیح می‌دهند با سرمایه‌گذاری‌های کوچک از در عقب وارد بازار روسیه گردند. این کار یا از طریق «جوینت ونچرز» و یا از طریق خریداری شرکت‌های محلی به قیمت‌های بسیار نازل صورت می‌گیرد. مثلاً «مارلبورو و فیلیپ موریس» غول‌های آمریکایی دخانیات، کنترل مؤسسات تولیدی دولتی را هم‌اکنون زیر نظر دارند. «بریتیش ایرویز» در چارچوب «جوینت ونچرز» با «آیروفلوت» خطوط هوایی روسیه (ایر راشیا) را تأسیس کرده و از این طریق به خطوط هوایی داخلی راه یافته است. در حالی که شرکت‌های مهم در صنایع سبک تعطیل می‌گردد و محصولات آن‌ها از طریق واردات جایگزین می‌شود، بخش‌های سودآور اقتصاد روسیه، از جمله صنایع با تکنولوژی برتر در مجتمع صنعتی - نظامی از آن «جوینت ونچرز» می‌گردد.

سرمایه خارجی روی هم رفته موضع محتاطانه‌ای در پیش گرفته است. وضعیت سیاسی مطمئن نیست و ریسک بسیار بالا است: «ما خواهان تضمین مالکیت بر زمین و همین‌طور خواهان تضمین اجازه خروج سود خود به ارز سخت هستیم.» (۱۸)

حراج کشور و بالکانیزه شدن

به خاطر اینکه روسیه نتواند به مثابه یک قدرت مستقل در بازار جهانی به فعالیت پردازد، رفرم‌های مورد نظر به ویژه دارای این وظیفه است که صنایع با تکنولوژی پیشرفته را تضعیف ساخته و متلاشی کند و توان‌های باقی‌مانده آن را با همکاری شرکای غربی به بستر صادرات هدایت کند، که کار بسیار پرمفعتی است. «لاک‌هید، بوئینگ، راکول اینترناشنال و دیگر کنسرن‌ها به صنایع هواپیمایی و فضایی روسیه خیره شده‌اند. شرکت‌های آمریکایی و اروپایی با تکنولوژی بسیار پیشرفته، از جمله صنایع تسلیحاتی می‌توانند با حقوق متوسط ماهیانه‌ای که زیر ۱۰۰ دلار است (۵۰ بار ارزان‌تر از سیلیکون والی)، از خدمات دانشمندان و فرهیختگان روسی در زمینه‌های الیاف‌های شیشه‌ای بصری (فایبر گلاس)، طراحی کامپیوتر، تکنیک اقمار مصنوعی، فیزیک هسته‌ای و غیره استفاده کنند. در اتحاد جماهیر سابق بیش از ۱,۵ میلیون دانشمند و مهندس وجود دارد که برای سرمایه غربی، «سرمایه انسانی» ارزان و قابل توجهی را تشکیل می‌دهد.

بخش عمده‌ای از مجتمع صنعتی - نظامی زیر نظر وزارت دفاع قرار دارد. زیر نظر این وزارت‌خانه برنامه‌های مختلف تبدیل که با ناتو و سایر وزارت‌خانه‌های دفاع کشورهای غربی هماهنگ شده و هدفش خنثاکردن قدرت دفاعی کشور است، اجرا می‌گردد. مثلاً لابرآتوارهای شرکت «ای - تی آند تی - بل» به کمک «جوینت ونچرز»، بخش خدماتی یک آزمایشگاه کامل تحقیقاتی وابسته به انستیتوی فیزیک جامع در مسکو را خرید. «مک دانل - داگلاس» هم‌چنین قرارداد مشابهی با انستیتوی تحقیقات مکانیک بسته است. (۱۹)

جعبه ۱۶,۲

جنرال الکتریک کارخانه موتورسازی [هواپیما] روسی را خریداری می‌کند.

۱۹۹۶ جنرال الکتریک با ۳۰۰ هزار دلار «سرمایه‌گذاری» کنترل کارخانه موتور هواپیماسازی روسی در «ریبینسک» در ساحل رود ولگا را به دست آورد. در دوران شوروی در این کارخانه ۲۲۰۰۰ کارگر شاغل بودند که ۸۰ درصد هواپیماهای نظامی و ۶۰ درصد هواپیماهای غیرنظامی با موتورهایشان را تولید می‌کردند. رفرم‌ها «ریبینسک» را به ورشکستگی کشانید. ارزش دارایی و دفتری این شرکت از طرف شرکت‌های غربی بسیار نازل تخمین زده شد: سرمایه «جوینت ونچرز» به طور دلخواه ۶۰۰ هزار دلار محاسبه شد.

جنرال الکتریک اکنون نه تنها تولید موتور هواپیماهای غیرنظامی را به عهده می‌گیرد، بلکه با تولید موتور هواپیماهای شکاری برای وزارت دفاع روسیه به یکی از مهم‌ترین تولیدکنندگان تسلیحاتی این کشور تبدیل می‌گردد.

در یکی از پروژه‌های «تبدیل»، وسایل نظامی و تأسیسات صنعتی به آهن‌پاره مبدل گردید و در بازار جهانی مواد خام به فروش رسید. درآمدهای ناشی از این فروش به صندوق بانکی که متعلق به وزارت دفاع بود واریز گردید، که سپس خرج واردات، بازپرداخت بدهی‌ها و یا برنامه‌های خصوصی‌سازی گردید.

به دنبال اجرای رفرم‌ها و تلاشی بانک‌های دولتی در اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۹۹۲، بیش از ۲۰۰۰ بانک تجارتي نوین به سرعت مانند قارچ از زمین رویید. ۵۰۰ بانک تنها در مسکو. با تلاشی صنایع، تنها قوی‌ترین و یا آن مؤسسات مالی که در رابطه با بانک‌های بین‌المللی قرارداداشتند، پا بر جا خواهند ماند. این وضعیت رسوخ بانک‌های تجارتي خارجی و یا بانک‌های «جوینت ونچری» را به سیستم بانکی روسیه تسهیل می‌کند.

علاوه براین برنامه صندوق بین‌المللی در نظر دارد حیطه روبل را از میان برده و تجارت مابین جمهوری‌های سابق شوروی را تخطئه کند. کشورهای نوین از بدو تأسیس خود ترغیب گردیدند با کمک فنی صندوق بین‌المللی، ارز و بانک مرکزی ویژه کشور خود را پدید آورند. این رفتار بالکانیزه شدن اقتصادی را به دنبال خواهد داشت: با از بین رفتن حیطه عملکرد روبل، قدرت‌های کوچک اقتصادی پدید خواهند آمد، که به طور یک‌جانبه در خدمت غول‌ها و یا بورکرات‌های محلی قرار خواهند داشت.

مابین روسیه و اوکراین درگیری‌های تلخ مالی و تجارتي پدید خواهد آمد. با این‌که تجارت خارجی با غرب تعدیل پذیرفته است، هر دو کشور حفاظت از مرزهای بین خود را تشدید کرده اند و از نقل و انتقال آزاد کالاها و انسان‌ها در درون جامعه کشورهای مستقل همسود (CIS) ممانعت به عمل می‌آورند.

فاز ۲: رفرم‌های صندوق بین‌المللی در بن‌بست

رفرم‌های مورد نظر صندوق بین‌المللی، طی حکومت دولت موقت به نخست وزیری «یگور گایدار» در سال ۱۹۹۲ به بن‌بست برخورد. هم در مجلس و هم در بانک مرکزی نیروی اپوزیسیون شکل گرفت. صندوق بین‌المللی اعتراف کرد که اگر دولت بخواهد به هدف خود، یعنی تثبیت بودجه دست یابد، می‌بایستی که تقریباً تا ۴۰ درصد شرکت‌های صنعتی

تعطیل گردد. «ویکتور گراشچنکو» مدیرکل بانک مرکزی با پشتیبانی «آرکادی ولسکی» رئیس قانون کارفرمایان، تصمیم گرفت برخلاف نظر صندوق بین‌المللی، اعتبارات برای شرکت‌های دولتی را افزایش داده و در عین حال از مخارج بهداشت، فرهنگ و بازنشستگی به شدت بکاهد.

در دسامبر ۱۹۹۲ پس از برکناری «گایدار» از سمت نخست‌وزیری و انتصاب «ویکتور چرنوموردین» به جای وی، رابطه مابین دولت و مجلس در جهت تقابل حرکت می‌کرد. قوه مقننه از امکانات کنترل سیاست بودجه و سیاست پولی خود استفاده می‌کرد تا از اجرای بی‌خدا برنامه صندوق بین‌المللی جلوگیری به عمل آورد. مجلس قوانینی را تلویح می‌کرد که روند خصوصی‌سازی صنایع دولتی را کند می‌ساخت و یا محدودیت‌هایی برای بانک‌های خارجی به وجود می‌آورد و یا از امکانات دولت در کاهش حجم یارانه‌ها و یا مخارج اجتماعی مورد نظر صندوق بین‌المللی می‌کاست.

اپوزیسیون علیه رفرم‌ها عمدتاً توسط خبرگان حاکم سیاسی، نیروهای معتدل میانه‌رو که شامل هم‌کاران سابق «یلتسین» نیز می‌شد، تشکیل گردیده بود. حزب اتحاد مردم به مثابه نیروی اقلیت در مجلس به اتفاق قانون کارفرمایان به رهبری «آرکادی ولسکی» طرفدار سرمایه‌داری ملی با حفظ نقش تعیین‌کننده دولت مرکزی بود. حتا مهم‌ترین رقبای پارلمانی «یلتسین» مثل «الکساندر روتسکوی» و «یا» «روسلان خازبولاتف» را نمی‌توان به سادگی کمونیست دوآتشه نام گذارد. دولت قادر نشد بر قوه مقننه فائق آید. پس از ماه‌ها درگیری سیاسی و طی رفراندومی که «یلتسین» طی آن چک سفید برای اجرای «سیاست رفرم» خود کسب کرد، به حکم فرمان در ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۳ هر دو مجلس را تعطیل کرد.

دو روز بعد یعنی در روز ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۳ مدیرکل صندوق بین‌المللی «میشل کامدسوس» اعلام داشت که قسط دوم اعتبار صندوق بین‌المللی به حجم ۳ میلیارد دلار پرداخت نخواهد شد، چون روسیه به دلیل دخالت‌های مجلس وظیفه خود را اجرا نکرده است. در آوریل ۱۹۹۳ «بیل کلینتون» در گردهمایی اقتصادی منطقه آسیا و اقیانوس آرام در «ونکوور» توضیح داد که کمک‌های غرب به روسیه منوط به اجرای رفرم‌های دموکراتیک می‌باشد. شروط صندوق بین‌المللی و طلبکاران غربی تنها در صورت منفعل کردن مجلس قابل اجرا خواهد بود. هنگامی که هواداران مسلح «روتسکوی» و «خازبولاتف» شهرداری مسکو را به تسخیر خود درآوردند، می‌بایستی که نیروهای هوادار رئیس جمهور اول در ۴ اکتبر ۱۹۹۳ به کاخ سفید حمله کنند تا پس از آن «یلتسین» قادر شود به طور نهایی به ناراضیان سیاسی در بین رهبران سیاسی فائق آمده و آن‌ها را در مسکو و منطقه خنثا سازد. پس از آن راه برای اجرای رفرم‌های مورد نظر صندوق بین‌المللی باز گردیده بود.

کشورهای «گروه ۷»، فرمان انحلال مجلسین توسط «یلتسین» را از قبل مورد تأیید قرار داده و سفارتخانه‌های آن‌ها در محل مطلع بودند. بلافاصله پس از فرمان ۲۱ سپتامبر رییس جمهور، یک سلسله از فرمان‌های دیگر در جهت تسریع اجرای رفرم‌های اقتصادی و تأمین شرایط اعتباری صندوق بین‌المللی توسط دولت روسیه در ماه مه سال ۱۹۹۳ صادر گردید: اعتبارات شرکت‌های دولتی آن‌ا قطع شد، بهره‌ها بالا رفت و خصوصی‌سازی‌ها و تعدیل اقتصادی سرعت گرفت. وزیر دارایی «بوریس فیودوروف» که اکنون از هرگونه کنترلی توسط مجلس آزاد گردیده بود، گفت: «ما می‌توانیم هر بودجه‌ای را که بخواهیم، تصویب کنیم.» (۲۰)

«یلتسین» زمان صدور فرمان‌های خود را به خوبی انتخاب کرده بود: وزیر دارایی‌اش قرار بود که در نشست وزرای دارایی کشورهای عضو «گروه ۷» در ۲۵ سپتامبر شرکت کرده و گزارش دهد، وزیر امور خارجه «آندری کوزیرف» در واشنگتن بود و با کلینتون قرار ملاقات داشت، کنفرانس سالانه صندوق بین‌المللی و بانک جهانی روز ۲۸ سپتامبر در واشنگتن آغاز می‌گردید و سرانجام روز اول اکتبر روز تعیین‌کننده تصمیم‌گیری در مورد اعتبارات فوری صندوق بین‌المللی، قبل از ملاقات بانک‌های طلبکار کلپ لندن در روز ۸ اکتبر به ریاست «دویچه بانک» بود. و در روز ۱۲ اکتبر قرار بود «یلتسین» به ژاپن مسافرت کرده و در طی مذاکرات خود، در قبال بخشودگی بدهکاری‌های روسیه به ژاپن، سرنوشت جزایر «کوریل» را یک‌سره کند.

پس از انحلال مجلس کشورهای عضو «گروه ۷»، «ابراز امیدواری کردند که تحولات جدید روسیه کمک خواهد کرد گام تعیین‌کننده‌ای در جهت رفرم‌های بازار برداشته شود.» وزیر دارایی آلمان «تنو وایگل» اشاره کرد که رهبران روسیه باید اعلام دارند که رفرم‌های اقتصادی را ادامه خواهند داد، زیرا در غیر آن صورت کمک‌های مالی بین‌المللی را از دست خواهند داد و میشل کامدسوس اظهار امیدواری کرد که تحولات سیاسی در روسیه به تسریع روند رفرم‌های اقتصادی کمک خواهد کرد.

اما با وجود دلگرمی‌های غرب صندوق بین‌المللی حاضر نبود به روسیه چراغ سبز نشان دهد. رییس بانک مرکزی «ویکتور گراچنکو» که طرفدار حزب وحدت مردم بود هنوز سیاست پولی کشور را کنترل می‌کرد. یک هیأت نمایندگی صندوق بین‌المللی که در اواخر سپتامبر ۱۹۹۳، یعنی درست در اوج عصیان مجلس به مسکو سفر کرده بود تا روند اجرای رفرم‌ها را کنترل کند، میشل کامدسوس را آگاه کرد که «طرح‌های وعده داده شده توسط دولت در رابطه با کاهش یارانه‌ها و محدودیت اعتبارات، کافی نیست.» (۲۱)

پی‌آمدهای دستورات اقتصادی سپتامبر ۱۹۹۳ به زودی ظاهر شد. هدف تعدیل و افزایش قیمت مواد انرژی‌زا و ارتقا نرخ بهره، در خدمت به ورشکستگی کشاندن سریع بخش عظیمی از صنایع روسیه بود. وقتی که در اواسط اکتبر ۱۹۹۳ تولید «روس‌خلب»، یک شرکت دولتی معاملات غلات خصوصی گردید، قیمت نان یک‌شبه از ۱۰۰ به ۳۰۰ روبل افزایش یافت. (۲۲) و این موج نوین فقر بود که بر سر خلق روسیه می‌شکست، خلقی که در سال قبل کاهش قدرت خرید ۸۶ درصدی را تحمل کرده بود! (۲۳) از آنجا که کلیه یارانه‌ها از خزانه دولت تأمین شده بود، لذا ممکن بود که پول‌های پس‌انداز شده از این راه، بنا به میل صندوق بین‌المللی، در خدمت بازپرداخت بدهی‌های خارجی روسیه گذاشته شود.

رفرم ساختار بودجه‌ای که «بوریس فیودوروف» وزیر دارایی پس از کودتای سپتامبر ۱۹۹۳ پیشنهاد می‌کرد، درست مطابق برنامه بانک جهانی برای کشورهای بدهکار در جهان سوم بود. این رفرم «خودمختاری مالی» جمهوری‌ها و همین‌طور مراجع سیاسی مختلف را از طریق کاهش کمک‌های دولت مرکزی در نظر داشت تا منابع مالی دولتی در مسیر بازپرداخت بدهی‌های خارجی هدایت گردد، با این نتیجه که وضعیت مالی دولت به تلاشی کشیده شد و کشور از نظر سیاسی و اقتصادی بالکانیزه گردید و نفوذ و کنترل سرمایه غربی و ژاپنی بر اقتصاد مناطق روسی توسعه یافت.

«کمک» دست و پا گیر می‌شود

تا سال ۱۹۹۳ این رفرم‌ها به تاراج وسیع ثروت روسیه و خروج قابل‌توجه سرمایه منجر شد. کمبود موازنه پرداختی در سال ۱۹۹۳ تقریباً ۴۰ میلیارد دلار بود، یعنی معادل حجم «کمکی» که گردهم‌آیی کشورهای «گروه ۷» در توکیو به تصویب رسانیده بود. اما بخش عمده این کمک غربی مجازی بود، یعنی به صورت اعتبار اعطا شده بود و در خدمت این هدف سودمند بود که بدهی‌های خارجی روسیه را افزایش داده (در آن هنگام ۸۰ میلیارد دلار) و امکانات بهتری را برای طلبکاران غربی در دست‌یابی به اقتصاد روسیه فراهم آورد. عملاً چیزی معادل ۳ میلیارد دلار بیشتر پرداخت نشد.

قرارداد تمدید بدهی‌ها با کلوب پاریس در مورد بدهی به دولت‌ها گرچه در نظر اول بسیار سخاوتمندانه جلوه می‌کرد، ولی فقط لحظه کوتاهی را برای تمدید نفس روسیه ممکن می‌ساخت. مسأله بر سر قروضی بود که در دوران شوروی بالا آمده بود. حجم بدهی ۱۷ میلیارد دلار بود که ۲ میلیارد آن می‌بایستی فوراً پرداخت می‌شد و ۱۵ میلیارد بقیه به مدت ده ساله، که ۵ سال اول از پرداخت معاف بود. بدهی‌های عظیم دولت «یلتسین» که عمدتاً به دنبال اجرای رفرم‌ها پدید آمده بود، در این مذاکرات مسکوت ماند.

آنچه که به وظایف دوجانبه مربوط می‌گردد، آقای کلینتون در همان نشست نامبرده در ونکوور تنها قول ۱,۶ میلیارد دلار ناچیز را داد، که ۹۷۰ میلیون دلار آن به صورت اعتبار برای خرید مواد غذایی از دهقانان آمریکایی بود. ۶۳۰ میلیون دلار مابقی پرداخت‌های عقب‌افتاده روسیه از خرید غله آمریکایی بود که توسط برنامه «فود فور پروگرس» وزارت کشاورزی آمریکا از نظر مالی تأمین می‌گردید. در چارچوب این برنامه و به دنبال کمک‌های مواد غذایی، روسیه خود را ناگهان در کنار کشورهای آفریقایی عقب‌نگاه‌داشته شده جنوب صحرا یافت. کمک‌های دوجانبه ژاپن به روسیه نیز به همین صورت بود. بخش عمده این کمک‌ها برای تضمین شرکت‌های ژاپنی که در روسیه سرمایه‌گذاری می‌کردند، مصرف می‌گردید.

(۲۴)

نتیجه خنثی‌ساختن اپوزیسیون پارلمانی در سپتامبر و اکتبر ۱۹۹۳، تغییر سیاست کاربردی مسکو در مذاکرات مربوط به بدهی‌ها با بانک‌های تجاری بود. وقت‌شناسی مجدداً بسیار تعیین‌کننده بود. در اوایل اکتبر ۱۹۹۳ یعنی ۴ روز پس از حمله به کاخ سفید، هیأت مذاکراتی روسی در ملاقات خود با کلپ لندن در فرانکفورت نه خواستار بخشودگی کامل و نه بخشودگی بخشی از بدهی‌ها شد. تصمیمات اتخاذ شده تنها در مورد تعویق پرداخت بدهی‌ها از نظر زمانی بود، بدین صورت که ۲۴ میلیارد از ۳۸ میلیارد دلار بدهی به طلبکاران خصوصی تمدید گردد. هیأت مذاکراتی روسیه کلیه شرایط به استثنای یک شرط را پذیرفت: آن‌ها بندی که بر مبنای آن بانک‌های طلبکار در صورت عدم توانایی کشور در بازپرداخت بدهی‌ها، حق تصاحب قانونی شرکت‌ها و ثروت‌های دولتی را پیدا می‌کردند، نپذیرفتند. برای بانک‌های تجاری این مطلب فقط تشریفات نبود: تلاشی اقتصاد روسیه، بحران موازنه پرداختی و رشد مسئولیت‌های پرداختی به کلپ پاریس روسیه را به یک «استمهال تکنیکی»، یعنی عملاً ناتوانایی پرداختی سوق داده بود.

اعتباردهندگان خارجی در ضمن به دنبال مکانیسم‌هایی بودند که ارزهای ذخیره روسیه را چه در بانک مرکزی و چه در صندوق‌های دلاری بانک‌های تجاری روسی در جهت بازپرداخت بدهی‌ها هدایت کنند و در همین چارچوب هم‌چنین به دنبال ارزهای ذخیره روسی در بهشت‌های مالیاتی بودند.

خطر ناتوانی پرداخت بدهی‌ها کیفیت روابط مابین مسکو و طلبکارانش را به کلی تغییر داد: دولت روسیه اکنون همانند یک رژیم مطیع و بی‌اراده جهان‌سومی در منگنه بدهی‌ها و رفرم‌های تطبیق‌ساختاری قرار گرفته بود. اکنون وقت کاهش بی‌رحمانه مخارج دولتی فرا رسیده بود تا امکانات دولتی صرف بازپرداخت بدهی‌ها گردد.

در چینی که بحران تعمیق می‌یافت، مردم روسیه روز به روز بیشتر به انزوا رانده می‌شدند و در نتیجه ضربه‌پذیرتر می‌گردیدند. در ظاهر یک نوع «دمکراسی» پدید آمده بود، اما احزاب سیاسی نوین که وقعی به منافع خلق نمی‌گذاشتند، قبل از هر چیز به دنبال تأمین منافع بساز و بفروش‌ها و «آپاراتچی‌ها» بود. پی‌آمد برنامه‌های خصوصی‌سازی برای شاغلین نابودکننده بود: بیش از ۵۰ درصد شرکت‌های صنعتی دولتی تا سال ۱۹۹۳ به ورشکستگی سوق داده شده بود. علاوه بر آن، بسیاری از شهرها در منطقه اورال و سیبری که وابستگی به مجتمع صنعتی - نظامی داشته و تا آن زمان از اعتبارات و خدمات دولتی بهره می‌بردند، در حال اضمحلال بودند. بنابر آمار موثق در سال ۱۹۹۴، کارگران و کارمندان ۳۳ هزار شرکت مقروض از جمله شرکت‌های صنعتی دولتی و کولخوزها به طور منظم حقوق دریافت نکردند. (۲۵)

جعبه ۱۶,۳

سیبری: ویرانی اقتصادی و اجتماعی

یکی از نتایج سیاست سخت‌گیرانه بودجه این بود که مسکو پرداخت‌های مالی به منطقه سیبری که ۷۰ درصد سطح کشور را تشکیل می‌دهد و بخش مهمی از تولید نفت و گاز و ۱۰۰ درصد تولید الماس و دیگر سنگ‌های گرانبها را تأمین می‌کند، کاهش داد. اقدامات تعدیلی به کاهش فاجعه‌آمیز تحویل سوخت و محصولات مصرفی لازم برای ۱۱ میلیون نفر مردم این منطقه بود. به گفته «آلکساندر نازاروف» استاندار منطقه خودگردان «چو کوتکا» در شمال شرقی‌ترین نقطه روسیه، تنها نیمی از بودجه در نظر گرفته شده برای مناطق دورافتاده پرداخت شد. اکنون کل سیبری که مورد تهدید فاجعه‌ای عظیم قرار گرفته است، به منطقه مرزی که وابسته به الطاف شرکت‌های نفتی و یا معدنی است، تبدیل گردیده است.

حالا اگر سرنوشت اکثریت عظیمی از مردم روسیه برای سیاستمداران و ثروتمندان کشورهای «گروه ۷» علی‌السویه است، بد نیست که آن‌ها حداقل به خاطر صلح جهانی پی‌آمد اقدامات خود را به دقت مورد بررسی قرار دهند. در صورت ادامه فروپاشی و انحلال فدراسیون روسیه، خطرات جهانی و ژئوپولیتیکی و همچنین ریسک امنیتی محتمل، غیرقابل پیش‌بینی است.

۱۷- «بالکانیزه» کردن یوگسلاوی

هنگامی که نیروهای مسلح ایالات متحده و ناتو به استقرار صلح در بوسنی مشغول بودند، رسانه‌ها و سیاست‌مداران، تجاوز غرب به یوگسلاوی سابق را به مثابه پاسخی اگرچه دیر هنگام و دردناک، ولی شایسته به بروز کشتارهای قومی و تجاوز به حقوق بشر ترسیم می‌کردند. پس از پیمان صلح دیتون در نوامبر ۱۹۹۵ غرب اصرار داشت چهره خود را به عنوان ناجی اسلاوهای جنوبی آراسته کرده و به «نوسازی» کشورهای «مستقل» نوین بپردازد.

دلایل برای جنگ به سرعت پیدا و افکار عمومی در غرب ماهرانه به گمراهی کشانیده شد. بر اساس تصور عمومی، چنانچه در توضیحات «وارن زیمرمان»، سفیر سابق ایالات متحده در یوگسلاوی دیده می‌شود، مصیبت بالکان نتیجه «ناسیونالیسمی خشن» است، محصول اجتناب‌ناپذیر تنش‌های عمیق نژادی و مذهبی که ریشه تاریخی دارند. (۲۶) افزون بر این، هیاهوی زیادی پیرامون «بازی قدرت» در بالکان و برخورد شخصیت‌های سیاسی باهم صورت گرفت: چنین گفته می‌شد، که «فرانیو توچمان» و «اسلوبودان میلوسویچ» بوسنی-هرزگوین را تکه تکه می‌کردند. (۲۷)

آنچه که زیر آوار تصاویر و تحلیل‌های غرض‌ورزانه مخفی ماند، دلایل اقتصادی و اجتماعی این درگیری بود. آن بحران ژرف اقتصادی که پیش‌درآمد جنگ بود، مدت‌هاست که به فراموشی سپرده شده است. منافع استراتژیک آلمان و ایالات متحده آمریکا در تجزیه یوگسلاوی، و همچنین نقش طلبکاران خارجی و سازمان‌های مالی بین‌المللی بیان نمی‌شود. در نگاه رسانه‌های جهانی، نیروهای غربی هیچ مسئولیتی در قبال فقر و نابودی یک ملت ۲۴ میلیونی ندارند.

اما نیروهای غربی، به واسطه تسلط خود بر سیستم‌های مالی بین‌المللی، و در پی تحقق منافع مشترک و ملی استراتژیک خود در جهت به زانو درآوردن اقتصاد یوگسلاوی، بر آتش درگیری‌های قومی و اجتماعی دمیدند. حالا نوبت کشورهای نوظهور جنگ‌زده است، که باید تلاش کنند رحم و شفقت جامعه مالی بین‌المللی را به دست بیاورند.

در آن هنگام که حواس جهانیان بر تحرکات قشون و آتش‌بس‌ها متمرکز بود، مؤسسه‌های مالی بین‌المللی با حرارت تمام در تلاش بودند بدهی‌های یوگسلاوی سابق را به کشورهای نوظهور تحمیل کرده و بالکان را به بندر مطمئنی برای سرمایه‌گذاری آزاد تبدیل کنند. با قرارداد صلح بوسنی، که به ضرب سلاح‌های ناتو حاصل شده بود، غرب در پایان سال ۱۹۹۵ یک برنامه «نوسازی» را به نمایش گذاشت، برنامه‌ای که استقلال این کشور ستمدیده را تا اندازه‌ای که حتا از زمان جنگ دوم جهانی بدین سو بی‌سابقه بوده است، به یغما برد. محتوای این برنامه بیشتر آن بود که از بوسنی، سرزمینی تقسیم شده تحت اشغال نظامی ناتو از یک سو و از سوی دیگر تحت فرمانروایی غرب به وجود آورند.

بوسنی، مستعمره نوین

ایالات متحده آمریکا و متحدین اروپایی آن با قرارداد دیتون، که یک «قانون اساسی» بوسنیایی خلق کرد، یک مدیریت استعماری کاملاً آموزش دیده را در بوسنی ایجاد کردند. در رأس آن در ابتدا «کارل بیلد»، مأمور ویژه سازمان ملل، یکی از نخست‌وزیران سابق سوئد و نماینده اتحادیه اروپا در مذاکرات صلح بوسنی قرار داشت. وی در خصوص تمامی امور مدنی (غیرنظامی) از چنان قدرت مطلق اجرایی برخوردار بود، که می‌توانست تصمیم‌های دولت‌های فدراسیون بوسنی - کرواسی در بوسنی و هرزگوین و هم‌چنین جمهوری صربسکا، منطقه صربستانی در بوسنی را، از اعتبار ساقط کند. قرارداد، برای آنکه جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نماند، تعیین می‌کرد که «مأمور ویژه، مرجع نهایی [تصمیم‌گیری] در ارتباط با تفسیر مفاد توافقات است.» (۲۸) وی مجبور بود با فرماندهی کل نیروهای محافظ بین‌المللی و هم‌چنین طلبکاران و وام‌دهندگان هم‌کاری به عمل آورد.

شورای امنیت سازمان ملل هم‌چنین یک نیروی پلیس بین‌المللی را در اختیار مأمور ویژه قرار داد. (۲۹) «پتر فیتزجرالد» ایرلندی، که در زمینه مأموریت‌های پلیس سازمان ملل متحد در نامیبیا، السالوادور و کامبوج تجربه کسب کرده بود، به عنوان فرمانده این ۱۷۰۰ پلیس، که از ۱۵ کشور می‌آمدند، منصوب گردید.

قانون اساسی جدید، که مثل ضمیمه به پیمان دیتون افزوده شده بود، اختیار سیاست اقتصادی را به صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و بانک اروپای شرقی، که مقر آن در لندن است، واگذار کرد. صندوق بین‌المللی پول مجاز گردید که نخستین رئیس بانک مرکزی بوسنی را تعیین نماید، که مانند مأمور ویژه «نباید شهروند بوسنی و هرزگوین یا یکی از کشورهای همسایه» باشد. اما تحت سلطه صندوق بین‌المللی پول، به بانک مرکزی اجازه فعالیت‌های معمول بانک مرکزی داده نمی‌شد: «در شش سال نخستین ... اجازه پرداخت وام از راه انتشار پول را نداشته و از این بابت به عنوان کمیسیون ارزی عمل می‌کند.» (۳۰) بوسنی هم‌چنین اجازه انتشار پول رایج خود را نداشته و فقط هنگامی می‌تواند به انتشار اسکناس مبادرت ورزد، که از پشتوانه ارزی کافی برخوردار باشد. به این ترتیب به کشور امکان بسیج منابع داخلی سرمایه‌ای خود را هم نمی‌دهند: بر امکان نوسازی کشور از طریق یک سیاست پولی مستقل از همان ابتدا خط بطلان کشیده شد.

در حالی که بانک مرکزی تحت سیطره صندوق بین‌المللی پول قرار دارد، بانک اروپای شرقی هدایت کمیسیونی را عهده‌دار شده است، که از سال ۱۹۹۶ بر فعالیت تمامی شرکت‌های دولتی در بوسنی، از جمله در عرصه‌های انرژی، آب، پست، مخابرات و حمل و نقل، نظارت دارد. رئیس بانک، رئیس کمیسیون را تعیین می‌کند و مسئول تغییرات ساختاری در

بخش خدمات عمومی، به معنی فروش شرکت‌های دولتی و بنگاه‌های تعاونی و همچنین فراهم آوردن ابزار درازمدت سرمایه‌گذاری است. (۳۱)

در حالی که غرب پشتیبانی خود را از دموکراسی اعلان می‌کند، قدرت سیاسی واقعی در بوسنی در دستان یک «دولت موازی» قرار دارد، که مواضع کلیدی آن در اشغال خارجی‌ان است. وام‌دهندگان غربی منافع خود را در یک قانون اساسی، که با عجله توسط خودشان تدوین شده بود، استحکام بخشیدند. آن‌ها این کار را بدون مجلس مؤسسان و مشورت با نهادهای اجتماعی بوسنیایی انجام دادند. طرح‌های آن‌ها برای سازندگی بوسنی بیشتر به درد جلب رضایت اعتباردهندگان می‌خورد تا رفع نیازمندی‌های اساسی مردم بوسنی. مستعمره کردن نوین بوسنی یک گام منطقی در چارچوب فشارهای غرب در جهت از بین بردن آزمون «سوسیالیسم بازاری» و خودگردانی کارگری در یوگسلاوی و مطیع‌سازی کشورهای جانشین آن تحت اوامر «بازار آزاد» بود.

«انقلاب آرام» شورای امنیت ملی

کشور سوسیالیستی کثیرالمله یوگسلاوی یکی از قدرت‌های موفق صنعتی در منطقه بود. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در این کشور، میانگین رشد تولید ناخالص داخلی ۶٫۱ درصد، بهداشت و درمان مجانی، نرخ باسوادان ۹۱ درصد و متوسط طول عمر ۷۲ سال بود. اما، پس از یک دوره ده ساله «کمک‌های اقتصادی» غرب و یک دهه تلاشی، جنگ، تحریم و محرومیت، اقتصاد یوگسلاوی سابق فرو ریخته و زیربنای صنعتی آن متلاشی شده بود.

فروپاشی یوگسلاوی بخشاً نتیجه عملکرد ایالات متحده آمریکا بود. به رغم عدم تعهد کشور و روابط تجاری نسبتاً گسترده آن با کشورهای اتحادیه اروپا و ایالات متحده، دولت ریگان در یک فرمان سری شورای امنیت ملی در سال ۱۹۸۴ (ان. اس. دی. دی. ۱۳۳) با عنوان «سیاست ایالات متحده در قبال یوگسلاوی» اقتصاد یوگسلاوی را به چالش گرفت. در سال ۱۹۹۰ نسخه سانسور شده یکی از دستورالعمل‌ها در مورد اروپای شرقی از سال ۱۹۸۲ (ان. اس. دی. دی. ۶۴) منتشر گردید، که بر «فشارهای شدید» «برای انجام یک "انقلاب آرام" در جهت سرنگونی احزاب و دولت‌های کمونیستی» و ادغام کشورهای اروپای شرقی در سیستم اقتصادی با جهت‌گیری بازار، صحنه می‌گذاشت.

در همان سال ۱۹۸۰، کمی قبل از مرگ «تیتو»، ایالات متحده با دیگر اعتباردهندگان بین‌المللی بلغراد همراه شد تا یوگسلاوی را به پذیرش نخستین رفرم‌های اقتصادی مجبور سازند. این دور نخست از تغییرات ساختاری نمونه تغییرات

بعدی را نشان می‌داد. گرایش‌های جدایی‌طلبانه، که از تفاوت‌های اجتماعی و قومی نشأت می‌گرفتند، دقیقاً در این مرحله فقیرشدن مردم یوگسلاوی قوت گرفتند. رفرم‌های اقتصادی «یک هرج و مرج اقتصادی و اجتماعی ایجاد کردند... رشد آهسته‌تر، افزایش بدهی‌های خارجی و به ویژه هزینه‌های بازپرداخت بدهی‌ها و کاهش ارزش پول، کاهش استاندارد زندگی مردم یوگسلاوی را در پی داشت... بحران اقتصادی تهدیدی برای ثبات اقتصادی بود... و افزون بر این، تهدیدی برای تشدید تشنجات قومی رشدیابنده بود.» (۳۳)

این رفرم‌ها، به همراه توافقات بازپرداخت بدهی‌ها با طلبکاران خصوصی و دولتی، از آنجا که تناقضات سیاسی مابین بلگراد و دیگر مناطق فدراسیون و استان‌های خودمختار را برمی‌انگیختند، در خدمت تضعیف مؤسسه‌های فدراتیو دولتی نیز عمل می‌کردند. «نخست‌وزیر میلکا پلانیچ، که مجبور به اجرای این برنامه بود، می‌بایست به صندوق بین‌المللی پول، افزایش فوری نرخ بهره بانکی و اقدامات دیگری از زرادخانه اقتصاد ریگانی را، متعهد می‌شد.» (۳۴) و هنگامی که صندوق بین‌المللی و بانک جهانی، در تمام طول دهه ۸۰، در فواصل منظم زمانی هنوز مقادیری از داروی تلخ خود را به یوگسلاوی تجویز می‌کردند، اقتصاد این کشور آهسته به حالت اغما فرو رفت.

برنامه‌های پی در پی صندوق بین‌المللی پول، از همان ابتدا هدف محو بخش صنعت یوگسلاوی را منظور داشتند. پس از فاز نخستین رفرم‌های ماکرواقتصادی در ۱۹۸۰ رشد صنعتی تا سال ۱۹۸۷ بر ۲٫۸ درصد بالغ می‌شد. این رشد بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ به صفر درصد رسید و تا سال ۱۹۹۰ رشد منفی ۱۰ درصدی داشت. (۳۵) خوانندگان این کتاب در این اثنا، دیگر با پی‌آمدهای مربوط به آن آشنا شده‌اند: محو دولت رفاه، افزایش بدهی‌های خارجی و کاهش استاندارد زندگی. در پاییز ۱۹۸۹، قبل از فرو ریختن دیوار برلین، نخست‌وزیر یوگسلاوی «آنته مارکویچ» در واشنگتن با پرزیدنت بوش ملاقات کرد تا مذاکرات در باره کمک‌های مالی جدید را به اتمام برساند. یوگسلاوی در مقابل، با رفرم‌های اقتصادی گسترده‌تر، قبل از هر چیز در خصوص از بین بردن بنگاه‌های خودگردانی که در تملک تعاونی‌ها بود و توسط خود کارگران اداره می‌شد، موافقت کرد. (۳۶) رهبری بلگراد با حمایت مشاوران غربی، زمین را برای مأموریت «مارکویچ»، هنگامی که از مدت‌ها قبل بسیاری از رفرم‌های درخواستی را آغاز کرده بود، از جمله حذف گسترده موانع سرمایه‌گذاری خارجی، هموار نموده بود.

شوک درمانی تأثیر خود را نشان می‌دهد

شوک درمانی در ژانویه ۱۹۹۰ با یک توافق‌نامه فوری با صندوق بین‌المللی پول و یک وام از سوی بانک جهانی در خصوص تعدیل ساختاری آغاز گردید. با وجود آن که تورم باعث تضعیف درآمدها شده بود، صندوق بین‌المللی دستور تثبیت دست‌مزدها در سطح اواسط ماه نوامبر را صادر کرد. قیمت‌ها روز به روز بی‌وقفه افزایش می‌یافت، و درآمدهای واقعی در شش ماه نخست سال ۱۹۹۰ تا ۴۱ درصد کاهش یافت. (۳۷) و درآمدهای دولت، که می‌بایست به مثابه اعتبارات به جمهوری‌ها انتقال داده می‌شد، به جای آن صرف بازپرداخت بدهی‌های بلگراد نزد کلوپ پاریس و کلوپ لندن شد. جمهوری‌ها و استان‌های خودگردان به طرز وسیعی از حمایت محروم شدند.

رفرم‌ها با یک ضربه فروپاشی ساختار بودجه یوگسلاوی را شتاب بخشیده و مؤسسه‌های سیاسی فدراتیو را نابود ساختند. رفرم‌ها با انسداد شریان‌های مالی بین بلگراد و جمهوری‌ها گرایش‌های تجزیه‌طلبانه را شعله‌ور ساختند، گرایش‌هایی که از اختلافات قومی تغذیه می‌کردند و به واسطه اوضاع دشوار اقتصادی نیرو می‌گرفتند. بحران بودجه که مسبب آن صندوق بین‌المللی پول بود، کار را به آخر رسانید: این بحران در واقع موجب تجزیه اقتصادی یوگسلاوی شد و راه را برای جدایی رسمی کرواسی و اسلوونی در ژوئن ۱۹۹۱ هموار ساخت.

در کنار آن، رفرم‌های مطالبه‌شده از سوی طلبکاران بلگراد مثل تیری بر قلب خودگردانی کارگری یوگسلاوی نشستند. «هدف»، به گفته یکی از مشاوران، «خصوصی‌سازی اقتصاد یوگسلاوی به تمام و کمال و حذف بخش خدمات عمومی بود.» آن‌ها [طلبکاران] به ویژه، به ترویج در میان بوروکرات‌های کمونیست حزب، ارتش و سازمان امنیت مشغول و به آن‌ها وعده حمایت‌های سیاسی و اقتصادی را می‌دادند، به آن شرط که پوشش اجتماعی زحمتکشان یوگسلاوی به شکل گسترده‌ای نابود گردد. (۳۸) این پیشنهادی بود، که یک یوگسلاو مستعصل با توجه به رشد منفی روزافزونش، نمی‌توانست رد کند: ۱۹۹۱ تولید ناخالص داخلی ۱۵ درصد دیگر سقوط کرد، تولیدات صنعتی حتی تا ۲۱ درصد کاهش یافتند. (۳۹) قانون شرکت‌ها، مصوب سال ۱۹۸۹، تغییر بنگاه‌های تعاونی به شرکت‌های خصوصی سرمایه‌داری را تعیین کرده بود. به اصطلاح «کمیسیون‌های اجتماعی» تحت کنترل صاحبان - و طلبکاران آن‌ها - می‌بایست جایگزین شوراهای کارگری و رهبری تعاونی‌ها گردند.

شرکت‌های صنعتی یوگسلاوی با وسواس ارزیابی شده بودند. در چارچوب رفرم‌های مطالبه‌شده از سوی صندوق بین‌المللی و بانک جهانی وام‌های اختصاص‌یافته به بخش صنعت متوقف گردید تا روند معامله را شتاب بخشند. این مکانیسم‌های اجرایی

- به اصطلاح «اکسیت مکانیسم» - در قانون حمایت مالی شرکت‌ها در سال ۱۹۸۹ تنظیم شده بودند: اگر شرکتی ۳۰ روز متوالی یا ۳۰ روز در یک فاصله زمانی ۴۵ روزه قابلیت پرداخت نداشته باشد، باید در عرض ۲ هفته تقاضانامه اعلام ورشکستگی را تنظیم کرده باشد. (۴۱) این مکانیسم به طلبکاران این امکان را می‌داد - از جمله بانک‌های داخلی و خارجی - تا به ترتیب مناسبی اعتبارات خود را به شکل سهام اکثریت در شرکت‌های ورشکست شده تبدیل کنند. حکومت در این مورد اجازه وساطت نداشت. اگر توافقی حاصل نمی‌شد، اعلان ورشکستگی باید صورت می‌گرفت، که معمولاً شاغلین در آن بازنده بودند.

بر اساس آمار رسمی در سال ۱۹۸۹، ۲۴۸ شرکت مجبور بودند ورشکستگی اعلام کنند یا منحل شدند. این مسأله گریبان ۸۹۴۰۰ نفر از شاغلین را گرفت. در ۹ ماهه نخست سال ۱۹۹۰، درست پس از اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول، ۸۸۹ شرکت دیگر با مجموع ۵۲۵ هزار کارگر به همین سرنوشت دچار شدند. (۴۲) در کم‌تر از ۲ سال مکانیسم‌های اجرایی بانک جهانی ۶۱۴ هزار نفر از مجموع ۲,۷ میلیون کارگران صنعتی را از کار بی‌کار کرد. صربستان، بوسنی و هرزگوین، مقدونیه و کوسوو از همه بیشتر از ورشکستگی شرکت‌ها و اخراج‌ها صدمه دیدند. بسیاری از بنگاه‌های تعاونی سعی می‌کردند با عدم پرداخت دست‌مزدها از ورشکستگی نجات یابند. نیم میلیون از کارگران، نزدیک به ۲۰ درصد شاغلین بخش صنعت، در ماه‌های نخست سال ۱۹۹۰ دست‌مزدی دریافت نکردند.

جعبه ۱۷,۱

برنامه افلاس بانک جهانی در شرق اروپا

برنامه‌های افلاس که به بلغارستان، رومانی و مجارستان تحمیل شدند، دقیقاً کپی همان برنامه‌ای است که ۱۹۸۹ در یوگسلاوی به کار گرفته شده بود.

برنامه‌های افلاس ۱۹۹۱، در رومانی قصد داشت ۶ هزار شرکت دولتی را به وسیله اعلام انحلال، ورشکستگی و خصوصی‌سازی از بین ببرد. یارانه‌های دولتی حذف شدند، کاهش ارزش پول و آزادسازی قیمت‌ها موجب رشد تورم گردید؛ افزایش قیمت انرژی و بهره بانکی سقوط اقتصادی را تشدید نمود. بر اساس منابع بانک جهانی بین ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴، پس از آن که بخارست برنامه افلاس را به اجرا گذارد، نزدیک به یک میلیون از شاغلین اخراج شدند. بر اساس داده‌های بانک جهانی «طرح روشنی از قانون ورشکستگی از راه اقدامات مرتب، هم برای انحلال و هم برای تغییر ساختاری شرکت‌های مسأله‌دار برجسته می‌شود، که تضمینی برای معامله منظم شرکت‌های از دور خارج شده

است. چنین قانونی به شرکت‌های بیمار، ولی بالفعل قابل دوام، انگیزه‌ای برای تغییر ساختارها می‌دهد. و به جریان ارسال وام‌ها از سوی وام‌دهندگان کمک می‌کند.» در چارچوب قانون ورشکستگی مجارستان از سال ۱۹۹۲، مدیران شرکت‌هایی که بیش از ۹۰ روز از پرداخت بدهی‌ها عاجز بودند، مجبور بودند انحلال یا تغییر ساختاری شرکتشان را به اجرا بگذارند. اگر اعتباردهندگان طرح تغییر ساختاری را تأیید نمی‌کردند، آن شرکت منحل می‌شد. ۱۷ هزار از شرکت‌های مجارستانی در خلال سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۳ منحل و ۵ هزار شرکت، شامل حال تغییر ساختاری گردیدند. پی‌آمد آن، در اینجا نیز بی‌کاری انبوه بود.

بانک جهانی با رغبت به «مشقات» برنامه افلاس اعتراف می‌کند: «خانوارهای بلغاری در مجموع می‌بایست در زمینه درآمد و خدمات اجتماعی زیان‌های بزرگی را متحمل می‌شدند. برخی شاخص‌ها در عرصه بهداشت رو به وخامت گذاشته‌اند: مرگ و میر کودکان افزایش و میانگین عمر مردان تا ۲ سال کاهش یافته است.» در روسیه، جایی که متوسط عمر مردان طی ۵ سال از ۶۴ به ۵۸ سال رسیده است، بانک جهانی این گرایش را اتفاقی به «ارتباط عمیق میان شرایط بدتر زندگی، فشار و مصرف الکل» نسبت می‌دهد.

بانک جهانی، از برنامه به بازار، گزارش توسعه جهان ۱۹۹۷، واشنگتن دی. سی، ۱۹۹۷، ص. ۹۱

آمار در مورد انحلال شرکت‌ها در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ ابعاد کلی و خشونت نابودکننده زیربنای صنعتی را در یوگسلاوی، در ماه‌های قبل از جدایی کرواسی و اسلوانی در اواسط سال ۱۹۹۱ ثابت می‌کند، و با این وجود آن‌ها فقط جزیی از کل ابعاد آن در آغاز «برنامه افلاس» هستند، که در کشورهای جانشین یوگسلاوی سال‌ها پس از قرارداد دیتون بی‌کم و کاست ادامه پیدا کرد.

طبق برآورد بانک جهانی، از ۷۵۳۱ شرکتی که هنوز در سپتامبر ۱۹۹۰ باقی مانده بودند، شرکت بیلان منفی داشتند. (۴۳) این ۲۴۳۵ شرکت با مجموع شاغلین ۱,۳ میلیون در چارچوب قانون حمایت مالی از شرکت‌ها به عنوان «ورشکسته» ارزیابی شدند و در معرض خطر ابلاغ ورشکستگی قرار گرفتند. اگر در نظر بگیریم که در سپتامبر ۱۹۹۹، ۶۰۰ هزار کارگر اخراج شدند، این ارقام نشان می‌دهند که سازمان‌های مالی بین‌المللی ۱,۹ میلیون نفر از مجموع ۲,۷ میلیون شاغلین را «مازاد» تشخیص دادند. شرکت‌های ورشکسته شده، اغلب جزو بخش‌های انرژی، صنایع سنگین، تولیدی‌های نساجی، فولاد

و هم‌چنین جنگلداری بودند. آن‌ها به بزرگ‌ترین شرکت‌های کشور تعلق داشتند و در همان ماه سپتامبر ۴۹,۷ درصد کل باقی‌مانده شاغلین بخش صنعت را نمایندگی می‌کردند. (۴۴)

درآمدهای واقعی در حالت سقوط آزاد بودند، بی‌کاری دست‌بالا را گرفت و در جامعه فضای یأس و سرخوردگی در حال گسترش بود. رئیس‌جمهور یوگسلاوی «بوریسلاو یوویچ» هشدار داد، که رفرم‌ها «قطعاً تأثیرات زیانباری بر مجموعه اوضاع جامعه دارند... شهروندان اعتماد خود را نسبت به حکومت و نهادهای آن از دست داده‌اند... ژرفش بیشتر بحران اقتصادی و افزایش تنش‌های اجتماعی قطعاً ناامنی سیاسی را تشدید خواهد کرد.» (۴۵)

اقتصاد سیاسی تجزیه‌طلبی

اقلیتی از مردم یوگسلاوی جمع شد تا مبارزه‌ای بی‌چشم‌انداز را علیه نابودی اقتصاد و سیاست کشور به انجام برساند. به گفته یکی از شاهدان، «مقاومت کارگران، هنگامی که صرب‌ها، کروات‌ها، بوسنیایی‌ها و اسلوانی‌ها شانه به شانه هم کارانشان بسیج شدند... بر جدایی‌های نژادی چیرگی یافت. (۴۶) اما درگیری‌های اقتصادی موجب تشدید وخامت روابط سرد میان جمهوری‌ها با هم و با حکومت مرکزی گردید.

صربستان برنامه تعدیل را صریحاً رد کرد و ۶۵۰ هزار کارگر علیه حکومت مرکزی به اعتراض برخاستند تا افزایش دست‌مزدها را به آن تحمیل کنند. (۴۷) دیگر جمهوری‌ها، راه‌های دیگر و بعضاً متناقضی را اختیار کردند. در اسلوانی نسبتاً مرفه، رهبران جدایی‌طلب، مثل «ژوزه پوچنیک» دیراول حزب سوسیال - دمکرات، از رفرم‌ها پشتیبانی می‌کردند: «از نقطه نظر اقتصادی، من می‌توانم صدمات اجتماعی، مانند افزایش بی‌کاری و تضییق حقوق زحمتکشان را در جامعه تأیید کنم، زیرا این اقدامات ضروری هستند.» (۴۸) اما هم‌زمان، رهبران سیاسی اسلوانی در مقابل تلاش‌های حکومت مرکزی در جهت تحدید خودمختاری اقتصادی جمهوری‌هایشان مقاومت می‌کردند. برای «توچمان» و «میلوسویچ» بیشتر مسأله تلاش‌های بلگراد در جهت تحقق رفرم‌های شدید به نام صندوق بین‌المللی پول مطرح بود. (۴۹) اما با وجود اعتقادات مختلف در مورد مسایل اقتصادی - سیاسی، آن‌ها در مقابل حکومت مرکزی متحدانه مقاومت می‌کردند.

پیروز نخستین انتخابات آزاد در مه ۱۹۹۰، ائتلافی جدایی‌طلب از کمونیست‌های متزلزل یا ناسیونالیست‌های تازه به دوران رسیده در همه جمهوری‌ها بود. همان‌طور که تزلزل اقتصادی تقویت‌کننده تمایلات جدایی‌طلبانه بود، تجزیه‌طلبی نیز برعکس، تشدید بحران اقتصادی را موجب می‌شد. هم‌کاری میان جمهوری‌ها از هم گسیخته شد. رهبران جمهوری‌های

تازه تأسیس، آگاهانه و تنها از سر قدرت طلبی حساب شده، به تحریک تناقضات اقتصادی و سیاسی مشغول بودند:

«عالی‌رتبه‌گان جمهوری‌ها، که هر کدام تصور خاص خود را از «نوزایی ملی» داشتند - به جای تصمیم‌گیری میان یک بازار مستقل یوگسلاوی با تورم رشدیابنده - جنگ را انتخاب کردند، که فقط باعث استتار دلایل واقعی بحران اقتصادی بود. (۵۰)

ظهور هم‌زمان جنگجویان غیرنظامی (نیروهای میلیس)، که فقط از رهبران جدایی طلب خود اطاعت داشتند، افتادن در هرج و مرج را شتاب بخشید. این نیروها، که مخفیانه از سوی ایالات متحده و آلمان حمایت می‌شدند، با سبیت شدید خود باقی‌مانده جنبش کارگری را که به حفظ حکومت فدراتیو گرایش داشت، متلاشی کرد و مردم را بر اساس مرزهای نژادی متفرق ساخت. و هنگامی که جمهوری‌ها دست به گریبان یکدیگر شدند، اقتصاد و ملت، هر دو به پرتگاهی شیطانی سقوط کردند.

اقدامات تعدیلی، پایه‌های استعمارگرایی نوین در جنوب اروپا را گذاشت. این که آیا یوگسلاوی بدین خاطر می‌بایست تجزیه می‌شد، و این که آیا واقعاً یک «بالکانیزه کردن» بالکان در دستور کار قرار داشت، در بین قدرت‌های غربی بحث‌انگیز بود. آلمان در حمایت از تجزیه‌طلبان پافشاری می‌کرد، در حالی که ایالات متحده آمریکا، نگران از آنکه مبدا یک دُم‌ل چرکین ناسیونالیستی را باز بکند، در آغاز بر حفظ یوگسلاوی تأکید داشت.

پس از پیروزی «فرانیو توچمان» و ائتلاف دمکراتیک دست‌راستی وی در مه ۱۹۹۰، وزیر امور خارجه آلمان «هانس-دیتریش گنشر»، که در ارتباط تقریباً روزانه با همکارانش در زاگرب قرار داشت، چراغ سبز را برای انشعاب کرواسی نشان داد. حمایت آلمان حالت انفعالی نداشت؛ آلمان با وارد آوردن فشار دیپلماتیک بر هم‌پیمانان غربی‌اش، آن‌ها را به شناسایی اسلوانی و کرواسی مجبور می‌ساخت. آلمان می‌خواست در میان متحدانش با دست باز «سلطه اقتصادی خود را در اروپای مرکزی تحکیم بخشد.» (۵۱)

از سوی دیگر واشنگتن «بر یک وحدت سست و ضعیف صحنه می‌گذاشت و توسعه دمکراتیک را تشویق می‌نمود.» وزیر امور خارجه ایالات متحده «جیمز بیکر»، به «توچمان» و پرزیدنت اسلوانی «میلان کوچان» اطلاع داد، که «ایالات متحده آمریکا انشعاب یک‌جانبه را نه تشویق و نه مورد پشتیبانی قرار خواهند داد... اما اگر شما مجبور به رفتن باشید، بهتر است که راه‌حل آن از طریق مذاکرات به دست بیاید.» (۵۲) در این بین، کنگره آمریکا قانونی را به تصویب

رسانید، که تمامی کمک‌های مالی به یوگسلاوی را ممنوع کرده، و از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول خواستار قطع

تمامی اعتبارات آن‌ها به بلگراد گردید. «سیا» این قانون را به راحتی «حکم مرگ امضا شده» برای یوگسلاوی نامید. و وزارت خارجه ایالات متحده بر آن تأکید می‌کرد، که جمهوری‌های یوگسلاوی که به مثابه نهادهای مستقل سیاسی به شمار می‌آمدند، «قبل از آن که اعتبارات برای تک تک جمهوری‌ها تضمین شود، انتخابات جداگانه‌ای برگزار کنند.» (۵۳)

قرارداد دیتون و پی‌آمدهای آن

پس از قرارداد دیتون در نوامبر ۱۹۹۵، اعتباردهندگان غربی توجه خود را به کشورهای جانشین یوگسلاوی معطوف ساختند. بدهی‌های خارجی یوگسلاوی به دقت بر یکایک جمهوری‌ها، که حالا دیگر در چنگال تبدیل جداگانه بدهی‌ها و توافقات در مورد تطبیق ساختارها اسیر بودند، سرشکن شده بود. (۵۴)

بین کشورها و مؤسسه‌های بین‌المللی اعتباردهنده این توافق حاکم بود، که رفرم‌های ماکرواقتصادی تحمیلی صندوق بین‌المللی پول بر یوگسلاوی تاکنون به اهداف خود کاملاً دست نیافته و یک شوک درمانی دیگر لازم است، تا «سلامت اقتصادی» کشورهای جانشین را بازسازی کند. کرواسی، اسلوانی و مقدونیه مقررات اعتباری را قبول کردند تا سهم خود را از بدهی‌های یوگسلاوی به عهده بگیرند، مسأله‌ای که ادامه برنامه افلاس در زمان «آنته مارکویچ» را تداعی می‌کرد. روند پرشتاب بسته‌شدن کارخانه‌ها و بانک‌ها و فقیرتر شدن مردم، که نمونه‌ای آشنا برای همه است، از سال ۱۹۹۶ بی‌وقفه ادامه یافت. و چه کسی می‌بایست دستورهای صندوق بین‌المللی پول را اجرا می‌کرد؟ رهبران کشورهای مستقل جدید، که مطیعانه و بی‌قید و شرط با اعتباردهندگان هم‌کاری می‌کردند.

در کرواسی، دولت در زمان ریاست «توچمان»، مجبور بود در سال ۱۹۹۳ و در اوج جنگ داخلی، توافق‌نامه‌ای را با صندوق بین‌المللی پول به امضا رساند. در عوض وام‌های جدید، که قبل از هر چیز به بازپرداخت بدهی‌های زاگرب اختصاص یافتند، دولت کرواسی انحلال کارخانجات و اعلام ورشکستگی بنگاه‌های بیشتری را پذیرفت، که به کاهش دست‌مزدها به سطحی نازل منجر گردید. نرخ رسمی بیکاران از ۱۵٫۵ درصد در سال ۱۹۹۱ به ۱۹٫۱ درصد در سال ۱۹۹۴ افزایش یافت. (۵۵)

زاگرب قانون ورشکستگی شدیدتری را نیز به اجرا گذاشت، همراه با اقداماتی به منظور «آزادسازی» صنایع بزرگ دولتی که در کار تدارک و تأمین نیازمندی‌های عمومی مردم بودند. حکومت کرواسی در تفاهم‌نامه خود به صندوق بین‌المللی و

بانک جهانی قول داد که سیستم بانکی کشور را با کمک بانک اروپای شرقی و بانک جهانی نوسازی و کاملاً خصوصی سازی کرده تا درب بازار بانکی کرواسی به روی مؤسسه های سرمایه گذاری خارجی و شرکت های واسطه گر بازرگانی باز گردد.

دولت کرواسی هم اکنون، نمی تواند از طریق سیاست پولی و ارزی ذخایر تولیدی خود را بسیج کند. کاهش شدید بودجه دولتی، که جزیی از توافقات بود، امکان سازندگی مستقل پس از جنگ را عقیم گذارد. سازندگی تنها از طریق وام های جدید خارجی امکان پذیر است - فرآیندی که بدهکاری کرواسی را تا اواخر قرن ۲۱ تضمین می کند.

مقدونیه نیز در مسیر سیاسی - اقتصادی مشابهی قدم گذارد. در دسامبر ۱۹۹۳ دولت در «اسکوپیه» پذیرفت که دستمزدهای واقعی را کاهش دهد و پرداخت وام را متوقف سازد تا از صندوق بین المللی پول اعتبار بگیرد. غیرعادی بود، که میلیاردی بورس باز «جرج سوروس» نیز در گروه حامیان بین المللی، شامل بانک هلند و بانک «بازل» برای تصفیه حساب های بین المللی، شرکت داشت. اما پول گروه حمایت کننده، برای نوسازی منظور نشده بود، بلکه می بایست فقط این موقعیت را برای «اسکوپیه» ایجاد می کرد، که بدهی های معوقه به بانک جهانی را تصفیه کند.

افزون بر این، دولت «برانکو کروئکووسکی» نخست وزیر مقدونیه در مقابل تبدیل بدهی ها مجبور بود انحلال شرکت های باقی مانده را که در معرض «ورشکستگی» قرار داشتند، تأیید نموده و شاغلین «مازاد» را اخراج کند - آن ها نزدیک به نیمی از کارگران صنعتی مقدونیه را تشکیل می دادند. چنانچه معاون وزیر دارایی «هاری کوستوف» نیز با جدیت خاطرنشان ساخت، با توجه به آن ابعاد نجومی، که نرخ بهره به خاطر رفرم سیستم بانکی مطالبه شده از سوی اعتباردهندگان حاصل کرده بود، «غیرممکن بود که شرکتی را در کشور پیدا کنید که بتواند مقرون به صرفه فعالیت کند.» (۵۷)

در مجموع، درمان اقتصادی صندوق بین المللی پول در مقدونیه ادامه همان «برنامه افلاس» بود، که در سال های ۱۹۸۹/۹۰ در جمهوری فدراتیو یوگسلاوی آغاز شده بود. سودآورترین بنگاه های اقتصادی مقدونیه در بازار بورس فروخته شدند، اما این حراج ها موجب اضمحلال صنایع و گسترش بی کاری بود.

سرمایه بین المللی در حال تحسین بود. به رغم بحران اجتماعی و حراج بخش عظیمی از اقتصاد، در سال ۱۹۹۶ «لیوبه ترپوسکی» وزیر دارایی مقدونیه با افتخار به رسانه ها اعلام کرد، که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مقدونیه را با توجه به رفرم های دوران گذار جزو موفق ترین کشورها به حساب آورده اند. (۵۸) رییس هیأت نمایندگی صندوق بین المللی پول در مقدونیه «پاول تومسون»، با اظهار رضایت از وی اعلام داشت که نتایج برنامه های ثبات اقتصادی، به ویژه

«سیاست کارآمد دولت در خصوص دست‌مزدها» «مؤثر» بوده است. ولی دلالتی بر این تأکید داشتند، که علی‌رغم چنین خدماتی، کاهش بیشتر بودجه ضرورت دارد.

اما دخالت غربی‌ها در بوسنی از همه جا شدیدتر بود. مدیریت استعماری، با زور قرارداد دیتون و با تکیه بر آتش توپخانه ناتو، تضمین نمود که آینده بوسنی نه در سارایو، بلکه در واشنگتن، برلین و بروکسل رقم بخورد.

دولت بوسنی مخارج نوسازی را بر اساس قرارداد دیتون به میزان ۴۷ میلیارد دلار تخمین زد. اعتباردهندگان غربی در ابتدا قول ۳ میلیارد دلار وام نوسازی را دادند، که در واقع فقط یک بخش از آن تأمین گردید. افزون بر این، یک بخش از این پول جدید به عنوان تسویه حسابی در نظر گرفته شده بود، که بوسنی بر اساس قرارداد دیتون در قبال تجهیزات غیرنظامی، در اختیار نیروهای حافظ صلح می‌گذاشت.

وام‌های جدید وقف بدهی‌های قدیمی می‌شوند. بانک مرکزی هلند سخاوتمندانه یک وام موقتی (مساعده) به مقدار ۳۰ میلیون دلار در اختیار بوسنی قرار داد تا بتواند بدهی‌های معوقه خود را نزد صندوق بین‌المللی تسویه کند. صندوق بین‌المللی بدون این بازخرید اعتبارات جدید را تصویب نمی‌کرد. اما در تناقضی پوچ و خشن، وام‌های درخواستی از صندوق بین‌المللی پول، از صندوق اضطراری تازه تأسیس برای کشورهای جنگ‌زده، به نوسازی اختصاص نمی‌یابند. به جای آن، این پول‌ها در خدمت بازپرداخت به بانک مرکزی هلند قرار می‌گیرند، که در آغاز به منظور تسویه حساب بدهی‌های معوقه بوسنی به صندوق بین‌المللی پول میانجی شده بود. (۵۹)

بدین صورت قرض‌ها افزایش می‌یابند، و از پول‌های جدید چیزی به سمت سازندگی و نوسازی اقتصاد ایران از جنگ بوسنی جریان نمی‌یابد.

در هنگامی که نوسازی در قربانگاه بازپرداخت بدهی‌ها به مسلخ می‌رود، دولت‌ها و کمپانی‌های غربی علاقه‌مندی وافر خود را به ذخایر طبیعی مستعمره نوین خود نشان می‌دهند. با کشف ذخایر انرژی، تقسیم بوسنی به فدراسیون بوسنی - هرزگوین و جمهوری بوسنی - صربی صرپسکا بر اساس قرارداد دیتون، اهمیت استراتژیک نوینی کسب کرد. کروات‌ها و صرب‌های بوسنیایی اطلاعاتی در مورد ذخایر نفت و ذغال‌سنگ در قسمت شرقی سلسله جبال دیناری داشتند، که ارتش کرواسی با حمایت ایالات متحده در آخرین حمله قبل از قرارداد دیتون از صرب‌های کراژینا بازپس گرفت. نمایندگان بوسنی گزارش می‌دادند، که کمی پس از آن چندین شرکت خارجی، از جمله «آموکو»، نمونه‌برداری‌های خود را در آنجا انجام داده‌اند.

افزون بر این، در بخش صربی کرواسی، کمی دورتر از رود «ساو» در نزدیکی «توزلا»، قرارگاه مرکزی ارتش یالات متحده، حوزه‌های نفتی در ابعادی قابل توجه واقع شده اند. نخستین شناسایی‌ها به هنگام جنگ انجام شده اند، ولی بانک جهانی و کنسرن‌های فراملیتی حکومت‌های منطقه را در ناآگاهی نگاه داشتند. احتمالاً بدین خاطر، که از تصرف مناطق بارزش توسط آن‌ها جلوگیری به عمل آورند.

از آنجا که توجه آن‌ها به بازپرداخت بدهی‌ها و منابع بادآورده احتمالی انرژی معطوف است، ایالات متحده آمریکا و آلمان اهتمام خود را- به همراه ۷۰ هزار نیروی ناتو، که به منظور «پاسداری از صلح» آماده اند، بر تقسیم بوسنی متمرکز کرده اند، که بدین ترتیب در خدمت منافع اقتصادی و استراتژیک غرب قرار دارد.

سیاست‌مداران محلی و منافع غرب طعمه [اقتصاد یوگسلاوی سابق] را بین خود تقسیم می‌کنند و تناقضات اجتماعی و نژادی یوگسلاوی قدیم را در ساختار منشعب تحکیم می‌بخشند. تلاشی مداوم این کشور سابق بر اساس مرزهای نژادی، مقاومت همه یوگسلاوها از هر نژادی را علیه مستعمره‌سازی سرزمینشان در هم می‌شکند.

اما، چه چیزی در این میان جدید است؟ یک ناظر تیزبین، در همان سال ۱۹۹۵ خاطرنشان ساخت: «همه رهبران کنونی جمهوری‌های سابق یوگسلاوی از کادرهای حزب کمونیست بودند، و همه آن‌ها برای برآورده ساختن تقاضاهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول با هم مسابقه گذاشته اند، تا برای اعتبارات سرمایه‌گذاری واجد شرایط شوند و بدین ترتیب بتوانند قدرت خود را تحکیم بخشند.» (۶۱)

پس از بوسنی، حالا نوبت کوسوو است

خطاهای اقتصادی و سیاسی، با مراحل مختلف جنگ بالکان توأم بود، از نخستین حمله ناتو به بوسنی در سال ۱۹۹۲ گرفته تا بمباران یوگسلاوی به دلایل «بشردوستانه» در سال ۱۹۹۹. بوسنی و کوسوو تنها مراحل از روند مستعمره‌سازی بالکان هستند. نمونه تهاجم ناتو در بوسنی در لوای قرارداد دیتون، خود را در کوسوو تحت وکالت رسمی سازمان ملل - «مأموریت صلح»، تکرار می‌کند.

در کوسوو بعد از جنگ، تروریسم دولتی و بازار «آزاد» دست در دست هم، در حرکتند. بانک جهانی در مشاورت تنگاتنگ با ناتو، به دقت نتایج احتمالی یک تهاجم نظامی به منظور اشغال کوسوو را مورد بررسی قرار داده بود. حتا یک

سال قبل از بروز جنگ، در مورد سناریوهای محتمل بعد از جنگ تعمق کرده بود. (۶۲) شکی در آن نیست، که بانک جهانی از سوی ناتو در همان فاز نخستین پیرامون نقشه‌های نظامی مطلع شده بود.

در زمانی که هنوز بمباران‌ها ادامه داشتند، بانک جهانی و کیسیون اروپایی از وکالت ویژه‌ای به منظور «هماهنگی کمک‌های اقتصادی» برخوردار شدند. یوگسلاوی از امکان کمک‌های اقتصادی اساساً حذف نگردیده بود، ولی بر این تأکید گردید، که بلگراد «تا آن زمان که شرایط سیاسی در آنجا تغییر نکرده است» (۶۳) نمی‌تواند انتظار اعتبارات نوسازی را داشته باشد.

پس از بمباران‌ها رفرم‌های اقتصادی به کوسوو تحمیل شدند، که تا حد زیادی مقررات توافق‌نامه «رامبویه»، که در زمان خود بر اساس الگوی قرارداد دیتون تنظیم شده بود را دنبال می‌کردند. ماده ۱ (بخش ۴ الف) قرارداد «رامبویه» تعیین می‌کرد، که برای اقتصاد کوسوو «اصول بازار آزاد» کفایت می‌کند.

به همراه نیروهای ناتو، ارتشی از موکلان و مشاوران تحت سرپرستی بانک جهانی به کوسوو وارد گردید. وظیفه آن‌ها: زمینه را برای سرمایه‌گذاری خارجی‌ها مهیا و گذار شتابان کوسوو را به یک «اقتصاد بازار شکوفان، آزاد و شفاف» تضمین کنند. جامعه اعتباردهندگان از دولت موقت او-چ-کا درخواست نمود، که «مؤسسه‌های کارآمد، پایدار و شفاف را بنا نهد.» (۶۴) ارتباط شدید میان او-چ-کا، جنایات سازمان‌یافته و قاچاق مواد مخدر در بالکان برای جامعه بین‌المللی به مثابه مانعی بر سر راه مناسبات دموکراتیک و «حکمرانی خوب» محسوب نمی‌شد.

در این بین بانک‌های دولتی یوگسلاوی در پریشتینا بسته شدند. مارک آلمان فدرال به عنوان واحد پول رسمی به جریان افتاد. و «کومرتس بانک» [آلمان] تقریباً مجموعه سیستم بانکی و بدین ترتیب کنترل کامل بر فعالیت‌های سیستم بانکی، به اضافه انتقال پول و معاملات ارزی را به دست گرفت. (۶۵)

تحت اشغال نیروهای غربی، می‌بایست منابع غنی زیرزمینی و ذخایر ذغال‌سنگ به قیمت‌های ارزان به حراج سرمایه‌های خارجی در بیاید. سرمایه‌گذاران غربی حتا قبل از شروع جنگ چشم طمع خود را بر مجتمع عظیم صنعتی «ترپشا»، «باارزش‌ترین دارایی بالکان به ارزش ۵ میلیون دلار» دوخته بودند. (۶۶) مجتمع «ترپشا» نه فقط مس و ذخایر عظیم روی، بلکه هم‌چنین کادمیوم، طلا و مس را نیز در خود نهفته دارد. به این مجتمع، چندین ریخته‌گری و قالب‌سازی، ۱۷ کارگاه فلزپردازی، یک نیروگاه و بزرگ‌ترین کارخانه تولیدی باتری یوگسلاوی تعلق داشتند. افزون بر این، در شمال کوسوو ذخایر ذغال‌سنگ و ذغال قهوه‌ای به مقدار ۱۷ میلیون تن وجود دارد.

هنوز یک ماه از اشغال نظامی کوسوو سپری نشده بود، که سرپرست هیأت سازمان ملل در امور کوسوو، «برنارد کوشنر» چنین حکمی را صادر کرد: «هیأت اختیار دارد، تمامی اموال منقول و غیرمنقول، از جمله اوراق بهادار و دیگر دارایی‌هایی که به جمهوری فدراتیو یوگسلاوی، جمهوری صربستان و یا هر سازمان دیگری تعلق داشته و یا به نام آن‌ها به ثبت رسیده است را، که در قلمرو کوسوو قرار دارند، اداره کند.» (۶۷)

آن‌ها وقت را از دست نمی‌دادند: «اینترنشنال کرایسیس گروپ»، یکی از بنگاه‌های فکری که مورد حمایت سرمایه‌دار «جرج سوروس» قرار داد، چند ماه پس از اشغال نظامی کوسوو سندی بیرون داد، که در آن به هیأت مأمور سازمان ملل در کوسوو پیشنهاد می‌کرد، هرچه زودتر مجتمع صنعتی «ترپشا» را از صرب‌ها تحویل بگیرند، و توضیح می‌داد که این مسأله چگونه باید به اجرا درآید. (۶۸) و در اوت ۲۰۰۰ «کوشنر» نیروهایی از «پاسداران صلح»، مجهز به سلاح‌های سنگین را (مجهز به ماسک‌هایی ضد بخارهای سمی) به آنجا فرستاد، تا مجتمع را به بهانه تهدیدات زیست‌محیطی ناشی از مواد دافعه زیانبار، اشغال کنند.

در این بین، سازمان ملل مجموعه مجتمع «ترپشا» را به یک کنسرسیوم غربی واگذار کرده است. شرکت «ماریسون کنودسن اینترنشنال»، که امروزه به خاطر ادغام با «ریتئون اینجینیرینگ اند کُنستراکشن»، به «واشنگتن گروپ» تغییر نام داده و یکی از قدرتمندترین بنگاه‌های اقتصادی تولید ابزار ساختمانی و ابزار تولیدی در جهان، و یکی از شرکت‌های مهم تسلیحاتی است، در معامله «ترپشا» سهام بود. شریک‌های تازه‌تر این معامله، «تی.ای.سی» از فرانسه و گروه مشاوره‌ای سوئدی «بولیدن کُنِتک» هستند.

دارالحکومه مافیا: پیروزی نئولیبرالیسم

در حینی که ثروتمند معروف «جورج سوروس» برای بازسازی کوسوو سرمایه‌گذاری می‌کرد، «بنیاد جورج سوروس برای یک جامعه باز» در پریشینا یک شعبه جدید به نام «بنیاد کوسوو برای یک جامعه باز» که بخشی از شبکه «بنیادهای عام‌المنفعه» سوروس در بالکان، اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق بود، افتتاح کرد. بنیاد سوروس هم‌گام با «تروی هاند» (تراست یا شرکت‌های اعتباردهنده) بانک جهانی برای کشورهای جنگ‌زده کمک‌های مشخصی برای «بازسازی دستگاه‌های اداری محلی» ارائه می‌داد، تا «آن‌ها بتوانند در محلات خود به صورت شفاف‌تر، خالصانه‌تر و بامسئولیت‌تر

خدمت کنند.» (۶۹) از آنجایی که بخش اعظم این دستگاه‌ها در دست (او-چ-کا)، که دارای روابط بسیار گسترده‌ای با جنایتکاران سازمان‌یافته است، بود، بعید است که این برنامه ۲۰ میلیون دلاری به هدف خود نائل گردد.

«داروی قوی» برای بهبودی اقتصادی که توسط طلبکاران خارجی به کوسوو تحمیل شد، عملاً آب به آسیاب اقتصاد جنایی که سنتاً در آلبانی ریشه داشته و از فقر و ارتشا تغذیه می‌کند، ریخت. از آنجا که آلبانی و کوسوو مرکز تجارت مواد مخدر در بالکان است، در نتیجه کوسوو نیز طلب طلبکاران خارجی خود را با پول کثیف پرداخت خواهد کرد. دلارهای مواد مخدر به بستر پرداخت بدهی‌های کوسوو هدایت شده و مخارج بازسازی کشور را تأمین خواهد کرد، که برای سرمایه‌گذاران خارجی معامله بسیار جالب‌توجهی است.

این داروی اقتصادی که از دهه ۸۰، کم‌کم و با پشتیبانی «ناتو» تجویز شد، تلاشی یوگسلاوی را باعث گردید. اما رسانه‌های گروهی نقش اساسی لیبرالیسم نوین را یا مورد اغماض قرار داده و یا تکذیب کردند و در عوض به مدح و ثنای «بازار آزاد» به عنوان پایه اصلی احیای اقتصاد جنگ‌زده و ویران‌گشته کشور پرداختند. نظریه‌پردازان به دنبال تنگ‌نظری و دگماتیسم ویژه خود، اختلافات فرهنگی، ملی و مذهبی را تنها دلیل پیدایش جنگ و ویرانی قلمداد کردند، در حالی که در واقع جنگ و ویرانی پی‌آمدهای روند بسیار عمیق تکه تکه شدن سیاسی و اقتصادی است.

این دانش کاذب نه تنها حقیقت را کتمان می‌کند، بلکه مانع از آن می‌شود که انسان وقایع تاریخی را به درستی دریابد و نهایتاً سرچشمه واقعی بحران‌های اجتماعی را پنهان می‌سازد. در رابطه با یوگسلاوی سابق پایه و اساس تاریخی وحدت اسلاوها در جنوب، همبستگی و هویت آن‌ها در یک جامعه چند ملیتی، مخدوش گردید.

در بالکان جان میلیون‌ها انسان در خطر است. رفرم‌های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هم‌گام با تسخیرهای نظامی توسط «پاسداران صلح» سازمان ملل، امکانات حیات مردم را نابود ساخته و حق برخورداری از کار را به بازی گرفتند. این رفرم‌ها حوایج اساسی انسان در مورد مواد غذایی و محل سکونت را برای بسیاری غیرقابل دسترسی کرده است و موجب تحقیر فرهنگ و هویت ملی شده است. به نام سرمایه جهانی مرزها از نو ترسیم شدند، قوانین حقوقی جدیدی تدوین گردیدند، صنایع مضمحل، سیستم بانکی و مالی نابود و برنامه‌های اجتماعی محو شدند. یک بار دیگر ثابت گردید، که به هیچ آلترناتیوی در برابر سرمایه جهانی، خواه سوسیالیسم بازاری یوگسلاوی یا سرمایه‌داری ملی، حق حیات داده نمی‌شود.

بخش ششم: نظم نوین جهانی

۱۸- رفرم‌های تطبیق ساختاری در کشورهای صنعتی

عملاً در کلیه بخش‌های اقتصاد کشورهای غربی، اماکن تولیدی تعطیل می‌گردد و کارگران اخراج می‌شوند. دهقانان در ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی با خطر ورشکستگی روبرویند. شرکت‌های هواپیما و ماشین‌سازی متحول می‌گردند، معادن ذغال سنگ در آلمان و انگلستان تعطیل می‌شوند، تولید اتوموبیل به کشورهای اروپای شرقی و آسیا انتقال پیدا می‌کند. رکود اقتصادی به نوبه خود روی مشاغل خدماتی تأثیر می‌نهد: آزادسازی و فروپاشی شرکت‌های بزرگ هواپیمایی، ورشکستگی فروشگاه‌های خرده فروش زنجیره‌ای، تلاشی معاملات مستغلاتی در توکیو، پاریس و لندن پی‌آمد آن بود. سقوط قیمت مستغلات به نوبه خود به پس‌رفت حجم وام و اعتبارات انجامید که آن نیز به نوبه خود تمامی سیستم مالی را درهم ریخت. رکود اقتصادی در دوران حکومت ریگان و تاچر، چندین موج ورشکستگی شرکت‌های کوچک، فروپاشی بانک‌های محلی (مثلاً بحران بانک‌های پس‌انداز در آمریکا) و سیلی از ادغام شرکت‌ها (فوزیون) را پدید آورد، که سقوط بورس در روز «دوشنبه سیاه» ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷ را تقویت کرد. با آغاز به هم پیوستن کنسرن‌های بزرگ در دهه ۹۰، بحران اقتصاد جهانی وارد فاز نوینی گردید که اوج خود را در انفجار مالی در سطح جهان یافت.

حراج کشور

در مرکز بحران کشورهای صنعتی غربی، بازارهای رسمی قرض قرار گرفته که در آن روزانه صدها میلیارد دلار قرضه‌های ملی معامله می‌شود. رشد عظیم بدهی‌های دولت، اهرم فشار مؤثری در اختیار مؤسسات مالی و بانک‌ها نهاد که به وسیله آن، آن‌ها قادر گردیده‌اند سیاست اجتماعی و اقتصادی حتا کشورهای بسیار پیشرفته را نیز دیکته کنند. این روال مدت‌ها در اروپا و آمریکا متداول گردیده است که مؤسسات اعتباری، بدون دخالت رسمی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی و بدون آن که قانوناً مجاز باشند، اهرم‌های نظارتی را تعیین می‌کنند. از دهه ۹۰ به این طرف رفرم‌های اقتصادی که در کشورهای صنعتی انجام می‌یابد دارای بسیاری از اجزای اصلی برنامه‌های تطبیق ساختاری است، که قبلاً در کشورهای جهان سوم صورت گرفته بود. از وزیرای دارایی خواسته می‌شود که به طور مستمر به بانک‌های تجارتی و

مؤسسات مالی بزرگ گزارش دهند. در ضمن این که اهداف و نحوه ترمیم کسر بودجه به آن‌ها دیکته می‌شود و بدین صورت دولت رفاهی رفته رفته در لیست مدل‌های در حال انقراض قرار می‌گیرد.

بدهی شرکت‌های دولتی، مؤسسات تأمین اجتماعی، بدهی‌های دولتی، ایالتی و ولایتی توسط بازارهای مالی به دقت طبقه‌بندی شده و ارزش‌یابی می‌گردد. (مثلاً توسط ریتینگ آجنتور مودیز اینوستورز سرویس اند استاندارد) هنگامی که «مودیز» در سال ۱۹۹۵ ارزش اوراق قرضه دولتی سوئدی را کاهش داد، بر تصمیمات دولت سوسیال دمکرات این کشور در مورد برنامه‌های اجتماعی تأثیر گذارد و کاهش کمک هزینه کودکان و خدمات بیمه بیکاری را موجب گردید. (۱) در رابطه با بدهی‌های کانادا به همین صورت «مودیز کردیت رایتینگ» باعث شد که کارمندان دولتی اخراج گردیده و بیمارستان‌های دولتی در ایالات مختلف تعطیل گردند. آن ایالت‌هایی که قادر به تأمین مستقل بودجه نبودند، مجبور شدند خدمات درمانی، فرهنگی و اجتماعی خود را تقلیل بخشند. در چارچوب برنامه خصوصی‌سازی که توسط والداستریت به کانادا تحمیل شد، بخش‌های عظیمی از مایملک دولتی به حراج گذارده شد. مثلاً کلیه شبکه راه‌آهن این کشور که قدمتش به قرن ۱۹ می‌رسید، به قیمت ناچیز ۲ میلیارد دلار، یعنی مبلغی که کمتر از قیمت خرید کنسرن آجوسازی کانادایی «لابات» بود، به فروش رفت. (۲)

ولی این نوع حراج کشور تنها در خصوصی‌سازی خدمات دولتی، خطوط هوایی، شرکت‌های تلفن و راه‌آهن خلاصه نمی‌شود. سرمایه کنسرن‌ها سر در هوای خصوصی‌سازی بخش‌های بهداشتی و آموزشی دارد تا نهایتاً کلیه بخش‌هایی که تاکنون در کنترل دولت بود را در اختیار خود گیرد. برای سازمان تجارت جهانی، «سرمایه‌گذاری» تقریباً یک عبارت بی‌مرز و ثغور است، که کلیه فعالیت‌های فرهنگی و ورزشی و همین‌طور خدمات شهری و غیره را در برمی‌گیرد، به شرطی که به هر نحو امکان تبدیل آن به یک شرکت سود دهنده میسر باشد. هم‌اکنون کنسرن‌ها در تلاشند تا تأمین آب نوشیدنی، شهرداری، بزرگ‌راه‌ها، شبکه راه و ترابری در درون شهرها، پارک‌های ملی و بسیار چیزهای دیگر را در اختیار خود گیرند.

روند «تبدیل بدهی»‌ها، علامت مشخصه بحران است. از اوایل دهه ۸۰ کنسرن‌ها و بانک‌های تجاری راه ساده‌ای یافتند که بدهی‌های کلان را آب کنند و آن‌ها را به بدهی‌های دولتی تبدیل نمایند. از این طریق آن‌ها می‌توانند ضررهای خود را به طور سیستماتیک تحمیل دولت کنند. در طی سال‌های آخر دهه ۸۰ که موج ادغام شرکت‌ها در یکدیگر آغاز گردید، با خرید شرکت‌های ورشکست‌شده بار کسری بودجه را به گردن دولت می‌انداختند، بدین طریق که شرکت‌های

خزیداری شده را تعطیل کرده و ضرر حاصله را از مالیات کسر می کردند. بانک‌های تجارتي قادرند اعتبارات قلابی خود را نیز به طور مستمر از مالیات بکاهند و آن را به ضرر قبل از مالیات تبدیل کنند. نسخه رهایی‌بخش برای شرکت‌ها و بانک‌های تجارتي متزلزل بر پایه اصل تحمیل بدهی‌های شرکت به صندوق مالی دولت بنا گردیده است.

علاوه بر آن یارانه‌های دولتی نه تنها برای ایجاد محل‌های نوین کار به مصرف نرسید، بلکه توسط شرکت‌های بزرگ استفاده شد تا هم مخارج مالی لازمه برای ادغام‌های عظیم را تأمین سازد، هم تکنولوژی‌هایی که به کاهش نیروی کار کمک می‌کند را به بازار آورد و هم تولید آن‌ها را به جهان سوم انتقال دهد. از اینرو، این دولت است که بخش عظیم مخارج تغییر ساختاری شرکت‌ها را به عهده دارد و از یک طرف به تمرکز ثروت و از طرف دیگر به کاهش محل کار صنعتی کمک می‌کند. ورشکستگی شرکت‌های کوچک و متوسط و در این رابطه افزایش تعداد کارگران و کارمندان اخراجی که در ضمن مالیات‌دهنده نیز هستند، به کاهش چشم‌گیر مالیات‌ها می‌انجامد.

اینکه سیستم‌های مالیاتی بیش از اندازه عقب‌گرد داشته و نازل است، تاکنون انتقام تلخ خود را گرفته است، زیرا که یکی از علل تعیین‌کننده پیدایش بدهی‌های دولتی در آن نهفته است. مالیات شرکت‌ها در سال‌های گذشته به طور مستمر کاهش یافته است، در حالی که آن بخش از مردم که دارای درآمد کم و یا متوسط می‌باشد، با مالیات‌های بردرآمد و یا مالیات‌های غیرمستقیم بالا روبرو بوده است و این نوع درآمدهای دولتی مصرف پرداخت بدهی‌های دولتی گردیده است. (۳) در حالی که دولت از مردم خود مالیات اخذ می‌کند، از طریق هدایای مالیاتی و انواع یارانه‌ها «باج» خود را به شرکت‌ها و سرمایه‌های کلان می‌پردازد.

بحران مالیاتی به کمک تکنولوژی مدرن بانکی و به دنبال فرار سود شرکت‌ها به بهشت‌های مالیاتی مثل باهاما، سوئیس، جزایر کانال مانش، لوکزامبورگ و غیره تسهیل یافته است. مثلاً از نظر مرکزیت مالی، جزایر «کایمان» که مستعمره پادشاهی انگلیس در منطقه کارائیب است، نسبت به حجم صندوق‌های آن که بخش اعظم آن متعلق به شرکت‌های کاذب و یا افراد ناشناس است، در مقام ۵ در سطح جهان قرار دارد. (۴) رشد کسر بودجه در ایالات متحده آمریکا در دهه ۸۰ و ۹۰ در رابطه مستقیم با فرار عظیم مالیاتی و خارج ساختن سود شرکت‌ها به خارج برای شانه خالی کردن از پرداخت مالیات قرار داشت. برعکس با مقادیر نجومی که در جزایر کایمان و یا باهاما وجود دارد که بعضاً توسط سازمان‌های تبه‌کار کنترل می‌گردد، سرمایه‌گذاری در ایالات متحده آمریکا صورت می‌گیرد.

هدیه برای طلبکاران و نحوه تهیه پول

بدین صورت یک دایره شیطانی پدید می‌آید که در آن، دریافت کنندگان هدایای دولتی در عین حال طلبکاران دولت نیز هستند. بدهی‌های دولتی که وزرات‌خانه‌های دارایی به کمک آن‌ها «بیگ بیزنس» را فربه می‌کنند، از آن بانک‌ها و مؤسسات مالی تهیه می‌شود که کماکان از بهره‌برداران اصلی سوبسیدهای دولتی هستند. واقعاً که وضعیت مضحک و بی‌معنی است؛ دولت در بدهکار کردن خود به طور فعال سهم است، بدین صورت که هدایایش به مصرف خرید اوراق قرضه ملی می‌رسد. دولت به شدت در منگنه قرار دارد، از یک طرف زیر فشار لابی اقتصادی بسیار قوی است، که کوشش می‌کند تا این هدایا ادامه یابد و از طرف دیگر تحت فشار بانک‌های خصوصی در مقام طلبکار قرار گرفته است. و از آنجا که بخش عظیمی از بدهی‌های دولتی متعلق به بانک‌های خصوصی و مؤسسات مالی است، لذا این مؤسسات فشار بر دولت را شدت می‌بخشند تا دولت بخش‌های نوینی از منابع خود را به صورت هدیه و یا سوبسید در اختیار آن‌ها قرار دهد.

علاوه بر آن، در اکثر کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی، موازین بانک‌های مرکزی تغییر یافته است تا خواسته‌های خبرگان مالی برآورده گردد. آن‌ها اکنون رسماً مستقل عمل می‌کنند و دیگر زیر نفوذ دولت‌ها قرار ندارند و عملاً روزبروز بیشتر به کرامت طلبکاران خصوصی محتاج می‌گردند. طبق موازین جدید، بانک‌های مرکزی دیگر مجاز به پرداخت اعتبار به دولت نیستند. مثلاً بند ۱۰۴ قرارداد ماستریخت قید می‌کند که پرداخت اعتبار بسته به تشخیص بانک مرکزی است. یعنی بانک مرکزی نمی‌تواند مجبور گردد تا چنین اعتباراتی را بپردازد. (۵) این چنین موازینی مستقیماً به رشد بدهکاری دولتی به مؤسسات مالی و بانکی خصوصی می‌انجامد.

بانک مرکزی که اکنون نه به قوه اجراییه و نه به قوه مقننه جوابگو نیست، در عمل همانند یک بورکراسی مستقل زیر نفوذ منافع مالی و بانکی خصوصی عمل می‌کند. در ایالات متحده آمریکا سیستم بانک مرکزی توسط یک مشت بانک خصوصی هدایت می‌شود، که سهام‌دار ۱۲ بانک مرکزی منطقه‌ای می‌باشد. در جامعه مشترک اروپا بانک مرکزی اروپا بانک و چند بانک و مؤسسه مالی دیگر اروپایی در فرانکفورت زیر سلطه ابربانک‌هایی چون «دویچه بانک»، «درسدنر» است.

این بدین معنی است، که دیگر سخنی از سیاست پولی به مثابه حربه‌ای دولتی برای دخالت دولت باقی نمانده است. سیاست پولی، بیشتر مسأله بانک‌های خصوصی است و تولید پول، که تا اندازه زیادی قدرت اختیار بر منابع واقعی نیز

بخشی از آن است، در درون یک دایره محدود از سیستم‌های بانکی بین‌المللی صورت می‌گیرد و تنها در خدمت انباشت ثروت خصوصی قرار دارد. بازیگران پر قدرت مالی نه تنها قادر به تولید پول و نقل و انتقال آزادانه آن هستند، بلکه می‌توانند نرخ بهره‌ها را نیز دست کاری کنند و همان طور که سقوط جنجالی پوند انگلیسی در سال ۱۹۹۲ نشان داد، حتی سقوط ارزهای بزرگ را شتاب بخشند. عملاً این نشان می‌دهد که بانک مرکزی دیگر قادر نیست تولید پول را در چارچوب منافع کلی جامعه تنظیم کند، مثلاً قوه محرکه برای تولید به وجود آورد و یا سطح اشتغال را ارتقا بخشد.

جای انتخابی مابین آدمک خیمه‌شب‌بازی و یا شریک جرم نیست

زیر تأثیر نئولیبرالیسم، سوسیال دمکراسی غربی گرفتار وضعیت بغرنجی گردیده است: نمایندگان این حزب در مناصب بالا، روز بروز بیشتر در مقام آدمک خیمه‌شب‌بازی و یا دست‌نشانده بوروکراتیک به نام دستگاه اداره مالی عمل می‌کنند؛ در حالی که در پشت پرده، طلبکاران دولت، گاه مجرمانه و گاه علنی به اعمال قدرت سیاسی مشغولند. در این اثنا یک راه حل اقتصادی و یا یک ایدئولوژی اقتصادی واحد متبلور گردیده است، که تمامی طیف سیاسی را در برمی‌گیرد. سرنوشت سیاست دولتی در بازارهای قرضه‌های خارجی اروپایی و آمریکایی معامله می‌گردد. امکانات سیاسی با همان شعارهای یک‌نواخت اقتصادی ارایه می‌گردد که: «باید کسر بودجه را کاهش داد!» - «باید با تورم مقابله کرد!» - «اقتصاد ملتهب است، باید ترمز کرد!»

در ایالات متحده آمریکا دیگر نمی‌توان فرقی مابین دمکرات‌ها و جمهوری خواهان یافت. در اروپا اکنون این دولت‌های «سوسیالیست» هستند (سبزه‌های آلمانی که دیگر بدتر) که مدافعین «داروی مؤثر»ی که صندوق بین‌المللی و بانک جهانی همه جا تبلیغ می‌کند، شده‌اند. اکنون، چه سوسیال دمکرات‌ها، نیولیبر و چه کمونیست‌های اسبق همگی به خدمتکاران گوش به فرمان دستگاه مالی مبدل گشته‌اند. با سخن‌سرایی پیشرفته خود و همین طور به کمک رابطه با سندیکاها، آنجا که سخن از کاهش بودجه بخش‌های اجتماعی و یا اخراج کارگران است، کار آن‌ها بسیار پربارتر است. آن‌ها به مراتب پیشکاران مطیع‌تر و موذی‌تر منافع دستگاه مالی هستند تا همکاران لیبرال یا محافظه کار خود. منافع بنگاه‌های مالی در بالاترین مراتب وزارت دارایی (به ویژه در ایالات متحده آمریکا) و مؤسسات برتن وود، مثل صندوق بین‌المللی و بانک جهانی نیز رسوخ کرده است: وزیر دارایی سابق ایالات متحده آمریکا «رابرت روبین» از

کارمندان ارشد بانک گولدمان ساکس، رییس سابق بانک جهانی «لوئیس پرستون»، رییس جی پی مورگان و جانشین فعلی وی «جیمز ولفنزون» از کارمندان ارشد و مشهور «اینوستمنت بانک» در وال استریت بود.

درست در حالی که سرمایه داران خود را با سیاست مشغول می دارند، سیاستمداران اسبق و نمایندگان بلندپایه سازمان های مالی بین المللی به اقتصاد روی می آورند. مثلاً «پیتر ساترلاند» مدیر سازمان تجارت جهانی پس از پایان دوره ریاست خود به شرکت «گولدمان ساکس» در وال استریت نقل مکان کرد. «نیکلاس برادی» که در طی حکومت ریگان سناتور جمهوری خواه و طی دوره حکومت جورج بوش وزیر دارایی بود، وارد معاملات بانکی پرسود در یکی از بهشت های مالیاتی گردید: از طریق شرکت خصوصی آمریکایی خود «داربی اورسیز» سهام دار یک کنسرسیوم که در جزایر «کایمان» به ثبت رسیده است، شد. شرکت وی مایل است «در بخش بانک های تجارتی پرو سرمایه گذاری کند که بسیار پرمخاطره گمانه زده شده و منتظر طرح برادی برای تمدید بدهی های خود است... بانک «داربی اورسیز» یک سال پیش (۱۹۹۳) توسط برادی و معاونش در وزارت دارایی «هولیز مک لافلین» و «دانیل مارکس» معاون اسبق وزیر دارایی آرژانتین تأسیس شد... بازیگر اصلی در کنسرسیومی که برای تصاحب «اینتر بانک» تأسیس شد، «کارلوس پاستور» وزیر اقتصاد پرو در اوایل دهه ۸۰ بود.» (۶)

متأثر از اختلاط منافع و به علت رابطه دوگانه با منافع اقتصادی و مالی خصوصی، سیستم دولتی غرب دچار بحران گردیده است. تحت چنین شرایطی دموکراسی پارلمانی تنها به یک مؤسسه تشریفاتی تبدیل شده که برای انتخاب کنندگان هیچ گونه آلترناتیوی را ارایه نمی دهد. نتولیرالیسم به بخش تعیین کننده برنامه سیاسی کلیه احزاب سیاسی بزرگ تبدیل گردیده است. همانند یک کشور تک حزبی، نتایج انتخابات عملاً هیچ گونه تأثیری بر روند واقعی سیاست های اقتصادی و اجتماعی دولت ندارد.

۱۹- بحران مالی جهانی

از زمانی که سیستم برتون وود در مورد نرخ ثابت تعویض ارز در سال ۱۹۷۱ در هم ریخت، در فازهای مکرر نوعی اقتصاد مالی جهانی نوین پدیدار شد. بحران بدهی ها در اوایل دهه ۸۰ که تقریباً با دوران تاچر - ریگان مصادف شد، بهمن وار به ادغام شرکت ها در یکدیگر، خرید شرکت های کوچک تر توسط شرکت های بزرگ تر و همین طور ورشکستگی برخی از شرکت ها انجامید. این تغییرات راه را برای نسل جدیدی از دلالان مالی در بانک های تجارتی، سرمایه گذاران حرفه ای،

شرکت‌های رابط و شرکت‌های بزرگ بیمه باز کرد. در چارچوب این روند وظایف بانک‌های تجاری و بانک‌های سرمایه‌گذاری کننده و یا شرکت‌های رابط با یکدیگر مخلوط شد. (۷)

این مدیرعاملان مالی که نقش بزرگی در بازارهای مالی ایفا می‌کنند، روزبروز بیشتر از مسئولیت‌های عملی خود در اقتصاد واقعی رها گردیده‌اند. فعالیت‌های آنان در نقل و انتقال سوداگرانه مثل تجارت با کالاها در آتی (معامله‌ای که قراردادهای در آن بر اساس ماهیت تحویل، در آینده انجام می‌شود. م) شده، معاملات با مشتقات و دست‌کاری بازارهای ارزی خلاصه شده است. بازیگران مالی بزرگ به طور منظم در اندوختن «پول‌های داغ» در بازارهای رشدیابنده آمریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی و اروپای شرقی سهیم اند و علاوه بر آن، در شستشوی پول و تأسیس بانک‌های تخصصی در بهشت‌های مالیاتی متعدد و «رایزنی» با مشتریان ثروتمند اشتغال دارند. در یک چنین شبکه مالی بین‌المللی، پول به شکل الکترونیکی و فرار با سرعت بسیار از یک بهشت مالیاتی به بهشت بعدی انتقال می‌یابد. فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی اغلب و به طور رشد یابنده با هم امتزاج پیدا می‌کند. و بدین صورت مقادیر عظیم ثروت بدون مالیات انباشته می‌گردد. به دنبال آزادسازی بازارهای مالی تبه‌کاری سازمان‌یافته نفوذ خود را بر بانکداری بین‌المللی توسعه داده است. (۸)

سقوط ۱۹۸۷ و ۱۹۹۷ در وال استریت

روز ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷ که به «دوشنبه سیاه» معروف شد، سهام‌ناک‌ترین سقوط بورس در تاریخ بورس نیویورک رخ داد. این حتا سهام‌ناک‌تر از «جمعه سیاه» ۲۸ اکتبر ۱۹۲۹ که تلاشی وال - استریت و آغاز کساد بزرگ را بدنبال داشت، بود. در ساعات نخستین صبح دوشنبه ۲۲٫۶ درصد ارزش سهام آمریکا دود شد و به هوا رفت. ریزش در وال - استریت تمامی سیستم مالی این کشور را به لرزه درآورد و بازارهای سهام اروپا و آسیا را نیز تکان داد.

سقوط وال - استریت در سال ۱۹۸۷ به «رفت و روب بازار» کمک کرد. اکنون تنها ساعی‌ترین‌ها ابقا گردیدند. پس از بحران، تمرکز شدید قدرت مالی پدید آمد. این تغییر و تحول روز تولد «سوداگران رسمی» یعنی بازیگران پر قدرت سرمایه‌گذاری بود که منافع جدی و قانونی تجارتی را فراموش کرده و حتا زیر پا می‌گذارند. این بازیگران رسمی به کمک ابزار مختلفی از درون اقتصاد واقعی، برای خود ثروت‌های کلان می‌اندوزند. این سوداگران اغلب سرنوشت شرکت‌هایی را که در بازار بورس نیویورک به ثبت رسیده‌اند، دیکته می‌کنند و بدون داشتن هرگونه وظیفه‌ای در صحنه اقتصاد واقعی آنقدر قدرت‌مندند که می‌توانند شرکت‌های بزرگ صنعتی را به ورشکستگی سوق دهند.

در سال ۱۹۹۳ بانک مرکزی آلمان طی گزارشی شکوه کرد که تجارت با مشتقات «یک واکنش زنجیره‌ای به وجود خواهد آورد که سیستم مالی را در کل خود به خطر خواهد افکند.» (۹) حتا «آلن گرین اسپن» رییس بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا، که خود از مبلغین آزادسازی بازارهای مالی است هشدار داد که «در جهانی با تکنولوژی بسیار پیشرفته، که نقل و انتقالات با فشار یک دگمه صورت می‌گیرد، تنها قوانین برای برای جلوگیری از تکرار بحران «بارینگ» (منظور بانک انگلیسی است که یک بار در سال ۱۸۹۰ و بار دیگر در سال ۱۹۹۵ به دنبال سوداگری مالی به ورشکستگی کشیده شد. م) کافی نیست.» (۱۰) بنا بر نظر «گرین اسپن» ممکن است که در اثر «کارآمدی بازارهای مالی جهانی... اشتباهات در سیستم مالی به مراتب سریع‌تر از آنچه یک نسل پیش قابل تصور بود، اشاعه یابد.» (۱۱) بدیهی است که به اطلاع انظار عمومی نمی‌رسد که این «اشتباه» نتیجه سوداگری‌های کلان و سرچشمه انباشت بی‌نظیر ثروت‌های خصوصی است.

تا سال ۱۹۹۵ فروش روزانه در بازارهای ارز ۱۳۰۰ میلیارد دلار، از ارز اندوخته جهانی رسمی به سقف ۱۲۰۲ میلیارد دلار بیشتر بود. (۱۲) واضح‌تر بگوییم: سوداگران رسمی به مراتب بیشتر ارز در اختیار دارند تا بانک‌های مرکزی با امکانات محدودشان. حال آیا آن‌ها به تنهایی و یا دسته‌جمعی وارد عمل شوند، در هر حال قادر نخواهند بود در مقابل سیل سوداگری مقاومت کنند.

درست ده سال پس از «دوشنبه سیاه» ۱۹۸۷، روز ۲۷ اکتبر ۱۹۹۷ که از قضا باز روز دوشنبه بود، بازارهای بورس در سطح جهانی مجدداً دستخوش اغتشاش گردید.

داو جونز ۵۵۴ پوئن سقوط کرد که دوازدهمین سقوط عمیق بورس در تاریخ بازار بورس نیویورک بود و معادل ۷،۲ درصد نابودی ارزش تنها در عرض یک روز را به دنبال داشت. و در روز پنجشنبه قبل آن، یعنی روز ۲۳ اکتبر بازار بورس هنگ کنگ، هنگامی که کارگزاران بنیادهای سرمایه‌گذاری و بازنشستگی کوشش کرده بودند که به سرعت مقادیر زیادی از سهام استاندارد را به فروش رسانند، ۴۱،۱۰ درصد سقوط کرده بود. این زمین‌لرزه حاشیه‌ای در هنگ کنگ با گشایش بازار بورس در روز دوشنبه سقوط ۶،۷ درصدی خود را ادامه داده و به نیویورک نیز سرایت کرده بود.

از آنجایی که بازارهای بزرگ بورس جهانی از طریق کامپیوتر به طور شبانه‌روزی با یکدیگر مرتبط اند، این تحولات سریعاً به بازارهای اروپا و آسیا سرایت کرده و در تمام سیستم مالی جهان رسوخ پیدا کرد. بازارهای بورس اروپایی

دچار اغتشاش شد. در فرانکفورت، پاریس و لندن ضررهای کلانی وارد آمد. هنگ کنگ به نوبه خود در روز سه‌شنبه واکنش نشان داد که سقوط ۱۳،۷ درصدی بورس یعنی بزرگ‌ترین سقوط در تاریخ هنگ کنگ بود.

جدول ۱۹،۱: بزرگ‌ترین سقوط بورس در بازار بورس نیویورک

نرخ سقوط درصد	تاریخ
۲۲،۶	۱۹ اکتبر ۱۹۸۷
۱۲،۸	۲۸ اکتبر ۱۹۲۹
۱۱،۷	۲۹ اکتبر ۱۹۲۹
۹،۹	۶ نوامبر ۱۹۲۹
۸،۴	۱۲ اوت ۱۹۳۲
۸،۰	۲۶ اکتبر ۱۹۸۷
۷،۸	۲۱ ژوئیه ۱۹۳۳
۷،۶	۱۸ اکتبر ۱۹۳۷
۷،۲	۲۷ اکتبر ۱۹۹۷
۷،۲	۵ اکتبر ۱۹۳۲
۷،۱	۲۴ سپتامبر ۱۹۳۱
۶،۴	۳۱ اوت ۱۹۹۸

منبع: نیویورک استوک اکسچنج

بدون کامپیوتری شدن تجارت، هیچ‌گاه یک چنین ائتلاف سرمایه‌ای در بازارهای مالی ممکن نبود. سیستم تجارتي الکترونیکی بازار بورس نیویورک قادر بود بدون زمان انتظار و ائتلاف وقت در روز بیش از ۳۰۰ هزار دستور مالی را اجرا کند، به طور متوسط ۳۷۵ دستور در ثانیه که به مفهوم ظرفیت روزانه ۲ میلیارد سهم در روز است. از آنجایی که

سرعت عمل در اجرای اقدامات تجارتي از سال ۱۹۸۷ به بعد ده برابر شده بود، نتیجتاً ریسک بی‌ثباتی مالی نیز به شدت افزایش یافته بود.

ده سال قبل از آن، یعنی پس از سقوط بورس در سال ۱۹۸۷، وال‌استریت به وزارت دارایی ایالات متحده آمریکا پیشنهاد کرد که در بازارهای مالی دخالت نکند. فارغ از دخالت‌های دولتی بایستی که بازارهای بورس نیویورک و شیکاگو اقدامات تنظیم‌کننده خاص خود را بیابد. این اقدامات در این خلاصه می‌شد که تجارت از طریق کامپیوتر به طور گذرا توسط تجارت از طریق گیشه صورت گیرد، که به اصطلاح «قطع مدار» انجام شود. (۱۳)

این مکانیسم برای جلوگیری از نابودی سرمایه در سال ۱۹۹۷ کاملاً بی‌اثر از آب درآمد. روز دوشنبه ۲۷ اکتبر ۱۹۹۷ برای اولین بار پس از اینکه «داوجونز» ۳۵۰ پوئن سقوط کرد، تجارت به مدت ۳۰ دقیقه قطع شد. در طی این مدت ترس و پریشانی مابین بازرگانان بورس اوج گرفت. آن‌ها به فروش کلان سهام پرداختند و از این طریق به تلاشی کورس سهام شتاب بخشیدند. طی ۲۵ دقیقه بعد «داوجونز» باز ۲۰۰ پوئن دیگر کاهش یافت، که به تعطیل کردن بازار بورس وال‌استریت در آن روز انجامید.

جدول ۱۹،۱

اعتماد خطرناک در اواخر دهه ۲۰: گام به شکوفایی از طریق عدم دخالت

در ماه‌های ماقبل روز جمعه ۲۹ اکتبر ۱۹۲۹ تجارت در وال‌استریت به نحو خطرناکی متحرک و فرار بود. زیر نظر رؤسای جمهور آمریکا «کوليج» و «هوور» سیاست عدم دخالت دولت، سیاست روز بود. امکان انفجار بازارهای مالی هیچ‌گاه به طور جدی مورد بررسی قرار نگرفت. پرفسور «ایروینگ فیشر» از دانشگاه «ییل» در سال ۱۹۲۸ با اطمینان تأکید می‌کرد که: «... هیچ اتفاقی که شبیه به انفجار باشد، وقوع نخواهد یافت...» رؤیای شکوفایی اقتصادی سرسختانه تا چندین سال پس از اکتبر ۱۹۲۹ دوام آورد. ۱۹۳۰ «فیشر» با اطمینان اعلام داشت که «چشم‌انداز حداقل آینده نزدیک بسیار خارق‌العاده خواهد بود.» و هم‌چنین جامعه با اهمیت اقتصاددانان هاروارد، تولید را در سال ۱۹۳۰ «به طور قاطع در جهت بهبودی» تخمین می‌زد.

نقل قول از «جان کنت گالبرایت» دِ کرایت کراش ۱۹۲۹، بوستون ۱۹۹۷

جدول ۱۹،۲

اعتماد خطرناک در اواخر دهه ۹۰: علم اقتصاد حاکم، بازارهای مالی آزاد را مورد دفاع قرار می‌دهد

آیا مأنوس به گوش نمی‌رسد؟ پس از انفجار بازار بورس در سال ۱۹۹۷ باز همان رضامندی خودپسندانه که در اواخر دهه ۲۰ وجود داشت، تکرار شد. تقریباً با کلمات مشابهی که «فیشر» در زمان خود به کار می‌برد، علم اقتصاد ارتودوکس رایج اواخر دهه ۹۰ نه تنها منکر وجود بحران اقتصادی بود، بلکه حتا امکان سقوط بازارهای مالی را نیز نفی می‌کرد. برای برنده جایزه نوبل «روبرت لوکاس» از دانشگاه شیکاگو، تصمیمات نقش‌آفرینان اقتصادی بر پایه «توقعات منطقی» بنا گردیده است، که امکان وقوع «اشتباهات سیستماتیک» که بازار سهام را به سمت غلط هدایت کند، غیرممکن می‌سازد. تا اندازه‌ای تلخناک است که درست‌هنگامی که بازارهای مالی به طغیان افتاده بود، آکادمی سلطنتی سوئد در سال ۱۹۹۷ جایزه نوبل برای علوم اقتصاد را، به خاطر «فرمول نوینی» که دو اقتصاددان آمریکایی «برای برآورد و تخمین آپشن و مشتقات سهام یافته بودند، به آن‌ها اعطا کرد، که مورد استفاده هزاران تاجر و سرمایه‌گذار قرار می‌گیرد» که البته مدیران «هج - فوندز» و سوداگری‌های آن‌ها در بازارهای سهام را باید به این لیست افزود.

نقل قول‌ها از کتاب «گرگ بورنز»، «دوبرنده آمریکایی نوبل در اقتصاد»: شیکاگو، ۱۵ اکتبر ۱۹۹۷

بحران آسیا و سقوط روبل

از نظر تاریخی بحران مالی ۱۹۹۷ به مراتب شدیدتر و نابودکننده‌تر از تلاطم‌های مالی قبلی بود. این بحران هم بازار سهام و هم بازار ارز را مورد تأثیر قرارداد. در بحران ۱۹۸۷ ارزهای بین‌المللی نسبتاً باثبات باقی ماند. درست برخلاف سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۸۷، بحران مالی سال ۱۹۹۷/۱۹۹۸ با تلاشی هم‌زمان بازارهای ارز و سهام به وقوع پیوست. مابین بازار ارز و سهام تقریباً رابطه و وابستگی دوجانبه‌ای پدید آمد: سوداگران رسمی نه تنها در دست‌کاری کورس سهام شرکت داشتند، بلکه این قابلیت را برای خود نیز کسب کرده بودند که ذخیره‌های ارزی بانک‌های مرکزی را به تاراج برند، دولت‌های مستقل را دور زنند و اقتصاد کشورها را بی‌ثبات نمایند.

طی سال ۱۹۹۷ سوداگری ارز در تایلند، اندونزی، کره، مالزی و فیلیپین به نقل و انتقال میلیاردها دلار از ذخایر بانک‌های مرکزی به جیب‌های خصوصی انجامید. چندین و چند ناظر به این نوع دست‌کاری در بازار ارز و سهام توسط

بانک‌های سرمایه‌گذار و شرکت‌های دلال اشاره کردند. (۱۴) تلخناک بود که درست همان مؤسسات مالی غربی که بانک‌های مرکزی کشورهای جهان سوم را به تاراج بردند، پس از آن به بانک‌های آسیای جنوب شرقی پیشنهاد «کمک» کردند. مثلاً «آی ان جی بارینگز بانک» که به سوداگری مشهور است در ژوئیه ۱۹۹۷ به بانک مرکزی فیلیپین پیشنهاد یک اعتبار ۱ میلیارد دلاری را داد. در ماه‌های بعد که بانک مرکزی فیلیپین طی کوشش نافرجامی برای تثبیت پزو مقدار زیادی دلار به بازار وارد کرد، بخش عمده این ذخایر ارزی مجدداً به کام سوداگران بین‌المللی ریخته شد. تحلیل‌گران و پرفسورهای اقتصاددانان با تکیه به «فاکت‌های اساسی سالم» همگی خطر یک بحران مالی بین‌المللی را ناچیز اعلام کرده بودند. رهبران کشورهای «گروه ۸» از ترس این که مسبب «علائم اشتباهی» گردند، سکوت پیشه کرده بودند. تحلیل‌گران وال استریت کماکان عاجزانه از «تصحیح خودبخودی بازار» سخن می‌راندند و قادر به شناخت روابط اساسی اقتصادی نبودند.

مسئول سقوط بازار بورس نیویورک در روز ۲۷ اکتبر ۱۹۹۷ بعضاً «اقتصادهای از نظر ساختاری ضعیف» در آسیای جنوب شرقی اعلام می‌گردید که تاچندی قبل از آن ببرهای درحال رشد نام داشت و اکنون به اردک‌های چلاق تبدیل گردیده بود. به جدی بودن این بحران مالی عامداً کم بها داده می‌شد: آلن گرین اسپان رییس بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا با استفاده از اتوریته مقام خود، وال استریت را دلداری می‌داد و از «کاراکتر واگیردار اقتصادها» سخن می‌گفت که «ضعف‌های خود را از یک کشور به کشور دیگر اشاعه می‌بخشد». پس از حکم آقای گرین اسپان در ۲۸ اکتبر کلیه اقتصاددانان بر این عقیده بودند که وال استریت به «آنفلانزای هنگ‌کنگ» دچار گشته است.

در دوران پرتلاطم و نامطمئن نقاهت بازار بورس نیویورک به دنبال «آنفلانزای آسیایی سال ۱۹۹۷»، به دنبال فرار دیوانه‌وار از سهام ژاپنی، بازارهای مالی پس از چند ماه مجدداً سقوط کرد و در اوت ۱۹۹۸ با سقوط جنجالی روبل روسی به نقطه اوج خود رسید. داو جونز روز ۳۱ اوت ۱۹۹۸، ۵۵۴ پوئن از دست داد که در تاریخ بازار بورس نیویورک دومین سقوط عظیم بود و در ماه سپتامبر سقوط دراماتیک بورس در سطح جهان را به دنبال داشت. در عرض تنها چند هفته ۲۳۰۰ میلیارد دلار سود دفتری در بازارهای ایالات متحده آمریکا فنا گردید.

سقوط آزاد روبل در ماه اوت ۱۹۹۸ بزرگ‌ترین بانک‌های مسکو را به ورشکستگی کشانید و امکان تصاحب سیستم مالی روسیه توسط مشتری بانک و مؤسسه سرمایه‌گذاری غربی را فراهم کرد و بحران ناتوانی عظیم مالی مسکو در قبال طلبکاران تشدید شد. (دوپیچه بانک و درس‌دینر بانک نیز از جمله طلبکاران بودند) از ابتدای آغاز رفرم‌های

ماکرواکنومیکی در روسیه و پس از شوک درمانی صندوق بین‌المللی در سال ۱۹۹۲ ثروت‌های روسیه (از قبیل کارخانجات مجتمع نظامی - صنعتی، زیربنایی و منابع طبیعی) به حجم ۵۰۰ میلیارد دلار به دنبال خصوصی‌سازی و یا ورشکستگی تحمیلی به چنگال سرمایه‌های غربی افتاد. در فاز خشن پس از پایان دوران جنگ سرد از این طریق یک سیستم کامل اجتماعی و اقتصادی نابود شد. (رجوع شود به بخش ۱۶)

کشورها یکی پس از دیگری گرفتار وال استریت می‌گردند

واشنگتن به عوض این که پس از پایان توفان، بازارهای مالی را آرام کند، قانونی را از سنا گذراند که قدرت مؤسسات بزرگ مالی و هج‌فوندهای وابسته به آن‌ها را به نحو بارزی تقویت می‌کرد. با قانون «مدرنیزاسیون مالی» در نوامبر ۱۹۹۹، یعنی درست یک هفته قبل از کنفرانس تاریخی سازمان تجارت جهانی در سیاتل، قوه مقننه ایالات متحده آمریکا راه را برای آزاد سازی وسیع سیستم بانکی این کشور باز کرد.

پس از مذاکرات طولانی، کلیه محدودیت‌هایی که تا پیش از آن برای بانک‌های وال استریت وجود داشت با یک امضا از میان برداشته شد. قواعد نوینی که توسط سنا تلویح و توسط رییس جمهور «بیل کلینتون» توشیح شد، دست بانک‌های تجاری، مؤسسات سرمایه‌گذار، هج‌فوندرز، سهامداران رسمی، بنیادهای بازنشستگی و شرکت‌های بیمه را کاملاً باز می‌گذارد که با اختلاط سرمایه دو و یا چندجانبه، طیف وسیعی از معاملات مالی را در اختیار گیرند.

بدین وسیله قانون «گلاس - استیگال» که از سال ۱۹۳۳ اعتبار داشت و ستون اصلی سیاست «نیودیل» فرانکلین روزولت برای خشک کردن باتلاق ارتشا، دست‌کاری‌های مالی و تجارت با دانستنی‌های دست‌اندرکاران بازارهای بورس پس از تلاشی وال استریت در سال ۱۹۲۹ وضع گردیده بود، که طی آن بیش از ۵۰۰۰ بانک نابود شد، ملغی گردید. (۱۵) کنترل کلیه صنایع خدماتی مالی ایالات متحده آمریکا از جمله شرکت‌های بیمه، بنیادهای بیمه بازنشستگی و شرکت‌های سرمایه‌گذاری عملاً در اختیار یک مشت کنسرن‌های مالی قرار گرفت که در عین حال یا اعتبار دهنده و یا صاحب سهام شرکت‌های «های - تک»، شرکت‌های تسلیحاتی، کنسرن‌های بزرگ نفتی و یا معدنی و غیره می‌باشند. علاوه بر این غول‌های مالی که در عین حال ضامن بدهی‌های دولتی ایالات، ولایات و شهرها هستند، می‌توانند سیاست‌مداران را بیش از پیش تحت کنترل خود درآورده و نفوذ خود را در سیاست داخلی تقویت بخشند.

در مرکز این «سوپرمارکت مالی» جهانی، غول‌های بی‌رقیب «وال‌استریت» قرار دارند که نه تنها رقبای مستقیم خود را از میدان به در می‌کنند، بلکه به طور مؤثر بر اقتصاد واقعی نفوذ گزارد و وارد عرصه‌های می‌گردند که تاکنون در حیطه اختیارات بانک‌های مرکزی بود، زیرا که قدرت کنترل بانک‌های مرکزی به دنبال قانون مدرن‌سازی مالی به طور محسوسی محدود گردید. چارچوب‌های قانونی نوین واقعاً این امکان را در اختیار غول‌های مالی قرار می‌دهد تا با دور زدن بانک مرکزی و موافقت مخفیانه مابین خود بهره‌های اعتبارات را به نحو دلخواه تعیین کنند.

دوران جدیدی از رقابت در بازارهای مالی آغاز گردیده است. در نظم نوین جهانی برای سرمایه مالی آمریکایی عمده‌تر از هر چیز از میدان به در کردن رقبای کنسرن‌های بانکی اروپایی و ژاپنی و یا لاقلاً بستن پیمان مودت کاربردی با کلوپ خاصه متشکل از غول‌های بانکی انگلیسی و آلمانی است.

«فدرال ریزرو بورد»، مجمع کنترل آمریکایی با زیرپا گذاردن قوانین جاری، قبل از به تصویب رسیدن «فاینانشل مدرنیزیشن اکت» در سال ۱۹۹۳ چندین اختلاط بزرگ مابین بانک‌ها، از جمله «نیشن بانک» با «بانک آمریکا» و «سیتی بانک» با «تراولرز گروپ» را ممکن ساخت. «سیتی بانک»، بزرگ‌ترین بانک وال‌استریت و تراولرز گروپ، یک شرکت خدماتی مالی و بیمه‌ای که بزرگ‌ترین شرکت سرمایه‌گذاری «سولومون سمیت بارنی» نیز بدان تعلق دارد، در سال ۱۹۹۸ با سرمایه مشترک ۷۲ میلیارد دلار به هم پیوستند.

هم‌چنین همگرایی استراتژیک دیگری مابین بانک‌های آمریکایی و اروپایی مثل «دویچه بانک» و «بانکرز تراست» و یا کنسرن بانکی سوئیسی «کردیت سوئیس» با «فرست بوستون» انجام گرفت. «هنگ کنگ شانگهای بانکینگ

کورپوریشن» که در انگلیس استقرار دارد و در گذشته شریک «ولز فارگو» و «واچوویا کورپوریشن» گشته بود با صرف ۹ میلیارد دلار «ریپابلیک نیویورک بانک» را که متعلق به «ادموند سافرا» فقید بود به مالکیت خود درآورد. (۱۶) اکنون بانک‌های اروپایی رقیب که از دایره درونی وال‌استریت بیرون مانده‌اند به تنازع بقا در محیط مالی جهانی شده‌ای که روزبروز نامطبوع‌تر می‌گردد، مشغولند. «بانک ناسیونال دُپاری»، «سوسیته ژنرال دُبانک» و همچنین «پاریباس» را خرید و به صفوف بانک‌های جهانی کلان ارتقا یافت. این بانک نیز در صدد است تا در ابعاد بزرگ‌تری وارد بازار ایالات متحده آمریکا گردد.

آزادسازی بازارهای مالی در ایالات متحده آمریکا، تمرکز بی‌نظیری از قدرت مالی جهانی را ممکن می‌سازد. یک چنین تمرکزی پیش‌شرط‌های رفم جهانی مالی و تجارتی، زیر نظر صندوق بین‌المللی و سازمان تجارت جهانی را فراهم

می‌سازد. هدف مقررات قرارداد کلی در مورد روابط خدماتی (گاتز) و همین‌طور قرارداد خدمات مالی (اف - تی - ای) در چارچوب سازمان تجارت جهانی از میان برداشتن موانع باقی مانده برای روند آزاد سرمایه مالی است. بدین معنی که «مریل لینیچ»، «سیتی گروپز» و «دویچه بانک» قادر شوند تا هر گاه صلاح بدانند، هر بانک و یا انستیتوی مالی ملی را در هر گوشه جهان به ورشکستگی بکشانند.

اینکار عملاً به دنبال برنامه‌های فوری صندوق بین‌المللی و بانک جهانی با خصوصی‌سازی و تاراج شرکت‌های دولتی هم‌اکنون در بسیاری از کشورهای در حال رشد صورت پذیرفته است. بانک‌های عظیم تنها به این شرط و ضمانت به بازارهای مالی وارد شدند که اجازه داشته باشند در عمل به مانند شرکت‌های ملی فعالیت کنند. بدون آنکه خود را در قبال مقررات سازمان تجارت جهانی در مورد خدمات مالی (اف - تی - ای) جوابگو بدانند، بانک‌های «والاستریت» مثلاً در کره، پاکستان، آرژانتین و یا برزیل، بنا بر قوانینی که طبق ضوابط صندوق بین‌المللی و بانک جهانی قبلاً تغییر یافته بود، به مؤسسات ملی تبدیل گردیدند. (رجوع شود به بخش ۲۱ و ۲۲)

بنابراین غول‌های مالی آمریکایی و اروپایی احتیاجی به انتظار اجرای مقررات «گاتز» ندارند که در بخش‌های بانکی در سطح جهان به صورت غالب عمل کرده و دولت‌های ملی را تحت تأثیر قرار دهند. روند آزادسازی جهانی بازارهای مالی در بسیاری از موارد عملی انجام شده است. با پشتیبانی صندوق بین‌المللی، که کشورها را به طور منظم تحت فشار قرار می‌دهد تا بانک‌های محلی را برای سرمایه‌گذاران خارجی بگشایند، «والاستریت» می‌تواند تقریباً همه جا بانک‌های داخلی با مشتریان محلی، شرکت‌های تجارت سهام و شرکت‌های بیمه را در اختیار گرفته و از نظر ساختاری تغییر دهد. «سیتی گروپز» و دیگر غول‌های «والاستریت» به «تورنمنت کاسبی» در جهان رفته‌اند تا در آسیا، آمریکای لاتین و اروپای شرقی به بانک و انستیتوی مالی به قیمت نازل ابتیاع کنند. بدین صورت «سیتی گروپز» در آرژانتین به یک ضرب «بانکومایو کوپراتیوو لتد» با ۱۰۶ شعبه آن را خرید و یک شبه بزرگ‌ترین بانک این کشور شد.

۲۰ - جنگ اقتصادی

بحران ۱۹۹۷ آسیا اکنون مدت‌هاست که به بحران اقتصادی جهانی تبدیل گردیده و روزبروز بازارهای مالی و اقتصادهای ملی جدیدی را دچار رکود اقتصادی می‌کند. مدیرعاملان مالی بین‌المللی که اقدامات سوداگرانه‌شان این روند را تشدید کرد، عملاً توسط صندوق بین‌المللی که آزادسازی جریان سرمایه‌ها در سطح بین‌المللی هنوز برایش کافی نبود، ترغیب

می شدند. پس از این که سرمایه مالی پر قدرت امکانات عملی دولت های ملی را در مقابل این جنگ اقتصادی تضعیف کرد، اکنون در پس پرده کوشش می کند تا از طریق مؤسسه «برتون - وود» به قدرت کنترل شدیدتری دست یابد و نفوذ بیشتری بر ساختارهای مالی بین المللی اعمال کند.

حملات سوداگرانه توسط دست کاری نیروهای بازار

مسابقه جهانی در کسب ثروت بیشتر از طریق دست کاری های مالی، نیروی محرکه بحران و همین طور سرچشمه کلیه ناهنجاری های اقتصادی و فلاکت های اجتماعی است. دست کاری نیروهای بازار توسط بازیگران پر قدرت مالی خود نوعی از جنگ مالی و اقتصادی است. سرزمین های از دست رفته را نباید مجدداً به مستعمره تبدیل کرد و یا توسط ارتش مجدداً فتح کرد. در اواخر قرن ۲۰ پیروزی بر ملیت ها یعنی کنترل ثروت مولد، نیروی کار و مؤسسات و منابع طبیعی آنها می تواند به طور بسیار غیرشخصی از مراکز کنسرن ها طراحی و اجرا گردد؛ دستورات از طریق کامپیوتر و یا تلفن همراه بلاواسطه به بازارهای بزرگ مالی ابلاغ می گردد و از این طریق اقتصادهای ملی به لرزه درمی آید. در طی جنگ مالی ابزار سوداگری بغرنج و متعددی به کار گرفته می شود، از جمله: تجارت با مشتقات، نقل و انتقال ارز، آپشن های ارزی، هج فوندز، ایندکس فوندز و غیره. یک چنین ابزار سوداگری با این هدف به کار گرفته می شوند تا ثروت های مالی انبار شود و کنترل بر ثروت تولیدی حاصل گردد. به گفته «ماتاهیر بن محمد» نخست وزیر مالزی «کاهش حساب شده ارزش ارز یک کشور توسط تاجر ارز تنها برای کسب سود، به مفهوم لطمه شدید زدن به حقوق کشورهای غیروابسته است.» (۱۷)

تصاحب ثروت های جهانی به کمک دست کاری بازار، به طور منظم توسط دخالت های سیاسی - اقتصادی صندوق بین المللی، که اقتصادهای ملی را در سراسر جهان و تقریباً همزمان بی رحمانه تضعیف می کند، تسهیل می گردد. جنگ مالی مرز نمی شناسد و تنها به محاصره دشمنان قدیمی جنگ سرد اکتفا نمی کند. در کره، اندونزی و تایلند سوداگران رسمی در حالی که بانک های مرکزی کوشش به تقویت ارز داشتند گاو صندوق های این بانک ها را به تاراج می بردند. در سال ۱۹۹۷ از این طریق ۱۰۰ میلیارد دلار اندوخته ارزی آسیایی «غصب» گردید و طی چند ماه از آن مشتی افراد خصوصی گشت. به دنبال کاهش ارزش ارز درآمد واقعی و سطح اشتغال در کشورهای مورد نظر یک شبه سقوط کرد.

فقر عمومی حاصل از آن شامل کشورهای شد که پس از جنگ به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی چشم‌گیری نایل گردیده بودند.

کلاه‌برداری مالی در بازارهای ارزی، اقتصاد کشورهای آسیایی را بی‌ثبات کرده و از این طریق پیش شرط‌های لازم برای تاراج بعدی سرمایه‌های تولیدی توسط «سرمایه‌گذاران لاشخوار» خارجی آماده می‌ساخت. (۱۸) در تایلند ۵۶ بانک و مؤسسه مالی به دستور صندوق بین‌المللی تعطیل گردید. عملاً یک شبه نرخ بیکاری دو برابر شد. (۱۹) در کره جنوبی نیز با دخالت صندوق بین‌المللی یک سلسله ورشکستگی‌های مرگبار پدید آمد و به نابودی بانک‌های تجارتي که «دچار مشکل» گردیده بودند، کشید. (رجوع کنید به بخش ۲۱)

بحران جهانی در بسیاری از نکات ختم دوره فعالیت بانک‌های مرکزی را اعلام می‌دارد. استقلال ملی در تعیین اقتصاد و همین‌طور قدرت کشورهای ملی در کنترل تولید پول، برای رفاه اجتماعی تضعیف گشته است. حجم ارز اندوخته شده خصوصی در دست سوداگران رسمی فزون از امکانات محدود بانک‌های مرکزی در سطح جهانی است. این بانک‌ها دیگر قادر نیستند نه تنها و نه به طور دسته‌جمعی علیه موج حمله سوداگران ایستادگی کنند. سیاست پولی در دست طلبکاران خصوصی است و آن‌ها قادرند مخارج دولتی را کاهش دهند، جلو پرداخت رسمی مزد و حقوق میلیون‌ها کارگر و کارمند دولتی را بگیرند (مانند اتحاد جماهیر شوروی سابق) و تلاشی تولید و برنامه‌های اجتماعی را موجب گردند. طی زمانی که بحران تعمیق می‌یابد، حملات سوداگرانه بر اندوخته‌های بانک‌های مرکزی آمریکای لاتین و خاور نزدیک گسترده می‌شود که عواقب اقتصادی و اجتماعی نابود کننده‌ای را به دنبال دارد. با تلاشی دراماتیک بازار بورس «سائوپالو» در آغاز سال ۱۹۹۹ نقطه عطف نوینی به دست آمد. (رجوع شود به بخش ۲۲)

تاراج اندوخته‌های بانک‌های مرکزی تنها به کشورهای جهان سوم ختم نمی‌گردد. چندین کشور غربی، مثل کانادا و یا استرالیا که بانک مرکزی در آنجا موفق به جلوگیری از سقوط ارز ملی نشد نیز مشمول این چپاولگری شد. در کانادا در سال ۱۹۹۸ بانک مرکزی مجبور شد تا میلیاردها دلار از سرمایه‌داران خصوصی به عاریت گیرد تا پس از حملات سوداگرانه ذخیره‌های ارزی خود را پر کند. همین‌طور به گفته «مایکل هادسون» اقتصاددان، سوداگری‌های موفق علیه کره برای چندین بانک سرمایه‌گذار غربی تمرین نهایی برای تصاحب بخش مالی ژاپن، هنگامی که «ین» به نازل‌ترین سطح ارزش خود رسید، بود. (۲۰) بازیگران بزرگ عبارتند از «گولدمن ساکس»، «مورگان استنلی»، «مورگان گرنفل» آلمانی و دیگران. آن‌ها اعتبارات گنبدیده ژاپنی را به یک‌دهم قیمت صوری آن اِبتیاع می‌کنند.

واشنگتن درست پس از بحران آسیا در سال ۱۹۹۷ بر توکیو فشار سیاسی وارد ساخت و خواستار «فروش فوری اعتبارات گنبدیده این کشور به قیمت نازل، آن‌هم پیش از همه به «سرمایه‌گذاران لاشخوار» آمریکایی و خارجی بود. آن‌ها برای دستیابی به اهداف خود به ژاپن فشار وارد می‌آوردند تا قانون اساسی و سیستم سیاسی و کابینه خود را تغییر دهد و سیستم مالی خود را تغییر شکل بخشد... همین که سرمایه‌گذاران خارجی کنترل بانک‌های این کشور را در دست گرفتند، این بانک‌ها شروع خواهند کرد صنایع ژاپن را تصاحب کنند.» (۲۱)

آتش افروز در نقش آتش‌نشان

در بخش خدمات مالی یکپارچه، بانک‌های بزرگ جهانی و مؤسسات سرمایه‌گذاری هم نقش طلبکار و هم سوداگر رسمی را ایفا می‌کنند. طی بحران آسیا آن‌ها با اقدامات سوداگرانه خود نقش مستقیم در بی‌ثبات کردن ارزهای ملی ایفا کرده و در عین حال حجم بدهی‌های این کشورها را به دلار افزایش بخشیدند. پس از بحران مجدداً در لباس طلبکار ظاهر شدند تا طلب خود را که به دنبال دست‌کاری بازارهای ارز توسط خود آن‌ها پدید آمده بود، وصول کنند. و سرانجام باز هم آن‌ها به عنوان «مشاور» اقتصادی و یا سیاسی - مالی فراخوانده می‌شوند تا بر اجرای «برنامه ویژه ورشکستگی» که توسط بانک جهانی پشتیبانی می‌شود، نظارت کنند که سود آن‌هم به جیب خودشان سرازیر می‌گردد. مثلاً در اندونزی در زمانی که پس از کناره‌گیری محمد سوهارتو زد و خوردهای خیابانی جریان داشت، خصوصی‌سازی بخش‌های کلیدی اقتصاد اندونزی در اختیار ۸ بانک تجارتهای جهانی بزرگ، از جمله «لمان برادرز»، «کردیت سوئیس - فرست بوستون»، «گلدمان - ساکس» و «یوبی‌اس / اس‌بی‌سیواریبورگ دیلان رید» قرار داده شد. (۲۲) بزرگ‌ترین دلالتان جهانی پول اول کشورها را به آتش می‌کشند و سپس در چارچوب «برنامه نجات بخشی» صندوق بین‌المللی به عنوان آتش‌نشان فراخوانده می‌شوند تا اطفاء حریق کنند. و آن‌ها ایند که در نهایت نیز تصمیم می‌گیرند که کدام شرکت تعطیل و کدامیک به ثمن بخش به سرمایه‌گذاران خارجی فروخته شود.

زیر حملات مکرر سوداگرانه بانک‌های مرکزی آسیا در سال ۱۹۹۷ مایوسانه کوشش کردند تا با قراردادهای چندین میلیاردی ارز در آتیه (معامله‌ای که قراردادهای در آن بر اساس ماهیت تحویل، در آینده انجام می‌شود. م)، ارز کشور خود را تقویت کنند. از آنجایی که اندوخته‌های ارزی آن‌ها مصرف گردیده بود، بانک‌های مرکزی مجبور شدند تا در چارچوب قراردادهای تقویتی صندوق بین‌المللی مبالغ هنگفتی قرض کنند. طبق روالی که پس از بحران مکزیک ۱۹۹۴/

۱۹۹۵ متداول گردید، هدف این پول رهایی کشور از تنگدستی نبود. عملاً هیچ گاه این پول به کره، تایلند و یا اندونزی نرسید، بلکه از پیش مقرر گردیده بود تا این پول به صندوق سوداگران رسمی ریخته شود تا آن‌ها غنیمت چندین میلیارد دلاری را که با سوداگری از آن خود کرده بودند، عملاً دریافت دارند. و بدین صورت ببرهای آسیایی توسط اربابان مالی خود رام گشته و به اردکان چلاق تبدیل گشتند. کره، اندونزی و تایلند محکوم شدند بدهی‌های عظیم خود را تا چندین سال پس از آغاز هزاره سوم با خود حمل کنند.

اما این پول که می‌توان با آن این چنین عملیات چندین میلیارد دلاری را تأمین کرد، از کجا می‌آید؟ تنها بخش ناچیزی از آن به صندوق بین‌المللی تعلق دارد. پس از اقدامات کمکی در قبال مکزیک در سال ۱۹۹۵ کشورهای عضو «گروه ۷» موظف شدند با در اختیار گذاردن مبالغ هنگفتی در اقدامات کمکی صندوق بین‌المللی سهیم شوند، که خود به ارتقای سطح بدهی‌های دولتی این کشورها انجامید. واقعاً که جوک بامزه‌ای است! افزایش بدهی که مثلاً ایالات متحده آمریکا برای تأمین مالی این اقدامات کمکی در آسیا متحمل می‌شد، توسط همان گروه از بانک‌های «والاستریت» تأمین و تضمین می‌شد که در حملات سوداگرانه مالی سهیم بودند.

به دیگر سخن: بانک‌هایی که برای نجات قربانی و برای تأمین مالی اقدامات کمکی به دولت قرض می‌دهند، نه تنها طعمه را هم اکنون مابین خود تقسیم کرده‌اند، بلکه حتا هنگام بیرون آوردن طعمه از چنگال آنان نیز باز سود می‌برند.

از بحران مکزیک به بعد، صندوق بین‌المللی نقش تعیین‌کننده‌ای در بررسی حیطه مالی که دلالان جهانی مالی شبیخون‌های سوداگرانه خود را در آن صورت می‌دهند، ایفا می‌کند. بانک‌های بزرگ عاجلاً به اطلاعات درونی محتاجند. آن‌ها می‌خواهند که حتی الامکان اطلاعات مستقیم از جزییات مذاکرات صندوق بین‌المللی با کشورهای عضو داشته باشند تا حملات سوداگرانه خود را کاراتر به انجام رسانند و لذا با تأکید بر «شفافیت» لازم از صندوق بین‌المللی می‌خواهند تا «اطلاعات پرازش» در رابطه با مذاکرات خود با دولت‌های ملی را «بدون آن که اطلاعات سری و مخفی برملا شود در اختیار آن‌ها قرار دهد.» (۲۳) شش بانک اداری بزرگ «والاستریت» از جمله «چیس مانهاتان»، «بانک آمریکا»،

«سیتی گروپ» و «جی. پی. مورگان» و همچنین بانک‌های تجارتي «گولدمان ساکس»، «لمان برادرز»، «مورگان

استانلی» و «سالومون سمیت بارنی» در جلسات مشاوره در مورد مقررات اقدامات کمکی در آسیا شرکت داشتند. طعنه

دردناک این که نه سیاست‌مداران منتخب مردم، بلکه سوداگران کنترل بحران را به عهده دارند. وزرای دارایی کشورهای

«گروه ۷» با منطقی احمقانه سوداگرانی را که مسبب تلاطمات مالی گردیده بودند را به جستجوی کاربردهایی که به کاهش تلاطم در بازارهای مالی بیانجامد، دعوت می‌کنند.

گرچه از نظر تئوریک بانک‌ها موظف به حفظ ثبات مالی هستند، اما آن‌ها در حقیقت خواستار نابودی ارزهای ملی می‌باشند. در ماه‌های قبل از بحران آسیا، انستیتوی «انترناشنال فاینانس» که یک اندیشه‌گاه واشنگتنی و مدافع منافع قریب ۳۰۰ بانک و مؤسسه سرمایه‌گذاری بین‌المللی است، از مسئولین بازارهای رشدیابنده خواست که «هر جا که کورس تعویض ارز شروع به رشد نمود، با آن مبارزه کنند.» (۲۴) این درخواست به صندوق بین‌المللی نیز ارسال شد و درضمن خواهش شد تا صندوق بین‌المللی هم‌چنین برای نابودی ارزهای ملی کوشش کند. (۲۵)

در حقیقت تقریباً ۳ ماه پیش از سقوط فاجعه‌بار روپیه، صندوق بین‌المللی دولت اندونزی را مجبور کرد تا ارز خود را تقویت نکند. «/ستیفوربس» میلیاردر آمریکایی و کاندیدای ریاست جمهوری می‌پرسید: «آیا صندوق بین‌المللی کمک کرد تا این بحران شتاب یابد؟... این سازمان خواستار شفافیت و روشن بودن اقتصاد است، لکن در پنهان ساختن عملیات خود با سازمان سیا رقابت می‌کند. آیا مثلاً صندوق بین‌المللی با تایلند مخفیانه مذاکره کرده و خواستار کاهش ارزش ارز گردید که بلافاصله به آن سلسله از وقایع فاجعه‌بار انجامید؟... آیا نسخه‌های صندوق بین‌المللی بیماری را تشدید کرد؟... ارز این کشور به ضرب چماق نزول داده شد.» (۲۶)

اقتصاد خیالی – ثروت واقعی

بانک‌های جهانی و کنسرن‌های بین‌المللی در کوشش خستگی‌ناپذیر خود برای کسب ثروت و قدرت، فشار می‌آورند که جریان سرمایه در سطح بین‌المللی آزاد گردد تا بدین وسیله نقل و انتقال پول‌های «داغ» و یا «کثیف» میسر شود. (۲۷) صندوق بین‌المللی این درخواست را پذیرفت و در سال ۱۹۹۸ رسماً خود را موظف ساخت که نقل و انتقال سرمایه را تعدیل بخشد.

جعبه ۲۰،۱

پی‌آمدهای بی‌ثبات کننده «هج‌فونددز»

(هج‌فونددز شرکت‌های سرمایه‌گذاری عظیمی می‌باشند که برخلاف بنیادهای سرمایه‌گذاری معمولی مورد کنترل مقامات مسئول مالی قرار ندارند. این بنیادها چه کورس بورس بالا باشد و یا پایین، سودآورند، به ویژه که بازارها در

حرکت و جنب و جوش باشند. معاملات اصلی آنها شرط بندی و معاملات آتیه ای شده بر تغییر و تحولات کورس است. م)

تحت عنوان «انجمن سرمایه گذاران غنی» «هچ فوندز» توسط دست اندر کاران مالی پایه گذاری شد تا در خدمت منافع بانک ها، شرکت ها و افراد ثروتمند قرار گیرد. آنها اکنون به بخش جدایی ناپذیری از ساختار بانک های سرمایه گذار تبدیل گردیده و سرمایه ای به حجم ۳۰۰ میلیارد دلار در اختیار دارند. ولی به دنبال معاملات باصرفه این سرمایه اکنون سر به فلک کشیده است: قبل از تلاشی «هچ فوندز لانگ ترم کاپیتال مانجمنت» (ال - تی - سی - ام) مدیر عامل آن «جان مریوزر» برای هر یک میلیون دلار ثبت گردیده، ۵۰۰ میلیون دلار سرمایه گذاری کرد، تخمیناً ۲۰۰ میلیارد دلار. و این مبلغ که صرف سرمایه گذاری مشکوک در بازارهای رشدیابنده می گردد، حجم سرمایه تنها یک «هچ فوندز» از ۴۰۰۰ هچ فوندز موجود است! البته نیازی به ذکر نیست که بخش بزرگی از معاملات هچ فوندز در بهشت های مالیاتی صورت می گیرد و از پرداخت مالیات شانه خالی می کند.

مدیران عامل هچ فوندز دارای بهترین روابط می باشند. آنها با منافع بزرگ بانک ها گره خورده و دارای نفوذ عظیمی بر سمت و سوی رفرم های صندوق بین المللی برای کشورهای «گروه ۷» می باشند. وزرای دارایی و بانک های مرکزی این کشورها در این مورد متفق القولند که نظم بخشی هچ فوندز عاقلانه نیست.

هچ فوندزها قادرند یک شبه میلیاردها دلار را در سطح جهان نقل و انتقال دهند و بدین صورت قدرت کشورها را بی اثر کنند. عملیات آنها بر پایه دست کاری نیروهای بازار صورت می گیرد: هچ فوندز ثروت های کلانی را از بطن اقتصاد واقعی بیرون می کشند که عملاً به رشد عظیم بدهی ها و بسته شدن اماکن تولیدی می انجامد.

اقدامات دارماتیک امدادی یک کنسرسیوم از وال استریت برای نجات هچ فوندز (ال - تی - سی - ام) در سپتامبر ۱۹۹۸ که به ناگاه دچار بدهی به مبلغ ۳ میلیارد گشته بود، تنها نوک کوه یخ در شبکه تار عنکبوتی بین المللی ۴۰۰۰ هچ فوندز می باشد. «جان مریوزر» که (ال - تی - سی - ام) را رهبری می کند قبل از آن مدیرعامل بانک «سالومون برادرز» بود. هم گام با مشکلات حاشیه ای بازارهای بازنشستگی، شکست هچ فوندز روی کل ساختار بخش بانکی کشورهای غرب از جمله ۵۵ بهشت بانکی در جزایر کایمن و برمودا، در لوکزامبورگ و یا هر جای دیگری اثر می گذارد. بی ثباتی بازارهای سهام آینده بنیادهای سرمایه گذاری و بازنشستگی را به خطر می افکند، زیرا که سرمایه گذاری های سوداگرانه نیز بخشی از فعالیت آنها را تشکیل می دهد.

تغییر ساختاری بازارها و مؤسسات مالی جهانی هم گام با تاراج اقتصادهای ملی انباشت مقادیر هنگفت مالکیت و سرمایه خصوصی را ممکن ساخت. بخش بزرگی از آن مدیون نقل و انتقالات سوداگرانه است. دیگر نیازی برای تولید محصول بیشتر احساس نمی شود. ثروت اندوزی خارج از حیطه واقعی اقتصاد (تولید و تجارت) صورت می گیرد. ۱۹۹۶ «موفقیت‌های بازار سهام در وال استریت (یعنی سودهای حاصله از سوداگری) مسبب اصلی افزایش بی سابقه میلیاردرها بود.» (۳۰)

۲۱- استعمار نوین کره

در روزهای آخر ماه نوامبر ۱۹۹۷ یک هیأت نمایندگی صندوق بین‌المللی به ریاست حلال مشکلات آقای «هوبرت نایس» به سئول پرواز کرد. وظیفه وی گفت و گو در مورد نوعی اقدام تقویتی به سبک مکزیک بود تا ثبات اقتصادی کره جنوبی مجدداً تأمین گردد. این روال در قبل نیز مشاهده گردیده بود: داروی تلخی را که صندوق بین‌المللی به طور معمول برای کشورهای در حال رشد و یا کشورهای اروپای شرقی تجویز می کرد، اکنون برای اولین بار برای یک کشور پیشرفته صنعتی تجویز می گردید. مسأله بسیار عاجل بود: ۱۸ دسامبر، یعنی تقریباً ۳ هفته بعد می‌بایستی که رئیس جمهور انتخاب می شد و معلوم نبود که پس از انتخابات سرکار صندوق بین‌المللی با چه کسی خواهد بود. واشنگتن به کمک سفارت خود در کره با دقت صحنه را آماده کرده بود. زیر فشار نسبتاً خفیفی رئیس جمهور وقت «کیم یونگ سام» یک هفته قبل از ورود هیأت صندوق بین‌المللی وزیر دارایی خود «کانگ کیونگ شیک» را به این جرم که وی مانع مذاکرات با صندوق بین‌المللی گردیده بود، مرخص کرده بود. جانشین وی «لیم چانگ یول» به طور خیلی «اتفاقی» از کارکنان اسبق صندوق بین‌المللی و بانک جهانی بود که حکام نظامی کره در دهه ۸۰، در دوران حکومت نظامی، به واشنگتن اعزام کرده بودند. هم چنین مشاور اقتصادی رئیس جمهور «کیم این هو» سریعاً مرخص گردید، زیرا که «پیشنهاد صندوق بین‌المللی را به طور تحقیرآمیزی رد کرده و گفته بود که سئول اعتبار بین‌المللی خود را با کوشش‌های مستقل خود احیا خواهد ساخت.» (۳۱)

وزیر دارایی «لیم» هنوز نرسیده با عجله عازم واشنگتن شد تا با هم کار گذشته خود، یعنی معاون مدیرکل صندوق بین‌المللی «استانلی فیشر» به مذاکره بنشیند. تعجب‌آور این که تاریخ این مذاکرات قبل از آن که ایشان به عضویت کابینه درآید، مشخص گردیده بود.

رئیس‌جمهور جدید کوتاه آمد

مذاکرات دولت با صندوق بین‌المللی، اکنون در واشنگتن و یا سئول با شدت تمام مخفی نگاه داشته شد. تازه روز جمعه ۲۱ نوامبر دولت رسماً اعلام کرد که خواستار کمک‌های امدادی صندوق بین‌المللی گردیده است. در اولین روز کاری، یعنی ۲۴ نوامبر، بازار بورس از ترس اقدامات صندوق بین‌المللی و نتیجتاً ورشکستگی قابل پیش‌بینی شرکت‌ها و بانک به نازل‌ترین سطح ده سال گذشته خود سقوط کرد، که به «دوشنبه سیاه سئول» معروف گردید. در حالی که رسماً گفته می‌شد، دخالت صندوق بین‌المللی کمک خواهد کرد تا «اعتماد و ثبات اقتصادی مجدداً احیا گردد». وفادار به دستورات واشنگتن، «لیم» وزیر دارایی کنترل بر ارز را از میان برداشت، تا «سرمایه‌گذاران خارجی مجدداً جلب شوند» و بدین صورت کشور را مجدداً در معرض حملات اجتناب‌ناپذیر سوداگران قرارداد. (۳۲)

دو روز بعد از آن، یعنی در روز ۲۶ نوامبر هیأت نمایندگی صندوق بین‌المللی زیر نظر «هوبرت نایس» وارد سئول شد و تنها ۴ روز بعد، یعنی ۳۰ نوامبر هر دو طرف به توافق رسیدند. «لیم چانگ یول» اعلام کرد که اگر تغییر و تصحیح جدیدی لازم باشد، «بسیار ناچیز است و تغییر اساسی» در قرارداد به وجود نخواهد آورد. (۳۳) در واقع هیچ چیز دیگری نیز وجود نداشت که احتیاج به وحدت آرا داشته باشد چون بالاخره وزیر دارایی از همکاران قدیمی صندوق بین‌المللی و بانک جهانی بود. پیش‌طرح معاهده در مقر اصلی صندوق بین‌المللی در واشنگتن قبل از سفر هیأت نمایندگی آماده شده بود و «راه‌حل‌های سیاسی» در مذاکره با وال‌استریت و وزارت دارایی ایالات متحده آمریکا مشخص گردیده بود.

میشل کامدوسوس روز دوشنبه ۳ دسامبر به سئول پرواز کرد تا این معامله را به پایان برساند. مدیرکل بانک کره «کیونگ شیک لی» و همین‌طور وزیر دارایی «لیم» به سرعت «ظهار نیت» فرمالیته را که از قبل توسط نمایندگان صندوق بین‌المللی آماده گشته بود، به امضا رساندند. (۳۴) این که در دور مذاکرات نهایی، آقای «دیوید لیپتون» معاون

وزیر دارایی ایالات متحده آمریکا نیز به طور «غیررسمی» حضور داشت را افکار عمومی کره، پس از امضا و ختم قرارداد ۵۷ میلیارد دلاری دریافت. (۳۵)

مأموریت صندوق بین‌المللی روز ۳ دسامبر به سرعت به پایان رسید. «هوبرت نایس» به واشنگتن عزیمت کرد تا در روز ۴ دسامبر مجمع اجرایی صندوق بین‌المللی را ترغیب به تصویب معاهده نماید. پس از تصویب معاون مدیرکل صندوق بین‌المللی، «استانلی فیشر» در کنفرانس مطبوعاتی اعتراف کرد که: «آقای «لیم» به مقام معاون جدید نخست‌وزیر و وزیر دارایی انتخاب گردیده است. ایشان خوشبختانه در دهه ۸۰ مدیرعامل صندوق بوده است و هم‌چنین برای بانک جهانی نیز کار کرده و لذا با این مؤسسات آشنایی کامل دارد. ولی ایشان تازه دو هفته پیش از این منصوب گردیده و همان‌طور که قابل پیش‌بینی بود رییس هیأت نمایندگی سرسختی است. فکر می‌کنم، تعهداتی که به امضا رسید، نمایانگر شجاعت و خردمندی بسیاری از آینده اقتصاد کره می‌باشد.» (۳۶)

با پشت‌گرمی از تصویب قرارداد توسط صندوق بین‌المللی، وزیر دارایی «لیم» در همان روز اعلامیه از پیش تهیه شده‌ای را خطاب به هموطنانش در تلویزیون این کشور قرائت کرد و از آن‌ها عذر خواست: «من به نام کارمندان وزارت دارایی از مردم پوزش می‌طلبم... بحران ارزی در کشورهای جنوب شرقی آسیا به بحرانی ارزی در کشور ما انجامید. ما خردمندان و واکنش به خرج ندادیم. من پوزش می‌خواهم که ما می‌بایستی برنامه امدادی صندوق بین‌المللی را اجباراً بپذیریم.» (۳۷)

ولی این معامله هنوز به طور کامل به انجام نرسیده بود. کاندیدای ریاست جمهوری نیروی اپوزیسیون میانه رو - دست چپی، آقای «کیم د یونگ» مخالف سرسخت اقدامات امدادی صندوق بین‌المللی از آب درآمد و دولت قبلی را به تاراج اقتصاد کره محکوم کرد: «سرمایه‌گذاران خارجی می‌توانند به هر نحوی که بخواهند کلیه بخش مالی کشورمان، از جمله ۲۶ بانک، ۲۷ شرکت سرمایه‌گذاری، ۱۲ شرکت بیمه، ۲۱ بانک تجارتي که همگی آن‌ها در بازار بورس کشور به ثبت رسیده‌اند را به قیمت ۵,۵ بیلیون «ون»، یعنی ۳,۴ میلیارد دلار اکتیاع کنند.» (۳۸)

بعد از این جریان عقب‌گرد سیاسی آغاز شد: تقریباً دو هفته بعد که انتخابات ریاست جمهوری به پایان رسید، «کیم د یونگ» به یک مدافع سرسخت و تزلزل‌ناپذیر داروی تلخ صندوق بین‌المللی مبدل گشت: «من شجاعانه بازار را طوری خواهم گشود که سرمایه‌گذاران خارجی با اطمینان خاطر سرمایه‌گذاری کنند.» در یک میتینگ عظیم پشتیبانی مصرانه

خود از صندوق بین‌المللی را مجدداً اعلام داشت: «رفرم‌ها دردناک خواهد بود، لکن لازم است که ما این ریسک را به مثابه شانس و موقعیت مطلوبی تلقی کنیم.» (۳۹)

زیر فشار سیاسی وال استریت و واشنگتن، آقای «کیم د یونگ» که تا چندی پیش به علت فعالیت‌های سیاسی خود علیه رژیم نظامیان («پارک چون‌هه» و «چوون دوو هوان») که مورد پشتیبانی آمریکا قرار داشت، در زندان به سر می‌برد، هنوز قبل از آغاز کار خود به عنوان رئیس جمهور منتخب کشور، وا داد و کوتاه آمد.

نشست فوق‌العاده و پی‌آمدهای وسیع آن

با وجود پشتیبانی «کیم د یونگ» هنوز کارهای زیادی برای انجام قرارداد صندوق بین‌المللی در پیش پا بود، چون بالاخره قوانین جدیدی لازم بود تا اخراج توده‌ای کارگران، که در دستور کار قرار داشت را با نظم و ترتیب ممکن سازد. وقت تنگ بود. مشاور وزیر دارایی ایالات متحده آمریکا «دیوید لیپتون» مجدداً به سؤال پرواز کرد. این بار حضورش به طور رسمی اعلام گردید. روز ۲۲ دسامبر «کیم د یونگ» و «لیپتون» در ملاقاتی در مورد لزوم «اخراج کارگران به مثابه بخشی از تغییر ساختار صنعتی برای رقابت‌پذیر کردن اقتصاد» (۴۰) گفت و گو کردند. نشست فوق‌العاده مجلس برای ۲۳ دسامبر در نظر گرفته شد که طی آن «کیم» از طرف نمایندگان چراغ سبز دریافت کرد. ۴ قانون مهم دولت برای عملی کردن قرارداد صندوق بین‌المللی، به طور ضرب‌الاجل و عملاً بدون شور و مشورت تصویب شد. (۴۱) پارلمان کره جنوبی عملاً به مجمع «بعله گویان» تبدیل شد.

پس از این نشست فوق‌العاده، بانک مرکزی آن‌طور که مورد پسند صندوق بین‌المللی بود، دیگر وابستگی به دولت نداشت. اکنون دیگر دولت کره جنوبی قادر نبود تکامل اقتصادی کشور را با سیاست پولی مستقل، یعنی توسط اعتبارات داخلی و بدون وام‌های خارجی تأمین کند. در حالی که سیستم اعتباری دولتی برای تکامل پرتحرک صنایع کره در ۴۰ سال گذشته نقش بسیار مهمی ایفا کرده بود.

گویی که به خاطر رفتار پسندیده اکنون مورد تفقد قرار می‌گرفت، آژانس ارزش‌یابی «مودیز اینوستور سرویس» که به نام منافع بانک‌های آمریکایی عمل می‌کند، ارزش اوراق بهادار دولتی و خصوصی کره را به سطح «جانک باندز» تقلیل داد. (۴۲) (جانک باندز اوراق بهاداری است که در بازار بورس دارای کیفیت نازلی بوده و بسیار پرنسک می‌باشد و لذا بهره زیادی به همراه دارد. م)

جعبه ۲۱,۱

یک بسته ۵۷ میلیارد دلاری آماده می گردد

واقعه نگاری از ۱۹ نوامبر تا ۲۶ دسامبر ۱۹۹۷

۱۹ نوامبر:

کیم یونگ سام، رئیس جمهور که دوره ریاستش رو به پایان است کانگ کیونگ شیک وزیر دارایی را به جرم «تخطئه در کار مذاکرات» با صندوق بین المللی از کار برکنار می کند. جانشین وی «لیم چانگ یول» مدیرعامل اسبق صندوق بین المللی است.

۲۰ نوامبر:

«لیم چانگ یول» برای مذاکره با هم کار سابق خود «استانلی فیشر دپیوتی مانجینگ مدیرعامل صندوق بین المللی به واشنگتن عزیمت می کند.

۲۱ نوامبر:

دولت کره رسماً اعلام می کند که خواستار قراردادی با صندوق بین المللی است. رئیس هیأت نمایندگی این کشور «لیم چانگ یول» است.

۲۴ نوامبر:

«دوشنبه سیاه سئول»: بازار سهام کره در رابطه با اقدامات صرفه جویانه محتمل در قرار داد صندوق بین المللی و نتیجتاً تلاشی و ورشکستگی شرکت ها و بانک ها، به طوری سقوط کرد که در ده سال گذشته بی سابقه بود.

۲۶ نوامبر:

هیأت نمایندگی صندوق بین المللی به ریاست «هوبرت نایس» وارد سئول شد.

۲۷ نوامبر:

مذاکرات مخفیانه مابین نمایندگان صندوق بین المللی و دولت کره آغاز شد.

۳۰ نوامبر:

پس از چهار روز مذاکره صندوق بین المللی و دولت کره بر سر «قول نامه موقت» به توافق می رسند.

۱ دسامبر:

طرح قولنامه برای تأیید به کابینه ارجاع می گردد.

۳ دسامبر:

رئیس صندوق بین المللی «میشل کامدوسوس» برای ختم مذاکرات وارد سئول می گردد.

۲۲ دسامبر:

«دیوید لیپتون» وارد سئول شد و از «کیم د یونگ» خواست که با اخراج توده ای کارگران موافقت کند.

۲۳ دسامبر:

اجلاس فوق العاده مجلس. مجلس چهار لایحه مهم دولت در مورد نحوه اجرای برنامه صندوق بین المللی را به تصویب رسانید.

۲۴ دسامبر:

بانکداران وال استریت به طور اضطراری در روز کریسمس اجلاس خود را برقرار می کنند.

۲۶ دسامبر:

«کیم د یونگ» اقدامات سختی را وعده می دهد: «شرکت ها بایستی مزدها را ثابت نگاه دارند و یا کاهش دهند و اگر این اقدام کافی نباشد، اخراج کارگران غیرقابل اجتناب خواهد بود.

یک روز پس از جلسه اضطراری مجلس کره، یعنی در روز کریسمس تصمیم گیری در مورد معامله ۵۷ میلیاردی در

نیویورک به پایان رسید. دلالتان مالی پر قدرت در وال استریت، چیس مانهاتان، بانک آمریکا، سیتی کورپ و جی پی

مورگان و هم چنین نمایندگان بانک های تجارتی بزرگ نیویورک مثل گولدمان ساکس، لمان برودرز، مورگان استانلی،

سالومون سمیت بارنی برای شرکت در نشستی به بانک مرکزی دعوت گردیدند. (۴۳) مقارن با این نشست، در

فرانکفورت، پشت درهای بسته، ۸۰ وام دهنده طلبکار اروپایی به ریاست دویچه بانک گردهم آمدند و همین طور ۱۰ بانک

بزرگ ژاپنی که بخش عمده بدهکاری های کوتاه مدت کره ای از طرف آنها داده شده بود، در توکیو با «کیونگ شیک

لی» رئیس بانک کره به مذاکره نشستند.

پس از این که صندوق بین‌المللی در نیمه شب آن روز چراغ سبز بانک‌ها را گرفت، قادر شد «تا فوراً ۱۰ میلیارد دلار در اختیار سئول بگذارد تا این کشور بدهکاری‌های کوتاه‌مدت خود، که اکنون مدت بازپرداخت آن‌ها در سطح وسیع به پایان رسیده بود را بپردازد.» (۴۴)

این نشست‌ها در حین کریسمس تعیین‌کننده بود. بانک‌ها اصرار داشتند که کمک‌های میلیاردی که توسط کشورهای عضو گروه ۸، صندوق بین‌المللی، بانک جهانی و آزیان دیولوپمنت بانک در اختیار کره گذارده شده بود به هیچ‌وجه نباید به ورود سرمایه به کره بیانجامد. گاو صندوق‌های بانک مرکزی کره تاراج شده بود. طلبکاران و سوداگران بی‌صبرانه منتظر ورود دلارهای کمکی بودند. این دلارها صرفاً برای پرداخت انستیتوهای مالی اروپایی و ژاپنی و دلالتان ارز در نظر گرفته شده بود. همان انستیتوهایی که در قبل علیه «ون» کره به سوداگری پرداخته بودند، اکنون دلارهای کمکی صندوق بین‌المللی را به جیب می‌زدند که یک قلب محض بود. دولت کره مؤظف گردیده بود این بدهی‌های میلیاردی را تا سال ۲۰۰۶ بپردازد.

اقدامات کمکی صندوق بین‌المللی استقلال اقتصادی کره را از بین برد و عملاً ساختارهای اداری کنفالیستی به ریاست رئیس جمهوری که به طریق دموکراتیک انتخاب گردیده بود، برقرار می‌کرد. این اقدامات کشور را یک شبه دچار رکود اقتصادی کرد. پی‌آمدهای این اقدامات نابودکننده بود. سطح زندگی به تلاشی کشید. با رفرم‌های صندوق بین‌المللی سطح مزد واقعی نزول کرد و بیکاری شدیدی اشاعه یافت.

قرارداد مذکور کلیه محدودیت‌ها برای مالکیت خارجی را از میان برداشت و بازار داخلی ارز را برای سرمایه‌گذاران خارجی گشود: «مؤسسات مالی خارجی قادر خواهند بود در سطح نامحدودی در خرید بانک‌های داخلی سهم بگردند.» (۴۵) بانک مرکزی نیز عملاً متلاشی شده و تاراج گردیده بود. در نوامبر همان سال ذخیره‌های ارزی آن به نازل‌ترین سطح خود یعنی ۷,۳ میلیارد دلار سقوط کرده بود. اکنون سیاست مالی و پولی کره توسط طلبکاران خارجی دیکته می‌گردد.

تلاشی و حراج

یکی از اهداف برنامه صندوق بین‌المللی تکه‌تکه کردن «چیپول» کره بود. (جالب توجه است که کره توسط شرکت‌های بزرگ که چیپول نامیده می‌شوند رنگ گرفته. تعداد خیلی از خانواده‌های ثروتمند و قدرت‌طلب کره‌ای صاحب شرکت‌های

صنعتی و تجارتي بزرگ کره می‌باشند و عملاً کشور را در تسلط خویش دارند. یوندای، سامسونگ، کیا، لای - گولداستار، دی یو... از این قبیلند. م) از این جنگ عظیم موکداً خواسته شد تا با شرکت‌های خارجی پیمان‌های استراتژیک ببندند و بدین وسیله راه را برای تصاحب و کنترل آن‌ها توسط سرمایه‌های خارجی باز کنند. برخی از بانک‌های دست‌چین شده کره‌ای می‌بایستی که برای خریداران خارجی جذاب گردند، از این طریق که به اعتبارات تقلبی در اختیار «بنیاد امدادی دولتی» (کورا آست مانجمنت کورپوریشن. گروه ماشین‌سازی «کیا»، یکی از بزرگ‌ترین کنسرن‌های کره‌ای اعلام عدم قابلیت پرداخت کرد. شرکت دیگری (هالا) که یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان قطعات اتوموبیل، کشتی و ماشین‌آلات است نیز به همین سرنوشت دچار شد.

رسماً به نام وال‌استریت، صندوق بین‌المللی خواستار تلاشی گروه «دی‌یو» و فروش کلیه ۱۲ شرکت وابسته به آن که «دچار مشکلات شده بودند» گردید. «دی‌یو» موتورز برای فروش آزاد عرضه گردیده بود، کلیه صنایع جنبی اتوموبیل‌سازی دچار بحران گردیده بود. «یوندای» بزرگ‌ترین امپراتوری تولیدی می‌بایستی «گسسته» می‌شد، یعنی متلاشی می‌گردید، تا سرمایه خارجی بتواند به قیمت نازل «خورده شیشه‌ها را جمع کند.» باز نگاه‌داشتن اعتبارات که توسط صندوق بین‌المللی تحمیل می‌شد، مانع از این می‌گردید تا بانک مرکزی به کمک شرکت‌هایی که دچار مشکل گردیده بودند، بشتابد و از طرف دیگر بانک‌های تجارتي «ابا داشتند به شرکت‌ها وام بپردازند، زیرا می‌خواستند خود را در مقابل کاهش جریان پول توسط بانک مرکزی تقویت کنند.» (۴۶) بیش از ۹۰ درصد شرکت‌های ساختمانی، با بدهی ۲۰ میلیارد دلاری به مؤسسات مالی محلی بر لب پرتگاه ورشکستگی قرار داشتند. (۴۷)

موج ادغام و تصاحب شرکت‌ها آغاز شد. صنایع تکنیک پیشرفته، الکترونیک و مونتاژ کره به فروش گذاشته شد. شرکت‌های غربی برای خرید کنسرن‌ها به نرخ ارزان روانه این کشور شدند. کاهش ارزش ارز (ون)، هم‌گام با سقوط بازار بورس سئول، ارزش دلاری ثروت‌های کره‌ای را به شدت کاهش بخشیده بود. گروه «هان‌وها» پس از این که نیمی از صنایع شمیایی را در چارچوب جوینت ونچر در اختیار «بی - ای - اس - اف» گذارد، تأسیسات پالایشگاهی نفت خود را به رویال داچ/شل فروخت. تنها در عرض چند ماه ارزش بازاری «سامسونگ الکترونیک» که بزرگ‌ترین تولیدکننده تراشه است از ۶،۵ به ۲،۴ میلیارد دلار سقوط کرد. «امروز خرید یکی از این

شرکت‌ها ارزان‌تر است تا خرید یک کارخانه. با خرید یکی از این شرکت‌ها ما نه تنها بخش تولیدی و اداری شرکت، بلکه نام و همچنین نیروهای کاری متخصص شاغل در آن را نیز تصاحب می‌کنیم.» (۴۸)

قریب است که بخش دیگری از رفرم‌های درخواستی صندوق بین‌المللی، «ملی کردن» بانک‌های بزرگ تجاری، کره آفرست بانک، سئول بانک، کمرشیل بانک آو کره آ که با هانیل بان یکی شده بود، کره آ اکسچنج بانک و چوهونگ بانک (۴۹) بود، البته برای این که از این طریق خصوصی‌سازی آن‌ها ساده‌تر می‌گردید.

کره آ فرست بانک و سئول بانک فوراً حراج شد. فروش آن‌ها را یکی از بزرگ‌ترین مؤسسات سرمایه‌گذاری وال استریت به عهده گرفت: مورگان استانلی دین ویترو. تنها سرمایه‌گذاران معتبر خارجی اجازه شرکت در حراج را داشتند.

غول‌های سرمایه‌داری آمریکا به کمک شتافتند

آمریکا به «کمک» بانک‌های به خطر افتاده کره‌ای آمد، اما مزایده بانک‌های تجاری یک کلاهبرداری و یا تاراج عینی بود. برای مبلغ ناچیز ۴۵۴ میلیون دلار، ۵۱ درصد سهام کره آفرست بانک از آن «نیوبریدج کاپیتال» شد، که یک شرکت آمریکایی است و متخصص تصاحب شرکت‌ها توسط سرمایه‌گذاری خارجی بسیار کلان می‌باشد. (۵۰)

«نیوبریدج» توسط سرمایه‌گذار آمریکایی «ریچارد بلوم» که که همسر سناتور کالیفرنایی «دایانا فاین‌استاین» است با شراکت میلیارد تکزاسی «دیوید باندرومان» از تکزاس پاسیفیک گروپ، کنترل می‌گردد. از طرف دیگر «باندرومان» شریک یک ثروتمند مشهور دیگر تکزاسی «رابرت باس» است، که در تصاحب «کره آ فرست بانک» سهام بود.

با یک ضربه یک شرکت سرمایه‌گذاری کالیفرنایی بدون هیچ تجربه قبلی با بخش بانک‌های تجاری، کنترل یکی از قدیمی‌ترین مؤسسات بانکی کره با ۵۰۰۰ کارمند و یک شبکه مدرن از شعبات در سطح کشور را عهده‌دار شد. و رسانه‌های مالی غرب «نیوبریدج» را به خاطر عرضه منصفانه ۵۰۰ میلیارد «ون»، یعنی ۴۵۴ میلیون دلار برای تصاحب «کره آ فرست بانک» مورد تشویق قرار دادند. البته «بلوم»، «باندرومان» و شرکا در این کلاهبرداری که توسط صندوق بین‌المللی سازماندهی شده بود، حتا یک دلار از جیب خود نپرداختند. «کره آ فرست بانک» به طور مجانی از آن آن‌ها شد. (۵۱)

در قرارداد با «نیوبریدج»، دولت کره به «کره آ فرست بانک» قول امکان استرداد (پوت بک آپشن) داد که جبران مافات صاحبان جدید در قبال اعتبارات قلابی بود، که قبل از خرید صورت گرفته بود. این قول در عمل بدین معنی بود که

دولت در چندین قسط جمعاً ۱۷,۳ بلیون «ون» به کره آ فرست بانک بخشید، که ۳۵ برابر قیمت خرید آن از نیوبریج کاپیتال بود. نوع جدیدی از راهزنی! یک سرمایه‌گذاری کاملاً فرضی به حجم ۴۵۴ میلیون دلار برای «بلوم، بوندرمان و شرکا» یک چک دولتی به مبلغ ۱۵,۹ میلیون دلار به ارمغان آورد. معامله بدی نیست؟ و دلال این معامله، آقای «دین ویت» از شرکت مورگان استانی در این کلاهبرداری باصرفه پورسانت کلانی هم از دولت کره و هم از صاحبان نوین «کره آ فرست بانک» دریافت کرد.

حالا دولت چگونه این هدیه چند میلیارد دلاری را تأمین کرد؟ طبیعتاً با مزدهای نازل، اخراج وسیع کارمندان دولتی، کاهش عظیم مخارج اجتماعی و میلیاردها دلار پول قرض گرفته شده. دولت کره در دام دایره شیطانی اسیر گشت. هدیه میلیاردي به وال استریت، توسط اعتباراتی از وال استریت، صندوق بین‌المللی و بانک جهانی تأمین گردید. بدین صورت دولت به دست خود، خود را بدهکار کرد. در واقع اعتبار ۲ میلیارد دلاری که قبل از حراج «کره آ فرست بانک» از طرف بانک جهانی به تصویب رسیده بود، می‌بایستی به سرمایه‌گذاران آمریکایی «کمک» کند تا در بخش بانکی کره، به اکثریت سهام دست یابند.

صاحبان جدید تگزاسی و کالیفرنایی جدید «کره آ فرست بانک» از امروز به فردا طلبکار کنسرن عظیم کره‌ای که اکنون بزانو درآمده بود، گردیدند. مدیر عاملان کره‌ای اخراج گردیدند. مدیرکل جدید «فرست بانک» که توسط «نیوبریج» منتصب شد، آقای «رابرت برنوم» نام داشت، که سرمایه‌دار موفقی از تگزاس بود و روابط بسیار نزدیکی با میلیاردر معروف «رابرت باس» از فورت ورس و گروه مالی وی داشت. علاوه بر آن، «میکی کانتور»، وزیر بازرگانی سابق و رییس هیأت نمایندگی ایالات متحده آمریکا در مذاکرات «نفتا» در دوران جورج بوش پدر و هم‌چنین «تامس باراک» مستغلاتی بزرگ لوس‌آنجلس و رییس «کلونی کاپیتال» و مشاور مالی خصوصی «رابرت باس» نیز در این نقل و انتقالات شرکت داشتند. (۵۲)

اکنون صاحبان تگزاسی و کالیفرنایی «کره آ فرست بانک» به خرج صندوق دولتی کره به «طلبکاران محلی» کنسرن‌های کره‌ای تبدیل گردیدند. آن‌ها بدون آنکه حتی یک دلار خرج کنند، اکنون دارای آن‌چنان قدرتی گردیدند، که بتوانند بخش‌های وسیعی از صنعت از جمله صنایع الکترونیکی، اتوموبیل‌سازی، صنایع سبک و نیمه سنگین را بنا به میل خود تغییر دهند، بازدهی آن‌ها را افزایش بخشند و یا آن‌ها را تعطیل کنند. همین‌طور سرنوشت کارگران «چیپول»

نیز در دست صاحبان آمریکایی قرار گرفت. در حقیقت بخش عمده تصاحب و تقسیم «چیپول»ها بدون توافق و تأیید منافع مالی غرب ممکن نبود.

البته مایل نیستیم با این داستان مروج این احساس باشیم که سر منافع تجارتي آلمان در کره بی کلاه ماند. به مثابه بخشی از برنامه صندوق بین‌المللی، «دویچه بانک» رهبری «سئول بانک» که همراه با «کره آفرست بانک» «دولتی» شده بود را به عهده گرفت. البته در این حین، «هوبرت نایس» که اقدامات امدادی مصیبت‌بار دسامبر ۱۹۹۷ را سازماندهی کرده بود، ولی اکنون دیگر برای صندوق بین‌المللی کار نمی‌کند به ریاست بانک آسیا در هنگ کنگ منصوب گردیده است. یکی از وظایف نوین وی رهبری سئول بانک است، که شرایط آن توسط برنامه صندوق بین‌المللی مشخص شده است. شخص وی در مقام عضویت صندوق بین‌المللی در واشنگتن از طراحان اصلی این برنامه بود. (۵۳)

در معامله مشابهی «کامرز بانک» آلمانی و رقیب «دویچه بانک» کنترل اداره «کره آکسچنج بانک» را عهده‌دار شد. (۵۴) بدین صورت دو بانک آلمانی نیز یک‌شبه بدون آن که حتا یک مارک خرج کنند به طلبکاران «چیپول» مبدل گشتند و به نام دولت کره در مقام مدیریت عامل به کنترل تعویض اعتبارات قلابی چیپول و هم‌چنین بررسی پیشنهادات خرید شرکت‌های صنعتی کره توسط سرمایه‌های خارجی پرداختند.

... و فردا همه کُره؟

در سال ۱۹۴۵ سلطه کلنیالیستی ژاپن بر شبه‌جزیره کره توسط غلبه نظامی و سیاسی ایالات متحده آمریکا از بین رفت. ژنرال «مک‌آرتور»، «سینگمان ری» که یک کره‌ای مهاجر در آمریکا بود را به ریاست دولت دست‌نشانده آمریکا منصوب کرد.

در پناه چنین رژی می گروه‌های اقتصادی کره‌ای سیاست اقتصادی را تا حد وسیعی تحت کنترل داشتند. این سیستم سلطه غیرمستقیم، رشد و شکوفایی «سرمایه‌داری ملی» را حمایت می‌کرد. «چیپول»های کره‌ای سرانجام به قدرت عظیمی در بازارهای بین‌المللی تبدیل شدند.

ولی رشد سرمایه‌داری کره‌ای نسبتاً کوتاه بود. در همان دهه ۸۰ به دنبال جهانی شدن اقتصاد، پس‌رفت بازارها و تولید بیش از حد، از مشخصات اقتصاد جهانی بود. (رجوع کنید به بخش ۳) در دهه ۹۰ رقابت مابین کنسرن‌ها تشدید یافت. چیپول‌ها متجاوز قلمداد می‌شدند، که منافع کنسرن‌های آمریکایی، اروپایی و ژاپنی را خدشه‌دار می‌کند. اقدامات امدادی

صندوق بین‌المللی در سال ۱۹۹۷ آگاهانه در خدمت تضعیف سرمایه‌داری کره‌ای، خلع ید خبرگان اقتصادی و تصاحب صنایع متمرکز در چیپول بود.

اما «برای رام کردن ببر» می‌بایستی که سیستم مستعمراتی غیرمستقیمی که در سال ۱۹۴۵ برپا گردیده بود، از میان برداشته می‌شد. با رییس‌جمهور «کیم د یونگ» سیستم حکومتی کاملاً نوینی استقرار یافت. از این لحاظ امضای قرارداد اقدامات امدادی با صندوق بین‌المللی در دسامبر ۱۹۹۷ تغییرات مهمی در ساختار اقتصادی و سیاسی این کشور را به دنبال داشت.

در ابتدای سال ۲۰۰۰، تنها چند روز قبل از نشست تاریخی سران کره شمالی و جنوبی، هیأت نمایندگی دیگری از صندوق بین‌المللی به سئول اعزام شد. تاریخ این اقدام بسیار مناسب انتخاب گردیده بود: ورود نمایندگان رسمی صندوق بین‌المللی، اصلاً مورد توجه رسانه‌های گروهی کره قرار نگرفت. برای مردم کره جنوبی که یک‌تنه پشت رییس‌جمهور ایستاده و نگاه پرامید خود را متوجه وحدت دو کشور داشتند، مشکلات سیاسی دیگر بی‌اهمیت بود.

تیم صندوق بین‌المللی اکنون می‌توانست دور از چشم اغیار و در پشت پرده قرارداد دوم صندوق بین‌المللی با کره را به امضا رساند، از جمله یک قول‌نامه که «لی هون جای» وزیر دارایی جدید قبل از سفر خود به «پیونگ یانگ» به امضا رساند.

معاهده دوم کشنده‌تر از اولی در سال ۱۹۹۷ بود. بدون هیچ مذاکره علنی دولت کره جنوبی به صندوق بین‌المللی اجازه داد تا اقتصاد کشور را تا سال ۲۰۰۳ کماکان زیر یوغ خود نگاه دارد. معاهده دوم که به اصطلاح یک تذکاریه سیاست اقتصادی و مالی بود، بسیار دقیق‌تر از قرارداد بحث‌انگیز امدادی سال ۱۹۹۷ رؤس اقدامات لازم‌الاجرا را مشخص می‌کرد: تکه‌تکه‌سازی و انحلال سرمایه‌داری کره طی سه سال. (۵۵)

ولی مأموریت صندوق بین‌المللی بسیار وسیع‌تر از این بود. هیأت نمایندگی به اتفاق سفارت ایالات متحده آمریکا خواسته‌های غرب را به «لی هون جای» که وظیفه رهبری مذاکرات همکاری‌های اقتصادی دو جانبه در نشست «پیونگ یانگ» را به عهده داشت، تفهیم کردند. «لی» یک نورچشمی باوفای صندوق بین‌المللی است: وی قبل از آن که عهده‌دار مقام وزارت دارایی شود، مسئول کمیسیون ننگین نظارت مالی بود، که از طرف صندوق بین‌المللی تأمین مالی می‌گردید و وظیفه‌اش عودت «چیپول» به ورطه ورشکستگی بود. طبق برنامه‌ای کاملاً مشخص، آقای «لی» وزیر دارایی وظیفه داشت

زیر پرده «همکاری اقتصادی دوجانبه» بین دو کره، منافع اقتصادی آمریکایی را تأمین کند. اهداف پنهانی واشنگتن در روند وحدت مجدد دو کشور نهایتاً مستعمره‌سازی مجدد شبه‌جزیره است.

در چارچوب قرارداد همکاری مابین دو کره که در «پیونگ یانگ» به امضا رسید، دولت کره جنوبی موظف به سرمایه‌گذاری در کره شمالی شد. «یوندای»، بزرگ‌ترین کنسرن کره مأمور گردید در کره شمالی سرمایه‌گذاری کند و کارخانه بسازد.

از آنجا که «چیپول» کره، از جمله «یوندای» در اختیار شرکت‌های آمریکایی قرار گرفته و یا به زور غصب شده بود، «عملیات اقتصادی بین کره‌ای»، پرده استتاری برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی و یا امکانات جدید ثروت‌اندوزی برای وال استریت شد: «سیاست کاربردی «کیم د یونگ» آن است که برای تکامل آن کشور به «پیونگ یانگ» کمک کند، که هم از نیروی کار ارزان خود بهتر استفاده کند، هم جوّ بهتری برای کار پدید آورد و هم ساختارهای زیربنایی خود را بهبود بخشد، که در هر حال به نفع کره جنوبی نیز خواهد بود... هر کس موظف به حفظ ظاهر است که هیچ خطری برای رژیم کره شمالی وجود نخواهد داشت، که این کشور می‌تواند خود را به روی خارج بگشاید و در عین حال قدرت خود را نیز حفظ کند و ما به آن‌ها کمک خواهیم کرد تا بتوانند با صندوق بین‌المللی و بانک جهانی قرارداد به امضا رسانند... ولی البته نهایتاً امیدواریم که بدین وسیله زیر پای آن‌ها را خالی کنیم. این یک اسب ترویا است.» (۵۶)

دولت «کیم د یونگ»، برنده جایزه صلح، صحنه را برای واشنگتن آماده می‌ساخت. با تکیه بر نظامیان آمریکایی وحدت دو کشور که وجه امید کلیه مردم کره بود، می‌توانست به تحمیل به اصطلاح «رفرم‌های بازار» در کره شمالی بیانجامد، روندی که به کلنی‌سازی مجدد و فقر و مسکنت تمام شبه‌جزیره کره زیر سلطه سرمایه آمریکایی منجر می‌شد.

۲۲- کلاهبرداری مالی در برزیل

در چهارشنبه سیاه، ۱۳ ژانویه ۱۹۹۹ بازار بورس ساؤپائولو در مقابل حملات سوداگران تسلیم شد. درب گاو صندوق‌های بانک مرکزی برزیل کاملاً باز شد، ارز شناور «رئال» نسبت به دلار از بین رفت.

رئیس بانک مرکزی «گوستاوو فرانکو» توسط پرفسور اقتصاد «فرانسیسکو لوپز» جایگزین شد، که به اتفاق «پدرو مالان» وزیر دارایی با عجله برای «مذاکرات» در سطح بالا با مقامات صندوق بین‌المللی و وزارت دارایی ایالات متحده آمریکا به واشنگتن گسیل گشتند. سفر آخر هفته آن‌ها پیش‌خوانی بود برای نشست چند روز بعد آن‌ها با طلبکاران در

بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا در نیویورک. لیست شرکت کنندگان در این نشست تشکیل شده بود از سوداگر بزرگ «هچ فوندز» جورج سوروز (معاون رییس سیتی گروپ)، «ویلیام رودس» و «جان کرزاین» از طرف «گولدمان ساکس» و «دیوید کومانسکی» از طرف «مریل لینچ» (۵۷) این نشست خصوصی پشت درهای بسته بسیار مهم و تعیین کننده بود، زیرا «رودس» در عین حال رییس کمیته بانکی نیویورک هم بود، که کلیه طلبکاران کشور برزیل را گرد هم آورده بود. این کمیته در گذشته هم با رییس جمهور «فرناندو انریکه کاردوزو»، در سال ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ در مقام وزیر دارایی کشور مذاکره کرده بود. به تعویق افکندن تاریخ بازپرداخت بدهی های خارجی برزیل، هم گام با اجرای «برنامه رئال» توسط «نیویورک بانکینگ کمیته» تحمیل گشته بود. این برنامه «تثبیت کننده» اقتصاد باعث شد که بدهی های داخلی برزیل از ۶۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۴ به بیش از ۳۵۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۸ جهش یابد. (رجوع شود به بخش ۱۳)

«آنفولانزای آسیایی» و داروی پیشگیرانه اقتصادی

در این حین افکار عمومی به طور حساب شده ای در مورد دلایل واقعی سقوط کورس در بازار بورس به گمراهی کشانده شد، بدین صورت که آن ها این ادعا که «آنفولانزای آسیایی» شیوع می یابد را اشاعه دادند. رسانه های گروهی در ضمن برخی از تقصیرات را به گردن «ایتمار فرانکو»، فرماندار «خیبث» استان «میناس گرایس» و رییس جمهور اسبق انداختند، چون وی در مقابل دولت مرکزی یک موراتوریوم ۹۰ روزه پرداخت قروض به اجرا گزارده بود. (۵۸) گفته می شد که خطر این که کشور در آینده نزدیک قادر به پرداخت قروض خود نخواهد بود، «قابل اطمینان بودن اقتصادی» برزیل را مورد سؤال قرار می دهد.

کنگره ملی برزیل نیز به همین گونه مسئول اعلام شد، چون که گویا داروی مهلک صندوق بین المللی را سریع و بدون مقاومت تأیید نکرده بود. برنامه صندوق بین المللی، کاهش بودجه به سقف ۲۸ میلیارد دلار و هم چنین اخراج وسیع کارمندان دولتی و کاهش برنامه های اجتماعی و همین طور حراج مایملک دولتی و راکد گذاردن پرداخت های مالی دولت مرکزی به ایالات و کانالیزه کردن درآمدهای دولتی جهت پرداخت بدهی ها را در نظر داشت.

با درخواست اجرای سیاست پولی پیشگیرانه، سازمان های مالی بین المللی در واشنگتن با همراهی (همیشگی) وال استریت این هدف دنبال می شد، زیربنای صنعتی برزیل را بی ثبات سازد، بازارهای داخلی را زیر نظر بگیرد و برنامه های خصوصی

سازی را شتاب بخشد. نرخ پایه برای مطالبات روزانه به دستور صندوق بین‌المللی به حجم بی‌سابقه ۳۹ درصد افزایش یافت که افزایش بهره اعتبارات از بانک‌های تجارتي بین ۵۰ تا ۹۰ درصد در سال را به دنبال داشت. صنایع مونتاژ برزیل که به دنبال بدهی‌های غیرقابل پرداخت فلج گشته بود به ورشکستگی کشیده شد. قدرت خرید مردم باز هم بیشتر کاهش یافت. بهره وام برای مصرف‌کنندگان عادی به ۱۵۰ تا ۲۵۰ درصد افزایش یافت، که به پس‌رفت حجیم تقاضا انجامید. (۵۹)

البته از این طریق ممکن شد در بازارهای مالی به طور موقت حس اعتماد ایجاد گردد، اما «رنال» بیش از ۴۰ درصد ارزش خود را از دست داد، که به افزایش فوری قیمت مواد سوختی، مواد غذایی و محصولات مورد استفاده روزانه انجامید. سقوط ارز باعث شد که سطح زندگی در کشوری با جمعیت ۱۶۰ میلیون نفر، که بیش از ۵۰ درصد آن زیر مرز فقر می‌زیستند، به صورت وحشتناکی کاهش یابد.

کاهش ارزش ارز، کمربند صنعتی «سائوپائولو» را نیز متأثر کرد، به طوری که (طبق آمار رسمی) بیکاری تا ۱۷ درصد افزایش یافت. در روزهای پس از چهارشنبه سیاه (۱۳ ژانویه ۱۹۹۹) شرکت‌های فراملیتی بزرگ مثل فورد، جنرال موتورز و فولکس واگن کاهش ساعات کار و اقدام به اخراج وسیع کارگران را اعلام کردند. (۶۰)

در نگاه اول این‌طور به نظر می‌رسید که بحران برزیل تکرار بحران مالی آسیایی سال ۱۹۹۹ است. داروی کشنده اقتصادی صندوق بین‌المللی شباهت بسیار به دارویی داشت که در سال ۱۹۹۷/۱۹۹۸ برای کره، تایلاند و اندونزی تجویز گردیده بود. اما یک اختلاف بارز در روند زمانی آن‌ها به چشم می‌خورد: در آسیا، اقدامات کمکی صندوق بین‌المللی درست بلافاصله و نه قبل از بحران طی مذاکراتی مشخص گردیده بود. یعنی صندوق بین‌المللی پس از حملات سوداگرانه «به کمک ببرهای آسیایی» شتافته بود. یعنی در زمانی که ارزهای ملی سقوط کرده و کشورها در مقابل بدهی‌های غیرقابل پرداخت قرار گرفته بودند.

برعکس در مورد برزیل، عملیات مالی صندوق بین‌المللی (که بخشی از بنیاد ۹۰ میلیاردی کشورهای گروه ۸ را در برمی‌گرفت) در نوامبر ۱۹۹۸، یعنی دقیقاً دو ماه قبل از بحران مالی در این کشور صورت گرفت. این داروی اقتصادی، وظیفه‌اش پیش‌گیری و نه درمان بود. هدف رسمی این اقدام جلوگیری از وقوع یک فاجعه مالی بود. معماران سیاسی بنیاد یعنی آقایان «رابرت رابین» وزیر دارایی ایالات متحده آمریکا و همکار انگلیسی‌اش «گوردون براون» اعلام کردند: «ما باید بیشتر کوشش کنیم... که ابعاد سقوط را محدود نگاه داریم، چون امید را نابود می‌کند و از رفاه

می‌کاهد.» (۶۱)

یک برنامه جامع (مارشال پلان) برای طلبکاران و سوداگران

پس از تلاشی روبل روسی در سال ۱۹۹۸، بنیادی تحت قیمومیت کشورهای (گروه ۸) و صندوق بین‌المللی به حجم ۹۰ میلیارد دلار با این هدف پایه‌گذاری شد تا از «اقتصادهای در مجموع سالم ولی آسیب‌پذیر» در مقابل سوداگرهای ارز و بورس پشتیبانی کند. این بنیاد پیشگیرانه که ماهرانه به عنوان «راه‌حلی» فوری در مقابل بحران مالی جهانی به جامعه بین‌المللی ارائه شد، می‌بایستی تحت نظر صندوق بین‌المللی به مثابه اهرمی عمل کند، که «ناآرامی‌های مالی که همانند روندهای شیوع‌یابنده از کشوری به کشوری دیگر سرایت می‌کند» را خنثا سازد. برزیل می‌بایستی به عنوان اولین کشور از امکانات این بنیاد بهره‌مند گردد.

این بنیاد به مثابه بزرگ‌ترین تقلب در تاریخ بعد از جنگ جهانی دوم، در تاریخ ثبت خواهد گردید. به جای اینکه سوداگران را به هراس افکند، تنها وجود این بنیاد از ریسک عملیات سوداگرانه می‌کاهد. لذا غریب به نظر نمی‌رسید که بانک‌ها و مؤسسات مالی بین‌المللی که توسط «هیچ‌فوندهای» خود در هنر قلب و دست‌کاری مالی متبحرند، بدون مقاومت از این ابتکار کشورهای «گروه ۸» استقبال کنند. این بنیاد، بدون آن‌که مورد تحلیل رسانه‌ها قرار گیرد، کنترل بازارهای مالی بین‌المللی توسط سوداگران حرفه‌ای را تشدید خواهد کرد و اهرم مؤثری در اختیار آن‌ها قرار خواهد داد تا رفرم‌های ماکرواقتصادی مورد پسند خود را تحمیل سازند.

این بنیاد از جیب مالیات‌دهندگان به مقدار هنگفتی پول دست‌یافته تا در آینده حملات سوداگرانه خود را از نظر مالی تأمین سازد. ۹۰ میلیارد دلار برنامه جامعی برای سوداگران حرفه‌ای است و سقف آن با مارشال پلان اصلی که مابین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ صرف بازسازی اروپای غربی گردید، مشابه است (۸۶٫۶ میلیارد دلار نسبت به قیمت‌های سال ۱۹۹۵)

ولی درست برخلاف مارشال پلان، پولی که در عملیات امدادی در آسیا و برزیل به جریان افتاد وارد جیب بانک‌های بین‌المللی و به اندوختن ثروت‌های بی‌سابقه منجر گردید. دیناری از این پول در بازسازی اقتصاد ویران شده کشورهای در حال رشد مصرف نشد. بنیاد نوین صندوق بین‌المللی به بانک‌ها و مؤسسات مالی بین‌المللی امکان می‌دهد طلب‌های خود را سریعاً از کشورهای در حال رشد استرداد کنند. از ۹۰ میلیارد نام‌برده، ۴۰ میلیارد صرف این شد که برزیل پس از فرار عظیم سرمایه، قابلیت بازپرداخت بدهی‌های خود به طلبکاران در وال‌استریت را از دست ندهد.

در عمل این بنیاد کاملاً برعکس عمل کرد. به جای اینکه حملات سوداگران را خنثا کند، فرار سرمایه را تشدید بخشید. پس از اینکه صندوق بین‌المللی «برنامه پیشگیرانه» خود را در ماه نوامبر به تصویب رسانید، (برنامه‌ای که به معنی کاهش شدید بودجه بود)، تنها در طی ۲ ماه ۲۰ میلیارد دلار از کشور خارج شد. بانک مرکزی که در اثر فرار سرمایه تضعیف گردیده بود روزانه ۴۰۰ میلیون دلار از ذخایر ارزی را از دست می‌داد. ۷۵ میلیارد دلار ذخیره موجود در ژوئیه ۱۹۹۸ به ۲۷ میلیارد دلار در ژانویه ۱۹۹۹ تقلیل یافت. اولین قسط اعتباری صندوق بین‌المللی که بیش از ۹ میلیارد دلار بود و در نوامبر ۱۹۹۹ پرداخت شد، کاملاً صرف تقویت ارز به زانو درآمده کشور گردید. این پول حتا قادر نبود سرمایه فراری در عرض یک‌ماه را جایگزین کند.

دعوت‌نامه برای سوداگران

عملیاتی که توسط صندوق بین‌المللی سازماندهی شد عملاً در جهت تقویت سوداگران در تهاجمات مرگ‌بار آنها بود. وقتی که پول بنیاد امدادی صندوق بین‌المللی به کشور وارد شد و سوداگران خبر آن را گرفتند، در صورتی که بانک مرکزی برزیل دچار کمبود ارز می‌گردید، این پول این امکان را در اختیار بانک‌ها، هج‌فونددز و سرمایه‌گذاران حرفه‌ای قرار می‌داد که به سرعت آن را تصاحب کنند. برنامه صندوق بین‌المللی که در نوامبر به امضا رسید، نتیجتاً ریسک چنین حملاتی را تخفیف داد و به سوداگران «آرامش» بخشید. زمان اجرای کاهش ارزش پول نیز بخشی از لیست صندوق بین‌المللی بود: چون طبق قرارداد صندوق بین‌المللی (۱۳) نوامبر ۱۹۹۸) در دو ماهی که مظنه ارز ثابت گردیده بود، سوداگران قادر بودند به سرعت ۲۰ میلیارد دلار دیگر نیز به جیب زنند.

هم وال‌استریت و هم مؤسسات مالی بین‌المللی در واشنگتن می‌دانستند که کاهش ارز پول در پیش است و برنامه امدادی موردنظر نقشی به غیر از یک تنفس کوتاه ایفا نخواهد کرد. به دنبال اجرای قرارداد صندوق بین‌المللی سوداگران ارزی وال‌استریت فرجه بزرگی دریافت کردند. بانک مرکزی از صندوق بین‌المللی و وال‌استریت دستور داشت که حتی‌الامکان همراهی کند. به کمک این ترفند، تاراج ثروت‌های کشور سهل‌تر صورت می‌گرفت. تیم اقتصادی وزارت دارایی اعلام کرد که آنها «غافلگیر» شده‌اند. ولی آنها طی تمام مدت می‌دانستند که کاهش ارزش پول غیرقابل

اجتناب است. کار آنها عملاً حراج کشور بود. در ماه ژانویه صندوق بین‌المللی کاهش ارزش پول را پذیرفت. اما دیگر دیر بود و ذخایر ارزی بانک مرکزی به تاراج رفته بود.

آقای «استانی فیشر»، معاون «میشل کامدسوس» و طراح اصلی «اعتبارات پیشگیری کننده» پس از کنفرانس سران اقتصادی در داووس به برزیل پرواز کرد تا در باره شرایط قرارداد جدید مذاکره کند.

بدهی‌های کوتاه مدت به شدت افزایش یافته بود و «بتکار سیاسی نوینی» را ایجاب می‌کرد. اقدامات صرفه‌جویانه سختی که چند ماه پیش با صندوق بین‌المللی در نظر گرفته شده بود، برای احیای مجدد اعتماد، کافی به نظر نمی‌رسید. اهداف مالی نوینی مشخص گردید. شبیه به اقدامات امدادی که در آسیا انجام شد، لازم بود که برزیل «سعی و کوشش خود را در خصوصی‌سازی و عقب‌نشینی و کناره‌گیری دولت تشدید و توسعه بخشد»، توان مالی بانک‌های دولتی و فدرال را تقویت کرده و راه را برای تصاحب بخش‌های کاربردی و تولید انرژی، تأمین اجتماعی و ساختارهای زیربنایی برزیل را توسط سرمایه‌های خارجی شتاب بخشد. (۶۲)

و در این حین بانک مرکزی نیز می‌بایستی زیر نظر صندوق بین‌المللی کاملاً تغییر ساختار دهد. بانک مرکزی مؤلف گردیده بود که «رنال» را به کمک یک سیستم انعطاف‌پذیر ارزی تقویت کند. هر نوع کنترلی در مورد ارز قدغن گردیده بود. قسط دوم ۹ میلیارد دلاری (از ۴۱,۵ میلیارد دلار اعتبار)، گاو صندوق بانک مرکزی را مجدداً پر کرده بود و سوداگران را وسوسه به اجرای عملیات کشنده خود می‌کرد. به دنبال قرارداد صندوق بین‌المللی که در فوریه ۱۹۹۹ به امضا رسیده بود، فرار سرمایه که بسیار حجیم بود، کماکان ادامه داشت. پس از تلاشی مالی در ۱۳ ژانویه ۱۹۹۹ سقف سرمایه فراری مابین ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون دلار در روز بود. (۶۳)

جعبه ۲۲,۲

وال استریت کنسرسیوم عظیم معادن برزیل را تصاحب می‌کند.

در چارچوب خصوصی‌سازی‌های صندوق بین‌المللی و برنامه «ورشکستگی» این وظیفه به بانک‌های سرمایه‌گذار وال استریت محول شد که به کمک معاملات پشت‌پرده مایملک دولتی به فروش رسد. مثلاً «مریل لینچ» به نام دولت برزیل مسئولیت خصوصی‌سازی بزرگ‌ترین شرکت معدن جهان (کمپانیا واله د ریو دوسه) را به عهده گرفت. ولی «مریل لینچ» در عین حال نماینده یکی از خریداران محتمل یعنی کنسرسیوم معدن انگلو آمریکن نیز بود. در یک معامله

تپیک (بین خودی‌ها) انگلو آمریکن و «نایشنز بانک» (که امروز با بانک آمریکا ادغام شده است) با یک بنیاد سرمایه‌گذاری گمنام و به ثبت نرسیده مقیم یکی از بهشت‌های مالیاتی به نام «پوچیونیتی آسست مانجمنت فوند» که سیتی بانک و سوداگر بزرگ «جورج سوروس» در مقام سرمایه‌گذار در آن سهام است، متحد شدند. با خرید «کمپانیا واله د ریو دوسه» این کنسرسیوم بیش از ۸۰ درصد تولید فولاد برزیل را کنترل خواهد کرد.

حاصل فروش «کمپانیا» از طریق صندوق دولت در خدمت بازپرداخت بدهی‌های خارجی قرار می‌گیرد. به طور اتفاقی سیتی گروپ که یکی از صاحبان جدید «کمپانیا» است، نه تنها یکی از بزرگ‌ترین طلبکاران برزیل نیز هست، در عین حال رهبری کمیته بانکی که مسئول تغییر ساختار بدهی‌های عظیم خارجی برزیل است را هم به عهده دارد.

در این اثنا بانک‌های «ای بی ان آمرو»، «لویڈز بانک»، «هنگ کنگ شانگهای بانکینگ کورپوریشن» و «درسدنر بانک» در تلاش بودند که بانک‌های برزیلی را تصاحب کنند. «اچ اس بی سی» قریب ۱۰۰۰ شعبه «بانکو آمریندوس» را خرید و یک شبه به دومین بانک خصوصی تجارت برزیل تبدیل گردید.

برای تضمین موفقیت حملات سوداگرانه، پرفسور فرانسیسکو لویز که پس از چهارشنبه سیاه رییس بانک مرکزی گردیده بود، بعد از دو هفته از کار برکنار شد و توسط «آرمینیو فراگا نه‌تو»، مشاور اسبق جورج سوروس جایگزین گردید. این انتصاب پس از صرف صبحانه مشترک مابین وزیر دارایی برزیل «مالان» و «سوروس» در بانک مرکزی در نیویورک صورت گرفت. رییس‌جمهور سابق برزیل ایتمار فرانکو به استهزا گفت: «خوشحالم از اینکه رییس جدید بانک مرکزی، سوداگر کلان «جورج سوروس» گردیده است.» (۶۴)

کنترل سیاست پولی کشور در بست در اختیار محرمین وال‌استریت قرار گرفت. طلبکاران خارجی برزیل اکنون کلیه امکانات را در اختیار دارند تا بودجه دولتی را ثابت نگاه دارند، پرداخت‌های دولتی، از جمله سهم ایالات را راکد کنند و پرداخت مستمر حقوق کارمندان دولتی، از جمله حقوق میلیون‌ها معلم و یا شاغلین در خدمات بهداشتی را به تعویق افکنند.

این «ورشکستگی سازمان‌یافته» تولیدکنندگان داخلی توسط خشک کردن اعتبارات صورت گرفت، بگذریم از این که «پدرو مالان» تهدید کرد که تجارت را باز هم بیشتر تعدیل خواهد داد و حجم واردات را وسیعاً توسعه خواهد بخشید تا

صنایع داخلی را به «رقابت‌پذیری» بیشتری وادار سازد. پی‌آمد این سیاست، هم‌گام با نرخ بهره بیش از ۵۰ درصد، ورشکستگی تولیدکنندگان داخلی را به دنبال داشت، زیرا که قیمت تولیدات داخلی پایین‌تر از مخارج تولید می‌بود. کاهش فاجعه‌بار تقاضای داخلی که به دنبال رشد بیکاری و تنزل سطح مزد واقعی پدید آمد به نوبه خود به افزایش عرضه و اشباع انبارهای کالا انجامید. این گونه بازداشتن بی‌رحمانه صنایع داخلی که به دنبال رفم‌های ماکرواکنومیکی صورت گرفت، شرایط مناسبی برای سرمایه‌های خارجی پدید آورد که بازارهای داخلی را تصاحب کرده و پنجه بر بانک‌های داخلی بیافکند و پربارترین و باصرفه‌ترین ثروت‌های ملی را به نازل‌ترین قیمت از آن خود سازد. کوتاه سخن: اکنون کلیه شرایطی که برای مستعمره‌سازی مجدد اقتصاد برزیل لازم است، آماده گردیده است. داروی مهلک اقتصادی که صندوق بین‌المللی تجویز کرده، یک فاجعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. امکان گریز موجود نیست. «دلاریزه» شدن مخفی سرانجام مکشوف می‌گردد و اکنون همه چیز نشان از جایگزینی ارز کشورهای آمریکای لاتین دیر یا زود توسط دلار ایالات متحده آمریکا دارد.

بخش هفتم: جنگ و جهانی سازی

۲۳- چه کسی در پس عملیات تروریستی پنهان بود؟

طنز تلخی است، که اسامه بن لادن اهل عربستان سعودی، متهم اصلی حملات به نیویورک و واشنگتن، در خلال جنگ اتحاد شوروی و افغانستان از سوی «سیا» به خدمت گرفته شده بود تا در مقابل تجاوز اتحاد شوروی بجنگد. (۱)

در سال ۱۹۷۹ بزرگ‌ترین عملیات سری در تاریخ «سیا» به اجرا درآمد: «با حمایت فعال «سیا» و سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی)، که سعی داشت جهاد در افغانستان را به یک جنگ جهانی تمامی کشورهای مسلمان علیه اتحاد شوروی تبدیل کند، در فاصله سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲، نزدیک به ۳۵ هزار مسلمان از ۴۰ کشور اسلامی به جنگ افغانستان گسیل شدند. ده‌ها هزار نفر دیگر آمدند تا در مدارس قرآن پاکستان آموزش ببینند. احتمالاً بیش از صد هزار نفر مسلمان افراطی خارجی مستقیماً از سوی جهاد افغانستان تحت تأثیر قرار داشتند.» (۲)

حمایت ایالات متحده از مجاهدین برای افکار عمومی در جهان، به مثابه «عکس‌العمل ضروری» در مقابل هجوم اتحاد شوروی در ۱۹۷۹ جلوه داده شد، که با آن رژیم هوادار کمونیسم ببرک کارمل می‌بایست سرنگون می‌گردید. آخرین اسناد امان نشان می‌دهند، که «سیا» عملیات سری نظامی خود را قبل از هجوم اتحاد شوروی و نه تازه پس از آن شروع کرده بود. در حقیقت واشنگتن خواهان یک جنگ داخلی بود، جنگی که بیش از بیست سال به درازا کشید.

«سیا» به جهاد اسلامی کمک می‌کند

یک مصاحبه جالب با «زیگنیف برژینسکی»، مشاور امنیت ملی پرزیدنت «جیمی کارتر» در آن زمان، نقش «سیا» در حمایت از مجاهدین را تأیید می‌کند:

«برژینسکی: بر اساس روایت رسمی، «سیا» در سال ۱۹۸۰، یعنی پس از آن‌که ارتش شوروی در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ وارد افغانستان گردید، حمایت از مجاهدین افغانی را آغاز کرد. اما واقعیت و آنچه تا به امروز شدیداً مخفی نگاه داشته شده است، کاملاً چیز دیگری است. آن در واقع، در سوم ژوئیه ۱۹۷۹ بود، روزی که پرزیدنت کارتر نخستین فرمان در مورد کمک مخفیانه برای مخالفین رژیم هوادار شوروی در کابل را امضا کرد. من، در همان روز طی یادداشت کوتاهی به

پرزیدنت اطلاع دادم، که این کمک‌ها، شوروی‌ها را به دخالت نظامی تشویق می‌کند.

پرسش: با وجود این خطر، شما موافق عملیات سرّی بودید. اما شاید خود شما می‌خواستید که شوروی به این جنگ وارد

شود و تلاش کردید آن‌ها را تحریک کنید؟

برژینسکی: نه کاملاً بدین صورت. ما روس‌ها را به این سمت سوق ندادیم، ولی می‌دانستیم، که ما احتمال این کار را

افزایش می‌دهیم.

پرسش: وقتی که شوروی مداخله خود در افغانستان را بدین وسیله توجیه می‌کرد، که آن‌ها در مقابل دخالت‌های مخفیانه

ایالات متحده آمریکا در افغانستان اقدام می‌کنند، کسی آن‌ها را باور نمی‌کرد. اما حقایقی در آن نهفته بود، شما امروز اصلاً

متأسف نیستید؟

برژینسکی: تأسف از چه چیزی؟ عملیات سرّی یک ایده درخشان بود. و این نتیجه را داشت که روس‌ها را در دام

افغانستان گرفتار سازد. آنگاه شما انتظار دارید، که من بدین خاطر تأسف بخورم؟ آن روز که روس‌ها رسماً از مرز

گذشتند، من به پرزیدنت کارتر نوشتم: «ما اکنون این امکان را داریم که ویتنام دیگری برای اتحاد شوروی به وجود

بیاوریم.» مسکو واقعاً مجبور بود، تقریباً ده سال تمام جنگی را ادامه بدهد، که توان دفاع از آن را نداشت. جنگی که باعث

تضعیف روحیه آنان و در نهایت فروپاشی حکومت شوروی شد.

پرسش: شما حتا از این متأسف نیستید، که از راه دادن سلاح و مشاوره به تروریست‌های آتی، از بنیادگرایان اسلامی

پشتیبانی به عمل آوردید؟

برژینسکی: چه چیزی در تاریخ جهانی مهم‌تر است؟ طالبان یا فروپاشی اتحاد شوروی؟ تعدادی مسلمان شورشی یا آزادی

اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟» (۳)

همان‌گونه که گزارش برژینسکی نشان می‌دهد، این «سیا» بود، که یک شبکه نظامی اسلامی را به وجود آورد. جهاد

اسلامی به یکی از اجزای ثابت از استراتژی مخفی «سیا» تبدیل گشت، و با پول حاصله از قاچاق مواد مخدر تأمین می‌شد:

«در مارس ۱۹۸۵ پرزیدنت ریگان فرمان ۱۶۶ شورای امنیت ملی را به امضا رسانید...، که کمک نظامی بیشتری را به

مجاهدین مجاز می‌دانست و روشن می‌ساخت، که جنگ مخفیانه افغانستان هدف جدیدی را دنبال می‌کند: نیروهای

شوروی در افغانستان را از راه عملیات مخفیانه به شکست کشانیده و آن‌ها را به عقب‌نشینی مجبور سازند. کمک‌های

مخفیانه ایالات متحده با افزایش عظیم ارسال سلاح- افزایشی پیوسته، که تا سال ۱۹۸۷ به مرز سالیانه ۶۵ هزار تُن بالغ گردید- و اعزام دائمی متخصصان «سیا» و پنتاگون، که به مرکز مخفی سازمان امنیت پاکستان در نزدیکی راولپندی سفر می کردند، آغاز گردید. متخصصان «سیا» در آنجا با افسران سازمان امنیت پاکستان، به منظور کمک در برنامه ریزی عملیات شورشیان افغانی ملاقات می کردند.» (۴)

«سیا» با کمک سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی) نقشی کلیدی در آموزش مجاهدین داشت. این آموزش با تعلیمات دینی اسلامی همراه بود. مدارس قرآن از سوی بنیادگرایان وهابی (۵) تأسیس و از طرف عربستان سعودی حمایت مالی می شدند: «این دولت ایالات متحده آمریکا بود، که از ژنرال دیکتاتور، محمد ضیاءالحق در پاکستان پشتیبانی می کرد تا هزاران مدرسه مذهبی را که از دل آن ها طالبان بیرون آمد، به وجود آورد.» (۶) در آنجا اسلام به مثابه یک جهان بینی سیاسی- اجتماعی کامل آموزش داده و اعلان می شد: «که به اسلام مقدس توسط نیروهای بی خدای شوروی توهین شده است و امت اسلامی افغانستان می بایست استقلال دوباره خود را از راه سرنگونی رژیم چپی ها، که از طرف مسکو حمایت می شود، به دست آورد.» (۷)

دستگاه ارتش و سازمان امنیت پاکستان

«سیا» مستقیماً با مجاهدین در تماس نبود، بلکه برای کمک مخفیانه به جهاد اسلامی از سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی) به عنوان واسطه استفاده می کرد. برای آن که این عملیات موفقیت آمیز باشند، دولت در واشنگتن وسواس زیادی به خرج می داد تا اهدافی که خود از طریق جهاد دنبال می کرد - نابودی اتحاد شوروی - آشکار نگردد. بر اساس بیانات «میلتون بردمن» یکی از همکاران «سیا»، ایالات متحده، خود آموزش داوطلبان عرب را به عهده نداشت. اما بر اساس سخنان «عبدالمنعم سید علی» از مرکز مطالعات سیاسی- استراتژیک ال- اهرام در قاهره، بن لادن و «عرب های افغانی» با موافقت «سیا» از آموزش همه جانبه ای برخوردار می شدند.» (۸) «بردمن» تأیید می کند، که اسامه بن لادن خود، متوجه نقشی که به نفع ایالات متحده بازی می کرد، نبود. ظاهراً وی یک بار عنوان کرده است: «نه من و نه برادرهایم، هیچ گاه علائمی از کمک آمریکا در نیافتیم.» (۹)

جنگجویان اسلامی، تحریک شده بر زمینه تعصبات ملی و مذهبی، آگاه نبودند، که در مقابل اتحاد شوروی برای عمو سام می‌جنگند. اگر چه تماس‌هایی در سطوح بالای هرم جاسوسی وجود داشت، ولی خود رهبران اسلامی شورشیان با واشنگتن و «سیا» مرتبط نبودند.

سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی)، با پشتیبانی «سیا» و کمک‌های نظامی گسترده ایالات متحده، به دولتی در دولت تبدیل گشته بود، که «فشار گسترده‌ای بر فعالیت‌های دولت وارد می‌آورد.» (۱۰) تعداد کارکنان سازمان امنیت پاکستان، شامل افسران نظامی و امنیتی، کارمندان اداری، جاسوسان و خبررسان‌ها، بر ۱۵۰ هزار نفر تخمین زده می‌شد. عملیات «سیا» موجب تقویت رژیم نظامی ژنرال ضیاءالحق بود: «روابط میان «سیا» و «آی. اس. آی» پس از سرنگونی «ذولفقار علی بوتو» در ۱۹۷۷ و استقرار رژیم نظامی گرم‌تر شده بود ... به هنگام جنگ افغانستان، مدت مدیدی پاکستان گوی سبقت را در شوروی ستیزی از ایالات متحده ربوده بود. مدت کوتاهی، پس از آن که ارتش شوروی در ۱۹۸۰ وارد افغانستان شده بود، ضیاءالحق رئیس سازمان امنیت را به منظور ایجاد بی‌ثباتی در جمهوری‌های آسیای مرکزی اتحاد شوروی گسیل داشت. «سیا»، محتاط‌تر از سازمان امنیت پاکستان، تازه در سال ۱۹۸۴ طرح وی را تأیید کرد... پاکستان، همانند ایالات متحده آمریکا، افکار عمومی را در مورد افغانستان منحرف ساخت. آن‌ها در بیرون چنان نشان می‌دادند، که خواستار راه‌حل مذاکره هستند، در حالی که مخفیانه در درون هم‌نظر بودند، که تشنجات نظامی بهترین راه است.» (۱۱)

قاچاق مواد مخدر به مثابه سلاح در جنگ سرد

سرگذشت قاچاق مواد مخدر در آسیای مرکزی با عملیات مخفیانه «سیا» تنگاتنگ در هم آمیخته است. قبل از جنگ افغانستان تولید تریاک در افغانستان و پاکستان برای بازارهای کوچک منطقه‌ای محدود بود و تولید مستقل هروئین وجود نداشت. (۱۲) «آلفرد مک کوی» در تحقیقاتی به این نتیجه رسید:

«در خلال ۲ سال پس از شروع عملیات «سیا» در افغانستان، مرز افغانستان - پاکستان به بزرگ‌ترین منطقه تولید هروئین در جهان مبدل گشت ...، که با ۶۰ درصد تقاضای ایالات متحده تطبیق می‌کرد. در پاکستان تعداد معتادین به هروئین از نزدیک به صفر در سال ۱۹۷۹... به ۱,۲ میلیون نفر در سال ۱۹۸۵- افزایش شدیدتر نسبت به هر کشور دیگری- افزایش یافت. ... باز هم این همدستان «سیا» بودند، که این معاملات را کنترل می‌کردند. زمانی که مجاهدین بخش‌هایی از افغانستان را به اشغال خود درآوردند، به دهقانان دستور دادند که به کشت تریاک به عنوان مالیات انقلابی مبادرت ورزند.

در سوی دیگر مرز، در پاکستان، رهبران افغانی و بنگاه‌های محلی تحت حمایت سازمان امنیت پاکستان صدها آزمایشگاه تولید هروئین را به راه انداختند. در این ده سال معامله پررونق با مواد مخدر، اداره آمریکایی مبارزه با مواد مخدر در اسلام‌آباد موفق به مصادره و یا دستگیری بزرگی نگردید ... مقامات آمریکایی نمی‌گذاشتند در مورد اتهامات مشخصی که در این زمینه علیه هم‌پیمانان افغانی‌شان وجود داشت، تحقیقاتی به عمل آید، زیرا سیاست آمریکایی مبارزه با مواد مخدر در افغانستان تابعی از مبارزه علیه نفوذ اتحاد شوروی بود. در سال ۱۹۹۵، «چارلز کوگان» مدیر سابق عملیات - افغانستان اعتراف کرد، که «سیا» واقعاً مبارزه علیه مواد مخدر را فدای مبارزه در جنگ سرد کرده بود: "هدف اصلی ما آن بود، که تا حد ممکن به اتحاد شوروی خسارت وارد کنیم. ما وقت و یا منابع برای بررسی قاچاق مواد مخدر را نداشتیم ... من فکر می‌کنم، که ما از این بابت نباید پوزش بخواهیم. هر شرایطی جوانب منفی خود را هم دارد ... آری، این جوانب در ارتباط با قاچاق مواد مخدر وجود داشت. اما هدف اصلی به دست آمد. شوروی‌ها افغانستان را ترک کردند." (۱۳)

پس از پایان جنگ سرد، آسیای مرکزی نه تنها به خاطر ذخایر عظیم نفتی، بلکه به این دلیل هم از اهمیت استراتژیک برخوردار بود، که افغانستان ۷۵ درصد تولید هروئین عرضه‌شده در جهان را به عهده داشت و برای اتحادیه‌های اقتصادی، سازمان‌های مالی، سازمان‌های امنیتی و باندهای تبه‌کاری، سودهای میلیاردی به ارمغان می‌آورد. با اضمحلال اتحاد شوروی تولید تریاک حتا افزایش هم یافت. درآمد سالانه از قاچاق مواد مخدر در این گوشه که بر ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار بالغ می‌گردید، تقریباً یک سوم درآمد از مواد مخدر در سطح جهان بود، که بر اساس تخمین سازمان ملل به ۵۰۰ میلیارد دلار می‌رسد. (۱۴) بر اساس همین ارزیابی تولید تریاک افغانستان در ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ به رکورد ۴۶۰۰ تن رسید.

اتحادیه‌های اقتصادی قدرتمند در غرب و شوروی سابق، که با تبه‌کاری سازمان‌یافته در ارتباط هستند، برای کنترل استراتژیک راه‌های قاچاق هروئین مبارزه می‌کردند. درآمدهای میلیاردی در قاچاق مواد مخدر در سیستم بانکی غرب جاری می‌شوند. اکثر بانک‌های بزرگ غربی - به همراه شعبات خود در بهشت‌های مالیاتی - به پولشویی (دلار) در ابعادی بزرگ مبادرت می‌ورزند. قاچاق بین‌المللی مواد مخدر بدین وسیله یک تجارت میلیاردی به وجود می‌آورد، که از نظر حجم با تجارت بین‌المللی نفت قابل مقایسه است. از این منظر، کنترل ژئوپلیتیک تجارت مواد مخدر به مانند کنترل خطوط لوله نفت از اهمیت استراتژیک برخوردار است.

پس از ممنوع ساختن کشت خشخاش توسط رژیم طالبان در سال ۲۰۰۰، ائتلاف شمال به مهم‌ترین نیروی سیاسی در عرصه تولید و توزیع تریاک خام تبدیل گشت. از این نظر، جنگ آمریکایی در افغانستان کمک کرد تا تجارت تریاک تحت رژیم ائتلاف شمال، که مورد حمایت ایالات متحده بود، دوباره در کابل برقرار شود.

طالبان سودمند

دستگاه مجهز سازمان امنیت پاکستان پس از جنگ سرد منحل نگردید. «سیا» همچنان از راه پاکستان به جهاد اسلامی کمک می‌کرد. آن‌ها عملیات سری تازه‌ای را در آسیای مرکزی، قفقاز و بالکان شروع کردند. سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی) «به مثابه سازمان‌دهنده (کاتالیزاتور) اضمحلال اتحاد شوروی و ایجاد شش جمهوری اسلامی جدید در آسیای مرکزی عمل می‌کرد.» (۱۵)

در این میان وهابیون، در جمهوری‌های مسلمان‌نشین و فدراسیون روسیه در کار ترویج و تبلیغ مذهبی بودند، تا در مؤسسه‌ها و مراکز سکولار دولتی آنجا نفوذ کنند. بنیادگرایی اسلامی، به رغم ایدئولوژی ضدآمریکایی آن، قبل از هر چیز در خدمت منافع استراتژیک ایالات متحده آمریکا در اتحاد شوروی سابق قرار داشت.

پس از بازگشت نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۹، جنگ داخلی در افغانستان با شدت سابق ادامه داشت. طالبان از سوی بنیادگرایان پاکستانی، اخوان دثوباندی و حزب سیاسی‌شان «جمعیت علمای اسلام» حمایت می‌شدند. در سال ۱۹۹۳ «جمعیت علمای اسلام» در ائتلاف حکومتی با نخست‌وزیر «بی‌نظیر بوتو» شرکت و روابط خود را با سازمان امنیت و ارتش تحکیم کرد. با سقوط رژیم گلبودین حکمتیار در سال ۱۹۹۶، طالبان نه تنها یک حکومت اسلامی افراطی را پایه‌گذاری کردند، بلکه «بخش‌هایی از پایگاه‌های تعلیمات نظامی افغانستان را به «جمعیت علمای اسلام» سپردند.» (۱۶) این جمعیت با پشتیبانی وهابیون عربستان سعودی نقشی کلیدی در به کارگیری داوطلبان برای جنگ در بالکان و شوروی سابق ایفا کرد. هفته‌نامه «جین دیفنس» در این مورد می‌نویسد: «نیمی از افراد و مهمات طالبان در پاکستان و با کمک آی. اس. آی سازماندهی می‌شد.» (۱۷)

چنین به نظر می‌رسد که بعد از خروج نیروهای شوروی، هر دو طرف رقیب در جنگ داخلی افغانستان کمک‌های مخفیانه سازمان «سیا» را از طریق سازمان امنیت پاکستان دریافت می‌کردند. (۱۸)

با پشتیبانی نظامی سازمان امنیت پاکستان، که خود از سوی سازمان «سیا» کنترل می‌شد، دولت اسلامی طالبان در خدمت منافع ژئوپولیتیک آمریکا قرار گرفت. تجارت مواد مخدر در منطقه از اوان دهه ۹۰، هم‌چنین در خدمت تأمین کمک مالی به ارتش مسلمان بوسنی و بعدها ارتش آزادی‌بخش کوسوو موسوم به «اوچکا» قرار داشت. واقعاً هم به هنگام ضربات ۱۱ سپتامبر، مجاهدین در صفوف تروریست‌های «اوچکا» در حملات به مقدونیه شرکت داشتند. این‌ها بی‌شک روشن می‌کنند، که چرا واشنگتن در قبال حکومت سبعمانه طالبان، که طی آن تجاوز خشن به حقوق زنان، جلوگیری از تحصیل و اشتغال زنان و قوانین شرع (قصاص) به اجرا درمی‌آمد، چشم خود را بست.

مذاکرات متعارف یا مخفیانه؟

دو روز پس از حملات تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، یک هیأت نمایندگی پاکستان به منظور مذاکرات بلندپایه در وزارت امور خارجه به ریاست محمود احمد، رئیس سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی)، وارد واشنگتن شد. (۱۹) اغلب رسانه‌های آمریکایی چنین وانمود می‌کردند، که اسلام‌آباد این هیأت را به تقاضای واشنگتن اعزام کرده و دعوت به این ملاقات بلافاصله بعد از حوادث تراژیک ۱۱ سپتامبر به حکومت پاکستان ارسال شده است. اما چنین نبود! ژنرال محمود احمد، رئیس سازمان جاسوسی پاکستان «هنگامی که حملات به وقوع پیوستند، در ایالات متحده بود.» (۲۰) بنا بر گزارش نیویورک تایمز «وی در چهارچوب مذاکرات متعارف اینجا بود.» (۲۱) در هفته قبل از حملات تروریستی، حتی کلمه‌ای هم در مورد دلیل دیدار وی گفته نشد. بنا بر گزارش نیوزویک وی «به هنگام حملات کماکان در واشنگتن محصور بود، جایی که بسیاری از کسان دیگر هم بودند»، زیرا پروازهای بین‌المللی قطع شده بود. (۲۲) در واقع، ژنرال احمد ۴ سپتامبر به واشنگتن وارد شد، یعنی یک هفته تمام قبل از وقوع حملات. (۲۳) به خاطر بسپاریم، که دلیل ملاقات وی در وزارت امور خارجه در ۱۳ سپتامبر، تازه پس از ۱۱ سپتامبر، وقتی که دولت بوش تصمیم گرفت از پاکستان در مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی رسماً تقاضای «همکاری» کند، اعلام گردید.

رسانه‌ها گزارش دادند، که محمود احمد در ۱۲ و ۱۳ سپتامبر دو ملاقات با «ریچارد آرمیتاژ»، معاون وزیر خارجه آمریکا داشته است. وی، پس از ۱۱ سپتامبر با سناتور «ژوزف بیدن»، رئیس قدرتمند کمیسیون روابط خارجی سنا نیز دیدار داشت. همان‌گونه که گزارشات متعددی تأیید می‌کنند، وی با نمایندگان ایالات متحده در هفته قبل از ۱۱ سپتامبر هم «دیدارهای مشورتی متعارفی» داشته است، یعنی همکاران آمریکایی خود از «سیا» و پنتاگون را ملاقات کرده است.

(۲۴) موضوع در این «مذاکرات متعارف» بر سر چه بوده است؟ آیا این مذاکرات با مباحثات پس از ۱۱ سپتامبر در مورد تصمیم پاکستان در زمینه همکاری با واشنگتن، که در ۱۲ و ۱۳ سپتامبر پشت درهای بسته در وزارت امور خارجه برگزار شد، ارتباطی داشتند؟ آیا نمایندگان دولت‌های پاکستان و ایالات متحده با هم در مورد برنامه جنگ بحث می‌کردند؟

متحد جدید و قدیم

در ۹ سپتامبر احمد شاه مسعود، رهبر ائتلاف شمال ترور شد. ائتلاف شمال اعلان کرد، که «محوری متشکل از سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی)، اسامه بن لادن و طالبان ترور احمد شاه مسعود را به وسیله دو عرب سازمان داده بودند. ما اعتقاد داریم، که مثلی از اسامه بن لادن، (آی. اس. آی) ... و طالبان در این مسأله شریک بوده اند.» (۲۵)

ولی دولت بوش، در مذاکرات پس از ۱۱ سپتامبر، با وجود ارتباطات اسامه بن لادن و طالبان با سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی) و نقش آشکار این سازمان در قتل مسعود، تصمیم گرفت با سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی) مستقیماً همکاری کند.

رسانه‌های غربی در مورد نقش خائنه سازمان امنیت پاکستان سکوت مطلق اختیار می‌کنند. درست است که آن‌ها از قتل مسعود گزارش دادند، اما اهمیت سیاسی آن در ارتباط با ۱۱ سپتامبر و تصمیمات بعدی برای آغاز جنگ علیه افغانستان را بی‌تحلیل گذاشتند. پاکستان، بدون هرگونه مشاجره انتقادی، ناگهان به عنوان «دوست» و متحد آمریکا معرفی گردید.

انگار هیچ‌کس، متوجه دروغ‌های آشکار و بزرگ، پشت سر «مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی» نشد، به استثنای یک ژورنالیست کنجکاو، که از «کالین پاول» وزیر امور خارجه در ابتدای یک مصاحبه مطبوعاتی در ۱۳ سپتامبر، پرسید: «آیا ایالات متحده پاکستان را به عنوان یک متحد یا ... مکانی برای آموزش گروه‌های تروریستی می‌بیند؟ یا مخلوطی از هر دوی این‌ها؟» وی مشخصاً بر گزارش «الگوهای تروریسم جهانی»، یکی از انتشارات وزارت امور خارجه در سال گذشته انگشت گذارده بود، که در آن چنین آمده بود:

«ایالات متحده آمریکا به خاطر گزارشاتی که بر حمایت دایمی پاکستان از عملیات نظامی طالبان در افغانستان دلالت دارند، نگران است. شواهد موثق نشان می‌دهد، که پاکستان هنوز با تجهیزات، سوخت، پشتیبانی مالی و فنی و مشاوران

نظامی طالبان را تأمین می‌کند. پاکستان از تابعین کشور خود، که به افغانستان رفته و در آنجا می‌جنگیدند، جلوگیری به عمل نمی‌آورد. افزون بر این، اسلام‌آباد گام‌های مؤثری در جهت محدود کردن فعالیت‌های مدارس قرآن، که در خدمت سربازگیری برای تروریست‌ها هستند، برداشته است.» (۲۴)

تدارکات جنگی آغاز می‌شود

دولت بوش بدین وسیله به دنبال همکاری با کسانی بود که خود مسئولیت پشتیبانی و تحریک تروریست‌ها را به گردن داشتند. این امر احمقانه به نظر می‌آید، اما با اهداف اولای استراتژیک و اقتصادی واشنگتن در آسیای مرکزی انطباق دارد.

محتوای ملاقات ۱۳ سپتامبر میان معاون وزیر خارجه آمریکا «ریچارد آرمیتاژ» و ژنرال «محمود احمد»، رئیس سازمان امنیت پاکستان مخفی نگاه داشته شد. پرزیدنت بوش در این مذاکرات کلیدی، حتا حضور هم نداشت. بر اساس گزارش رویترز، آرمیتاژ فهرستی از تدابیر مشخص، که دولت پاکستان بر اساس خواسته واشنگتن بایست اتخاذ کند را در اختیار «احمد» گذارد. «پس از مکالمه تلفنی میان «پاول» و «پرویز مشرف» رئیس‌جمهور پاکستان، «ریچارد بوچر» سخنگوی وزارت خارجه اعلام داشت، که پاکستان قول همکاری داده است.» (۲۷)

و جرج بوش در همان روز اعلان کرد: دولت پاکستان پذیرفته است، که «با ما در راه شکار کسانی که این عمل

شرم‌آور و ناباورانه را علیه آمریکا انجام دادند، همکاری کرده و در آن شرکت کند.» (۲۸)

پرزیدنت «مشرف» هم در همان روز ۱۳ سپتامبر اعلام نمود، که وی رئیس سازمان امنیت خود، محمود احمد را به افغانستان اعزام می‌کند، تا با طالبان در مورد استرداد اسامه بن لادن مذاکره نماید. رئیس سازمان جاسوسی پاکستان به دنبال آن، سریعاً از واشنگتن به بازگشت به اسلام‌آباد فراخوانده می‌شود: «ژنرال احمد به درخواست آمریکایی‌ها ... به قندهار رفت. و در آنجا، درخواست محول شده به وی را با صراحت بازگو کرد. وی به رهبر طالبان، محمد عمر گفت: "یا بن لادن را بدون قید و شرط تحویل دهید، یا آن‌که یک جنگ قطعی از سوی آمریکا و متحدانش در انتظارتان خواهد بود."» (۲۹)

ملاقات ژنرال احمد با طالبان دو بار متوالی به صورت «بی‌ثمر» وانمود گردید. اما شکست این تلاش‌ها به منظور استرداد اسامه بن لادن جزیی از نقشه واشنگتن بود، تا بهانه‌ای برای حمله نظامی از قبل تدارک دیده شده، بیابد. اگر اسامه بن لادن

تحویل داده می‌شد، ایالات متحده مهم‌ترین دلیل توجیهی خود برای جنگ علیه تروریسم بین‌المللی را از دست می‌داد. و خیلی از شواهد نشان می‌دهند، که این جنگ مدت‌ها قبل از ۱۱ سپتامبر - منطبق با اهداف اولای استراتژیک و اقتصادی - برنامه‌ریزی شده بود.

در نیمه دوم ماه سپتامبر مقامات عالی‌رتبه پنتاگون و وزارت امور خارجه با عجله به اسلام‌آباد گسیل شدند، تا آخرین تدارکات برای نقشه جنگی آمریکا را انجام دهند. و در یکشنبه ۷ اکتبر، مدت کوتاهی قبل از بمباران شهرهای بزرگ افغانستان به وسیله نیروی هوایی ایالات متحده، ژنرال احمد از ریاست سازمان امنیت پاکستان، در چهارچوب «تغییر پست»، کنار گذاشته شد.

سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی) در مظان اتهام

چند روز پس از اخراج ژنرال احمد گزارشی در «تایمز هند» منتشر گردید. گزارشی که رسانه‌های غربی در عمل نسبت به آن بی‌تفاوت بودند و ارتباطات میان ژنرال احمد و رهبر حملات تروریستی در آمریکا را افشا می‌کند. در این گزارش روشن می‌شود، که احتمالاً چه کسانی پشت حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر پنهان بودند:

«در حالی که بخش مطبوعاتی سازمان امنیت پاکستان ادعا می‌کند، که رییس سابق آن، محمود احمد پس از تعویض خود در دوشنبه (۸ اکتبر) می‌خواست کناره‌گیری کند، واقعیت تکان‌دهنده‌تر از آنست. منابع موثق در سه‌شنبه (۹ اکتبر) تأیید می‌کنند، که ژنرال مقام خود را به خاطر «مدارکی» از دست داد، که هند رو کرده بود تا ارتباطات وی را با یکی از تروریست‌هایی که مراکز تجارت جهانی را با خاک یکسان کردند، ثابت کند. مقامات آمریکایی زمانی که پی بردند، «احمد عمر شیخ» به توصیه ژنرال احمد از پاکستان مبلغ ۱۰۰ هزار دلار به حساب محمد عطا واریز کرده است، اخراج وی [ژنرال احمد] را خواستار شدند. مقامات بلندپایه دولتی تأیید می‌کنند، که هند تا حدود زیادی کمک کرد، تا ارتباطات میان واریز شدن پول و نقشی که رییس اخراج شده سازمان امنیت پاکستان در این رابطه داشته است، روشن گردد. آن‌ها، بدون آن‌که به جزییات پردازند، گزارش دادند، که راهنمایی‌های هند، از جمله شماره تلفن همراه شیخ، به اف. بی. آی کمک کرد که این ارتباطات را کشف و اثبات کند.

یک رابطه مستقیم بین سازمان امنیت پاکستان و حملات وارده به مراکز تجارت جهانی می‌توانست عواقب سنگینی در بر داشته باشد. ایالات متحده ناگزیر باید این سؤطن را می‌پذیرفت، که احتمالاً فرماندهان دیگری در ارتش پاکستان از

مسأله خبر داشتند. مدارک در خصوص یک توطئه گسترده تر می توانست تزلزل اعتماد ایالات متحده نسبت به آمادگی

پاکستان برای شرکت در ائتلاف ضد تروریسم را در پی داشته باشد.» (۳۰)

بر اساس تحقیقات اف. بی. آی. محمد عطا، که قبلاً در هامبورگ زندگی می کرد، «در رأس هواپیماربایانی قرار داشت

که نخستین هواپیما را به مرکز ساختمان تجارت جهانی هدایت کرد و ظاهراً رهبری این توطئه را نیز به عهده داشته

است.» (۳۱)

مقاله «تایمز هند» بر گزارش رسمی سرویس اطلاعاتی دولت هند، که به واشنگتن انتقال داده شده بود، تکیه داشت.

خبرگزاری فرانسه نیز گزارش داد، که بر اساس اطلاع یک مقام بلندپایه دولتی «ارتباط شیطانی» میان ژنرال احمد و

واریز کردن پول به محمد عطا جزیی از اسنادی بوده است، که هند رسماً به ایالات متحده آمریکا داده است. بر اساس

این گزارش: «اطلاعاتی که ما در اختیار ایالات متحده قرار دادیم، خیلی وسیع تر و جامع تر از یک تکه کاغذ بود، که

ارتباط یک ژنرال "شور" را با یک اقدام تروریستی آشکار کند.» (۳۲)

تحقیقات اف. بی. آی. اطلاعات سرویس اطلاعاتی هند در مورد انتقال پول توسط سرویس اطلاعاتی پاکستان را تأیید

می کرد. اگرچه اف. بی. آی. نقش سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) را مطرح نمی سازد، ولی به رابطه ای از

پاکستان و «افرادی که با اسامه بن لادن مرتبط بودند» اشاره می کند، که پرداخت کنندگان پول به تروریست ها بودند:

«مسئولان اف. بی. آی. با توجه به حوادث ۱۱ سپتامبر به آژانس «ای. بی. سی نیوز» اعلام کردند، که آنها حالا مبلغ

بیش از صد هزار دلار را ردیابی کرده اند، که از بانک هایی در پاکستان به حساب های محمد عطا، متهم به رهبری

هواپیماربایان، در دو بانک در فلوریدا واریز شده است. هم چنین، مجله تایمز امروز صبح گزارش داد، که مبالغی از این

پول چندین روز قبل از عملیات تروریستی به آمریکا رسیده و تعقیب منشاء آن مستقیماً به افرادی می رسد که با بن لادن

در ارتباط بوده اند. همه این ها تا این لحظه بخشی از تلاش های موفقیت آمیز اف. بی. آی. بوده است، که دست اندکاران

هواپیماربایی، منابع مالی، طراحان و رهبران اصلی آن را ردیابی کند.» (۳۳)

گزارش «تایمز هند» فعالیت های ژنرال احمد در ایالات متحده را نیز روشن می سازد و این امکان را محتمل می داند، که

سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) در هفته قبل از ضربات تروریستی در ایالات متحده با محمد عطا تماس هایی

داشته است، زمانی که رییس سازمان امنیت پاکستان، ژنرال احمد، و هیأت نمایندگی وی به منظور «مذاکرات متعارف»

با مقامات آمریکایی در آنجا بودند. لازم به یادآوری است، که ژنرال احمد در ۴ سپتامبر وارد ایالات متحده شد.

یک همدستی مخفیانه؟

کمیسیون روابط خارجی مجلس سنا در همان تابستان سال ۲۰۰۰ این گمان را تقویت کرد، که حمایت‌های ایالات متحده به طالبان و اسامه بن لادن که از طریق سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) هدایت می‌شد، یکی از اجزای اساسی سیاست دولتی ایالات متحده از زمان پایان جنگ سرد بود. «دانا روهرباختر»، نماینده مجلس در این مورد اعلام داشت: «ایالات متحده آمریکا در تمام این مدت دائماً از طالبان حمایت کردند، و بگذارید اضافه کنم، که هنوز هم پشتیبان آن‌ها هستند... ما با یک رژیم نظامی در پاکستان روبرو هستیم، که طالبان را تا دندان مسلح می‌کند... اجازه دهید اشاره کنم، که کمک‌های ما همیشه به مناطق متعلق به طالبان سرازیر شده است... ما از طالبان پشتیبانی کردیم، زیرا تمامی کمک‌های ما به مناطق طالبان می‌رفت... و اگر کسانی از خارج تلاش کنند به مناطقی که تحت کنترل طالبان قرار ندارند، کمک برسانند، این کار از طرف وزارت خارجه ایالات متحده به شکست کشانیده می‌شود... همزمان با آن، پاکستان بزرگ‌ترین کوشش‌های تدارکاتی را انجام داده است، که بر اساس آن فقط مهر شکست بر پیشانی تمامی نیروهای ضدطالبان در افغانستان نقش خورد.» (۳۴)

روابط دولت بوش با سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.)، از جمله «جلسات مشاوره» با ژنرال احمد در هفته قبل از ۱۱ سپتامبر، این سؤال را در مورد همدستی احتمالی و پنهان کاری‌های هماهنگ‌شده، پیش می‌آورد. زمانی که ژنرال احمد با نمایندگان «سیا» و پنتاگون به مذاکره نشسته بود، سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) احتمالاً با تروریست‌های ۱۱ سپتامبر در تماس بود. و از آنجا که سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) خود نیز از سال‌ها پیش با مقامات دولت ایالات متحده در ارتباط بوده است، این فرضیه بی‌پایه نیست، که اشخاص کلیدی در دستگاه نظامی - جاسوسی ایالات متحده از ارتباطات سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) با رهبر تروریست‌ها، محمد عطا، اطلاع داشتند و نتوانستند به موقع با آن به مقابله پردازند.

آیا این امر، حکم همدستی را تأیید می‌کند، هنوز باید روشن گردد. اما تحقیقات، حداقل آن چیزی بود، که در این مرحله انتظار آن می‌رفت. به هر جهت کاملاً روشن است، که این جنگ، «مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی» نیست. این جنگ - برخلاف ادعاهای دولت ایالات متحده - یک جنگ استیلاگرایانه با پی‌آمدهای مخرب برای آینده بشریت است.

فرب آگاهانه

حکومت آمریکا، که تروریسم بین‌المللی را به دست‌آویزی برای سیاست خارجی خود تبدیل نموده، جنگ بزرگی را آغاز کرده است، جنگی که ظاهراً در خدمت همین تروریسم بین‌المللی قرار دارد. مهم‌ترین توجیه برای این جنگ از اینرو، فقط یک بهانه ساده است، بهانه‌ای که شاید بزرگ‌ترین دروغ تبلیغاتی در تاریخ آمریکا است. حکومت ایالات متحده، مردم آمریکا را آگاهانه فرب می‌دهد، و کنگره، که در گزارش‌هایش همه مدارک را دقیقاً ثبت نموده است، با آن همراهی کرد.

تصمیم به این فربکاری، فقط چند ساعت پس از حملات تروریستی به مراکز تجارت جهانی گرفته شد. بدون کوچک‌ترین مدرکی، فوراً اسامه بن لادن به عنوان متهم اصلی قلمداد شد. دو روز بعد، در ۱۳ سپتامبر، هنگامی که تحقیقات اف. بی. آی هنوز آغاز نشده بود، پرزیدنت بوش اعلان داشت، که خواهان هدایت «جهان به سوی پیروزی» است. مجموعه قوه مقننه ایالات متحده آمریکا- به استثنای تنها رأی مخالف یک نماینده شجاع و صادق- تصمیم دولت به شروع جنگ را تأیید کرد. مصوبه تاریخی کنگره ایالات متحده به پرزیدنت اختیار می‌داد: «تمامی وسایل ضرور و کافی را علیه هر ملت، سازمان و افرادی به کار ببرد، که بر اساس تشخیص وی [رییس‌جمهور]، عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را برنامه‌ریزی کرده، دستور داده و اجرا کرده اند، در این موارد کمک کرده اند و یا چنین سازمان‌ها و افرادی را مخفی نموده اند، تا از اعمال آتی تروریسم بین‌المللی از طریق چنین ملت‌ها، سازمان‌ها و افرادی جلوگیری شود.» (۳۵)

البته که دلایل استواری در این باره که مقامات دولتی آمریکا در حملات تروریستی به مراکز تجارت جهانی و پنتاگون غیرمستقیم کمک کرده اند، وجود ندارد، ولی آن‌ها به هر حال، در هماهنگی با «ناتو»، پس از پایان جنگ سرد خیلی راحت «چنین سازمان‌هایی» را «مخفی کرده اند».

متن قطع‌نامه کنگره به صورت مزحکی حامیان تروریسم بین‌المللی در ایالات متحده را با اعمال مختلفی تهدید می‌کند- «ضربه معکوس» کاملاً منحصر به فرد. قطع‌نامه مثلاً، تحقیقات در مورد رسوایی محتمل «اسامه- گیت» و اقدامات کافی علیه مقامات و یا افرادی از دولت ایالات متحده را، که با سازمان القاعده اسامه بن لادن همکاری کرده اند، منتفی نمی‌دارد.

۲۴- تروریسم دولتی و سیاست خارجی ایالات متحده

طنز تلخی است، که درست همان سازمان‌هایی که پشت سر جهاد اسلامی ایستاده اند، و از طرف حکومت بوش به خاطر حملات تروریستی به مراکز تجارت جهانی متهم و به مثابه «خطری برای آمریکا» مشخص می‌شوند، خود به عنوان ابزار اصلی عملیات نظامی- جاسوسی ایالات متحده، نه تنها در بالکان و یوگسلاوی سابق، بلکه در هند و چین نیز خدمت می‌کنند.

هنگامی که مجاهدین، بدون آن‌که بدانند برای عمو سام می‌جنگیدند، در داخل پلیس فدرال آمریکا، اف. بی. آی، جنگ علیه تروریسم را آغاز کرده و از برخی جنبه‌ها علیه «سیا»، که از زمان جنگ افغانستان با عملیات مخفیانه از تروریسم بین‌المللی حمایت به عمل می‌آورد، کار می‌کرد.

حکومت ایالات متحده، که با اسناد عملیات مخفیانه «سیا» پس از پایان جنگ سرد مواجه شده است، بیش از این قادر به کتمان روابط خود با اسامه بن لادن نیست. «سیا» تصدیق می‌کند، که اسامه بن لادن در زمان جنگ سرد یک همکار و یا «سرمایه اطلاعاتی» بود، عنوانی که مفهوم بسیار وسیع‌تری دارد.

فرضیه «ارواحی، که ما احضار کردیم»

این به اصطلاح «سرمایه‌های اطلاعاتی»، برخلاف دیگر جاسوسان واقعی، نمی‌بایست خود حتماً از منافع ایالات متحده دفاع کنند؛ مهم فقط آنست، که آن‌ها در چهارچوب عملیات مخفیانه «سیا» به شکلی عمل و یا رفتار نمایند، که با منافع آمریکا منطبق باشد. چنین ابزاری از نقش و اعمالی، که در خدمت «سیا» دارند، خود هیچ‌گاه دقیقاً آگاه نیستند. برای آن‌که چنین عملیات مخفیانه‌ای موفقیت‌آمیز باشند، «سیا» از وابستگان و سازمان‌های مزدور داخلی، به مانند سازمان گسترده نظامی- جاسوسی پاکستان برای آسیای مرکزی و جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، استفاده می‌کند.

در اغلب گزارش‌ها در باره ۱۱ سپتامبر ارتباطات «سیا» با اسامه بن لادن چنین وانمود می‌شود، که این ارتباطات انگار به گذشته و زمان جنگ افغانستان- شوروی تعلق داشته و با اوضاع کنونی و محل واقعه کاری ندارد. نمونه روشن این تحریف در رسانه‌ها، به اصطلاح فرضیه «blowback» (ضربه معکوس) است. بر اساس آن، همان ابزار یا «سرمایه‌های

اطلاعاتی»، علیه حامیان گذشته خود چرخش کرده اند؛ ارواح احضار شده مسبب بلا بودند. (۳۶) با استدلالی دوپهلوی حکومت ایالات متحده و «سیا» به شکل قربانیانی نگون‌بخت نشان داده می‌شوند: «شیوه‌های مدرنی، که به مجاهدین آموزش داده شد

و ده‌ها هزار تن سلاح‌هایی که ایالات متحده و بریتانیای کبیر به آن‌ها دادند، حالا دامن غرب را گرفته اند، پدیده‌ای معروف به نام «blowback» (ضربه معکوس، واکنش، چرخش، م.)، که بر اساس آن یک استراتژی سیاسی علیه

طراحان اولیه خود چرخش می‌کند.» (۳۷)

با این وجود رسانه‌های آمریکایی تأیید می‌کنند، که «قدرت‌گیری طالبان در سال ۱۹۹۵ بخشاً نتیجه حمایت ایالات متحده از مجاهدین اسلامی در جنگ علیه اتحاد شوروی در دهه ۸۰ است.» (۳۸) اما در عین حال، واقعیت‌هایی را که خود بدان دست یافته اند، نادیده گرفته و متفق‌القول به این نتیجه می‌رسند، که اسامه بن «سیا» را فریب داده است، انگار که «پسری علیه پدر خود شوریده است.»

فرضیه آن ارواح شیطانی، که حالا دیگر نمی‌توان از شر آن‌ها خلاصی یافت، یاوه‌سرایی بیش نیست. تمامی شواهد موجود اما بیشتر تأیید می‌کنند، که «سیا» روابط خود را با شبکه نظامی اسلام‌گرایان هیچ‌گاه قطع نکرده بود.

«بوسنی گیت»: ویرایش جدید رسوایی ایران - کنترا

ما «لیور نورث» و ضدانقلابیون نیکاراگوئه‌ای را در زمان ریاست‌جمهوری ریگان فراموش نکرده ایم، زمانی را که «آزادی‌خواهان» در جنگ مخفیانه واشنگتن علیه حکومت سان‌دینیست‌ها به سلاح‌هایی دست یافتند، که از عواید تجارت با مواد مخدر تأمین شده بود. ایالات متحده آمریکا از همین شیوه در جنگ بالکان استفاده کرد، تا در دهه ۹۰ مجاهدینی را که در صفوف مسلمانان بوسنی علیه ارتش یوگسلاوی می‌جنگیدند، مسلح سازد.

باز هم سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) در آنجا در نقش واسطه «سیا» خدمت می‌کرد. بر اساس گزارش «بنگاه رسانه‌ای بین‌المللی» که محل آن در لندن است، در اکتبر ۱۹۹۴ منابع موثق اطلاع دادند، «که اکنون ایالات متحده، در تناقض آشکار با موافقت‌نامه‌های سازمان ملل، در تجهیز نیروهای مسلمان بوسنی و هرزه‌گوین به سلاح و آموزش نظامی آن‌ها فعالانه شرکت دارد. مقامات آمریکایی سلاح‌هایی را که ... در چین، کره شمالی و ایران تولید می‌شوند، به آنجا صادر می‌کنند. این منابع اشاره می‌کنند، که ... ایران، با اطلاع و تأیید دولت ایالات متحده، مقادیر متناهی موشک‌انداز و مهمات، از جمله گلوله‌های ۱۰۷ و ۱۲۲ میلی‌متری از چین و موشک‌اندازهای و. ب. ار- ۲۳۰ ... ساخت ایران را به نیروهای ارتش بوسنی تحویل داده است ... افزون بر این گزارش گردید، که ۴۰۰ نفر از اعضای سپاه پاسداران انقلاب، با

مقادیر زیادی اسلحه و مهمات وارد بوسنی شده اند. چنین ارزیابی می شود، که «سیا» از این عملیات کاملاً اطلاع داشته و این ۴۰۰ نفر برای عملیات تروریستی آتی در اروپای غربی گسیل شده بودند.

در ماه های سپتامبر و اکتبر جریان اعزام آن مجاهدین «افغانی» اتفاق افتاد ...، که مخفیانه به شهر «پلوس» در کرواسی، در جنوب غربی «موستار» وارد شده بودند، از همان جا با مدارک جعلی به سفر ادامه داده ... و به نیروهای بوسنیایی در «کورپرس»، «زنیکا» و «بانجا لوکا» ملحق شدند. این دسته ها در این اواخر (پایان سال ۱۹۹۴) به پیروزی های نظامی دست یافته بودند. بر اساس گزارش منابع مطلع در «سارایوو»، آن ها از یک گردان بنگلادشی وابسته به نیروهای حافظ صلح سازمان ملل، که اوایل سپتامبر از یک گردان فرانسوی منشعب شده بود، کمک دریافت کردند.

مجاهدین وارد شده به «پلوس»، از طرف نیروهای ویژه آمریکایی، که به دستگاه های مدرن ارتباطی مجهز بودند، همراهی می شدند ... این منابع گزارش می دهند، که مأموریت نیروهای آمریکایی باید در خدمت ایجاد یک شبکه فرماندهی، کنترل، ارتباطات و شناسایی در «کورپرس»، «زنیکا» و «بانجا لوکا» باشد، تا حملات مسلمانان بوسنیایی را - در ارتباط با مجاهدین و نیروهای کروات بوسنی - هماهنگ و حمایت نمایند. اخیراً چندین حمله از «زنیکا» و «بانجا لوکا»، مناطق تحت حفاظت سازمان ملل، به خارج صورت گرفته است ... دولت ایالات متحده شرکت خود را تنها در نقض تحریم سازمان ملل در صدور سلاح به منطقه محدود نمی کند. این دولت افزون بر این، در ۲ سال گذشته ۳ هیأت بلند پایه اعزام داشته است، که بیهوده در ترغیب دولت یوگسلاوی به تبعیت از سیاست ایالات متحده تلاش ورزیدند.

یوگسلاوی تنها کشور منطقه است، که تاکنون در مقابل فشارهای ایالات متحده زانو نزده است.» (۳۹)

جالب است، که اسناد عملیات مخفیانه جاسوسی - نظامی دولت ایالات متحده در بوسنی وسیعاً از سوی حزب جمهوری خواه فاش گردیده است. گزارش مفصل کمیته حزبی جمهوری خواهان در کنگره در سال ۱۹۹۷، دولت کلینتون را به «کمک به تبدیل بوسنی به پایگاه جنگجویان اسلامی» متهم می کند، مسأله ای که به خدمت گرفتن هزاران نفر از مجاهدین از جهان اسلام توسط شبکه جنگجویان اسلامی انجامید:

«شاید بزرگ ترین تهدید برای مأموریت نیروهای حافظ صلح سازمان ملل، و مهم تر از آن خطر بزرگ تری که برای پرسنل آمریکایی مستقر در بوسنی وجود دارد، مخالفت دولت کلینتون در دادن گزارشی شفاف به کنگره و مردم آمریکا در خصوص همکاری در ارسال اسلحه از ایران به دولت اسلامی در سارایوو است. بر اساس گزارش «لوس آنجلس تایمز» (که بر منابع اطلاعاتی موثق تکیه دارد) این سیاست، که پرزیدنت بیل کلینتون شخصاً در آوریل ۱۹۹۴ با اصرار «آنتونی

لایک» نامزد ریاست «سیا» (و رئیس شورای امنیت ملی در آن موقع) و «پتر گالبرایت» سفیر ایالات متحده در کرواسی اتخاذ نمود: «نقشی اساسی در افزایش نفوذ ایران در بوسنی داشت» ...

نیروهای مسلح سپاه پاسداران انقلاب و مأموران امنیتی (واواک) جمهوری اسلامی در شماری وسیع به همراه هزاران مجاهد دیگر از کل جهان اسلام وارد بوسنی می شدند. کشورهای مسلمان متعدد دیگری (از جمله برونئی، مالزی، پاکستان، عربستان سعودی، سودان و ترکیه) و برخی سازمان‌های رادیکال اسلامی نیز در آنجا حضور داشتند ... «آژانس کمک به جهان سوم» (TWRA)، که مقر آن در سودان است و به ظاهر به نام سازمانی امدادرسان فعالیت می کرد ... یکی از حلقات مهم در ارسال اسلحه به بوسنی بود. TWRA با افراد مطرح شبکه تروریستی اسلامی، مثل: شیخ عمر عبدالرحمان (که به عنوان مجرم اصلی حملات تروریستی به مراکز تجارت جهانی در ۱۹۹۳ محکوم گردید) و اسامه بن لادن، یک مهاجر ثروتمند سعودی، که گروه‌های نظامی بی‌شماری را تأمین مالی می کند، مرتبط بود.» (۴۰)

کوسوو و «اوچکا»ی مرموز

همان شیوه عمل در بوسنی، که در گزارش یاد شده تشریح گردید، در کوسوو خود را تکرار کرد. مزدوران مجاهد، با همدستی ناتو و وزارت امور خارجه آمریکا از خاور نزدیک و آسیای مرکزی اجیر شدند، تا در ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ در صفوف اوچکا مبارزه کرده و قبل از هر چیز، از فعالیت‌های جنگی ناتو حمایت کند. همان گونه که منابع نظامی انگلیسی تأیید می کنند، در سال ۱۹۹۸ سازمان ضداطلاعاتی آمریکا Defense Intelligence Agency (DIA) و سازمان جاسوسی بریتانیا (MI6) به همراه «وابستگان هنگ ویژه ۲۲ سرویس هوابرد و سه شرکت خصوصی بریتانیایی و آمریکایی برای اجیر مزدوران» وظیفه تسلیح و آموزش «اوچکا» را به عهده گرفتند. «در زمان این عملیات مخفی اعضای فعال هنگ ویژه ۲۲ سرویس هوابرد (اس. آی. اس.)، قبل از همه گردان D آن، پیش از آن که بمباران‌ها در ماه مارس آغاز گردند، در کوسوو مستقر شدند.» (۴۱)

مربیان نظامی ترک و افغان نیز، که از سوی جهاد اسلامی پشتیبانی می شدند، در تعلیم «اوچکا» دخیل بودند. و بن لادن هم در آلبانی بود: «وی یکی از واحدهای جنگی را نمایندگی می کرد، که گروه‌های بنیادگرا به کوسوو اعزام داشته بودند ... بن لادن احتمالاً در سال ۱۹۹۴ به عملیات نظامی در آلبانی مبادرت کرده بود ... بر اساس گزارش منابع آلبانی، رئیس

جمهور وقت آلبانی، «سالی بریشا» با گروه‌هایی که بعداً به عنوان بنیادگرایان افراطی چهره خود را نشان دادند، ارتباطاتی داشته است.» (۴۳)

بر اساس اظهارات «فرانک سیلافو»، کارشناس جنایی مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی در واشنگتن، در مقابل کمیسیون حقوقی مجلس نمایندگان آمریکا: «چیزی که تا حد وسیعی از افکار عمومی پنهان نگه داشته شده است، این واقعیت است، که «اوچکا» بخشی از درآمد خود را از راه فروش مواد مخدر تأمین می‌کند. آلبانی و کوسوو در قلب مسیر بالکان قرار گرفته اند، که مثلث مواد مخدر از افغانستان و پاکستان را با بازار مواد مخدر در اروپا پیوند می‌دهد. این مسیر ارزشی در حدود ۴۰۰ میلیارد دلار در سال دارد و ۸۰ درصد هروئین اروپا را تأمین می‌کند.» (۴۴)

«رالف موچکه» از پلیس بین‌الملل (اینترپل)، در مقابل همین کمیسیون حقوقی بیان داشت: «وزارت خارجه آمریکا «اوچکا» را به عنوان یک سازمان تروریستی طبقه‌بندی کرد، سازمانی که عملیات خود را با پول حاصله از قاچاق بین‌المللی هروئین و بودجه خود را از کشورهای اسلامی و اشخاص جداگانه، از جمله بن لادن، تهیه می‌کند. یکی دیگر از ارتباطات بن لادن، این واقعیت است، که برادر یکی از رهبران سازمان جهاد مصر، که هم‌زمان به عنوان فرمانده نظامی بن لادن هم فعالیت می‌کند، به هنگام جنگ کوسوو یکی از گروه‌های زبده «اوچکا» را رهبری می‌کرد.» (۴۵)

با وجود آن که کنگره آمریکا اسناد روابط «اوچکا» با بن لادن، با تروریسم بین‌المللی و باندهای جنایتکار را دقیقاً ثبت کرده بود، و بر این اساس هر یک از نمایندگان در این خانه بزرگ می‌توانستند از این اسناد اطلاع داشته باشند، ولی وزیر خارجه وقت آمریکا، خانم «مادلین آلبرایت»، قبل از بمباران یوگسلاوی مشتاقانه در تلاش بود به «اوچکا» مشروعیت سیاسی اعطا کند. این سازمان شبه‌نظامی یک‌شبه به مقام یک «تیروی دمکراتیک» واقعی در کوسوو ارتقا یافت و مجاز گردید تا اوایل ۱۹۹۴، در «مذاکرات صلح» عقیم‌مانده در رامبویه نقشی کلیدی ایفا کند.

در همان زمان، سناتور «جو لیبرمن» قاطعانه و با وجود آگاهی کامل بیان داشت: «جنگیدن برای «اوچکا» به معنی جنگیدن برای حقوق بشر و ارزش‌های آمریکایی است.» ولی همین «جو لیبرمن»، چند ساعت پس از حملات موشکی به افغانستان در ۷ اکتبر ۲۰۰۱، حملات تلافی‌جویانه علیه عراق را درخواست کرد: «ما در حال جنگ علیه تروریسم هستیم ... ما نمی‌توانیم جنگ خود را به بن لادن و طالبان محدود کنیم.»

ادامه جنگ در مقدونیه

پس از جنگ ۱۹۹۹ در یوگسلاوی، «اوچکا» دامنه فعالیت‌های تروریستی خود را به جنوب صربستان و مقدونیه گسترش داد. افزون بر این، تحت نام جدید «نیروی حامی کوسوو» (KPC) از سوی سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شد، کاری که امکان کمک «مشروع» این سازمان جهانی و کانال‌های دوجانبه را، از جمله کمک نظامی ایالات متحده، محتمل می‌ساخت.

و فرماندهان همین (KPC)، کم‌تر از دو ماه پس از شناسایی آن از سوی سازمان ملل، در سپتامبر ۱۹۹۹ حمله به مقدونیه را تدارک می‌دیدند، آن‌هم با استفاده از منابع سازمان ملل - به عنوان ادامه منطقی فعالیت‌های تروریستی خود در کوسوو. بر اساس گزارش روزنامه «دنوتیک» از «اسکوپی»، «نیروی حامی کوسوو» (KPC) «ششمین منطقه عملیاتی» خود را در جنوب صربستان و مقدونیه برقرار کرده است: «منابعی، که می‌خواهند هویت آن‌ها فاش نگردد، ادعا می‌کنند، که در مارس ۲۰۰۰ قرارگاه اصلی بریگادهای حافظ کوسوو (که با KPC در ارتباط هستند)، در «تتو»، «گوستیوار» و «اسکوپی» بر پا شده است. هم‌چنین در «دبار» و «استروگا» (نزدیک مرز آلبانی) قرارگاه‌هایی آماده می‌شوند.» (۴۶) بر اساس گزارش بی. بی. سی. این چریک‌ها در آن زمان هنوز از سوی نیروهای ویژه غربی آموزش می‌دیدند، که بدان معنی است، که آن‌ها به (KPC) کمک می‌کردند تا همین منطقه ششم عملیاتی را باز کند.» (۴۷)

بخشی از مزدوران خارجی، که در سال ۲۰۰۱ در مقدونیه و در صفوف ارتش به اصطلاح آزادی‌بخش آلبانی می‌جنگیدند، مجاهدینی از خاور نزدیک و جمهوری‌های آسیای میانه اتحاد شوروی سابق، هم‌چنین مشاوران نظامی عالی‌رتبه آمریکایی از یک دسته مزدوران خصوصی، که با پنتاگون قرارداد بسته بودند، و همین‌طور «سربازان خوش‌شانس» از بریتانیای کبیر، هلند و آلمان دیده می‌شدند. عده‌ای از این مزدوران غربی قبلاً با «اوچکا» در کوسوو و در ارتش مسلمان بوسنی جنگیده بودند.

بدینسان «اوچکا»ی قدیمی در لباس جدید KPC و ارتش آزادی‌بخش مقدونیه از آلبانی، نه تنها از سوی القاعده اسامه بن لادن، بلکه هم‌چنین از جانب «ناتو» و مأموران سازمان ملل در کوسوو حمایت و تأمین مالی می‌شدند. شبکه نظامی اسلامی در واقع بخشی تفکیک‌ناپذیر از عملیات مخفیانه جاسوسی - نظامی واشنگتن را در مقدونیه و جنوب صربستان تشکیل می‌دهد، ضمن آن‌که سازمان امنیت پاکستان بارها به عنوان کانال ارتباطی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اقسام گروه‌های اسلامی مشغول سربازگیری مجاهدین به منظور مبارزه در ارتش آزادی‌بخش آلبانی در مقدونیه هستند، مشاوران نظامی آمریکایی دانش خود را در اختیار جنگجویان بنیادگرا قرار می‌دهند، مردوران غربی از کشورهای عضو ناتو شانه به شانه مجاهدینی که از خاور نزدیک یا آسیای مرکزی اجیر شده اند، می‌جنگند.

لازم به تذکر است: همه این‌ها نه در زمان جنگ سرد، بلکه در مقدونیه سال ۲۰۰۱ اتفاق افتاد. در آن زمان، رسانه‌های آمریکایی بهانه‌ای برای ابراز تأسف پیرامون تئوری «ضربه معکوس» نداشتند: اتحاد نامقدس میان سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده و «منابع ارزشمند» آن‌ها بی‌کم و کاست عمل می‌کرد. آژانس خبری مقدونیه از همه روشن‌تر بر همدستی فرستاده ایالات متحده آمریکا، «جیمز پارديو» و تروریست‌های ارتش آزادی‌بخش آلبانی انگشت گذارد. (۴۸)

در واقع سابقه «پارديو» بسیار گویاست. وی مدارج ترقی خود را به عنوان افسر عالی‌رتبه امنیتی (مسئول سازماندهی کمک‌های ایالات متحده به ارتش اسلامی بوسنی) در سال ۱۹۹۳ در بالکان و نزد فرماندهی کل مشترک آغاز کرد. وی مأموریت تدارک و تجهیز نیروهای بوسنی را از راه هوا، که «کمک‌های غیرنظامی» نامیده می‌شد، به عهده گرفت. اما بعداً – بر اساس گزارش کمیته حزبی جمهوری خواهان به کنگره – فاش گردید، که ایالات متحده بدین وسیله تحریم تسلیحاتی را نقض کرده است. و «جیمز کاراديو» به عنوان عضوی از تیم عناصر امنیتی، که تنگاتنگ با «آنتونی لایک» رئیس شورای امنیت ملی، همکاری داشتند، نقش مهمی را ایفا می‌کرد. وی بعداً، در سال ۱۹۹۵، در مقام نماینده وزارت دفاع آمریکا در مذاکرات دیتون شرکت کرد. و در سال ۱۹۹۹، قبل از بمباران یوگسلاوی، از سوی پرزیدنت کلینتون به مقام مأمور ویژه، مسئول ثبات‌بخشی نظامی منطقه و اجرای مصوبات – کوسوو، برگزیده شد. یکی از وظایف او کمک‌رسانی به «اوچکا» بود.

بدین سان همان الگوی آزمایش شده در بوسنی، ابتدا در کوسوو و سپس در مقدونیه، به کار گرفته شد.

جنگ در چین

مهم‌ترین رهبران شورشیان در چین، شامل باسایف و امیر الخطاب، در قرارگاه‌های نظامی در پاکستان و افغانستان که از طرف سازمان «سیا» تأمین مالی می‌شدند، تعلیم دیدند. طبق اظهارات «ژوزف بولانسکی»، مسئول نیروهای ویژه به منظور مبارزه با تروریسم از طرف کنگره آمریکا، جنگ چین در سال ۱۹۹۶ در یک جلسه مخفی در مוגادیشوی سومالی طراحی شده است. (۴۹) در این جلسه اسامه بن لادن، و همچنین مقامات بلندپایه امنیتی پاکستانی و ایرانی شرکت داشتند.

میزان دخالت سازمان امنیت پاکستان، بر آن اساس، «بسیار فراتر از تجهیز چین‌ها با سلاح و وسایل مدرن بود: در واقع،

سازمان امنیت پاکستان و دست‌نشانندگان اسلامی رادیکال آن‌ها کنترل این جنگ را در دست داشتند.» (۵۰)

مهم‌ترین لوله‌های انتقال نفت روسیه از داغستان و چین عبور می‌کنند. با وجود آن که واشنگتن رسماً تروریسم اسلامی را

محکوم می‌کند، ولی ذینفعان غیرمستقیم جنگ چین کنسرن‌های آمریکایی-انگلیسی نفتی هستند، که بر سر کنترل

ذخایر و خطوط نفت دریای خزر با هم رقابت می‌کنند.

دو ارتش اصلی شورشیان چین با حدود ۳۵ هزار نفرات - یکی به رهبری شامیل باسایف و دیگری به رهبری امیر

الخطاب- از طرف سازمان امنیت پاکستان، که از نقشی کلیدی در سازماندهی و آموزش آن‌ها برخوردار بود، پشتیبانی

می‌شدند.

«سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) در سال ۱۹۹۴ ترتیبی داد، که باسایف و افراد مورد اعتماد وی در قرارگاه امیر

معاویه در ایالت خوست افغانستان - که در اوان دهه ۸۰ از طرف «سیا» و سازمان امنیت پاکستان تأسیس شده بود و

رهبر معروف جنگجویان افغانی، گلبدین حکمتیار مدیریت آن را به عهده داشت- با تعالیم مذهبی اسلام و اصول جنگ

چریکی آموزش ببینند. در ژوئیه ۱۹۹۵ باسایف به اردوگاه مرکزی داور در پاکستان آمد، تا با تاکتیک‌های جنگ

چریکی بیشتر آشنا شود. باسایف در پاکستان با بلندپایه‌ترین نظامیان و عوامل اطلاعاتی ملاقات داشت: ژنرال آفتاب

شعبان میرانی وزیر دفاع، ژنرال نصرالله بابار وزیر کشور و ژنرال جاوید اشرف رئیس بخش پشتیبانی از جنبش‌های

اسلامی در سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.)، (در حال حاضر همه در بازنشستگی به سر می‌برند). باسایف از این

ارتباطات خود در سطوح عالی به سرعت سود جست.» (۵۱)

باسایف پس از آموزش نظامی و مذهبی وظیفه رهبری حمله به نیروهای روسی در نخستین جنگ چین در ۱۹۹۵ را به

عهده گرفت. سازمان وی افزون بر این، تماس‌های گسترده‌ای با باندهای تبه‌کار در مسکو و ارتباطاتی با باندهای مشابه

در آلبانی و «اوچکا» برقرار کرده بود. بر اساس گزارش سازمان امنیت روسیه، در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ «جنگ‌سالاران

چینی از طریق چندین شرکت معاملات ملکی، که در یوگسلاوی به ثبت رسیده بودند، شروع به خریدن مستغلات در

کوسوو کردند.» (۵۲)

سازمان باسایف در یک سری فعالیت‌های غیرقانونی پولساز نیز درگیر بود؛ قاچاق مواد مخدر، تخریب و استفاده لوله‌های نفت روسیه، آدم‌ربایی، فحشا، معاملات با اسکناس‌های جعلی و قاچاق مواد هسته‌ای. (۵۳) در کنار پولشویی گسترده، عواید فعالیت‌های غیرقانونی مختلف به استخدام مزدوران و خرید سلاح معطوف می‌شد.

باسایف به هنگام آموزش در افغانستان تماس‌هایی با رهبر باتجربه سعودی‌الاصل مجاهدین، «الخطاب»، برقرار کرد، که داوطلبانه در افغانستان جنگیده بود. تنها چند ماه پس از مراجعت باسایف به گروزی، وی از الخطاب دعوت کرد تا در چنین پایگاهی به منظور آموزش مجاهدین برقرار کند. بر اساس گزارش بی. بی. سی، اعزام الخطاب به چین «از طرف سازمان بین‌المللی امداد اسلامی مستقر در عربستان سعودی هماهنگ شد، سازمانی اسلامی- نظامی، که از سوی مسجدها و اشخاص ثروتمند حمایت مالی می‌شود و در چین کمک می‌کند.» (۵۴)

منازعات در کشمیر

سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) از دهه ۸۰، به موازات این فعالیت‌های مخفیانه در بالکان و اتحاد شوروی سابق، به شورش‌های اسلامی متعددی در کشمیر هندوستان مساعدت کرد. اگر چه این شورش‌ها از سوی واشنگتن رسماً محکوم شده اند، اما این عملیات آی. اس. آی. نیز با موافقت ضمنی دولت آمریکا انجام گرفت. همزمان با امضای پیمان صلح در ژنو و خروج نیروهای شوروی از افغانستان، آی. اس. آی. در ایجاد تشکل نظامی مجاهدین حزب‌الله در ایالات جامو و کشمیر هند دست داشت. (۵۵)

حملات تروریستی در دسامبر ۲۰۰۱ به مجلس هند، که هند و پاکستان را به آستانه یک جنگ نزدیک کرد، از جانب دو گروه شورشی که از پاکستان هدایت می‌شدند، یکی لشکر طیبه و دیگری جیش محمد انجام گرفت، که هر دو نیز مورد حمایت سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) قرار دارند.

این ضربه، که از نظر زمانی با جنگ ایالات متحده در افغانستان هماهنگ بود، نقطه اوج موقتی روندی بود، که از دهه ۸۰ آغاز، با عایدات قاچاق مواد مخدر تأمین و از طرف سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) شعله‌ور شده بود. (۵۶) لازم به یادآوری ویژه‌ای ندارد، که شورش‌های اسلامی حمایت شده از طرف سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.)، در خدمت منافع ژئوپلیتیک ایالات متحده آمریکا قرار داشتند، زیرا به تضعیف و تجزیه وحدت هندوستان کمک می‌کردند.

اقدامات در جهت ایجاد ناثباتی در چین

برای درک جنگ نوین آمریکا، همین‌طور حمایت سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.) از شورش‌های اسلامی در مرزهای غربی چین با افغانستان و پاکستان حائز اهمیت است. در حقیقت، جنبش‌های اسلامی گوناگون در جمهوری‌های مسلمان‌نشین اتحاد شوروی سابق در ارتباط تنگاتنگی با جنبش‌های ترکمن‌ها و ایغورها در زین کیانگ، منطقه خودمختار ایالت ایغورستان، قرار دارند.

این گروه‌های جدایی‌طلب- ارتش تروریستی ترکمنستان شرقی، حزب اصلاح اسلامی، ائتلاف مشترک ملی ترکمنستان شرقی و حزب جهاد ایغور آسیای مرکزی از این جمله هستند- نیز از سوی القاعده اسامه بن لادن و سازمان امنیت پاکستان حمایت می‌شدند. (۵۷) هدف اعلام‌شده این شورشیان اسلامی ایجاد «یک خلافت اسلامی در منطقه است.» (۵۸) چنین خلافتی به تمامیت ارضی چین لطمه وارد می‌کند. اهداف جنبش‌های تجزیه‌طلبانه در مرزهای غربی چین، که از مؤسسه‌های مختلف وهابیون از کشورهای خلیج پول می‌گیرند، با منافع استراتژیک ایالات متحده آمریکا در آسیای مرکزی مطابقت دارد. افزون بر این، یک گروه قدرتمند در ایالات متحده آمریکا در کار حمایت از نیروهای تجزیه‌طلب در تبت است. واشنگتن به وسیله حمایت مخفیانه از تجزیه زین کیانگ، منطقه خودمختار ایالت ایغورستان، با کمک سازمان امنیت پاکستان (آی. اس. آی.)، این هدف را دنبال می‌کند، که جمهوری خلق چین را از نظر سیاسی بی‌ثبات کرده و تمامیت ارضی آن را از بین ببرد. آن پایگاه‌های نظامی نیز، که ایالات متحده در افغانستان و جمهوری‌های مختلف اتحاد شوروی سابق در مرزهای غربی چین ایجاد کرده است، و همچنین نظامی کردن دریای جنوب چین و کانال «فورموزا» (تایوان) در خدمت این هدف قرار دارد.

۲۵- اهداف پنهانی جنگ

جنگ نوین آمریکا در خدمت گسترش سیستم جهانی بازار آزاد و گشایش همزمان امکانات برای کنسرن‌های آمریکایی است. تجاوز نظامی آمریکا به افغانستان، که در ارتباط تنگاتنگ با بریتانیای کبیر انجام گرفت، در خدمت منافع غول‌های نفتی انگلیسی- آمریکایی و پنج تولیدکننده بزرگ تسلیحات: «لوک‌هید مارتین»، «رایت‌تاون»، «نورث‌روپ گرومن»، «بوئینگ» و «جنرال دینامیکز» قرار دارد. همراهی لندن و واشنگتن و مناسبات تنگاتنگ میان نخست‌وزیر انگلستان و رئیس‌جمهور آمریکا با همگرایی منافع اقتصادی آمریکا و انگلیس در عرصه‌های مالی و صنایع نفتی و دفاعی انطباق

دارد. بر همین مبنا، از ادغام کمپانی BP با کمپانی نفتی Amoco بزرگ‌ترین کنسرن نفتی جهان سر برآورد، و پس از جنگ یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ غول تسلیحاتی انگلیسی Aerospace Systems کاملاً در قراردادهای تسلیحاتی ایالات متحده دخالت داده شد.

برنامه‌ریزی جنگی

برنامه‌ریزی جنگ جدید آمریکا حداقل سه سال قبل از رویدادهای تراژیک یازده سپتامبر آغاز گردید. در ابتدای جنگ یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹، گسترش پیمان نظامی کشورهای غربی با ورود مجارستان، لهستان و جمهوری چک به «ناتو» اعلان گردید. این گسترش روسیه و یوگسلاوی را نشانه رفته بود. و در ماه آوریل، یک ماه پس از بمباران یوگسلاوی، دولت کلینتون گسترش ناتو در حوزه قدرت مستقیم اتحاد شوروی سابق را اعلام کرد.

جعبه ۲۵،۱

بر اساس گزارش بی.بی.سی، که کمی پس از حملات یازده سپتامبر انتشار یافت: «مقامات بلندپایه آمریکایی در اواسط ژوئیه ۲۰۰۱، به هنگام ملاقات یک گروه تماس سازمان ملل، که سرگرم مذاکره در مورد افغانستان بود، به وزیر امور خارجه سابق پاکستان، «نیاز نایک» گفتند، «که اواسط اکتبر (۲۰۰۱) عملیات نظامی علیه افغانستان در نظر گرفته شده است ... طبق اظهارات «نایک»، هدف اصلی آن بود که رژیم طالبان را سرنگون کنند ... به «نایک» گفته شد، که واشنگتن عملیات خود را از پایگاه تاجیکستان، جایی که مشاوران آمریکایی مدت‌هاست استقرار یافته اند، شروع می‌کند. بن لادن، "کشته یا اسیر" خواهد شد. وی [نایک] اطلاع یافت، که ازبکستان هم در عملیات شرکت خواهد کرد ... اگر این عملیات واقعاً به اجرا درآید، می‌بایست حداکثر تا اواسط اکتبر و قبل از شروع بارش برف در افغانستان آغاز شود. وی گفت، که او شکی ندارد، که این طرح موجود آمریکا، پس از بمباران مراکز تجارت جهانی مبنا قرار داده می‌شود و در دو یا سه هفته دیگر به اجرا گذارده می‌شود. او بیش از این افزود، بعید به نظر می‌رسد، که واشنگتن برنامه خود را، حتا در صورت استرداد فوری بن لادن از جانب طالبان، تغییر دهد.»

George Arney, "US Planned Attack on Taliban", BBC, 18. September 2001

همزمان با جشن‌های پنجاهمین سالروز بنیان‌گذاری «ناتو»، رؤسای جمهور گرجستان، اوکراین، ازبکستان، آذربایجان و ملداوی هم در تالار «آندریو - ملون» واشنگتن گرد هم آمدند. آن‌ها به جشن‌های سه روزه «ناتو» دعوت شده بودند، تا «گوآم GUUAM»، یک قرارداد نظامی همکاری منطقه‌ای را به امضا برسانند، قراردادی که قلمرو آن منطقه مهم استراتژیک نفت و گاز حوزه دریای خزر را در بر می‌گیرد، نظر به این‌که، ملداوی و اوکراین مسیرهای لوله را برای صدور نفت در اختیار غرب می‌گذاشتند. (۵۹) گرجستان، آذربایجان و ازبکستان بلافاصله پس از آن اطلاع دادند، که می‌خواهند از ستاد مشترک دفاع جامعه کشورهای مستقل همسود (CIS)، که چهارچوب همکاری‌های نظامی میان جمهوری‌های سابق شوروی را تشکیل می‌دهد، خارج شوند.

قرارداد «گوآم» - که زیر چتر ناتو قرار دارد و از سوی کشورهای غربی تأمین مالی می‌شود - همچنان هدف تلاشی جامعه کشورهای مستقل همسود (CIS) - در خدمت منافع نفتی آمریکایی - انگلیسی و در جهت جدایی روسیه از منابع نفت و گاز منطقه دریای خزر و انزوای سیاسی مسکو - را دنبال می‌کند.

استراتژی جاده ابریشم

یک ماه قبل از آن در ۱۹ مارس ۱۹۹۹، یعنی پنج روز قبل از شروع بمباران یوگسلاوی، کنگره آمریکا به اصطلاح قانون استراتژی جاده ابریشم را به تصویب رسانید، که منافع استراتژیک و اقتصادی ایالات متحده را در یک منطقه پهناور، از دریای مدیترانه گرفته تا آسیای مرکزی، تعریف می‌کند. این قانون طرح گسترش امپراتوری اقتصادی آمریکا را در یک گذرگاه (کریدور) جغرافیایی ترسیم می‌کند:

«جاده قدیمی ابریشم، که زمانی شاه‌رگ اقتصادی آسیای مرکزی و ماورای قفقاز بود، قلمرو وسیعی از کشورهای ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان را در بر می‌گرفت... آسیای مرکزی در سده گذشته صحنه قدرت‌نمایی میان روسیه تزاری، امپراتوری مستعمراتی انگلیس، فرانسه ناپلئون و همچنین امپراتوری‌های ایران و عثمانی بود. ائتلاف‌های نظامی در این منازعات بر سر گسترش قلمرو نفوذ، که در آن هیچ‌کدام از امپراتوری‌ها نمی‌توانستند دست بالا را داشته باشند، کم‌تر دیده می‌شد. صد سال پس از آن، فروپاشی اتحاد شوروی قدرت‌نمایی جدیدی را موجب گردید، که در آن به جای منافع کمپانی هند شرقی، منافع کمپانی‌های نفتی، مانند «اونو کال» و «توتال» و بسیاری دیگر از شرکت‌ها مطرح شده است. امروزه توجه ما به منافع یکی از این بازیگران جلب

شده است: ایالات متحده آمریکا. پنج جمهوری سابق اتحاد شوروی که آسیای مرکزی را تشکیل می‌دهند- قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان-، به گسترش مناسبات خود با ایالات متحده آمریکا تمایل دارند. قزاقستان و ترکمنستان از منابع سرشار نفت و گاز در و پیرامون دریای خزر، که هر چه زودتر خواهان بهره‌برداری از آنند، برخوردار هستند. ازبکستان دارای منابع نفت و گاز است...» (۶۰)

سیاست ایالات متحده با استراتژی جاده ابریشم خود، هدف تضعیف و نهایتاً بی‌ثبات کردن رقبای خود در بازار نفت، از جمله روسیه، ایران و چین را نشانه رفته است:

«از اهداف اعلام شده ایالات متحده آمریکا با توجه به ذخایر انرژی در این منطقه می‌توان از، حمایت کردن از استقلال کشورها و روابط آن‌ها با غرب، متلاشی کردن انحصار روسیه در ارتباط با راه‌های انتقال نفت و گاز، تأمین امنیت برای انرژی مورد نیاز غرب از راه افزایش تولیدکنندگان، ترغیب کردن به احداث لوله‌های نفتی شرق به غرب، که از مسیر ایران عبور نکند و هم‌چنین جلوگیری کردن از نفوذ خطرناک ایران بر اقتصاد آسیای مرکزی ... می‌توان نام برد.

آسیای مرکزی آشکارا امکانات جدید سرمایه‌گذاری برای بخش بزرگی از شرکت‌های آمریکایی به وجود می‌آورد، که به نوبه خود، به عنوان یک محرک باارزش برای رشد اقتصادی منطقه می‌توان به آن نگریست. ژاپن، ترکیه، ایران، اروپای غربی و چین، همگی تلاش دارند از امکانات رشد اقتصادی بهره‌مند شوند و تسلط روسیه بر منطقه را به چالش بکشند. موضوع اساسی بر سر آنست، که سیاست‌مداران ایالات متحده به هنگام تدوین آن سیاستی که می‌بایست در خدمت کشور و منافع اقتصاد ایالات متحده قرار بگیرد، بفهمند، که آسیای مرکزی تا چه اندازه اهمیت دارد.» (۶۱)

اگر استراتژی جاده ابریشم، راه را برای ورود جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی به امپراتوری اقتصادی آمریکایی هموار می‌کند، پیمان نظامی «گوآم»، به تشریح «همکاری» در عرصه دفاعی، از جمله استقرار نیروهای آمریکایی در جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی می‌پردازد. ایالات متحده آمریکا در چهارچوب این قرارداد یک پایگاه نظامی در ازبکستان ایجاد، که به عنوان سکوی حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ از آن استفاده کرد.

استوار بر قدرت نظامی ایالات متحده، جاده ابریشم می‌بایست برای شرکت‌ها و مؤسسه‌های مالی آمریکایی یک منطقه وسیع جغرافیایی را باز کند. هدف اعلام شده در آنست، که «آزادسازی اقتصادی و سیاسی» آن کشورها را، از جمله به وسیله «رفرم‌های اقتصادی» زیر نظر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، هدایت نموده، تا بدین

وسیله انگیزه برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی را در داخل به وجود آورده و بازرگانی و دیگر اشکال مبادله اقتصادی را تشدید کرد.» (۶۲)

بدینسان هدف استراتژی جاده ابریشم آن است، که در منطقه‌ای - مشتمل از هشت جمهوری سابق اتحاد شوروی - که از دریای سیاه تا مرزهای چین را در بر می‌گیرد، یک «منطقه آزاد تجاری» تحت کنترل ایالات متحده آمریکا ایجاد کند. این گذرگاه پهناور - که تا چندی قبل جزو قلمرو ژئوپلیتیک و اقتصادی مسکو محسوب می‌شد - در نهایت کل منطقه را مانند یک لحاف چهل تکه تحت قیمومت آمریکا تبدیل می‌کند. بر این اساس، استراتژی جاده ابریشم ادامه سیاست خارجی ایالات متحده در زمان جنگ سرد است.

دیپلماسی نفت

افغانستان از بسیاری جهات از اهمیت استراتژیک برخوردار است. این کشور نه تنها در مجاورت گذرگاه جاده ابریشم، که قفقاز را با مرزهای غربی چین مرتبط می‌سازد، قرار دارد، بلکه در چهارراه استراتژیک لوله‌های نفت و مسیر عبور نفت ابرو - آسیا و هم‌چنین در همسایگی مستقیم پنج قدرت اتمی: چین، روسیه، هند، پاکستان و قزاقستان واقع شده است. افزون بر این، این کشور مسیر احتمالی لوله‌های نفتی از جمهوری سابق شوروی، ترکمنستان به پاکستان و دریای عمان را نیز تشکیل می‌دهد، مسیری که کنسرن نفتی Unocal در ابتدا با رژیم طالبان پیرامون آن مذاکره کرد:

«جمهوری‌های سابق شوروی در آسیای مرکزی - ترکمنستان، ازبکستان و به ویژه "کویت جدید" قزاقستان - از منابع سرشار نفت و گاز برخوردارند. ولی روسیه تقاضای ایالات متحده در خصوص استفاده از لوله‌های نفتی خود برای صدور نفت و گاز این کشورها را نپذیرفت، و مسیر ایران نیز خطرناک شمرده می‌شود. در اینجا فقط افغانستان باقی ماند.

شرکت نفتی Chevron - که در دهه ۹۰ کاندالیزا رایس، مشاور امنیتی بوش در هیأت مدیره آن به کار مشغول بود، به شدت در قزاقستان فعال است. شرکت Unocal (دیگر کنسرن نفتی آمریکایی) که نام آن در گذشته Union Oil Company of California بود، در سال ۱۹۹۵ قراردادی به ارزش هشت میلیارد دلار در مورد صدور گاز ترکمنستان، از طریق افغانستان به پاکستان منعقد کرد، که تأسیس آن سه میلیارد دلار هزینه در بر داشت.» (۶۳)

ذخایر گاز و نفت گذرگاه (کریدور) ایلرو- آسیا قابل توجه هستند، و حداقل با منابع نفتی خلیج فارس از نظر مقدار برابری می کنند، و از این رو به مثابه عامل کاهش وابستگی ایالات متحده آمریکا به منطقه ناآرام خلیج در نظر گرفته می شوند.

اما شرایط نظامی- سیاسی برای دولت بوش در این منطقه، بخوان حضور و نفوذ روسیه - چنان که قبل از آن برای دولت کلینتون نیز به این ترتیب بود- مانعی برای راه یافتن این منابع انرژی به بازار جهانی است:

«دولت های خارجی در هر دو منطقه، برای نفوذ به رقابت با هم مشغولند. نه تنها روسیه، بلکه چین، ترکیه، ایران، پاکستان و عربستان سعودی هم، اغلب به شیوه ای غیرسازنده، در این رقابت شرکت دارند ... اگر ما و هم پیمانان ما از عهده این واقعیت های درجه دوم و درجه سوم برنیاییم، آنگاه از عواید واقعیت های درجه اول محروم خواهیم ماند. آنگاه انتقال نفت و گاز به بازار، اگر نه غیرممکن، فقط اتفاقی امکان پذیر خواهد بود و بسیار گران تر تمام خواهد شد. در عین حال، ناآرامی های سیاسی منتج از آن می تواند هر دو منطقه را به جنگ داخلی و خشونت سیاسی بکشاند و کشورهای همسایه را هم به ناچار درگیر سازد. ما با چنین مدلی، که دخالت نظامی ایالات متحده را می طلبد، در خلیج فارس آشنا شدیم و این نوع کشمکش را از نظر سیاسی، حتی زمانی که از نظر نظامی هم قادر به پشتیبانی از آن باشیم، هنگامی که روسیه، چین، ایران، ترکیه، پاکستان و برخی کشورهای عربی در آن سوی قفقاز یا آسیای مرکزی در آن درگیر شوند، نمی توانیم تحمل کنیم.» (۶۴)

بنابر این، پیش شرط تحقق موفقیت آمیز استراتژی جاده ابریشم، نظامی کردن گذرگاه (کریدور) ایلرو- آسیا است، تا تسلط بر منابع گسترده گاز و نفت را تأمین و از لوله های نفتی به سود کنسرن های نفتی آمریکایی- انگلیسی حفاظت نمود.

«مدیریت موفقیت آمیز بازار نفت در سطح بین المللی، ترکیبی از اقدامات اقتصادی، سیاسی و نظامی است تا بتوان تولید و انتقال نفت به بازارهای جهانی را تأمین کرد.» (۶۵)

یک کارشناس سیاسی سابق عضو «سیا» آن را چنین بیان می کند: «کسی که همواره بر لوله های نفتی معین و بر سرمایه گذاری های معینی در منطقه تسلط داشته باشد، از یک قدرت مشخص ژئوپلیتیک برخوردار است. این نفوذ به نوعی، در حکم یک ماده خام است ... این یک زاویه جدید دید، از نظر برخورد با منابع طبیعی بسیاری از کشورهای جهان سوم است. دیگر با شیوه های قدیمی آلمان هیتلری، که در جنگ دوم جهانی در تلاش تصرف قفقاز به منظور استفاده از نفت برای مقاصد خود بود، نمی توان عمل کرد.» (۶۶)

از زمانی که جرج بوش به عنوان رییس‌جمهور در واشنگتن مستقر شده است، کنسرن‌های نفتی آمریکایی از این سود برخوردارند، که مستقیماً در برنامه‌ریزی عملیات نظامی و جاسوسی به نفع خود دخیل باشند.

تضمین این مسأله نه تنها از سوی محفل نفتی قدرتمند تگزاس، بلکه به واسطه اشغال پست‌های کلیدی دفاعی و سیاست خارجی از طرف مدیران سابق صنایع نفتی میسر گشته است:

«خانواده پرزیدنت جرج دبلیو بوش از سال ۱۹۵۰ در بخش نفت مشغول به فعالیت، آن‌هم در سطوح بالای مدیریتی است. معاون رییس‌جمهور، «دیک چینی» طی دهه ۹۰ مدیرعامل «هالی‌برتون»، بزرگ‌ترین شرکت صنعتی عرصه نفت در جهان، بود. مشاور امنیت ملی، «کاندالیزا رایس» عضو هیأت مدیره «شورون»، که یک نفت‌کش را به احترام وی به همین اسم نامیده است، بود. وزیر بازرگانی، «دونالد ایوانز» بیش از یک دهه رییس «تام براون اینک»، یک شرکت استخراج گاز با ذخایری در تگزاس، کلرادو، و ویومینگ بود. اما موضوع تنها به ارتباطات شخصی ختم نمی‌شود. خانواده بن لادن و دیگر ثروتمندان ممتاز نفتی عربستان سعودی، حتا پس از آن که صنایع انرژی آمریکایی به بوش برای به قدرت رسیدن کمک کردند، خود در بسیاری از شرکت‌های خانواده بوش سهام شدند. از ده شرکتی که با پشتیبانی خود، صندوق مبارزات انتخاباتی جرج دبلیو بوش را پُر ساختند، شش شرکت از بخش نفت هستند، یا با آن ارتباط دارند.» (۶۷)

لوله‌های استراتژیک انتقال نفت

با این هدف، که کنترل مسکو بر نفت دریای خزر را تضعیف کنند، مسیرهای متفاوت لوله‌های عبور نفت مورد توجه قرار گرفت. خطوط باکو - سوپسا، که در ۱۷ ژوئن ۱۹۹۹ به هنگام جنگ یوگسلاوی افتتاح شد و از طرف پیمان «گوآم» پشتیبانی نظامی می‌شود، قلمرو روسیه را کاملاً دور می‌زند. نفت از راه لوله به بندر «سوپسا» در گرجستان فرستاده، و از آنجا با نفت‌کش به بندر «پیودنی» در نزدیکی «آدسا» در اکراین منتقل می‌شود. برای یادآوری: هم گرجستان و هم اوکراین، عضو پیمان «گوآم» هستند.

هزینه ترمینال «پیودنی»، در توافق با رژیم نفوفاشیستی «لئونید کوچما»، از راه وام‌های غربی تأمین شده است. نفت از آنجا می‌تواند با اتصال به شعبه موجود خطوط «دروژبا»، که از اسلواکی، مجارستان و جمهوری چک عبور می‌کند، به دورتر منتقل شود.

گسترش ناتو، که کمی قبل از افتتاح مسیر باکو - سوپسا اعلان گردید، حفاظت خطوط ارتباطی از مخازن نفتی در خزر تا مجارستان و جمهوری چک را تأمین می‌کند. بدین طریق، سرتاسر مسیر خطوط نفتی از سوی پیمان نظامی غرب حفاظت می‌شود.

لوله‌های نفتی از زمان اتحاد شوروی باکو را در دریای خزر، از طریق «گروزی» با «نووروسیسک» در دریای سیاه مرتبط می‌کند. از آنجا که لوله‌های نفتی از قزاقستان نیز به «نووروسیسک» ختم می‌شود، چچن در تقاطع دو مسیر استراتژیک عبور نفت که تحت کنترل روسیه هستند، قرار گرفته است. در زمان اتحاد شوروی، «نووروسیسک» بندر پایانی برای لوله‌های نفتی قزاقستان هم بود. برای برنامه‌ریزی غرب در جهت احداث خطوط نفت، شدیداً مهم است که با نفت آذربایجان و قزاقستان، بندر «نووروسیسک» را دور بزنند.

بلافاصله پس از پایان جنگ سرد، واشنگتن مخفیانه دو نیروی مهم شورشی در چچن را به جدایی جمهوری خود از فدراسیون روسیه ترغیب کرد. هم‌چنان که ذکر شد، شورش‌های اسلامی در چچن از طرف القاعده اسامه بن لادن و سازمان امنیت پاکستان حمایت می‌شدند.

در سال ۱۹۹۴ مسکو جنگی را به منظور حفاظت از خطوط استراتژیک نفت، که در معرض تهدید شورشیان چچن قرار داشتند، آغاز کرد. در اوت ۱۹۹۹، هنگامی که ارتش شورشیان چچن به داغستان حمله و کرملین را وادار به ارسال نیرو به چچن نمود، خطوط انتقال نفت مدتی تعطیل شد.

شواهد ثابت می‌کنند، که «سیا» پشت سر شورشیان چچن بود و از سازمان امنیت پاکستان به عنوان واسطه استفاده می‌کرد. واشنگتن در کنترل بازار نفت روسیه و تضعیف حکومت روسیه به وسیله مسیر لوله‌های نفت از راه چچن و داغستان، ذینفع بود. اگر این دو جمهوری خود را از فدراسیون روسیه جدا بکنند، آنگاه بخش وسیعی از منطقه خزر تا دریای سیاه زیر «چتر» پیمان نظامی غرب قرار خواهد گرفت و بدین ترتیب تمامی خطوط موجود و برنامه‌ریزی شده عبور و انتقال نفت در این منطقه به دست کنسرن‌های نفتی آمریکایی-انگلیسی خواهد افتاد.

رقابت بر سر منافع نفتی

در آذربایجان یک رژیم هوادار آمریکا به سر کار آورده شد. تحت ریاست حیدر علی‌اف، که خود را با اهدای مقام‌های بانفوذ دولتی به اعضای خاندانش در قدرت نگاه داشته است، تمامی راه‌ها برای شرکت BP-Amoco هموار گشت. در

آذربایجان، سرمایه‌گذاری قابل توجه هشت میلیارد دلاری شرکت‌های نفتی غربی می‌بایست سودی معادل ۴۰ میلیارد دلار به همراه داشته باشد. (۶۸) شرکت BP-Amoco به شدت تلاش می‌کرد، پیشنهادات رقابتی شرکت نفتی روسی

Lukoil را نقش بر آب سازد. شرکت‌های McDermott، Unocal، و Pennzoil و همچنین شرکت TPAO ترکیه، به یک کنسرسیوم آمریکایی - انگلیسی تحت تسلط BP-Amoco تعلق دارند. شرکت Unocal، چنانچه گفته شد، مهم‌ترین پیشنهاد دهنده پروژه خطوط نفتی از طریق افغانستان به دریای عمان بود.

کنسرسیوم BP-Amoco، ۶۰ درصد از سهام شرکت Azerbaijan International Operating Company (AIOC) را در اختیار دارد. در سال ۱۹۹۷ معاون وقت رییس‌جمهور ایالات متحده، «ال گور» یک قرارداد نفتی میلیاردی دیگر را به امضا رسانید، که کنترل Chevron بر ذخایر عظیم نفت را تأمین می‌کرد. Chevron از طریق یک شرکت مختلط به نام Tengizchevroil در منطقه شمالی خزر در قزاقستان نیز فعال است.

کنسرن‌های نفتی آمریکایی - انگلیسی، که حمایت نظامی ایالات متحده آمریکا را پشت سر خود دارند، با فرامیلتی نفتی فرانسوی - بلژیکی «توتال - فینا - الف»، که از سوی دیگر با شرکت ایتالیایی ENI، یکی از بزرگ‌ترین بازیگران میدان‌های نفتی «کاشاگان» قزاقستان، در شمال شرق خزر، متحد است، رقابت می‌کنند. موضوع بر سر مقادیر بسیار بزرگی است: تنها قزاقستان می‌بایست از ذخایری برخوردار باشد، «که چنان بزرگ است، که از ذخایر نفتی دریای شمال متجاوز می‌گردد.» (۶۹)

اما رقیب اروپایی، یک بخش مهم از اصلی‌ترین لوله‌های عبور نفت را در منطقه خزر، از طریق دریای سیاه و بالکان به اروپای غربی در اختیار ندارد. کریدور اساسی وسیعاً در دستان رقبای آمریکایی - انگلیسی قرار دارد.

«توتال - فینا - الف» در مشارکت با ENI سرمایه‌گذاری‌های بزرگی در ایران انجام داده و به همراه شرکت روسی «گازپروم» و شرکت مالزیایی «پتروناس» یک شرکت مختلط با شرکت ملی نفت ایران تأسیس کرده است. واشنگتن بارها تلاش کرد که این معامله فرانسوی را با تهران به هم بزند، زیرا این معامله نشانه نقض آشکار تحریم‌ها علیه ایران و لیبی است. تمامی شواهد نشانگر آنست، که بزرگ‌ترین کنسرن‌های نفتی اروپایی در عمل با استراتژی بیشتر مشارکتی خود در دوران درگیری با کنسرن‌های انگلیسی - آمریکایی، که آشکارا در صدد بلعیدن شرکت‌های روسی «لوک‌اویل» و «روزنفت»، محروم ساختن روسیه از ذخایر خزر و با همه این احوال در حال عقب راندن رقیبان اروپایی خود هستند، به سر می‌برند.

از این رو نظامی کردن کریدور ایرو- آسیا به مثابه بخشی ثابت در سیاست خارجی ایالات متحده نه تنها روسیه، بلکه منافع نفتی رقیبان اروپایی در آنسوی قفقاز و آسیای مرکزی را هم هدف گرفته است.

۲۶- ماشین جنگی آمریکا

جنگ یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ که با قرارداد «گوآم» و توسعه پیمان نظامی ناتو همزمان بود، نقطه عطف بسیار مهمی را در روابط شرق و غرب برجسته ساخت.

برای «الکساندر آرباتف»، معاون رییس کمیسیون نظامی دومای دولتی روسیه، روابط بین آمریکا و روسیه به دنبال بمباران یوگسلاوی توسط ناتو، «... در بدترین، جدی ترین و تهدیدآمیزترین سطح پس از محاصره برلین و بحران کوبا بود... مذاکرات «استارت دوم» مرده، همکاری با ناتو متوقف گردیده، همکاری مشترک در دفاع موشکی از بین رفته بود و آمادگی مسکو در رابطه با عدم ترویج سلاح های هسته ای به نازل ترین سطح خود رسیده بود ... علاوه بر این جو ضدآمریکایی در روسیه شدید، عمیق و بیش از گذشته شدت یافته بود. این ضرب المثل معرف رفتار ناتو که «امروز صربستان، فردا روسیه» عمیقاً در ضمیر مردم روسیه ریشه دارد.» (۷۰)

باوجود گفتار دوستانه بوریس یلتسین رییس جمهور روسیه در نشست سران کشورهای «گروه ۸» در سال ۱۹۹۹ در کلن، نظامیان روسیه علناً سوءظن خود نسبت به ایالات متحده آمریکا را اعلام داشتند: «بمباران یوگسلاوی می تواند در آینده نزدیک تمرینی برای ضربات مشابه علیه روسیه باشد.» (۷۱)

«ماری واین آشفورد» معاون رییس سازمان بین المللی پزشکان برای جلوگیری از جنگ اتمی (IPPNW)، هشدار داد که روس ها سعی دارند خود را در اروپا ادغام کنند، اما اکنون تهدید عمده را از طرف غرب احساس می کنند. نمایندگان سیاست خارجی مسکو در گزارش خود به سازمان وی گفته اند که روسیه برای دفاع از خود انتخاب دیگری غیر از تکیه به سلاح های اتمی ندارد، زیرا نیروهای دفاعی معمولی بسیار ضعیف است. بنا به گفته «آشفورد» تغییر رفتار روسیه در مقابل غرب، بازگشت فکری این کشور به نقش هراس آفرین تسلیحات اتمی و هم چنین از بین رفتن اعتماد این کشور به تضمین حقوق خلق ها است. «... این بحران بیش از گذشته مشخص کننده این ضرورت است که سلاح های هسته ای از حالت آماده باش خارج گردند. هر که بگوید تهدیدات روسیه صرفاً لفظی است، در جواب می گویم که کلیه جنگ ها لفظی آغاز شد.» (۷۲)

رشد تسلیحاتی پس از ۱۹۹۹

از سال ۱۹۹۹ واشنگتن زرادخانه تسلیحاتی خود را به نحو چشم گیری توسعه بخشیده است. به دنبال کوشش در جهت تأمین سرکردگی بی‌رقیب خود، بودجه نظامی به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت، رقمی که تقریباً معادل تولید ناخالص داخلی فدراسیون روسیه (۳۲۵ میلیارد) است. و تازه این رقم عظیم برای ماشین جنگی آمریکا، بودجه عظیم سازمان «سیا»، برای اجرای عملیات مخفی خود، که هم از منابع رسمی و هم منابع مخفی تأمین می‌گردد را در بر نمی‌گیرد. بودجه رسمی سازمان سیا ۳۰ میلیارد دلار، یعنی یک دهم کل تولید ناخالص داخلی روسیه است، تازه میلیاردها دلار که سازمان سیا از طریق فروش مواد مخدر توسط سازمان‌های استتار شده خود دریافت می‌کند، به حساب نیامده است. از بودجه کل دفاعی، میلیاردها دلار صرف افزایش تعداد سلاح‌های هسته‌ای آمریکا شد. نسل جدیدی از موشک با چندین کلاهک هسته‌ای تکامل یافت، که قادر است تنها با پرتاب یک موشک، ده شهر مختلف را مورد اصابت کلاهک هسته‌ای قرار دهد. این موشک‌ها امروز روسیه را هدف گرفته‌اند. ایالات متحده آمریکا کماکان استراتژی «ضربه نخست» را دنبال می‌کند، که به ظاهر تهدید کشورهای خبیث را مد نظر داشته، ولی در عمل مستقیماً روسیه و چین را هدف قرار داده است.

افزون بر آن، یک نسل نوین از سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی تکامل داده شد، که در جنگ‌های متعارف مورد استفاده قرار می‌گیرد. پنتاگون حتا در طی حکومت «کلینتون» خواستار استفاده از بمب‌های اتمی پناهگاهی بود که هدف‌های زیرزمینی را نابود می‌کرد و گویا هیچ نوع خطر رادیواکتیویته برای مردم غیرنظامی نداشت: «نمایندگان ارتش و رؤسای آزمایشگاه‌های هسته‌ای آمریکا دولت را تحت فشار قرار می‌دادند تا نسل جدیدی از سلاح‌های هسته‌ای کوچک را تکامل دهد ...، سلاح‌هایی که بتوان در جنگ‌های متعارف با کشورهای جهان سوم مورد استفاده قرار داد.» (۷۳)

توسعه تسلیحات نظامی که در دوران ریاست جمهوری «کلینتون» آغاز گردیده بود، اکنون رونق تازه‌ای یافت. حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به ترویج اقتصاد جنگی وجه قانونی بخشید و کمک مؤثری برای رشد صنایع تسلیحاتی آمریکا شد. دولت بوش میلیاردها دلار را صرف تکامل سیستم‌های نوین تسلیحاتی از جمله هواپیماهای شکاری اف - ۲۲ و همین‌طور برنامه «جوینت فایتر» می‌کند. از اجزای ابتکار دفاعی استراتژیک نه تنها چتر دفاع موشکی که بحث‌انگیز است، بلکه هم‌چنین موشک‌های تهاجمی دوربرد لیزری که هر نقطه از جهان را می‌تواند مورد اصابت قرار دهد، و یا شیوه جنگی احتمالی توسط گرم کردن «یونسفر» که وظیفه تحقیقات در مورد آن به «High Altitude Aural Research

Program» محول گردیده است، می‌باشد. توسط دستکاری آب و هوا می‌توان با حداقل خرج و بدون کم‌ترین استفاده از سربازان و تجهیزات اقتصادهای ملی را مختل و بی‌ثبات ساخت، بدون آن‌که دشمن حتا اطلاعی پیدا کند. (۷۴)

محاصره چین

پس از جنگ یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ دولت کلینتون کمک‌های نظامی خود به تایوان را تقویت کرد، که به توسعه نظامی قابل توجهی در کانال «فورموزا» (تایوان) انجامید. نیروی هوایی تایوان پیش از آن مجهز به چندین هواپیمای شکاری اف-۱۶ از شرکت «لاک‌هید» بود. کلینتون و سخنگویش این‌گونه استدلال می‌کردند که تایوان محتاج به کمک‌های نظامی است تا بتواند در چارچوب سیاست واشنگتن «صلح در نتیجه تهدید»، «توازن نظامی با جمهوری خلق چین» را حفظ کند. (۷۵)

ایالات متحده آمریکا ناوهای جنگی با مدرن‌ترین موشک‌های زمین به هوا، اژدر و موشک‌های دوربرد «توماهاوک» در اختیار تایوان گذارد تا توان نظامی نیروی دریایی تایوان را در کانال «فورموزا» بهبود بخشند. در سال ۲۰۰۰ پکن در مقابله با این اقدام اولین ناو جنگی خود را از روسیه خرید که دارای اژدر (اس اس - ان ۲۲) است. این اژدر قادر است بر مدرن‌ترین سیستم دفاعی نیروی دریایی آمریکا و یا ژاپن فایق آید.

تایوان به نوبه خود، با پشتیبانی ایالات متحده آمریکا به دنبال تحقیقات در مورد «موشک‌های تاکتیکی است که اماکن مختلفی در جمهوری خلق چین را مورد هدف قرار دهد ... گمان می‌رود که هدف این موشک‌ها تضعیف نیروی ضربتی ارتش چین است»، از جمله پایگاه‌های موشکی و یا دیگر ساختارهای زیربنایی نظامی، مثل فرودگاه‌ها و یا بنادر است. (۷۶) این توسعه نیروی دریایی تایوان در دریای جنوبی چین در رابطه مستقیم با حضور نظامی ارتش ایالات متحده

آمریکا در پاکستان، افغانستان و چندین کشور از جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی در مرزهای غربی چین قرار دارد.

چین محاصره شده است: ارتش آمریکا چه در دریای جنوب چین و در کانال «فورموزا» (تایوان) و چه در شبه جزیره کره، دریای ژاپن و هم‌چنین آسیای مرکزی در مرزهای غربی زین کیانگ، منطقه خودمختار ایالت ایغورستان استقرار دارد. در ازبکستان که از طریق قرارداد «گوآم» با ناتو هم‌پیمان است، ارتش آمریکا گویا به طور «گذرا» پایگاه ایجاد کرده است. تاجیکستان و قرقیزستان فرودگاه هوایی در اختیار نیروی هوایی آمریکا قرار داده اند.

واشنگتن، لندن، پاریس و برلین

جنگ یوگسلاوی واشنگتن و لندن را به طور بی سابقه‌ای به یکدیگر نزدیک ساخت. در ژانویه ۲۰۰۰ وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا «ویلیام کوهن» و همکار انگلیسی‌اش «جفری هون» اعلامیه‌ای در باره تسلیحات نظامی و همکاری اقتصادی صادر کردند که «تنظیم کار در جهت تهیه تسلیحات نظامی و حفاظت تکنولوژی‌های سری را بهبود بخشد» و در عین حال «راه را برای شرکت‌های مختلط مشترک نظامی و ادغام صنایع نظامی در یکدیگر تسهیل کند.» (۷۷)

بدین وسیله واشنگتن در نظر داشت پلی فراسوی اقیانوس آتلانتیک ایجاد سازد تا «وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا سیاست جهانی‌سازی خود را به اروپا انتقال دهد. ... هدف ما این است که قابلیت همکاری و خلاقیت در اداره جنگ را توسط روابط نزدیک‌تر مابین شرکت‌های تسلیحاتی ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش بهبود بخشیم.» (۷۸)

هدف زیر پرده همکاری فراسوی آتلانتیک مابین انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها، به عقب راندن کنسرن‌های تسلیحاتی فرانسوی و آلمانی و تضمین تفوق مجتمع صنعتی - نظامی ایالات متحده آمریکا در پیمان مشترک با شرکت‌های تسلیحاتی انگلیسی است. این قرارداد درست چندی پس از ادغام «بریتیش ایرواسپیس» (BAe) و «جی. ای. سی. مارکونی» (GEC Marconi) در یکدیگر و ایجاد «بریتیش ایرواسپیس سیستم» (BAeS) به امضا رسید. در این زمان BAe با بزرگ‌ترین کنسرن تسلیحاتی ایالات متحده آمریکا یعنی «لاک‌هید مارتین و بوئینگ» همکاری بسیار نزدیکی داشت. (۷۹)

درست در زمانی که مجتمع نظامی - صنعتی انگلیس و آمریکا همکاری مشترک خود را تشدید می‌کرد، شکاف مابین واشنگتن و برلین تعمیق می‌یافت. از اوایل دهه ۹۰ دولت آلمان تثبیت صنایع تسلیحاتی داخلی مثل دایملر، زیمنس و کروپ و همچنین صنایع تسلیحاتی اروپایی را دنبال می‌کرد. در سال ۱۹۹۶ پاریس و بن آژانس تسلیحاتی مشترکی را بنا گذاردند و رسماً با شرکت انگلیس در این آژانس مخالفت نمودند. اکنون فرانسه و آلمان کنسرن «ایرباس» را که رقیب «لاک‌هید مارتین» است، کنترل می‌کنند، با این که ۲۰ درصد سهام آن متعلق به BAeS است. آن‌ها در پروژه ماهواره‌ای «آریانه» نیز همکاری مشترک دارند که بخش عمده سهام آن متعلق به «DASA» (شرکت آلمانی) است.

اواخر سال ۱۹۹۹ واکنش در قبال اتحاد مابین BAeS و «لاک‌هید مارتین»، ادغام «آئرواسپیس ماترا»ی فرانسوی و «DASA» که به دایملر تعلق داشت، بود که بزرگ‌ترین کنسرن تسلیحاتی اروپا را پدید آورد. در تابستان ۲۰۰۰ «European Aeronautic Defence and Space Co» (EADS) پایه‌گذاری شد، که Matra, DASA و

CASA از اسپانیا را در بر می گرفت. اکنون EADS و رقیب آمریکایی - انگلیسی آن بر سر فروش اسلحه به اعضای نوین اروپایی پیمان ناتو به رقابت پرداخته اند.

گرچه EADS در تولید موشک با BAeS همکاری می کند و با ۵ کنسرن تسلیحاتی بزرگ آمریکایی دارای روابط اقتصادی است، دو دستگی در صنایع تسلیحاتی و فضایی غرب در دو گروه مختلف به چشم می خورد: از یک سو EADS که زیر سلطه فرانسه و آلمان است و از سوی دیگر ۶ کنسرن نظامی بزرگ آمریکایی (لاک هید، ریتون، جنرال دینامیکز، بوئینگ، نورث روپ گرومان) و BAeS. همکاری فرانسه و آلمان در تولیدات نظامی کنسرن EADS امکانات آلمان را، که رسماً دارای سلاح های هسته ای نیست در سهم گشتن در برنامه های تسلیحاتی اتمی توسعه می بخشد. هم اکنون EADS طیف بزرگی از موشک های بالیستیک، مثل M ۵۱ را که دارای کلاهک هسته ای است و برای زیردریایی های نیروی دریایی فرانسه در نظر گرفته شده است، تولید می کند. (۸۰)

یورو در مقابل دلار

ارز جدید جامعه اروپا، تضادهای استراتژیک و سیاسی مابین سرزمین یورو از یک طرف و انگلستان و ایالات متحده آمریکا را از طرف دیگر، تشدید می کند. تصمیم موقت لندن علیه یورو به دلیل همگرایی منافع مالی و بانکی انگلیس با وال استریت است. به دیگر سخن، نزدیکی ناپایدار پوند انگلیس و دلار آمریکا بخش جدایی ناپذیری از محور جدید آمریکا و انگلیس است، که هم اکنون در بخش نفت و صنایع تسلیحاتی محکم گردیده است. مسأله بر سر رقابت مابین دو ارز بین المللی رقیب، یعنی دلار و یورو است، که البته پوند انگلیسی مابین دو ارز نامبرده در نوسان است. هردو سیستم مالی و پولی بر سر کنترل تولید پول و اعطای اعتبار در سطح جهان در حال رقابتند. این نفاق طبیعتاً پی آمدهای ژئوپلیتیک و استراتژیک عمیقی به دنبال دارد. سیاست پولی، هم در اروپا و هم در آمریکا، گرچه به ظاهر زیر نظر دولت است، لکن عملاً از طرف بانک های خصوصی کنترل می گردد. بانک مرکزی اروپا (EZB) که مقر آن در فرانکفورت است، گرچه رسماً زیر نظر جامعه مشترک قرار دارد، ولی توسط مشتری بانک اروپایی، از جمله بزرگ ترین بانک ها و کنسرن های اقتصادی آلمان کنترل می گردد. بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا هم رسماً زیر نظر دولت است، ولی برخلاف بانک مرکزی اروپا توسط سهام داران ۱۲

بانک مرکزی ایالتی این کشور که مهم‌ترینشان بانک مرکزی نیویورک است، کنترل می‌شود. سهام‌داران نامبرده بانک‌های خصوصی هستند و در نتیجه دستگاه مالی وال استریت به طور عمده از طریق کنترل سیستم بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا، تهیه و تولید پول را کنترل می‌کند.

دلار و یورو در اروپای شرقی، در اتحاد شوروی سابق، در بالکان تا آسیای مرکزی با هم در حال رقابتند تا کنترل ارزهای ملی و از این طریق کنترل کشورها را در اختیار گیرند. در حالی که دلار آمریکایی در تمامی نیم کره غربی استیلا دارد، دلار و یورو در اتحاد شوروی سابق، آسیای مرکزی، کشورهای جنوبی صحرا و خاورمیانه بر سر تفوق خود در مبارزه اند.

در بالکان و کشورهای بالتیک بانک‌های مرکزی هر کشور به سبک دوران استعمار تنها به مثابه مجمع ارزی عمل کرده و از یورو به عنوان ارز پایه استفاده می‌کنند. و بدین صورت آلمان و منافع مالی اروپا تولید پول و سیستم اعتباری این کشورها را در کنترل خود دارند. در نتیجه، وابسته ساختن ارزهای ملی به یورو (به جای دلار) به این مفهوم است که هم ارز کشورها و هم سیستم پولی هر کشور در چنگال منافع بانکی آلمانی و اروپایی قرار دارد.

هم‌اکنون یورو در «حیات خلوت» آلمان یعنی اروپای شرقی، کشورهای بالتیک و بالکان، ارز غالب است، در حالی که دلار در قفقاز و آسیای مرکزی دست بالا را دارد و به استثنای اوکراین، در دیگر کشورهای عضو قرارداد (گوآم) حداقل قوی‌تر از یورو است.

«دلاریزه کردن» ارزهای ملی بخش جدایی‌ناپذیری در استراتژی جاده ابریشم ایالات متحده آمریکا است. اگر دلار بتواند در این منطقه وسیع یعنی مابین دریای مدیترانه و مرزهای غربی چین، تفوق خود را اعمال دارد، سلطه سیستم بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا یعنی وال استریت کامل خواهد گردید. این گونه کوشش‌های اقتصادی امپریالیستی توسط میلیتاریزه کردن کریدور ابروا - آسیایی تکمیل می‌گردد.

گرچه مبارزه منافع بانک‌های آمریکایی و اروپایی - آلمانی بر سر کنترل اقتصادها و سیستم‌های ارزی است ولی آن‌ها در عین حال بر سر تقسیم «غنایم» به وحدت مشترک رسیده‌اند، بدین معنی که قلمرو نفوذ خود را مشخص کرده‌اند. مثلاً در شبه جزیره بالکان، آلمان کنترل خود را بر ارزهای ملی کرواسی، بوسنی و کوسوو اعمال می‌دارد، در حالی که ایالات متحده آمریکا با پایگاه خود در کوسوو حضور نظامی دایم خود را در منطقه تأمین کرده است.

همکاری‌های جامع فرا-ائتلافی

تناقضات مابین تولیدکنندگان تسلیحاتی آمریکایی - انگلیسی با آلمانی - فرانسوی و همچنین در درون پیمان نظامی غرب ظاهراً بیشتر به نفع یک همکاری نظامی مابین روسیه از یک سو و آلمان و فرانسه از سوی دیگر تمام می‌شود. مثلاً در اواخر سال ۱۹۹۸ پاریس و مسکو بر سر تمرینات مشترک توپخانه و مذاکرات دوجانبه نظامی به توافق رسیدند. مسکو نیز به نوبه خود در جستجوی شرکای فرانسوی و آلمانی است تا مجتمع نظامی - صنعتی خود را توسعه بخشد.

اوایل سال ۲۰۰۰ وزیر دفاع آلمان «رودولف شارپینگ» جهت مذاکره با همکار روسی خود به مسکو رفت. طی این مذاکرات یک قرارداد دوجانبه در مورد ۳۳ پروژه همکاری نظامی به امضا رسید، از جمله تعلیم کارشناسان نظامی در آلمان. (۸۱) این معاهده خارج از چارچوب پیمان نظامی ناتو و بدون مشاوره قبلی با واشنگتن به امضا رسید.

به همین صورت، هندوستان نیز در اواخر سال ۱۹۹۸ معاهده همکاری نظامی درازمدتی را با روسیه به امضا رسانید که چند ماه بعد قرارداد دیگری مابین هند و فرانسه را نیز به دنبال داشت. در قرارداد اخیر پاراگراف‌هایی در مورد انتقال تکنولوژی نظامی فرانسه و سرمایه‌گذاری کنسرن‌های فرانسوی در صنایع نظامی هند، از جمله در بخش موشک‌های بالیستیک و کلاهک‌های هسته‌ای، که شرکت‌های فرانسوی از تجربه کافی در آن بهره‌مندند، وجود دارد. همکاری مابین هند و فرانسه تأثیرات مستقیمی بر روابط مابین هند و پاکستان و همچنین منافع استراتژیکی ایالات متحده آمریکا در آسیای مرکزی و جنوب شرقی خواهد داشت. در حالی که ایالات متحده آمریکا کمک‌های نظامی در اختیار پاکستان قرار می‌دهد، هندوستان مورد پشتیبانی روسیه و فرانسه قرار دارد.

فرانسه و ایالات متحده آمریکا در کشمکش‌های مابین هند و پاکستان آشکارا در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند. پس از ۱۱ سپتامبر، در زمانی که هند و پاکستان بر لب پرتگاه جنگ قرار داشتند، نیروی هوایی ایالات متحده آمریکا عملاً کنترل آسمان این کشور و همچنین کنترل چندین تأسیسات نظامی این کشور را در دست گرفت. طی شدیدترین حملات هوایی علیه افغانستان، هندوستان و فرانسه در نوامبر ۲۰۰۱ به مانور نظامی مشترک در دریای عمان پرداختند. همین‌طور پس از ۱۱ سپتامبر در چارچوب معاهده همکاری‌های نظامی مشترک هندوستان محمولات نظامی وسیعی از روسیه دریافت کرد.

دکترین امنیتی نوین روسیه و نیاز به همکاری

پس از پایان جنگ سرد، آسیای مرکزی و قفقاز برای سیاست خارجی آمریکا دارای اهمیت ویژه‌ای شد. البته امروز دیگر هدف جلوگیری از رشد کمونیسم نیست، بلکه جلوگیری از تبدیل روسیه و چین به قدرت‌های سرمایه‌داری رقیب است.

جنگ یوگسلاوی و بلافاصله شروع جنگ در چین در سپتامبر ۱۹۹۹ نقطه عطف تعیین‌کننده در روابط مابین روسیه و آمریکا بود. این وضعیت به نزدیکی بین روسیه و چین منجر شد که معاهده دوجانبه نظامی را به دنبال داشت. کمک‌های مخفی ایالات متحده آمریکا به گروه‌های شورشی چین برای دولت روسیه روشن و مبرهن بود، ولی در انتظار عمومی و در سطوح دیپلماسی هیچ‌گاه بازتابی نمی‌یافت. البته در اوج حملات تروریستی وزیر دفاع روسیه «یگور سرگی‌یف» واشنگتن را علناً متهم ساخت که شورشیان چین را مورد پشتیبانی قرار می‌دهد. سرگی‌یف پس از ملاقاتی با ستاد فرماندهی در پشت درهای بسته در نوامبر ۱۹۹۹ اعلام کرد: جنگی که در چین «به تحریک نیروهای خارجی» پدید آمده است، در خدمت منافع ملی آمریکا بوده و اضافه کرد که «سیاست غرب، چالشی برای روسیه است با این هدف که موقعیت بین‌المللی روسیه را تضعیف و روسیه را از یک منطقه ژئواستراتژیک محروم سازد.» (۸۲)

پس از جنگ چین در سال ۱۹۹۹ رئیس‌جمهور موقت وقت «ولادیمیر پوتین» در ابتدای سال ۲۰۰۰ دکترین امنیت ملی نوین را ارائه کرد، که سپس شکل قانونی به خود گرفت. بدین صورت روابط شرق و غرب تغییر یافت، بدون آن‌که مورد توجه رسانه‌های جمعی بین‌المللی قرار گیرد. مسکو در این قانون تأکید داشت، دولت روسیه را قدرت بخشیده، ارتش را تقویت کرده و کنترل مجدد دولتی بر سرمایه‌های خارجی را برقرار سازد. این سند به طور مشخص «تهدیدات اساسی» برای امنیت ملی و استقلال را ذکر می‌کند: «تقویت بلوک‌های نظامی - سیاسی و پیمان‌ها (که قبل از هر چیز قرارداد «گوآم» مورد نظر بود) و همچنین توسعه کشورهای عضو ناتو در شرق» و ایجاد احتمالی «پایگاه‌های نظامی خارجی و حضور نظامی وسیع در نزدیکی مرزهای مستقیم روسیه» را مثال می‌زند. (۸۳)

در این سند از ایالات متحده آمریکا مستقیماً نامی برده نشد، اما با اشاره به «آغاز و توسعه تنش در نزدیکی مرزهای فدراسیون روسیه و در مرزهای خارجی جامعه کشورهای همسود» تأکید می‌کند: که «تروریسم بین‌المللی کارزاری علنی برای بی‌ثبات ساختن روسیه» را آغاز کرده و [روسیه] حق خود می‌داند، اقدامات لازم جهت «مقابله و خنثاسازی

فعالیت‌های جاسوسی و خرابکارانه کشورهای خارجی علیه فدراسیون روسیه را به کار گیرد. غیرقابل تصور است، که منظور رهبران روسیه در اینجا، عملیات مخفی سازمان «سیا» نباشد.

مسکو در ارتباط با دکترین امنیتی نوین خود کنترل اقتصادی و مالی بر عرصه‌های کلیدی مجتمع نظامی- صنعتی خود را نیز در دستور کار قرار می‌دهد. به همین دلیل، مثلاً ایجاد «یک مؤسسه جداگانه برای توسعه و تولید تمامی سیستم‌های دفاعی هواپیمایی» در مشارکت با شرکت‌های تسلیحاتی روسی مورد توجه قرار گرفت. (۸۴) پیشنهاد تمرکززدایی صنعت دفاعی روسیه نیز واکنشی در مقابل همگرایی تولیدکنندگان بزرگ تسلیحات در غرب بود. هم‌چنین توسعه ظرفیت‌های جدید تحقیقاتی و تولیدی مورد توجه قرار گرفته است، تا توان نظامی روسیه را تقویت و قابلیت رقابت آن با رقیبان غربی را در بازار جهانی بهبود بخشد.

سند امنیت ملی افزون بر این، موانع به کارگیری سلاح هسته‌ای در هنگام تهدید موجودیت کشور را کاهش می‌دهد: «روسیه این حق را برای خود محفوظ می‌دارد، در صورتی که یک تجاوز مسلحانه موجودیت فدراسیون روسیه به مثابه یک کشور مستقل را به مخاطره بیاندازد، از تمام نیروها و ابزارهای که در اختیار دارد، از جمله سلاح‌های هسته‌ای، استفاده کند.» (۸۵) این هم‌چنین، ضربه نخست اتمی، به مثابه واکنشی در مقابل یک حمله متعارف را منتفی نمی‌دارد. مسکو در واکنش نسبت به ابتکار «جنگ ستارگان» واشنگتن، تکامل «چتر دفاعی» خود در مقابل موشک‌ها و سلاح‌های هسته‌ای را توسط نسل جدیدی از موشک‌های بالیستیک قاره‌پیما Topol M (SS-27) اعلام کرد. این موشک‌های جدید که فقط به یک کلاهک هسته‌ای مجهزند، هم‌اکنون کاملاً آماده استفاده هستند. «Topol M سبک و متحرک است، و به ویژه قابلیت شلیک شدن از یک خودرو را هم دارد. تحرک آن، به عنوان موشکی در سنگر، حافظ بهتری در مقابل ضربه نخست به آن است.» (۸۶)

ولادیمیر پوتین از زمان به قدرت رسیدنش به عنوان رئیس‌جمهور منتخب در تلاش است، که دکترین نوین امنیت ملی را دوباره لغو نموده و از اجرای آن جلوگیری کند. در حال حاضر رئوس سیاست خارجی دولت پوتین ناروشن و نامشخص است. اختلافات اساسی در سطح رهبری سیاسی و نظامی مشهود است. در جبهه دیپلماسی، رئیس‌جمهور جدید به دنبال نزدیکی به واشنگتن و پیمان نظامی غربی است. البته هنوز زود است این نتیجه را بگیریم، که دیپلماسی پوتین به معنی بازگشت از دکترین امنیت ملی سال ۲۰۰۰ است.

با این وجود پس از ۱۱ سپتامبر، در نتیجه تلاش‌های پوتین، چرخشی اساسی در سیاست خارجی روسیه به چشم می‌خورد. کرملین اکنون و در مقابل خواست دومای حکومتی روسیه، گسترش «ناتو» در کشورهای بالتیک را پذیرفته است، کاری که ایجاد پایگاه‌های هوایی «ناتو» در مرزهای غربی روسیه را به خود به همراه می‌آورد. همزمان، همکاری مشترک نظامی روسیه با پکن، که پس از جنگ یوگسلاوی در ۱۹۹۹ مورد موافقت واقع شده بود، عملاً به فراموشی سپرده شده است: «چین با نگرانی زیادی به مسأله عدول روسیه از این موضع می‌نگرد. چین هم‌چنین، به خاطر حضور نیروی هوایی ایالات متحده در نزدیکی مرزهایش با ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان نگران است ... تمامی آن چیزهایی که پوتین به وسیله بهبود قابل توجه مناسبات روسیه با چین، هند، ویتنام، کوبا، و چندین کشور دیگر به دست آورده بود، یک‌شبه نابود شد. ظاهراً باز هم عقیده عقب‌مانده «ارزش‌های همه بشری» دوران گورباچف، یعنی فدا کردن منافع روسیه در پای منافع غرب رایج شده است.» (۸۷)

طنز تلخی است، که رییس‌جمهور روسیه از کارزار آمریکایی علیه تروریسم بین‌المللی، که سرانجام آن علیه مسکو است، پشتیبانی می‌کند. کارزاری، که هدف عقیم‌گذاشتن منافع استراتژیک و اقتصادی روسیه در کریدور ایرو-آسیایی و تبدیل جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی به مستعمرات آمریکایی را دنبال می‌کند: «اکنون آشکار می‌شود، که اعلام ناگهانی پوتین در سال گذشته (۲۰۰۰) در مورد قصد ورود به «ناتو»، یک ایده کاملاً پخته - در تناسب با مواضع گورباچف و یلتسین - همگرایی و ادغام گسترده در جامعه جهانی را بازتاب می‌دهد. هدف در واقع آنست، که روسیه را به زور - حال به عنوان برادر کوچک‌تر و یا به قیمت فداکردن یک سیاست خارجی مستقل - به سیستم اقتصادی، سیاسی و نظامی غرب وارد کنند.» (۸۸)

پس گفتار

پس از ۱۱ سپتامبر دنیا در مقابل دوراهی سرنوشت‌سازی قرار گرفته است. کارزار مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی، جنگ کشور گشایانه‌ای است که پی‌آمدهای نابودکننده‌ای برای آینده بشریت به دنبال خواهد داشت. این جنگ صلیبی که توسط ایالات متحده آمریکا و انگلستان آغاز گردیده است، مخالف حقوق خلق‌ها است و «نقض آشکار مفاد اعلامیه سازمان ملل متحد را نمودار می‌کند. در واقع این جنگ نه تنها غیرقانونی، بلکه جنایتکارانه و درست معادل آن چیزی است که در دادگاه نورنبرگ به مثابه سنگین‌ترین جنایات رده‌بندی شد: توطئه علیه صلح جهانی.» (۱)

این بدان معنی است، که دولت بوش معاهدات بین‌المللی علیه جنایات جنگی، به انضمام کنوانسیون ژنو را به نحو خشنی زیر پا می‌گذارد و کلیه رؤسای دولت‌ها و کشورهای پیمان نظامی غربی نیز این عمل را مورد تأیید قرار می‌دهند. همان رهبران سیاسی که مسئولیت مرگ مردم غیرنظامی افغانستان را به گردن دارند، حاضرند تا در چارچوب قوانین نوین ضدترور در کشورهای خود بدون آن که خم بر ابرو آورند، «تروریسم» و «جنایت جنگی» را از نو تفسیر کنند.

پیشکشوتان واقعی تروریسم دولتی، یعنی سیاست‌مداران منتخب ما، می‌توانند اکنون توسط دادگاه‌های «قانونی» خودساخته، به طور دلخواه تصمیم بگیرند چه کسی جنایتکار جنگی و چه کسی تروریست به حساب می‌آید. این طعنه تلخی است که جنایتکاران واقعی جنگ از قدرت سیاسی دولتی خود سوءاستفاده کرده و تعیین می‌کنند که چه کسی باید مورد تعقیب قرار گیرد. علاوه بر آن با تضعیف قانون و استقرار دادگاه‌های خودکامه امکان پیگرد خود به مثابه جنایتکار جنگی را نیز از بین می‌برند. بدین صورت ما در حال حرکت به سمت سیستم کشورهای خودکامه‌ای هستیم که در آن جنایتکاران جنگی زیر نقاب دموکراسی به طور کاملاً قانونی، قدرت سیاسی اعمال می‌دارند.

آغاز این جنگ مقرون با بحران اقتصادی در سطح جهان گردید که به فقر و تنگدستی میلیون‌ها نفر انسان انجامید. در اثنایی که اقتصاد غیرنظامی به ورطه سقوط سوق داده می‌شود، منابع مالی بسیار وسیعی در اختیار اقتصاد جنگی ایالات متحده آمریکا قرار می‌گیرد. ایالات متحده آمریکا به کمک صنایع تسلیحات نظامی خود مدرن‌ترین سیستم‌های تسلیحاتی را تکامل می‌بخشد تا تسلط نظامی و اقتصادی خود را در سطح جهان حفظ کرده و توسعه بخشد، نه تنها در مقابل چین و روسیه، بلکه در مقابل جامعه مشترک اروپا که در بسیاری از نقاط مانع هژمونی جهانی ایالات متحده آمریکا است.

در پس تبلیغات ایالات متحده آمریکا علیه تروریسم بین‌المللی، نظامی کردن بخش عظیمی از جهان مورد نظر است، که به آن چیزی می‌انجامد، که می‌توان به خوبی آن را «امپراتوری آمریکایی» نامید. اهداف مسکوت مانده این جنگ نه تنها احیای استعمار در چین و کشورهای سابق بلوک شرق، بلکه ایران، عراق و شبه‌جزیره هند را نیز در بر می‌گیرد. سیستم مستعمراتی که در خدمت ایجاد یک سیستم بازار جهانی شده و بدون مرز، کشورهای مستقل را به سرزمین‌های بی‌در و دروازه تبدیل کند. و برای تحمیل رفرم‌های کشنده بازار استفاده از امکانات نظامی نیز ممکن و مقدور می‌گردد. جنگ و جهانی‌سازی دست در دست هم عمل می‌کنند.

این جنگ که اهدافش سال ۱۹۹۹ در استراتژی جاده ابریشم توصیف گشته است، یک بخش عظیم از جهان، که گهواره تمدن نام داشته و اروپای غربی را با خاور دور مرتبط می‌کند، نابود می‌سازد. ایالات متحده آمریکا زیر لوای مبارزه با «تروریسم» و یا با «شیطان» عملاً از نیروهای اپوزیسیون اسلامی در کشورهای سابق اتحاد شوروی، در خاورمیانه، در چین و یا هندوستان سؤاستفاده کرده و این کشورها را بی‌ثبات می‌کند. بدین صورت جنگ و به اصطلاح بازار آزاد تمدن را از بین می‌برند و جوامع را در سطح جهان دچار فقر و مسکنت می‌سازند.

گرچه که در درون پیمان نظامی کشورهای غربی تضادهای عمیقی نمایان گردیده، با این حال کلیه اعضای ناتو، عملیاتی را که ایالات متحده آمریکا و انگلستان به اجرا گذارده اند، مورد پشتیبانی قرار می‌دهند. در این منطقه وسیع که از اروپای شرقی و بالکان آغاز و تا مرزهای غربی چین ادامه دارد، ظاهراً تنها آلمان و ایالات متحده آمریکا هستند که در مورد مناطق نفوذی خود متفق‌القولند. این تقسیم‌بایستی که از نظر تاریخی درک گردد و شباهت نزدیکی به وحدت قدرت‌های اروپایی در کنگره برلین ۱۸۷۸ در مورد تقسیم مستعمرات دارد. به همین نحو قبل از جنگ جهانی اول سیاست مستعمراتی در قبال چین مابین قدرت‌های امپریالیستی دقیقاً تنظیم و هماهنگ شده بود.

امروز چین مجدداً در دستور روز قرار گرفته است، زیرا که سرانجام این شانس پدید آمده تا سیاست پولی و مالی این کشور که تاکنون منزوی و در بسته بود، زیر سلطه قرار گیرد. با به عضویت درآمدن چین در سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ سیستم بانکی این کشور برای بانک‌ها و مؤسسات مالی غربی «گشوده» شده است. دیر یا زود سیستم بانکی دولتی که در حال حاضر هزاران شرکت صنعتی و تولیدکنندگان کشاورزی را از نظر وام و اعتبار تأمین می‌کند، از بین خواهد رفت. تلخناک است که سیستم اعتباراتی دولتی این کشور تاکنون نقش چین به مثابه بزرگ‌ترین مستعمره صنعتی غرب را که تولیدکننده کالاهای نازل‌مزد برای بازارهای اروپایی و آمریکایی است، تقویت کرده است.

آزادسازی سیستم اعتباری دولتی موجی کشنده از ورشکستگی را به دنبال خواهد داشت، که به احتمال قوی اقتصاد چین را نابود خواهد ساخت. تغییر ساختار مؤسسات مالی چین در عرض مدت کوتاهی به بی ثباتی ارز کشور خواهد انجامید و راه را برای استعمارزدگی سیاسی و اقتصادی توسط سرمایه های غربی هموار خواهد ساخت. همگام با تعدیل تجارت و آزادسازی کشاورزی و صنعت طبق موازین سازمان تجارت جهانی، بیکاری عظیم و ناآرامی های اجتماعی در چین امری مسلم خواهد بود. عملیات مخفی که در تبت و بخش خودمختار «زین کیانگ» به نفع گروه های تجزیه طلب توسط ایالات متحده آمریکا پشتیبانی می گردد، عملاً در خدمت تشدید بی ثباتی سیاسی است، که به نوبه خود روند «دلاریزه کردن» را تقویت می کند. این فعلاً صحنه ماقبل آخر درامی است، که زیر عنوان «جهانی سازی» اجرا می گردد تا در حد ممکن بر منظور اصلی، یعنی بر خودنمایی «امپراتوری آمریکا» سرپوش گذارده شود. حال یک سال و یا شاید شش ماه بعد لازم خواهد شد که قطعه آخر این درام به آن اضافه گردد (البته آن هم باز به طور موقت). البته هم اکنون با طرح گفتمان «محور شرارت»، سمت و سوی این سیاست در حال مشخص شدن است.

زیرنویس‌های بخش نخست: فقر جهانی و رفرم‌های ماکرواقتصادی

- ۱ - نتایج مرکز بررسی فقر و گرسنگی و سیاست تغذیه دانشگاه «تافت».
- ۲ - فاینانشل تایمز سوم مارس ۱۹۸۹
- ۳ - همه پرسى توسط نگارنده در هانوى و شهر هو شى مين ۱۹۹۱
- ۴ - مقایسه کنید با «فاینال اکت»، صفحه سازمان تجارت جهانی
- ۵ - "LET GOOD TIMES ROLL" FINANCIAL TIMES 31.12.1994
- ۶ - DEVELOPMENT REPORT 1990 WELT BANK, WORLD
- ۷ - THE ECONOMICS OF LABOR AND LABOR MARKTS 1989, S - ۶۴۹
- ۸ - WELT BANK, WORLD DEVELOPMENT REPORT 1990
- ۹ - همانجا
- ۱۰ - DEVELOPMENT REPORT 1997 S. 2 HUMAN
- ۱۱ - همانجا
- ۱۲ - WASHINGTON 1997 US BUREAU OF THE CENSUS
- ۱۳ - همانجا
- ۱۴ - طبق تعاریف رسمی آمار کانادا، اوتاوا ۱۹۹۵
- ۱۵ - WORLD DEBT TABLES.
- ۱۶ - پرداخت اعتبارات معمولاً به صورت قسط صورت می‌گیرد. پرداخت اقساط بستگی به اجرای رفرم‌های مورد نظر خواهد داشت
- ۱۷ - این اعتبارات به اصطلاح «کمک‌های موازنه مالی» نام دارند.
- ۱۸ - بانک جهانی، واشنگتن ۱۹۹۴. ص ۹
- ۱۹ - کارلو کوتارلی، صندوق بین‌المللی، واشنگتن، ص ۳
- ۲۰ - محسن خان، آی - ام - اف، جلد ۳۷ شماره ۲، ۱۹۹۰، ص. ۱۹۶ و ۲۲۲
- ۲۱ - بانک جهانی، واشنگتن، ۱۹۹۴، ص ۱۷
- ۲۲ - منابع مثال تحقیقات «جووانی کورنیا» که ۱۵ سال پیش در چارچوب تحقیقات یونسکو زیر نام «استراکچورال اجوسمنت ویت ا هیومن فیس» نیویورک ۱۹۸۷
- ۲۳ - مادرید دکلاریشن آو آلترناتیو فوروم، اکتبر ۱۹۹۴
- ۲۴ - ولت بانک، «توارد جندر ایکوالیتی، پکن ۱۹۹۵
- ۲۵ - ولت بانک، سند اچ سی او ۱۹۵؛ ۱۹۹۵، ص ۱
- ۲۶ - ولت بانک، واشنگتن ۱۹۹۵ (لتینگ گیرلز لرن)
- ۲۷ - مقایسه کنید با: «پایان سختی پس از دو سال»، اشپیگل، شماره ۱۹، سال ۱۹۹۱، ص. ۱۹۴
- ۲۸ - «ف. او. ب.» «فری آن بورد»

زیرنویس‌های بخش دوم: آفریقا

- ۱ - مقایسه کنید با سازمان بین‌المللی کار، آدیس آبابا ۱۹۸۹، ص ۵
- ۲ - همانجا
- ۳ - رش. حسین فرزین (جورنال آو دیوالوپینگ آریاز) ژانویه ۱۹۹۱، ص. ۲۶۵
- ۴ - مقایسه کنید با سازمان بین‌المللی کار، آدیس آبابا ۱۹۸۹، ص ۹
- ۵ - رش. آفریکن رایترز، سومالی، لندن ماه مه ۱۹۹۳، ص. ۱۸
- ۶ - بانک جهانی (ساب صحرا افریقا) واشنگتن ۱۹۸۹، ص. ۹۸
- ۷ - همانجا
- ۸ - لسلای کرافورد، فاینانشل تایمز ۲۱ مارچ ۱۹۹۳
- ۹ - اعداد و ارقام از بانک جهانی گرفته شده اسپشال ریپورت شماره ۱، رم، آوریل ۱۹۹۳، ص. ۱۰
- ۱۰ - مقایسه کنید با «دبیرخانه اعظم فراریان سازمان ملل متحد» ژنو ژوویه ۱۹۹۲
- ۱۱ - ر. ش. ساوسرن افریکن اکونومیست مه ۱۹۹۳، ص. ۴۹
- ۱۲ - بانک جهانی، گزارش رشد جهانی ۱۹۹۲، بخش ۵
- ۱۳ - مارشه تروپیک ۱۸ مه ۱۹۹۰، ص. ۱۳۶
- ۱۴ - ر. ش. ژان رومیا، پاریس ۱۹۹۲، ص. ۲۲۰-۲۲۶
- ۱۵ - فردیناند ناهیماننا، «لاروآندا» پاریس ۱۹۹۳
- ۱۶ - نیوآفریکن، ژوئن ۱۹۹۴، ص. ۱۶
- ۱۷ - ر. ش. کنفرانس سازمان ملل در مورد کشورهای عقب افتاده، ژنو، ۱۹۹۰، ص. ۵
- ۱۸ - تحقیقات آ. گیشاوا، دفتر بین‌المللی کار، ژنو ۱۹۸۷
- ۱۹ - ر. ش. کنفرانس سازمان ملل در مورد کشورهای عقب افتاده، ژنو، ۱۹۹۰، ص. ۲
- ۲۰ - ر. ش. بانک جهانی «ورلد دبت تیبل» ۱۹۹۳-۱۹۹۴ واشنگتن، ص. ۳۸۳
- ۲۱ - ر. ش. میریام ژرو، لیبور، کاپیتال اند سوسایتی، جلد ۲۶، شماره ۱، ۱۹۹۳، ص. ۳۶
- ۲۲ - این ارقام بسیار محتاطانه برداشت شده‌اند «کانتری پروفایل روآندا» - برونودی ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ لندن ۱۹۹۴، ص. ۱۰
- ۲۳ - بانک جهانی در سال ۱۹۹۳ پیشنهاد کرد مجدداً ارزش ارز حدود ۳۰ درصد کاهش یابد تا قروض بنیاد «داگالیزاسیون» منتفی گردد.
- ۲۴ - کمیته بین‌المللی صلیب سرخ تخمین زد که در سال ۱۹۹۳ در روآندا بیش از یک میلیون نفر دچار گرسنگی بودند.
- ۲۵ - در مورد نحوه استفاده از این کمک هزینه توازنه‌ای گزارش رسمی وجود ندارد. «هیومن رایترز واچ» در واشنگتن گزارش داد که کیگالی تسلیحات نظامی به ارزش ۶ میلیون دلار از مصر و ۵,۹ میلیون دلار از آفریقای جنوبی دریافت کرد. ر. ش. مارشه تروپیک ۱,۱۹۹۴، ص. ۲۸
- ۲۶ - نیوآفریکن ژوئن ۱۹۹۴، ص. ۱۵
- ۲۷ - ر. ش. مارشه تروپیک ۲۶,۲,۱۹۹۲، ص. ۵۶۹
- ۲۸ - ر. ش. مارشه تروپیک ۱۸ اکتبر ۱۹۹۳، ص. ۲۴۹۲
- ۲۹ - افریکن دایرکت www.junius.co.uk/africa-direct/tribunal.html

- ۳۰- ر. ش. «آفریکن نیو لوک» در «جینز فورین ریپورت» ۱۴ اوت ۱۹۹۷
- ۳۱- ر. ش. «جیم مونگونگا» در «د مونیاتور» کامپالا ۱۹ فوریه ۱۹۹۷
- ۳۲- ر. ش. میشل خسودفسکی و پیر گالاند، گزارش‌های هیأت اعزامی، برنامه رشد و تکاملی سازمان ملل متحد و دولت رواندا، اتاوا، بروکسل
۱۹۹۷
- ۳۳- واردات به ثبت رسیده قریب ۵۰۰ هزار کیلو وزن داشت که معادل تقریباً یک میلیون قمه است.
- ۳۴- ر. ش. بانک جهانی ، «رواندا» www.worldbank.org/afr/rw2.html
- ۳۵- سقف اشتغال در بخش دولتی در سال ۱۹۹۸ به حداکثر ۳۸۰۰ نفر خلاصه شد که ۲۶۰۰ نفر کمتر از سال ۱۹۹۷ بود. ر. ش. به اعلام آمادگی دولت رواندا به انضمام سند همراه به مانچینگ دایرکتور صندوق بین‌المللی میشل کامدسوس، واشنگتن.
- ۳۶- «لاین دیوک» واشنگتن پست ۱۴ ژویه ۱۹۹۸ ص ۱ آ
- ۳۷- ر. ش. «موزنگوا کاپایا» در یان افریکن نیوز ۹ مه ۱۹۹۷
- ۳۸- صندوق بین‌المللی، زئبر، تورم فوق العاده. ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ واشنگتن، آوریل ۱۹۹۷
- ۳۹- ر. ش. «آلن شوونگو ن گوونگو»، اینترناشنال پرس سرویس، ۶ ژوئن ۱۹۹۶
- ۴۰- ترز لولکرک www.wsws.org/index.shtml
- ۴۱- «پل موگابه» در نشست اینترناشنال استراتژیک ستادیز آسوسیایشن، بیرجنیا ۲۴ آوریل ۲۰۰۰
- ۴۲- «واین مادسون» در لبزرواتوار دلافرېك ساترال، جلد ۳ شماره ۳۵، ۲۵ سپتامبر تا ۱ اکتبر ۲۰۰۰
- ۴۳- همانجا
- ۴۴- «لیندا ملورن» در اوتاوا سیتیزن ۸ آوریل ۲۰۰۰
- ۴۵- «اسكات پتروسون» در دیلی تلگراف، ۱۲ مه ۱۹۹۴
- ۴۶ - ده سال گذشته «ویکی میلی اند گاردین»، ژوهانسبورگ، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ ژانویه ۱۹۹۵
- ۴۷ - اسفازن برونمر، آنٹیفا اینفوبولتن جلد ۱، شماره ۲۳۱ ژانویه ۱۹۹۶
- ۴۸ - اوما نوا ویساؤ پارا اوس افریکانرز، در مدیفاکس، ۲۰ فوریه ۱۹۹۵
- ۴۹ - تریڈ بلوک پلانڈ فوری ایستر رجیون در ویکی میلی اند گاردین ۱۲ می ۱۹۹۵
- ۵۰ - دبور آر بک، ساوس آفریکا در پروگرام ساپورت آن لائن شماره ۴، ۱۹۹۶
- ۵۱ - ن. ک. به شماره ۵۰
- ۵۲ - جوزف هائلون، لندن، نوامبر ۱۹۹۵
- ۵۳ - سکوند گریت تراک
- ۵۴ - مصاحبه نویسنده با کمیسیون عالی آفریقایی جنوبی ماپوتو ۱۹۹۶
- ۵۵ - مقایسه کنید با طرح اولیه کنفرانس ملی زمین، ماپوتو ۱۹۹۶
- ۵۶ - جوزف هائلون، لندن، نوامبر ۱۹۹۵
- ۵۷ - بوروپ بکز بورس تراک، ویکی میلی اند گاردین
- ۵۸ - مقایسه شود با موافقتنامه موازن کار و همکاری در رابطه با برنامه رشد شرکت موزاگریوس، ماپوتو می ۱۹۹۶
- ۵۹ - مصاحبه نویسنده با کمیسیون عالم آفریقائی جنوبی، ماپوتو ۱۹۹۶

- ۶۰ - مصاحبه نویسنده با کارشناس فنی کشاورزی کمیسیون عالی آفریقای جنوبی مپوتو ۱۹۹۶
- ۶۱ - ادی کوخ، ویکلی میل آند گاردین، ۲ ژوئن ۱۹۹۵
- ۶۲ - مدیافاکس، مپوتو، ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۵
- ۶۳ - همانجا
- ۶۴ - یوروپ بکر بورز تراک، ویکلی میل آند گاردین، ۱ دسامبر ۱۹۹۵
- ۶۵ - مصاحبه نویسنده با کمیسیون عالی آفریقای جنوبی مپوتو ۱۹۹۶
- ۶۶ - ادی کوخ، ویکلی میل آند گاردین، ۱۸ ژانویه ۱۹۹۶
- ۶۷ - مدیافاکس، مپوتو، ۱۹ فوریه ۱۹۹۶
- ۶۸ - فیلیپ فان نیکرک، لاند فور پیس، مپوتو، ۱۹ فوریه ۱۹۹۶
- ۶۹ - بند ۳۵.۲ قرارداد موزاگریوس
- ۷۰ - جوزف هائلون، لندن، نوامبر ۱۹۹۵
- ۷۱ - سازمان تغذیه جهانی، گزارش ویژه، رم، ژانویه ۲۰۰۰
- ۷۲ - مقایسه شود با فیلیپ شرول، پاول هریس، در «سندی تلگراف»، ۱۶ آوریل ۲۰۰۰
- ۷۳ - صندوق بین المللی پول، اریتره، واشنگتن ۱۹۹۹
- ۷۴ - مقایسه شود با «پایونیر های - برد اینترناشنال».
- www.pioneer.com/usa/biotech/value_of_products/product_value.htm#
- ۷۵ - «آژانس ایالات متحده برای توسعه در جهان»، واشنگتن، ژوئن ۱۹۹۳
- ۷۶ - خبرنامه «مرکز کارتر»، آتلانتا (جورجیا)، ۳۱ ژانویه ۱۹۹۷
- ۷۷ - مقایسه شود با والش، ایندپندنت، ۳۰ مارس ۲۰۰۰، ص ۱۸.
- ۷۸ - همانجا
- ۷۹ - همانجا
- ۸۰ - مقایسه شود با ژورنال قهوه و جای، ۱ نوامبر ۱۹۹۹
- ۸۱ - ل. مریم دمیس، «ورد تایم»، اکتبر ۱۹۹۸
- ۸۲ - همانجا
- ۸۳ - مقایسه شود با «بودجه و برنامه تحقیقاتی ۲۰۰۰ - ۲۰۰۲».
- www.cimmyt.mx/about/People-mpt2002.htm#
- ۸۴ - ل. مریم دمیس، «ورد تایم»، اکتبر ۱۹۹۸
- ۸۵ - مقایسه شود با «کونومیسست»، ۱۶ مه ۱۹۹۸
- ۸۶ - ل. مریم دمیس، «ورد تایم»، اکتبر ۱۹۹۸
- ۸۷ - گاه عمر، بی. بی. سی، ۶ ژانویه ۲۰۰۰

زیر نویس‌های بخش سوّم: جنوب آسیا و آسیای جنوب شرقی

- ۱ - رجوع کنید به «ام. ک. پانده» سوراندر آو ایندیز ساورنتی اندسلف رلیانس دهلی نو ۱۹۹۱. ص. ۲.
- ۲ - مصاحبه با سرمایه‌دار بزرگ ژانویه ۱۹۹۲
- ۳ - مصاحبه با وزیر دارایی مانموهان سینگ ۱۹۹۲
- ۴ - مصاحبه با رهبران کارگران کشاورزی فوریه ۱۹۹۲
- ۵ - «اروند اکیلن»، در «فرونتلین» مارس ۱۹۹۲، ص. ۵۲.
- ۶ - از تحقیقات با ارزش «ناگراج» در فرونت لاین ۶ دسامبر ۱۹۹۱، ص. ۴۸.
- ۷ - همانجا.
- ۸ - مصاحبه با یک صادرکننده بزرگ الماس در بمبئی ژانویه ۱۹۹۲
- ۹ - گزارش کمیسیون «ناراسیمهان» ایندین اکسپرس، ۸ دسامبر ۱۹۹۱.
- ۱۰ - درآمد اکثریت روستاییان (۵ تا ۶ سر عائله) کمتر از ۱۰۰۰ روپیه در ماه، یعنی سرانه کمتر از ۷ روپیه در روز (۳۰ سنت) است.
- ۱۱ - طبق تحقیقات دفتر کنترل غذایی ملی در بین سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۹ وضعیت غذایی اطفال بهبود یافته بود. گرچه که فقر بنا بر این آمار در هند نزول یافته بود، با این حال حد متوسط فقر هنوز بسیار بالا ماند. گرسنگی مزمن آن وضعیت تغذیه‌ای را گویند که طی مدت زمان مدیدی، مواد انرژی‌زای لازم در اختیار نباشد.
- ۱۲ - مصاحبه با تاتااکسپورت در بمبئی ژانویه ۱۹۹۲
- ۱۳ - مصاحبه با نماینده صندوق بین‌المللی در دهلی نو و همین‌طور نقل‌قول‌های بعدی، ژانویه ۱۹۹۲
- ۱۴ - مقایسه کنید با «پرافول بیدوانی»، تایمز آو ایندیا، ۱۸ دسامبر ۱۹۹۱
- ۱۵ - کارتونیسست معروف «لاکسمان» در تایمز آو ایندیا مارس ۱۹۹۲
- ۱۶ - مقایسه کنید با «تایمز اکونومیک»، ۲۸ فوریه ۱۹۹۲، ص. ۱.
- ۱۷ - مقایسه کنید با بررسی «لاورنس لیفشولتز»، بنگلادش، انقلاب ناتمام، لندن ۱۹۷۹، بخش دوم.
- ۱۸ - بر اساس گزارشی از وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا، که در سال ۱۹۷۸ انتشار یافت. مقایسه کنید با بررسی «لاورنس لیفشولتز»، انقلاب ناتمام، لندن ۱۹۷۹، ص. ۱۰۹.
- ۱۹ - مصاحبه با رهبر اپوزیسیون در داکا، فوریه ۱۹۹۲.
- ۲۰ - مصاحبه با مشاور بانک جهانی در داکا، ۱۹۹۲. همچنین نقل قول بعد از آن، از این منبع است.
- ۲۱ - مقایسه کنید با مشرف حسین، ای. تی. ام. امین الاسلام، سانات کومار ساها، سیل در بنگلادش، داکا ۱۹۸۷.
- ۲۲ - مقایسه کنید با رحمان صبحان، توسعه بخش خصوصی در بنگلادش، گزارش تحقیقی، شماره ۱۲۴، مؤسسه بنگلادش برای تحقیقات توسعه، ص. ۴.
- ۲۳ - مصاحبه با نمایندگان صندوق بین‌المللی پول در داکا، ۱۹۹۲.
- ۲۴ - مقایسه کنید با سلما قوده‌وری، پراتیما پاول - ماجومدر، مؤسسه بنگلادش برای تحقیقات توسعه، داکا ۱۹۹۱
- ۲۵ - مقایسه کنید با بانک جهانی، هیأت ارزیابی گزارش بنگلادش، یک چهارم جمعیت و پروژه بهداشت، واشنگتن دی. سی. ۱۹۹۱.
- ۲۶ - مقایسه کنید با «جرارد ویراتل»، لوموند دیپلماتیک، ژوئن ۱۹۹۱، ص. ۶.

- ۲۷- کاهش ارزش پول به توصیه صندوق بین‌المللی پول در ۱۹۸۴-۱۹۸۵، کاهش ارزش «دنگ» ویتنامی را به میزان ۱۰ برابر به دنبال داشت، چیزی در حد کاهش ارزش پول در ویتنام جنوبی در سال ۱۹۷۳. ارزش مبادله «دنگ» در بازار رسمی معادل ۰،۱۰ دلار بود؛ یک سال پس از آن ارزش آن به ۰،۰۱ دلار کاهش یافت.
- ۲۸- تقسیم‌بندی و ترکیب کمک‌ها و وام‌های بین‌المللی، که در کنفرانس اعتباردهندگان تضمین شده بود، در «ویتنام تو دی»، سنگاپور، جلد ۲، دفتر ۶، ۱۹۹۴، ص ۵۸ قابل مشاهده است.
- ۲۹- مصاحبه با «نگوین چیان اوآن» در شهر هوشی مین، آوریل ۱۹۹۴
- ۳۰- از اواسط ۱۹۹۱ تا اواسط ۱۹۹۲ نزدیک ۴ هزار شرکت، کار خود را متوقف کردند، از این تعداد ۱۲۵۹ شرکت منحل شدند. برخی از شرکت‌ها که کار خود را متوقف کرده بودند، در دیگر شرکت‌های دولتی ادغام شدند.
- ۳۱- در بخش شرکت‌های دولتی، آیین‌نامه شماره ۱۷۶، که در ۱۹۸۹ تصویب شده بود، بین سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۹۲ به اخراج ۹۷۵ هزار کارگر (۳۶ درصد شاغلین) انجامید. رشد اشتغال در بخش خصوصی برای جذب نیروهای کار آزادشده، کافی نبود. مقایسه کنید با بانک جهانی، «ویتنام، ترانزیشن تو مارکت اکونومی»، ص ۶۵
- ۳۲- مصاحبه با یکی از نمایندگان دولتی، هانوی، آوریل ۱۹۹۴
- ۳۳- مقایسه کنید با بانک جهانی، ویتنام، «ترانزیشن تو مارکت اکونومی»، ص ۲۴۶، لازم به توجه است، که آمار بر اساس پول داخلی قابل اعتماد نیستند.
- ۳۴- مصاحبه با وزارت کشاورزی و صنایع مواد غذایی، هانوی، آوریل ۱۹۹۴
- ۳۵- ر.ک. بانک جهانی: ویتنام... واشنگتن. ۱۹۹۳ ص ۴۷
- ۳۶- همانجا ص ۱۸۲
- ۳۷- همانجا ص ۴۲
- ۳۸- مصاحبه با اعضای انستیتوی تحقیقاتی وزارت کشاورزی، آوریل ۱۹۹۴
- ۳۹- مصاحبه با دهقانان... آوریل ۱۹۹۴
- ۴۰- همانجا ص ۱۴۴
- ۴۱- مصاحبه با وزیر کشاورزی، هانوی، آوریل ۱۹۹۴
- ۴۲- وزارت فرهنگ ویتنام، اجوکیشن اند هیومن ریسورس... جلد ۱، ص ۳۹
- ۴۳- همانجا ص ۶۵
- ۴۴- همانجا ص ۶۰
- ۴۵- ر.ک. بانک جهانی: ویتنام... واشنگتن. ۱۹۹۳ ص ۱۴۵
- ۴۶- ارقام وزارت بهداشت ر.ک. بانک جهانی: ویتنام... واشنگتن. ۱۹۹۳ ص ۱۵۹
- ۴۷- همانجا ص ۸۹
- ۴۸- مصاحبه با رئیس بخش فونگ تونگ در شمال ویتنام
- ۴۹- ر.ک. بانک جهانی: ویتنام... واشنگتن. ۱۹۹۳ ص ۱۶۹
- ۵۰- همانجا ص ۱۷۱

زیرنویس‌های بخش چهارم: آمریکای لاتین

- ۱- (نیکلاس برادلی، وزیر دارایی ایالات متحده) برای اینکه بتوان به تمديد بدهی‌ها در چارچوب برنامه برادلی نایل شد، کشورهای درحال رشد می‌بایستی یک برنامه رفهر اقتصادی ارائه دهند. برادلی - باندز اوراق بهاداری است که برای بازسازی قروض دولتی کشورهای در حال رشد به کار می‌رود. باندز، بخشی از اقدامات سال ۱۹۸۹ برای حل مشکل قروض کشورهای در حال رشد است. طبق آن، بایستی که بانک‌های طلبکار بخشی از بدهی‌های کشورهای بدهکار را ببخشند و به آن‌ها امکان تعویض اوراق بهادار با وام‌های دراز مدت و یا با بهره کم را بدهند.
- ۲- مقایسه کنید با سیمون فیشر، فاینانشل تایمز، ۱۰ اکتبر ۱۹۹۰
- ۳- مقایسه کنید با کریستینا لامب، فاینانشل تایمز، ۴ آوریل ۱۹۹۱
- ۴- مقایسه کنید با لوئیس کارلوس برسر پریرا، «فولا د ساو»، ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۱، ص. ۱
- ۵- مصاحبه با «ژورنال د برازیل»، ۲۳ ژوئن ۱۹۹۱
- ۶- مقایسه کنید با «او گلوبو»، ۲۷ ژوئن ۱۹۹۱
- ۷- مقایسه کنید با خوزه مایره لس پاسوس، «او گلوبو»، ۷ دسامبر ۱۹۹۱
- ۸- نقل قول از استفان فیدلر، فاینانشل تایمز، ۷ ژوئیه ۱۹۹۲
- ۹- پدرو مالان نماینده «کولور» در ماه مارس در دفتر خود در واشنگتن تأیید کرد که ۸۰۲ بانک، از جمله چیس مانهاتان و لویید بانک فرمول تمديد بدهی‌ها را تأیید کرده‌اند. با این وجود عملاً وتوی کمیته مشاورتی در مورد قبول اعتبارات چندجانبه به برزیل کماکان برقرار بود.
- ۱۰- مقایسه کنید با کلودیا سوفیتل در «گازتا مرکانیل»، ۱۷ مارس ۱۹۹۳
- ۱۱- مقایسه کنید با فاینانشل تایمز، ۲۰ اوت ۱۹۹۳
- ۱۲- بقیه این بخش به کمک «میشلن لادوکور» تهیه شده است.
- ۱۳- حدنصاب بالایی حقوق در اقدامات گذرا شماره ۳۸۲ مشخص گردیده است. مقایسه کنید با گلوبو، ۸ دسامبر ۱۹۹۳
- ۱۴- نقل قول از «فولا د ساوآلو»، ۳ مارس ۱۹۹۴
- ۱۵- مصاحبه با وزیر دارایی «فرناندو انریکه کاردوزو»، اوت ۱۹۹۳
- ۱۶- مقایسه کنید با «وخوا»، دسامبر ۱۹۹۳
- ۱۷- مقایسه کنید با «اینستیتوتو د پسیکیزا اکونومیکا آپلیکادا»، برازیلیا ۱۹۹۳
- ۱۸- مصاحبه در «پیرامبو»، فورتالزا، ژوئیه ۱۹۹۳
- ۱۹- مصاحبه با کارگران کشاورزی در منطقه «مونزنور تابوسا»، ژوئیه ۱۹۹۳
- ۲۰- مقایسه کنید با «سلیا ماریا کوریا لینیارس»، شماره ۴، ۱۹۹۲
- ۲۱- مقایسه کنید با «پانوا» جلد ۶، شماره ۱۸ نوامبر/ دسامبر ۱۹۹۳، جلد ۷، شماره ۱۹، ژانویه ۱۹۹۴
- ۲۲- مقایسه کنید با «کوانتو»، پرو این نومروس، سپتامبر ۱۹۹۰
- ۲۳- این داده‌ها بر اساس آمار رسمی هستند: مقایسه کنید با «کوانتو»، پرو این نومروس، ۱۹۹۱، آنواریو استادیستیکو، فصل ۲۱، و «کوانتو»، ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۱، ساپلمنتو
- ۲۴- مقایسه کنید با «مالپیکا»، ال پودر اکونومیکو این ال پرو، جلد ۱، لیما ۱۹۸۹
- ۲۵- توسعه فرآورده‌های کشاورزی، به جای تثبیت قیمت ارز برای واردات و مصارف خوراکی و حذف یارانه‌ها، به دلیل تقویت تقاضا و مصارف عمومی به دست آمد، که در اصل به سود انحصارات تولیدی کشاورزی تمام شد.

- ۲۶- مقایسه کنید با بانک جهانی، پرو، «تدابیر کنترل تورم افسارگسیخته و ابتکار احیای اقتصادی»، واشنگتن ۱۹۸۹، ص. ۱۰.
- ۲۷- مقایسه کنید با دراگو کیسیک، ورونیکا روئیز، «لا اکونومیا پروآنا ان ال کونتکستو اینترنشنال»، جلد ۲، ژانویه ۱۹۸۹، ص. ۵۸.
- ۲۸- مقایسه کنید با «پرو اکونومیکو، اوت ۱۹۹۰، ص. ۲۶.
- ۲۹- سوءاستفاده از «دلار یارانه‌ای»، به تفصیل ثبت شده است: بانک مرکزی درخواست‌نامه‌هایی برای تخصیص «دلار یارانه‌ای» به منظور واردات کالا دریافت کرد. ورود کالاها یا صورت نگرفت یا به مقدار ناچیزی انجام پذیرفت، و این پول با سودی متناهی، به ارز واقعی یا به پول رایج، مبادله گردید.
- مقایسه کنید با «کوئین وُلو کُن لُس ام. او. ک.»، در: «اویگا، شماره ۵، فوریه ۱۹۹۰، ص. ۱۸.
- ۳۰- مقایسه کنید با دراگو کیسیک، ورونیکا روئیز، «لا اکونومیا پروآنا ان ال کونتکستو اینترنشنال»، جلد ۲، ژانویه ۱۹۸۹، ص. ۶۰.
- ۳۱- مقایسه کنید با «فرناندو روسپیگلیوزی، «ایزکوئیرداس ای کلاسِس پوپولارس: دمکراسیا ای سابورزیون ان ال پرو» در: ژولیو کوتلر (ناشر)، کلاسِس پوپولارس، کریسیس ای دمکراسیا ان آمریکا لاتینا، لیما ۱۹۸۹، ص. ۱۲۷.
- ۳۲- مقایسه کنید با «پلان د گوبیرنو د کامبئو ۹۰: اونا پروپوئستا پارا ال پرو»، در: پاگینا لیبر، ۲۱ مه ۱۹۹۰، ص. ۱۷-۲۴.
- ۳۳- پس از مصاحبه نویسنده با شاغلین بخش بهداشت در پرو، ژوئیه ۱۹۹۱.
- ۳۴- مقایسه کنید با «پرو، موقعیت اقتصادی»، در: وضعیت آمریکای لاتین، جلد ۱، شماره ۲، آوریل ۱۹۹۱، ص. ۱۲۲-۱۲۸.
- ۳۵- حق‌الوکاله روزانه یک مشاور بین ۵۰۰ تا ۷۰۰ دلار، به اضافه یک پاداش مقطوع از ۱۵۰ دلار به بالا، کمی کمتر از معادل درآمد سرانه سالانه در پرو بود.
- ۳۶- بر اساس گزارش‌های عفو بین‌الملل، بین سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۹ نزدیک به ۳ هزار انسان بدون محکمه تیرباران شده اند (مشهور به «داسپارسیدس» یا «گمشدگان»). عفو بین‌الملل هشدار داد که عمل مرسوم دستگیری و شکنجه غیرقانونی توسط نیروهای امنیتی به ندرت حتا در یک دادگاه مورد بررسی و دادخواهی قرار گرفته است. مقایسه کنید با «پاگینا لیبر»، ۱۷ مارس ۱۹۹۰، ص. ۲؛ و «لا رپوبلیکا»، ۱۱ فوریه ۱۹۹۰، ص. ۱۴.
- ۳۷- مقایسه کنید با اسناد سرّی، که ژورنالیست «سزار هیلدبراندت» در برنامه تلویزیونی «ان پرسونا» در ژوئیه ۱۹۹۱ افشا نمود. این گزارش به توقف کار این برنامه و محدودیت فعالیت اکثر شبکه‌های سیاسی تلویزیونی انجامید.
- ۳۸- مقایسه کنید با «آلرتا آگراریا»، ژوئن ۱۹۹۱، ص. ۲.
- ۳۹- سنای ایالات متحده، «کمیته آن گاورمنتال افیرز، کوکائین پروداکشن، ارادیکیشن اند د انوایرومنت. پولیسی اند آپشنز، واشنگتن، اوت ۱۹۹۰، ص. ۵۱.
- ۴۰- برای روشن شدن حمایت محتمل «سیا» از پول‌شویی مواد مخدر در هندوچین و مثلث طلایی از اوان دهه ۵۰، رجوع کنید به «آلفرد دبلیو مک کی، سیاست هروئین در جنوب شرقی آسیا»، نیویورک، ۱۹۷۲.
- ۴۱- رجوع شود به خوان آنتونیو مورالس: قیمت تثبیت اقتصادی بولیوی ژانویه ۸۹، دانشگاه کاتولیک بولیوی ۱۹۸۹، لاپاز، ص. ۴.
- ۴۲- مصاحبه با «گونزالو سانچز د لوزادا» کارتا، شماره ۱۰۹۴، ۵ فوریه ۱۹۹۵.
- ۴۳- رجوع شود به خوان آنتونیو مورالس: قیمت تثبیت اقتصادی بولیوی، ژانویه ۸۹، دانشگاه کاتولیک بولیوی ۱۹۸۹، لاپاز، ص. ۶.
- ۴۴- همانجا، ص. ۹.
- ۴۵- همانجا، ص. ۶.
- ۴۶- همانجا، ص. ۱۴، جدول ۷.
- ۴۷- آمالیا بارون در «کامبئو» شماره ۱۶، ۸ اوت ۱۹۸۸.

۴۸ - هنری اوپورتو کاسترو در «گارسیا سایان» لیما، ۱۹۸۹، ص. ۱۷۷

۴۹ - جی. لورا، پولیتیکا ای بورگزیارکوتافیکانتته، لاپاز، ۱۹۸۸

زیرنویس‌های بخش پنجم: اتحاد جماهیر شوروی سابق و کشورهای بالکان

- ۱ - مصاحبه با یکی از اقتصاددانان آکادمی علوم روسیه، مسکو، اکتبر ۱۹۹۲
- ۲ - مصاحبه با چند اقتصاددان آکادمی علوم مسکو، سپتامبر ۱۹۹۲
- ۳ - محاسبات شخصی ارتقا قیمت ۲۷ کالای مورد استفاده روزانه مابین دسامبر ۱۹۹۱ تا اکتبر ۱۹۹۲
- ۴ - مصاحبه با نماینده صندوق بین‌المللی پول در مسکو، سپتامبر ۱۹۹۲
- ۵ - بانک جهانی واشنگتن ۱۹۹۲ ص. ۱۸
- ۶ - مصاحبه با مشاور بانک جهانی، مسکو ۱۹۹۲
- ۷ - مصاحبه با یکی از اقتصاددانان آکادمی علوم روسیه، مسکو اکتبر ۱۹۹۲
- ۸ - مصاحبه در یک پلی‌کلینیک مسکو و چند کارمند بخش‌های مختلف اقتصادی در مسکو و رستو سپتامبر - اکتبر ۱۹۹۲
- ۹ - ژان ژاک ماری، لوموند دیپلماتیک، ژوئن ۱۹۹۲، ص. ۱۳
- ۱۰ - مصاحبه با نماینده صندوق بین‌المللی پول در مسکو، سپتامبر ۱۹۹۲
- ۱۱ - دلووی میر، شماره ۳۴، ۶ سپتامبر ۱۹۹۲
- ۱۲ - مصاحبه با یک انسان معمولی روس.
- ۱۳ - مراجعه شود به صندوق بین‌المللی پول، جلد اول، پاریس ۱۹۹۱، بخش دوم
- ۱۴ - اشاره به «آدم سیب را گاز زد و گناه را به نوع بشر انتقال داد» کارل مارکس، سرمایه، جلد ۱، بخش ۲۴.
- ۱۵ - مسکو تایمز، اکتبر ۱۹۹۲، ص ۱
- ۱۶ - مقایسه کنید با «پل کلینیکو» در «فوربس»، ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۳، ص ۱۲۴ تا ۱۳۴
- ۱۷ - دولت در سال ۱۹۹۲ دو برابر مقدار مشخص شده رسمی امتیاز صدور نفت صادر کرد.
- ۱۸ - مصاحبه با یک مدیرعامل بانک تجاری غربی در مسکو، اکتبر ۱۹۹۲
- ۱۹ - رجوع کنید به «تیم بیردسلی» در «ساینتیفیک امریکن»، فوریه ۱۹۹۳، ص ۹۴ تا ۱۰۰
- ۲۰ - فاینانشل تایمز، ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۳
- ۲۱ - فاینانشل تایمز، ۵ اکتبر ۱۹۹۳
- ۲۲ - مقایسه کنید با لیلابولتون، فاینانشل تایمز، ۱۳ اکتبر ۱۹۹۳
- ۲۳ - مقایسه کنید با «کریس دوئل» اسناد مباحثات شماره ۸۳۹، سنتر آو اکونومیک پالیسی ریسرچ، لندن ۱۹۹۳
- ۲۴ - مقایسه کنید با د وال استریت ژورنال، ۱۲ اکتبر ۱۹۹۳، ص ۱۷
- ۲۵ - فاینانشل تایمز، ۱ اوت ۱۹۹۳
- ۲۶ - مقایسه کنید با «آخرین سفیر»، در «فورایگن آفرز»، جلد ۷۴، شماره ۲، ۱۹۹۵
- ۲۷ - مقایسه کنید با «میلوس وازیک ات ال»، در «نیوز دیگست اجنسی»، ۱۳ آوریل ۱۹۹۲
- ۲۸ - قرارداد صلح دیتون، «اگریمنت آن‌های رپرزناتایو»، ماده ۱ و ۲، ۱۶ دسامبر ۱۹۹۵
- ۲۹ - قرارداد صلح دیتون، «اگریمنت آن پلیس تسک فورس»، ماده ۲
- ۳۰ - قرارداد صلح دیتون، «اگریمنت آن جنرال فریم‌ورک»، ماده ۷
- ۳۱ - همانجا، قرارداد صلح دیتون، «اگریمنت آن پلیس کورپریشن»، ماده ۱، ۱۰

- ۳۲- شون گروازی، «آلمان، ایالات متحده و بحران یوگسلاوی»، در «کوورت اکشن کوارترلی»، شماره ۴۳، زمستان ۱۹۹۲/۹۳، ص. ۴۲
- ۳۳- همانجا
- ۳۴- دیمیتری بوآروف، «اِ بریف رویوو آف آنتی اینفلیشن پروگرامز، دِ کورس آف دِد پروگرام»، در وِرم «نیوز دیگست اجنسی» شماره ۲۹، ۱۳ آوریل ۱۹۹۲
- ۳۵- مقایسه کنید با بانک جهانی، «اینداستریال رِستراکتیورینگ استادی»، واشنگتن دی. سی. ژوئن ۱۹۹۱، ص ۱۰ و ۱۴
- ۳۶- شون گروازی، «آلمان، ایالات متحده و بحران یوگسلاوی»، در «کوورت اکشن کوارترلی»، شماره ۴۳، زمستان ۱۹۹۲/۹۳، ص. ۴۴
- ۳۷- مقایسه کنید با بانک جهانی، «اینداستریال رِستراکتیورینگ استادی»، واشنگتن دی. سی. ژوئن ۱۹۹۱، بخش ۸
- ۳۸- رالف شونمان، در «دیوید اند ریول شیمِس این دِ بالکانز» در «د ارگانیزر، ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۵
- ۳۹- مقایسه کنید با یودیت کیس، «دِپت مانجمنت این ایسترن یوروپ» در «اقتصاد اروپای شرقی»، مه/ژوئن ۱۹۹۴، ص. ۵۹
- ۴۰- مقایسه کنید با باربارا لی، جان نلیز، «اینترپرایز رفرم اند پِرواتیزیشن این سوشالیست اکونومیز»، بانک جهانی، واشنگتن دی. سی. ۱۹۹۰، ص. ۲۰
- ۴۱- همانجا ص. ۳۳
- ۴۲- همانجا ص. ۳۳، ارقام از دفتر مرکزی برای صنایع و انرژی در یوگسلاوی اخذ شده اند.
- ۴۳- همانجا، ص. ۱۳، ضمیمه ۱، ص. ۱
- ۴۴- مقایسه کنید با بانک جهانی، «یوگسلاویا اینداستریال رِستراکتیورینگ»، ضمیمه ۱
- ۴۵- بریتیش براودکاستینگ سرویس، ۲۷ آوریل ۱۹۹۱
- ۴۶- رالف شونمان، در «دیوید اند ریول شیمِس این دِ بالکانز» در «د ارگانیزر، ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۵
- ۴۷- مقایسه کنید با شون گروازی، «آلمان، ایالات متحده و بحران یوگسلاوی»، در «کوورت اکشن کوارترلی»، شماره ۴۳، زمستان ۱۹۹۲/۹۳، ص. ۴۴
- ۴۸- نقل قول در «فردریکو نیر فیشر، «اروپای شرقی: بحران اجتماعی»، اینتر پرس سرویس، ۵ سپتامبر ۱۹۹۰
- ۴۹- مقایسه کنید با کلاس برگمن، «مارکوویچ سیکز تو کیپ یوگسلاویا وان نیشن»، در کریستین ساینس مانیتور، ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۰، ص. ۶
- ۵۰- مقایسه کنید با دیمیتری بوآروف، «اِ بریف رویوو آف آنتی اینفلیشن پروگرامز، دِ کورس آف دِد پروگرام»، در وِرم «نیوز دیگست اجنسی» شماره ۲۹، ۱۳ آوریل ۱۹۹۲
- ۵۱- مقایسه کنید با شون گروازی، «آلمان، ایالات متحده و بحران یوگسلاوی»، در «کوورت اکشن کوارترلی»، شماره ۴۳، زمستان ۱۹۹۲/۹۳، ص. ۴۶
- ۵۲- همانجا، «زیمِمان»
- ۵۳- جیم بورک هولدر، «هومانیتریان اینترنشن؟ وِتران فور پیس»، بدون تاریخ، در سایت: www.veteranforpeace.org
- ۵۴- در ژوئن ۱۹۹۵ صندوق بین‌المللی پول به نمایندگی از سوی اعتباردهندگان و دولت‌های غربی پیشنهاد کرد که بدهی‌ها بدین ترتیب تقسیم شوند: صربستان و مونته‌نگرو ۳۶ درصد، کرواسی ۲۸ درصد، اسلوانی ۲۶ درصد، بوسنی و هرزگوین ۱۶ درصد و مقدونیه ۵ درصد.
- ۵۵- مقایسه کنید با «زاگرز ابوت تورن» در دِ بانکر، ژانویه ۱۹۹۵، ص. ۳۸
- ۵۶- مقایسه کنید با بانک جهانی، مقدونیه، «پابلیک اینفورمیشن دیپارتمنت»، ۲۸ نوامبر ۱۹۹۵
- ۵۷- نقل قول از ام. ای. کی. نیوز، ۱۸ آوریل ۱۹۹۵
- ۵۸- مقایسه کنید با ام. آی. ال. اس. نیوز، ۱۱ آوریل ۱۹۹۵

۵۹- مقایسه کنید با «ای. ام. اف. تو ادمیت بوسنیا آن ونزدی»، خبر یونایتد پرس اینترنشنال، ۱۸ دسامبر ۱۹۹۵

۶۰- مقایسه کنید با فرانک ویویانو، کنت هوو، در سانفرانسیسکو کزنیکل، ۲۸ اوت ۱۹۹۵؛ اسکور کوپر، در د ارگانیزر، ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۵

۶۱- مقایسه کنید با «رالف شونمان»

۶۲- مقایسه کنید با بانک جهانی، گزارش توسعه، واشنگتن، ۲۷ آوریل ۱۹۹۹

۶۳- مقایسه کنید با بانک جهانی در آدرس:

www.worldbank.org/html/extdr/kosovo/kosovo_st.htm

۶۴- مقایسه کنید با بانک جهانی در آدرس:

www.worldbank.org/html/extdr/pb/pbkosovo.htm

۶۵- مقایسه کنید با اینترنشنال فاینانس کورپوریشن در آدرس:

www.ifc.org/ifc/pressroom/archive/2000/00_90/00_90.html

۶۶- نیویورک تایمز، ۸ ژوئیه ۱۹۹۸، گزارش «کریس هجز»

۶۷- نقل قول در «دیانا جونستون»، در آدرس:

www.emperors/clothes.com/articles/Johnstone/howitis.htm

۶۸- همانجا

www.emperors/clothes.com/articles/Johnstone/icg.htm

۶۹- بانک جهانی، آدرس:

www.worldbank.org/html/extdr/extme/097/htm

زیرنویس‌های بخش ششم: نظم نوین جهانی

- ۱ - رجوع شود به هیوگ کارنگی، فاینانشل تایمز، ۶ ژانویه ۱۹۹۵، ص. ۱۶
- ۲ - دلار کانادا، لاپرسه، ۶ می ۱۹۹۵ ص. ۲ اف
- ۳ - در ایالات متحده آمریکا سهم مالیاتی شرکت‌ها به دولت از ۱۳.۸ در صد در سال ۱۹۸۰ به ۸.۳ درصد در سال ۱۹۹۲ رسید. «یواس استاتیسیتیکال آبستراکت ۱۹۹۲»
- ۴ - رجوع شود به جک ای بلوم، لاپلانت دُ دراگز، پاریس ۱۹۹۳
- ۵ - رجوع شود به سی. کوتارلی، لیمیتینگ سنترال بانک کردیت تو د گاورنمنت. اینترناشنال مونتاری فوند، واشنگتن ۱۹۹۳ ص. ۵
- ۶ - سالی بوون، «برادی اینوستمنت این پرو» فاینانشل تایمز، ۲۲ ژوئیه ۱۹۹۴
- ۷ - در ایالات متحده آمریکا جدایی بین بانک‌های سرمایه‌گذار و بانک‌های تجاری سال‌ها توسط قانون «کلاس - استیگال» که در سال ۱۹۳۳ طی بحران جهانی به تصویب رسید، تنظیم شده بود تا دارایی پس‌اندازکنندگان کوچک به دنبال اعتبارات پریسک و یا سوداگرانه مورد خطر قرار نگیرد. این قانون در سال ۱۹۹۹ توسط کنگره ملغا شد.
- ۸ - برای تحلیل دقیق نقش بزه‌کاری سازمانیافته در بخش‌های مالی و بانکی رجوع شود به آلن لایروس و آلن والون در «لاپلانت د دروگ»، پاریس ۱۹۹۳
- ۹ - نقل قول از «مارتین کور» در «تردورلد اکونومیست» شماره ۱۰۸، ۱ - ۱۵ مارس ۱۹۹۵، ص. ۱۰
- ۱۰ - همانجا
- ۱۱ - بانک فور اینترناشنال ساتلمنت رویو، شماره ۴۶، ۱۹۹۷
- ۱۲ - رجوع شود به «مارتین کور» در «ترد ورلد ریسورجنس»، شماره ۸۶، اکتبر ۱۹۹۷
- ۱۳ - رجوع شود به «فایو یرز آن د کراش استیل اکوز»، فاینانشل تایمز، ۱۹ اکتبر ۱۹۹۲
- ۱۴ - فیلیپ وونگ عضو مجمع قانون‌گذاری هنگ کنگ که توسط پکن ایجاد گردیده است، «مورگان استانی» تجار سهام نیویورک را متهم کرد با سوداگری خود بازار را به تلاشی می‌کشد تا سپس سهام را ارزان‌تر ابداع کند. هنگ کنگ استاندارد، ۱ نوامبر ۱۹۹۷
- ۱۵ - رجوع شود به مارتین مک لافلین «دمکرات‌ها موافق آزادسازی سیستم بانکی آمریکا هستند»، ورلد سوشیالیست وب سایت، ۱ نوامبر ۱۹۹۹
- ۱۶ - رجوع شود به فاینانشل تایمز، ۹ نوامبر ۱۹۹۹
- ۱۷ - اطلاعیه گروه ۱۵ در نشست خود در مالزی، ۳ نوامبر ۱۹۹۷
- ۱۸ - رجوع شود به «مایل هادسن»، جهان ما، شماره ۱۹۷، ۱۲ اوت ۱۹۹۸
- ۱۹ - رجوع شود به «نیکولا بولارد» ووو... رام کردن ببر، صندوق بین‌المللی و بحران آسیا در فوکوس آن ترید، مارس ۱۹۹۸
- ۲۰ - رجوع شود به «مایکل هادسن»
- ۲۱ - «مایکل هادسن»، در دنیای ما، شماره ۱۸۷، ۲۸ ژوئیه ۱۹۹۸
- ۲۲ - رجوع شود به «نیکولا بولارد»، ووو... رام کردن ببر، صندوق بین‌المللی و بحران آسیا در فوکوس آن ترید، مارس ۱۹۹۸
- ۲۳ - انستیتوی مالی بین‌المللی (آی - آی - اف) پیشنهاد می‌کند که بانک‌ها و مؤسسات سرمایه‌گذاری کننده به همین دلیل بهتر است که نوبتی اداره گردند و در یک روند بی‌طرفانه انتخاب گردند. «مذاکرات منظم» از شگفت‌زدگی نابهنگام جلوگیری می‌کند، که احتمالاً تأثیرات تعیین‌کننده‌ای در تکامل بازارها موجب می‌شود.

- ۲۴ - اینستیتیوت آو اینترناشنال فاینانس، ریپورت آو مولتی لاترال ایجنسیز گروپ، واشنگتن ۱۹۹۷
- ۲۵ - رجوع شود به نامه مدیرعامل اینستیتیوت آو اینترناشنال فاینانس، چارلز دلارا: آنیوال ریپورت، واشنگتن ۱۹۹۷
- ۲۶ - استیو فوربس، فوربس ماگازین، ۴ می ۱۹۹۸
- ۲۷ - برای یادآوری: «پول داغ»، پولی است که به دنبال سوداگری کسب گردیده، «پول کثیف»، پولی است که به دنبال تبهکاری سازمان یافته کسب می گردد و بطور منظم در سیستم مالی بین المللی شسته می گردد.
- ۲۸ - صندوق بین المللی، خبرنامه شماره ۱۴/۹۸، واشنگتن، ۱۶ آوریل ۱۹۹۸. پیشنهاد بحث برانگیز تعدیل نقل و انتقال سرمایه در ابتدا در آوریل سال ۱۹۹۷ صورت گرفت.
- ۲۹ - رجوع شود به «کومونیکه آو د آی - ام - اف اینتریم کامیتی»، هنگ کنگ، ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۷
- ۳۰ - چارلز لورانس، دلی تلگراف ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۷
- ۳۱ - فرانس پرس، ۱۹ نوامبر ۱۹۹۷
- ۳۲ - ویلیز ویترو، واشنگتن تایمز، ۲۰ نوامبر ۱۹۹۷
- ۳۳ - آسوشیدت پرس، ۳۰ نوامبر ۱۹۹۷
- ۳۴ - رجوع شود به صندوق بین المللی، واشنگتن ۳ دسامبر ۱۹۹۷
- ۳۵ - رجوع شود به «بیماری مدرن، داروی قدیمی» در اکونومیست، نیویورک ۱۳ دسامبر ۱۹۹۷
- ۳۶ - کنفرانس مطبوعاتی صندوق بین المللی، واشنگتن، ۵ دسامبر ۱۹۹۷
- ۳۷ - پخش مکرر با ترجمه انگلیسی در «نیوزئور ویت جیم لور»، ۴ دسامبر ۱۹۹۷
- ۳۸ - نقل قول از مایک هادسون در آئور ورلد، ۲۳ دسامبر ۱۹۹۷
- ۳۹ - ناشنال پابلیک رادیو، ۱۹ دسامبر ۱۹۹۷
- ۴۰ - جان برتن، فاینانشل تایمز ۲۳ دسامبر ۱۹۹۷
- ۴۱ - رجوع شود به «چو سونگ چول» در «کرا هارالد»، ۲۳ دسامبر ۱۹۹۷
- ۴۲ - رجوع شود به جان برتن
- ۴۳ - رجوع شود به فاینانشل تایمز، ۲۷ و ۲۸ دسامبر ۱۹۹۷
- ۴۴ - فرانس پرس، ۲۶ دسامبر ۱۹۹۷
- ۴۵ - صندوق بین المللی (کرا ریکواست فور ای - ایالات متحده آمریکا - اف استاندبای) ص ۴۴
- ۴۶ - ساه دونگ سوک، «کرا تایمز»، ۲۸ دسامبر ۱۹۹۷
- ۴۷ - ساه دونگ سوک، «کرا هارالد»، ۲۴ دسامبر
- ۴۸ - رجوع شود به مایل هادسون
- ۴۹ - رجوع شود به به کاترین لی «داروی غلط»، د بانکر، دسامبر ۱۹۹۸
- ۵۰ - رجوع شود به میسائل تسیلنزیگر، نایت رایدتر تربییون نیوزسرویس، ۱۱ ژوئن ۱۹۹۹
- ۵۱ - رجوع شود به «مور تاکس مانی فور ک اف بی»، کره آ هارالد، ۱۷ اوت ۲۰۰۰، ص. ۱
- ۵۲ - رجوع شود به آشیا پالس، ۲۱ ژانویه ۲۰۰۰
- ۵۳ - رجوع شود به «هو، وات، ور» در آشیا بانکر جورنال، ۱۸ می ۲۰۰۰

- ۵۴ - کامرز بانک پلجست اکتیو رول...، در بیزنیس کره آ، ۸ اوت ۲۰۰۰
- ۵۵ - رجوع شود به به متن قول نامه وزارت دارایی کره، ۱۴ ژوئن ۲۰۰۰
- ۵۶ - لوس آنجلس تایمز، ۱۶ ژوئن ۲۰۰۰
- ۵۷ - رجوع شود به استادو د سائوپائلو، ۲۱ ژانویه ۱۹۹۹
- ۵۸ - رجوع شود به فاینانشل تایمز، ۱۸ ژانویه ۱۹۹۹
- ۵۹ - رجوع شود به استادو د سائوپائلو، ۲۱ ژانویه ۱۹۹۹
- ۶۰ - رجوع شود به «لاری روتر»، در نیویورک تایمز، ۱۶ ژانویه ۱۹۹۹
- ۶۱ - نقل قول از فاینانشل تایمز، ۳۱ اکتبر و ۱ نوامبر ۱۹۹۸
- ۶۲ - رجوع شود به نیوزلتر نمره ۵/۹۹، صندوق بین المللی، واشنگتن، ۴ فوریه ۱۹۹۹
- ۶۳ - رجوع شود به استادو د سائوپائلو، ۲۱ ژانویه ۱۹۹۹
- ۶۴ - ایتمار «سوروس پرزیدارا او بی - سی» یادداشت های آخرین، ۲ فوریه ۱۹۹۹

زیرنویس‌های بخش هفتم: جنگ و جهانی‌سازی

- ۱- مقایسه کنید با Hugh Davies, "International Informers Point the Finger at Bin Laden Washington on Alert for Suicide Bombers", in: The Daily Telegraph, 24. August 1998
- ۲- Ahmad Rashid, "The Taliban. Exporting Extremism", in: Foreign Affairs, November/December 1999
- ۳- "The CIA's Intervention in Afghanistan. Interview with Zbigniew Brzezinski, President Jimmy Carter's National Security Adviser", in: Le Nouvel Observateur, 15.-21. January 1998
www.globalresearch.ca/articles/BRZ110A.html
- ۴- Steve Coll, Washington Post, 19. July 1992
- ۵- وهابیون، هواداران یک جنبش متعصب اسلامی هستند، که امروزه دکتترین مسلط مذهبی در عربستان سعودی است.
- ۶- اظهاریه Revolutionary Association of the Women of Afghanistan, www.globalresearch.ca/articles/RAW109A.html
- ۷- Dilip Hiro, "Fallout from the Afghan Dschihad", Inter Press Services, 21. November 1995
- ۸- National Public Radio, "Weekend Sunday" 16. August 1998
- ۹- همانجا
- ۱۰- Dipankar Banerjee, „Possible Connection of ISI with Drug Industry“, in: India Abroad, 2. December 1994
- ۱۱- Diego Cordovez, Selig Harrison, Out of Afghanistan. The Inside Story of the Soviet Withdrawal, New York 1995
- ۱۲- Alfred McCoy, "Drug Fallout. The CIA's Forty Year Complicity in the Narcotics Trade", in: مقایسه کنید با The Progressive, 1 August 1997
- ۱۳- همانجا
- ۱۴- Douglas Keh, "Drug Money in a Changing World, Technical Document Nr. 4, 1998, UNDP مقایسه کنید با Wien, P.4. Report of the International Narcotics Control Board for 1999, E/INCB/1999/1, Wien 1999, P. 49. International
- ۱۵- Richard Lapper, "UN Fears Growth of Heroin Trade" Financial Times, 24. February 2000 Press Services, 22. August 1995
- ۱۶- Ahmad Rashid, "The Taliban. Exporting Extremism", in: Foreign Affairs, November/December 1999, P. 22
- ۱۷- in Christian Science Monitor, 3. September 1998
- ۱۸- Tim McGirk, "Kabul Learns to Live With Its Bearded Conquerors", in: The Independent, 6. November 1996 مقایسه کنید با
- ۱۹- The Guardian, 15. September 2001
- ۲۰- Reuters, 13. September 2001
- ۲۱- The New York Times, 13. September 2001
- ۲۲- Newsweek, 14. September, 2001
- ۲۳- The Daily Telegraph, 14. September, 2001
- ۲۴- The New York Times, 13. September 2001
- ۲۵- بیانیه ائتلاف شمال در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱، نقل قول از رویترز، ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۱
- ۲۶- وزارت امور خارجه آمریکا، Patterns of Global Terrorism, Washington 2000
www.state.gov/s/ct/rls/pgtrpt/2000
- ۲۷- Reuters, 13. September 2001
- ۲۸- Presidential Papers. تذکراتی به هنگام یک مکالمه تلفنی با شهردار نیویورک «رودولف جولیان» و فرمانده نیویورک «جرج پاتاک» و توضیحات در مقابل خبرنگاران، ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۱
- ۲۹- The Washington Post, 23. September 2001
- ۳۰- The Times of India, 9. October 2001
- ۳۱- The Weekly Standard, Bd. 7, Nr. 7, October 2001
- ۳۲- Agence France-Press, 10. October 2001
- ۳۳- ABC News, "This Week", 30. September 2001
- ۳۴- US House of Representatives, موضع‌گیری نماینده «دانا روهرباخ»، واشنگتن، ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۰.
- ۳۵- The White House Bulletin, 14. September 2001
- ۳۶- "What we've created Blows back in our face", United Press International, 15. September 2001

- The Guardian, 15. September 2001 -۳۷
- United Press International, 15. September 2001 -۳۸
- International Media Corporation, Defense and Strategy Policy, "US Commits Forces and Weapons to Bosnia" 31. October 1994 -۳۹
- www.globalresearch.ca/articles/DCH109A.html -۴۰ پیام مطبوعاتی کنگره آمریکا،
- The Scotsman, 29. November 1998 -۴۱
- Truth in Media, "Kosovo in Crisis", 2. April 1999, www.truthinmedia.org -۴۲ مقایسه کنید با:
- Sunday Times, 29. August 1999 -۴۳
- ۴۴ کنگره آمریکا، شهادت جی. سیلوفو در مقابل کمیسیون قضایی کنگره، ۱۳ دسامبر ۲۰۰۰
- ۴۵ شهادت رالف موچکه از اینترپل، در مقابل کمیسیون قضایی کنگره، ۱۳ دسامبر ۲۰۰۰
- Macedonian Information Centre, Skopje, 21. March 2000, BBC, 24. March 2000 -۴۶
- http://nwes.bbc.co.uk/hi/english/world/europe/newsid_1142000/1142478.stm BBC, 29. January 2001, -۴۷
- United Press International, 9. July 2001, www.globalresearch.ca/articles/CHO108B.html -۴۸
- Levon Sevunts, "who's Calling the Shots? Chechen Conflict Finds Islamic Roots in Afghanistan and Pakistan" in: The Gazette, 26. October 1999 -۴۹
- ۵۰ همانجا
- ۵۱ همانجا
- Vitaly Romanov, Viktor Yadukha, "Chechen Front Moves to Kosovo Segodnia", Moskau, 23. February 2000 -۵۲
- The European, 13. February 1997, ITARR-TASS, 4-5 January 2000 -۵۳ مقایسه کنید با:
- BBC, 29. September 1999 -۵۴
- K. Subrahmanym, "Pakistan Is Pursuing Asian Goals", in: India Aboard, 3. November 1995 -۵۵ مقایسه کنید با:
- Murali Ranganathan, "Human Rights Report Draws Flak", in: News India, 16. September 2001 -۵۶ مقایسه کنید با:
- United Press International, 20. November 2001 -۵۷ بر اساس منابع رسمی چینی، نقل قول از
- Defense and Security, 30. Mai 2001 -۵۸
- Financial Times, 6. Mai 1992, P. 2 -۵۹ مقایسه کنید با:
- US Congress, Transcript of the House of Representatives, HR 1152, 19. Mai 2001 -۶۰
- ۶۱ استماع گزارش پیرامون منافع ایالات متحده آمریکا در جمهوری‌های آسیای میانه در ۱۲ فوریه ۱۹۹۸
- http://commdocs.house.gov/committees/intelrel/hfa48119.000/hfa48119_0f.htm -۶۲
- Silk Road Strategy Act, 106th Congress, 1st Session, P. 579, "To Amend the Foreign Assistance Act of 1961 to Target Assistance to Support the Economic and Political Independence of the Countries of the South Caucasus and Central Asia", US Senate, Washington, 10. March 1999
- Lara Marlowe, "US Efforts to Make Peace Summed Up by 'Oil'", in: Irish Times, 19. November 2001 -۶۳
- William E. Odorn, "US Policy Toward Central Asia and the South Caucasus" in: Caspian Crossroads Magazine, Bd. 3, Nr. 1, Summer 1997 -۶۴
- Robert V. Baryski, "The Caspian Oil Regime. Military Dimension", in: Caspian Crossroads Magazine, Bd. 1, Nr. 2, Spring 1995 -۶۵
- Graham Fuller, "Geopolitical Dynamics of the Caspian Region", in: Caspian Crossroads Magazine, Bd. 3, Nr. 2, Autumn 1997 -۶۶
- Damien Caveli, "The United States of Oil", www.Salon.com, 19. November 2001 -۶۷
- Richard Hottelet, "Tangled Web of an Oil Pipeline", in: The Christian Science Monitor, 1. Mai 1998 -۶۸ مقایسه کنید با:
- Richard Giragosian, "Massive Kashagan Oil Strike Renews Geopolitical Offensive in Caspian", in: The Analyst, 7. June 2000 -۶۹
- ۷۰ Mary-Wynne Ashford, «بمباران‌ها وحشت جدیدی از یک جنگ اتمی پدید می‌آورد»، <http://dju-hammburg.de/atom.htm>
- in: The Boston Globe, 8. April 1999 -۷۱ Viktor Tschetschewatow, یک ژنرال روسی سه ستاره،
- ۷۲ رجوع شود به: Mary-Wynne Ashford, «بمباران‌ها وحشت جدیدی از یک جنگ اتمی پدید می‌آورد»، <http://dju-hammburg.de/atom.htm>
- Federation of American Scientists: www.fsa.org/faspir/2001 -۷۳

- Michael Chossudovsky, "Washington's New World Order Weapons Have the Ability to Trigger Climate Change", www.globalresearch.ca/articles/CH0201A.html;
 جنگ مخفیانه به وسیله گرم کردن «یونسفر»، 1996، HAARP, Zweitausendeins,
 Mother Jones, "Taiwan Wants Bigger Slingshot", www.mojones.com/arms/taiwan.html - ۷۵
 Agence France-Press, 12. December 2001 - ۷۶
 Reuters, 5. February 2000 - ۷۷
 Vago Muradian, "Pentagon Sees Bridge to Europe", Defense Daily, Bd. 204, Nr. 40, 1. December 1999 - ۷۸
 همانجا - ۷۹
 "BAE, EADS Hopeful That Bush Will Broaden Transatlantic Cooperation", in: Defense Daily
 International, 29. October 2001
 Interfax, 1. March 2000: مقایسه کنید با: - ۸۱
 New York Times, 15 November 1999 - ۸۲
 Federation of American Scientists در www.fas.org/nuke/guide/russia/doctrine/gazeta012400.htm - ۸۳
 Mikhail Kozyrev, "The White House Calls for the Fire", in: Vedomosti, 1. November 1999, P. 1 - ۸۴
 Nicolai Sokov, "Russia's New National Security Concept. The Nuclear Angle", Center for Non
 Proliferation Studies, <http://cns.miis.edu/pubs/reports/sokov2.htm>, January 2000
 BBC, "Russia Deploys New Nuclear Missiles", 27. December 1998 - ۸۶
 V. Tetkin, "Putin's Ten Blows", www.globalresearch.ca/articles/TET112A.html - ۸۷
 همانجا - ۸۸

زیرنویس پس گفتار:

- Michael Mandel, "This War Is Illegal and Immoral. It Will Not Prevent Terrorism", Science Peace Forum - ۱
 Teachin, 9. December 2001, Centre for Research on Globalization,
www.globalresearch.ca/articles/MAN112A.html